روزنامه سفر مازندران

به روایت ناصرالدین شاه و اعتمادالسلطنه

(۱۲۸۲ و ۱۲۸۶ هـ.)

تصحیح و پژوهش

یوسف الهی





در میان رجال تاریخی ایران، کمتر کسی را می‌شود سراغ کرد که چون ناصرالدین شاه اهل سیر و سیاحت باشد. از این رو است که وی را شهریار جاده‌ها نامیده‌اند.

رغبت او به سفرنامه‌خوانی و سفرنامه‌نویسی موجب شد که آثار بسیاری به‌قلم وی یا پیرامونیانش نوشته شود.

از میان جاهایی که این شاه خوش‌باش رفته بود، مازندران بیش از همه مورد توجه قرار داشت و آن به‌سبب نزدیکی ارتفاعات و سپس جلگه و دریایش به پایتخت و بهره‌مندی از چشم‌اندازهای طبیعی و شکارگاه‌های آن بود.

کتاب حاضر دو گزارش سفر ناصرالدین شاه به این سامان است.

ISBN:978-600-5011-23-4




بسم الله الرحمن الرحیم



به
دکتر جعفر نیاکی و استاد سیروس مهدوی،
دو فرزانه‌مردی که دانش خویش را کریمانه دهش می‌کنند.

روزنامه سفر مازندران

به روایت ناصرالدین شاه و اعتمادالسلطنه
(۱۲۸۲ و ۱۲۸۹ هجری)

تصحیح و پژوهش
یوسف الهی

نشر رسانش ـ ۱۳۸۹

سرشناسه : ناصرالدین‌شاه قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ ـ ۱۳۱۳ق.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، ۱۲۵۹ ـ ۱۳۱۳ق.
عنوان و نام پدیدآور: روزنامه سفر مازندران به روایت ناصرالدین شاه و اعتمادالسلطنه ۱۲۸۲ و ۱۲۸۹ ه / تصحیح و پژوهش یوسف الهی.
مشخصات نشر : تهران: رسانش، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ۳۶۰ص. : مصور، نمونه.
شابک: 978-600-5011-23-4
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : واژه‌نامه.
یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۸۹] ـ ۲۹۶؛ همچنین به‌صورت زیرنویس.
موضوع : ناصرالدین شاه قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ ـ ۱۳۱۳ق. -- سفرها -- ایران -- مازندران
موضوع : سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۳ق.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۸ ۹۷ر / ۱۳۶۹ DSR
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵ / ۰۷۴۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۲۴۷۰۸



بهار شمالی. شکیبا. شیرازی. پلاک ۷. واحد ۲.
تلفن: ۰۹۱۲ ۱۳۰ ۹۱ ۳۱ تلفکس: ۷۷۵۳۰۵۳۶ rasanesh.pub@gmail.com

●●●

روزنامه سفر مازندران

(به روایت ناصرالدین‌شاه و اعتمادالسلطنه)

●●●

تصحیح و پژوهش: یوسف الهی

طرح جلد و صفحه‌آرایی: علیرضا علی‌نژاد
حروف‌نگار: پروین حسن‌خانی
لیتوگرافی: فیلم‌گرافیک
چاپ: متین
صحافی: مؤمن
چاپ اول: ۱۳۸۹
شمارگان : ۱۱۰۰ نسخه
شابک: ۴ ـ ۲۳ ـ ۵۰۱۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸

قیمت ۶۰۰۰ تومان

فهرست

بخش نخست: روزنامه سفر مازندران (به‌قلم ناصرالدین شاه)

بخش دوم: موکب همایونی (گزارش سفر ناصرالدین شاه در ۱۲۸۹ هجری) به‌قلم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

پیش‌گفتار

سفرنامه‌نویسی شاخه‌ای از ادبیات خاطره‌نگاری است که می‌تواند از منابع پایه و مستند در پژوهش‌های تاریخی، اقلیم‌شناسی و مردم‌شناسی باشد.

ادوارد براون این‌گونه آثار را نوع خاصی از اتوبیوگرافی[1] به‌شمار می‌آورد.[2]

صاحبان قلم در ادوار گذشته تاریخ ایران کمتر به این شیوه توجه داشتند، از این‌رو آثار اندکی به‌دیده می‌آید. اما در دو سدهٔ اخیر (به‌ویژه روزگار قاجاریان) با پویایی فن ترجمه و آشنایی با آثار سیّاحان، سفرنامه‌نویسی با اقبال مواجه شده، نمونه‌های قابل توجه و ارزشمندی از این دست آثار به‌جا مانده است.

---

۱. زندگی‌نامه‌ی خودنوشت.

۲. برت گ. فراگنر، *خاطرات‌نویسی ایرانیان*، مترجم: مجید جلیلوند رضایی، ص ۲۷.

در میان رجال تاریخی ایران، کمتر کسی را می‌شود سراغ کرد که چون ناصرالدین شاه (ت ۱۲۴۷ ق. ـ ج ۱۲۶۴ ق. ـ م ۱۳۱۳ ق) اهل سیر و سیاحت باشد. از این‌رو است که وی را شهریار جاده‌ها نامیده‌اند.[۱]

رغبت او به سفرنامه‌خوانی و سفرنامه‌نویسی موجب شد که آثار بسیاری به‌قلم او یا پیرامونیانش نوشته شود.

از میان جاهایی که این شاه خوش‌باش رفته بود، مازندران بیش از همه مورد توجه قرار داشت و آن به‌سبب نزدیکی ارتفاعات و سپس جلگه و دریایش به پایتخت و بهره‌مندی از چشم‌اندازهای طبیعی و شکارگاه‌های آن بود.

از او که در طول دورهٔ سلطنتش، بیش از ده بار به مازندران آمده بود، تنها یک سفرنامه در دسترس است و آن *روزنامهٔ سفر* ۱۲۹۲ ق. می‌باشد که نخست توسط اعتمادالسلطنه به‌چاپ رسید و سپس در ۱۳۵۶ توسط استاد ایرج افشار و مجدداً در ۱۳۸۳ توسط هارون وهومن منتشر شد. در حالی‌که بسیاری از یادداشت‌های وی و همراهانش از این آمد و شدها، هنوز امکان انتشار نیافته‌اند.

کتاب حاضر دو گزارش سفر ناصرالدین شاه به این سامان است.

ویژگی‌های این اثر

کتاب شامل دو بخش است:

الف: *روزنامهٔ سفر مازندران*، به‌قلم ناصرالدین شاه که گزارش سفر او در

---

۱. یوسف الهی، «روزنامه سفر مازندران»، بارفروش، ش ۶۶، تیر ۱۳۸۶، ص ۵.

۱۲۸۲ ق است. (یعنی درست ده سال قبل از *روزنامهٔ سفر* ۱۲۹۲ق. که پیش‌تر به آن اشاره شد.)

این سفر در هفدهم ذی‌القعدة الحرام ۱۲۸۲ آغاز و در بیست و هشتم محرم ۱۲۸۳ به‌پایان آمد. اگرچه نسخهٔ اصلی اثر در دسترس نبود، نیک‌بختانه سفرنامه به‌صورت تکه‌تکه اما کامل در *روزنامهٔ دولتی ایران* از شمارهٔ ۱۳ (بیست و پنجم صفر ۱۲۸۸) تا شمارهٔ ۶۶ (هشتم ذی‌القعدة الحرام ۱۲۸۸) توسط اعتمادالسلطنه به‌چاپ رسید. مصحّح با در اختیار گرفتن جلد نخست دورهٔ *روزنامهٔ ایران* و با بازنویسی و در کنار هم قرار دادن آن پاره‌ها توانست به مجموعهٔ کامل این سفرنامه دست یابد.

روش نگارش ناصرالدین شاه (همچون دیگر یادداشت‌های او) با تکیه بر کوتاه‌نویسی ساده و بی‌تکلّف، حتی بدون غلوّ شاهانه است. چنان‌که در یادکرد نه‌چندان اندک شکارها به‌تکرار از بیان به هدف نزدن صید ابایی نداشته یا این‌که در مسیر راه به اوضاع نابه‌سامان برخی مناطق و جاده‌ها اشاره دارد.

از ویژگی‌های دیگر این اثر ذکر شهرها و آبادی‌ها، مشخصات اقلیمی هر منطقه، سرشناسان و علما، مناظر و آثار تاریخی در مسیر، دیدار با صاحب‌منصبان روسی در کشتی آن‌ها و بیان برخی رخدادهایی که در دیگر منابع تاریخی مازندران به آن اشاره نشده است (مانند آتش‌سوزی در بازار آمل).

نکته‌ای که به دریغ و افسوس خواننده منجر می‌شود، ذکر انواع شکارها در مسیر راه است و به این نتیجه می‌رسد، ارادهٔ شاهانه بر آن نبوده که تفقّدی نموده به اوضاع ولایتی رسیده باشد، بلکه جز خوشگذرانی و تفریح

هدفی نداشته است؛ اگرچه در طول راه با دیدن برخی مشکلات دستور به رفع آن داده باشد.

ب: ***موکب همایونی (گزارش سفر ناصرالدین شاه به مازندران در ۱۲۸۹ ق)***، این سفرنامه مجموعهٔ یادداشت‌های اعتمادالسلطنه است که در ستون اخبار دربار همایون ***روزنامه دولتی ایران*** از شمارهٔ ۱۰۸ (چهارم جمادی الاولی ۱۲۸۹) تا شمارهٔ ۱۲۴ (نوزدهم رجب المرجّب ۱۲۸۹) به‌چاپ رسیده بود که از جلد یکم ***دورهٔ روزنامه ایران*** استنساخ و تنظیم شد.

تاریخ حرکت اول جمادی‌الاول ۱۲۸۹ ق. بود. بازگشت از مازندران در یازدهم رجب همان‌سال اتفاق افتاد. در این سفر ناصرالدین شاه با جماعت درباریان در کالیچه‌رود کجور اردو می‌زند و در این هنگام عزم دیدن دریای مازندران می‌کند. از این‌رو با گروهی از خاصه‌گان از مسیر کجور به جلگه‌های غربی مازندران می‌رود و به بازدید سواحل دریا و آبادی‌های اطراف می‌پردازد.

این گزارش اگرچه خبرهای کوتاهی از سفرنامه به‌دست می‌دهد، یادکرد آبادی‌ها، ناهمواری‌های جغرافیایی، برخی از آثار تاریخی و سرشناسان منطقه، از جملهٔ موارد قابل توجه آن است.

مهم‌تر این‌که در یادکرد بازدید از امام‌زاده سیدمحمد صالحان به دیوارنوشته‌های یادگاری آن بقعه می‌پردازد که از لحاظ تاریخی و فرهنگی ارزشمند است. زیرا اکنون از آن نوشته‌ها اثری نیست. چنان‌که استاد دکتر منوچهر ستوده نیز در ***از آستارا تا استارباد*** (ج ۳) به این یادداشت‌ها اشاره‌ای نکرده است.

روش تصحیح و تحشیه

مجموعه کارهایی که در فرایند تصحیح و تحشیه این اثر به آن توجه شده به‌شرح زیر است:

الف: باتوجه به این‌که ممکن است خواننده دربرابر رسم‌الخط گذشتگان دچار مشکل و اشتباه شود، متن به شیوهٔ امروزی آماده گردید.

با این‌حال مصحح کوشید که تمام و کمال به متن وفادار بماند و تغییرات را با آوردن اصل عبارت یا کلمه در پاورقی آشکار نماید.

ب: در صورت وجود کاستی در عبارت یا جمله‌ای، مصحح واژه یا عبارت کمکی خود را در [ ] نهاده است.

ج: از آن‌جا که مطالب درج شده در سفرنامه بدون عنوان بوده است، برای این‌که خواننده بتواند به‌آسانی به آنچه می‌خواهد برسد؛ مصحح با افزودن عنوان‌هایی در [ ] و درج آن در فهرست کتاب، کوشید تا به خواننده یاری رساند.

د: در بازنویسی امروزی متن و با هدف کمک به درست‌خوانی آن، علائم سجاوندی به متن افزوده شده است.

هـ: نام‌های خاص بی‌کم و کاست و به‌همان سبک و سیاق نگارش مؤلف متن آورده شده است.

و: باتوجه به این‌که ***سفرنامه مازندران*** مشحون از مطالب تاریخی و جغرافیایی دربارهٔ رجال، اماکن، آثار تاریخی، آبادی‌ها، طوایف و... است، مصحح کوشید با بهره‌مندی از دیگر منابع (به‌ویژه سفرنامه‌های دیگر سیّاحان) به شناسایی بیشتر اسامی خاص یادشده در متن بپردازد.

ز: در متن واژگان مهجور و نیز واژگان ترکی و مازندرانی بسیاری وجود دارد که در پاورقی معنی و یا ترجمه شده است.

ک: با توجه به تعدد القاب افراد و تکرار یک لقب و منصب برای چند نفر در مقاطع زمانی مختلف، سعی شده است برابر با تاریخ سفر، توضیحات دربارهٔ افراد درست باشد. به‌طور مثال ناصرالدین شاه در متن فقط به لقب «سپهسالار» اشاره می‌کند، در حالی‌که در تاریخ عصر ناصری از چند سپهسالار یاد شده است. بنابراین، کوشش شده تا آن کسی را یافت که در آن مقطع زمانی این منصب یا لقب را داشته است. یا این‌که لقبی پس از مرگ پدر به پسر می‌رسد؛ باید دانست کدام‌شان در آن زمان ملتزم رکاب شاه بودند، از این‌رو مصحح کوشید که اطلاعات داده شده در پاورقی‌ها دقیق باشد.

سپاسگزاری

در فرجام بر خود فرض می‌دانم از بزرگوارانی که در آماده‌سازی و انتشار این اثر، یاری‌گر بودند کمال امتنان و سپاس را داشته باشم.

نخست، از استاد سیروس مهدوی، مؤسس و مدیر محترم مرکز مطالعات ایرانی (ساری) و مدیر مسئول و سردبیر فصل‌نامهٔ پژوهشی *اباختر* که با در اختیار نهادن جلد یکم **دورهٔ *روزنامهٔ ایران*** و دیگر منابع ارزشمندش مرا وامدار همیشگی خود کردند و به‌راستی این اثر نیز فرزند آن مرکز فرهنگی است.

سپس از همسر گرامی‌ام سرکار خانم لیلا عرب فیروزجایی و دخترم شیوا، که همواره از حمایت‌های بی‌دریغ ایشان بهره‌مندم.

نیز از مدیر محترم و فرهیختهٔ نشر رسانش، آقای محسن علی‌نژاد که بار دیگر قرین محبت ایشان شدم و از سرکار خانم پروین حسن‌خانی که قبول زحمت فرموده و حروف‌نگاری اثر را به‌عهده گرفتند.

همچنین از دوستان ارزشمند و پـژوهشگرم آقـایان مـحمد شکـری فومشی و شهرام قلی‌پورگودرزی که مشوقم در انتشار این اثر بودند.

یوسف الهی
ییلاق حاج شیخ موسای بندپی
پاییز ۱۳۸۸

مازندران

این چند فرد شعر را در وصف هوای مازندران به‌خاطرم رسید، از این قرار است:

از ایــن مــازندران بس داد و فـریاد | از آن بـوم و بـرش صد داد و بـیداد
گـهی ابـر و گـهی بـرق و گـهی مـه | گهی باران گـهی خشک و گـهی بـاد
نشد روزی کـه ایـن تـن‌های خسته | ز وصــف آفـتاب و مــه شـود شـاد
ز گــــرمی و ز ســـردی کـرد ایـزد | عـجایب صـنعتی در جـمع اضـداد
ز مــــخلوقات ســـنگی و نــباتی | بــه چشـم آیـد هـزاران قـصر شـداد
بــه یک‌ســو از درخـتان جـمع انـبوه | ز افـــرا و ز ســرو و چـوب شـمشاد
زمـــینش از گـــل و ریـحان مـلمّع | مـــیان آن ریـــاحین ســـرو آزاد
بــرون است از حســاب و از شــماره | فـزون است از قـیاس و هـم ز تـعداد
بـــهشتی در نـــظر آیـــد پـیاپی | بــه جـنبش آورد هــر طــبع وقّــاد
بــرای صـید بــبر و رنگ[1] و شـوکا | به هر سو در کـمین بـنشسته صـیّاد
ز صنعت‌ها که در سنگ است و کوهش | کـزو دست و دهـن، مـانی و فـرهاد[2]

ناصرالدین شاه قاجار

---

۱. رنگ: قرقاول، تیرنگ (طبری).

۲. ناصرالدین شاه، *یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه (از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ ق)*، به‌کوشش پرویز بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸، ص ۹ - ۴۳۸.

بخش نخست

روزنامه سفر مازندران

به‌قلم ناصرالدین شاه

[به‌جای مقدمه]

اعلان

اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاهی، خلّدالله ملکه، در سفرها که به اقطار ملک محروس سیاحت می‌فرماید، روزنامهٔ *ایّام سفر ملوکانه* را مشحون به ملاحظات جغرافی و هیأت و طبیعت ارضی و متضمّن فواید سایره به دستخط مبارک مرقوم می‌دارند که برای خواننده علاوه بر اطلاعات مفید نتایج علمیّه نیز خواهد بود. روزنامهٔ *ایران*، ان‌شاءالله در نمره‌های[1] آینده به‌نگارش فصلی از روزنامهٔ *سفر مازندران* که به‌خط همایون شاهنشاهی نوشته شده تشرّف خواهد جست و در هر روزنامه فصلی نگاشته می‌شود. برای روزنامهٔ *ایران* این امتیاز نشان افتخاری خواهد شد که صادرات خاطر وقّاد همایونی را

---

۱. اصل نمرها.

طـراز اخـبار و پـیرایـهٔ سـلک خـود نـموده، بـر خـوانـندگان مـنّت می‌گذارد...[۱]

رئیس کل دارالطّباعه ممالک محروسه[۲]

محمدحسن [اعتمادالسلطنه][۳]

---

۱. دوسطر از پایان خبر، دربارهٔ گم شدن کیفی است که ارتباط به موضوع ندارد.

۲. *ایران*، شنبه، بیست و دوم صفر ۱۲۸۸، ش ۱۲، ص ۴.

۳. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه: (۱۲۵۹ - ۱۳۱۳ ق) فرزند علی‌خان حاجب‌الدوله مراغه‌ای از شاگردان دورهٔ اول دارالفنون بود که در ۱۲۶۷ داخل خدمات دولتی شد و در ۱۲۷۵ به سرهنگی رسید. از ۱۲۸۰ تا چهار سال در پاریس به‌عنوان وابسته نظامی و نایب دوم سفارت اشتغال داشت. در این اثنا به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. در ۱۲۸۸ ق به‌ریاست کل دارالطباعه و دارالترجمه رسید و صنیع‌الدوله لقب گرفت و روزنامهٔ *ایران سلطانی* را منتشر کرد. در ۱۳۰۰ ق به وزارت انطباعات و دارالترجمه دولتی رسید و تا پایان زندگی بر آن قرار بود. از آثارش: *مرآت البلدان*، *تاریخ منتظم ناصری*، *المآثر و الآثار*، *التدوین فی احوال جبال شروین* است. (مهدی بامداد، ج ۳، ص ۳۳۰ تا ۳۴۸)

روزنامه *سفر مازندران* که به دست‌خط مبارک مرقوم شده، ۱۲۸۲.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

[عزم سفر به‌طرف مازندران]

این‌دفعه می‌خواستم روزنامه را مختصر بنویسم امّا مطوّل شد. روز چهارشنبه هفدهم شهر ذی‌القعدةالحرام سنهٔ ۱۲۸۲ بارس ئیل[۱] یعنی پانزده روز از عید نوروز گذشته است به عزم حرکت به‌طرف مازندران و ساری و اشرف[۲] و غیره در طهران، صبح از خواب برخاستم. توپ سواری انداختند. رفتم حمّام رخت پوشیدم رفتم دیوان‌خانه، ملک منصور میرزا[۳]

---

۱. بارس ئیل: (سال ترکی) سال پلنگ. (*دهخدا*، ج ۹، ص ۳۰۱)

۲. اشرف: نام پیشین بهشهر مازندران است. (رجوع شود به بخش [اشرف] این سفرنامه)

۳. ملک منصور میرزا (تولد ۱۲۲۶ ق): پسر سی و ششم فتحعلی شاه قاجار، مادرش، ←

که از آذربایجان احضار شده بود تازه رسیده، درب باغ ایستاده بود. صحبت شد هوا قدری ابر بود سوار شدیم سپهسالار [۱] و همهٔ امرا و اعیان بودند. صحبت‌کنان سوار اسب کَهَر احمدخانی شده، رفتیم با تشریفات معیّنهٔ مفصّله در آخر کوچه نگارستان توپخانه و افواج ایستاده بودند. یکی یکی را ملاحظه کرده، گذشتم. در آخر فوج کلهر [۲] که تازه از کرمانشاهان به سرتیپی محمدحسن‌خان کلهر [۳] آمده بود، دیده شد بسیار خوب فوجی بود. جوان‌هایی بودند که در هیچ جا دیده نشده بود.

نایب‌السلطنه [۴] مرخّص شده، رفت قصر قاجار. من و سپهسالار و

← بیگم‌خان زن پانزدهم شاه و دختر امامقلی خان افشار، از خوانین رضائیه بود. او اغلب با برادرش ملک قاسم میرزا بود. در ۱۲۷۷ ق حاکم ارومیه شد. او غیر از شاهزادگی و سبیل مشهورش، هنر دیگری نداشت. (مهدی بامداد، ج ۳، ص ۱۵۶)

۱. سپهسالار: میرزا محمدخان قاجار (ـ ۱۲۸۴ق) پسر امیرخان سردار و عنوان کشیکچی باشی و حکومت سمنان و دامغان را داشت. در جنگ انگلیس باایران در جنوب فرماندهٔ سپاه بود. در ۱۲۷۵ ق پس از عزل آقاخان نوری، با لقب سپهسالار وزیر جنگ شد و در ۱۲۸۱ به صدارت رسید ولی سران دربار چندان زیر بار نمی‌رفتند از این رو در ۱۲۸۳ معزول شد. آخرین سمت او حکومت خراسان بود. (اعتمادالسلطنه، ***المآثر و الآثار***، توضیحات ج ۳، ص ۴۵۹)

۲. کلهر Kalhor: از ایل‌های بزرگ کرد غرب ایران. (منوچهر ستوده، ***نام‌نامه ایلات...***، ص ۴۰۵)

۳. محمدحسن‌خان کلهر: براساس ***تاریخ منتظم ناصری*** (مورخه ۱۲۹۸ ق) او سرتیپ فوج سیّم کلهر بود (اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۱، ص ۵۱۶) در بین سفر ۱۲۸۷ ق ناصرالدین شاه به عتبات به‌حضور رسیدند. (***ناصرالدین‌شاه، شهریار جاده‌ها***، ص ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۸۵)

۴. نایب‌السلطنه: (۱۲۷۲ ق – ۱۳۰۸ ش) کامران میرزا پسر سوم ناصرالدین دارای سمت وزیر جنگ و رئیس کل قشون بود. ضمناً حکومت تهران و چند ایالت را زیر نظر ←

مستوفی‌الممالک[1] صحبت‌کنان رفتیم. در بین راه من سوار کالسکه شده، راندم. در سردر بزرگ آخری باغ ناهار[2] خوردیم.

سپهسالار، فرهاد میرزا،[3] نصرةالدوله[4] [و] حاجی سیف‌الدوله میرزا[5]

← داشت. هنگام سفرهای شاه او همه کاره بود. در ۱۳۰۱ ق شاه خواست پست وزارت جنگ را از او بگیرد ولی با عجز و لابهٔ او، شاه منصرف شد. او در ۱۳۱۰ق از کار برکنار شد ولی در ۱۳۲۴ ق دوباره وزیر جنگ شد. در عهد احمدشاه استاندار خراسان شد تا این‌که در تهران درگذشت. (مهدی بامداد، ج ۳، ص ۱۶۹ - ۱۶۱).

۱. میرزا یوسف مستوفی‌الممالک: (۱۲۲۷ - ۱۳۰۳ ق) پسر میرزا حسن آشتیانی، از رجال مشهور و محترم دربار ناصری که شاه به او لقب «آقا» داده بود. او از ۱۲۶۱ با فوت پدر ملقب به مستوفی‌الممالک رسید. در ۱۲۶۸ ق به حکومت اراک رسید و به‌هنگام صدارت امیرکبیر مورد توجه قرار گرفت. در ۱۲۶۸ به نظام‌الملک ملقب شد. در دوره صدارت آقاخان نوری از کار کناره گرفت و از ۱۲۷۵ به‌سمت خود بازگشت. در ۱۲۸۰ وزیر دارایی شد. در ۱۲۸۴ رئیس الوزرا شد. مدتی به‌هنگام صدارت مشیرالدوله از کار برکنار شد، تا این‌که در ۱۲۹۰ دوباره مورد توجه قرار گرفت. از ۱۲۹۴ ق امور مملکت بین او و سپهسالار تقسیم شد و در ۱۲۹۸ صدراعظم گردید. (مهدی بامداد، ج ۴، ص ۴۷۸ تا ۴۹۰)

۲. اصل: نهار. (در همه جای متن هم به‌شکل درست درج شد. مصحح)

۳. فرهاد میرزا: (۱۲۳۳ - ۱۳۰۵ق) فرزند عباس میرزا، از شاهزادگان دانشمند ولی در حکمرانی سخت‌گیر و خون‌ریز بود. سال‌ها حکومت کردستان، فارس و دیگر جاها را به‌عهده داشت. از آثار او عبارتند از: *زنبیل*، *مقتل قمقام*، *جام جم*، *نصاب انگلیسی به فارسی*. (عبدالحسین نوایی، *تاریخ عضدی*، ۳۲۳)

۴. نصرةالدوله: (۱۲۳۳ - ۱۳۰۳ق) فرزند عباس میرزا، او حکمرانی برخی ولایات را داشت. مدتی هم نیابت وزارت جنگ را به‌عهده گرفت و این زمانی بود که کامران میرزا (وزیر جنگ) سیزده سال داشت. او در ۱۲۸۸ ق به‌عضویت دارالشورای کبرای دولتی نایل آمد. (عبدالحسین نوایی، *تاریخ عضدی*، ۳۲۴)

۵. حاجی سیف‌الدوله میرزا: سلطان محمد میرزا (۱۲۲۸ق ـ) پسر فتحعلی شاه، در ←

رفته، همه عمارات بالا و غیره را تماشا کردند. آقا علی پیش‌خدمت[۱] [و] محمدعلی‌خان پیش‌خدمت[۲] بودند. اسدالله‌خان پیش‌خدمت[۳] هم آمد. آقا ابراهیم آبدار[۴] و غیره آمده بودند. بعد از ناهار، امان‌الله، آدم میرشکار آمد که قوچ هست سوار شده، راندیم. تیمور میرزا[۵] پیدا شده‌باز مفقود شد. محمدعلی‌خان، آقا علی، قهرمان‌خان تفنگدار،[۶] آقا کشی‌خان

← ۱۲۴۰ق ملقب به سیف‌الدوله شده، حاکم اصفهان شد. در ۱۲۵۰ق (پس از مرگ شاه وقت) به‌دلیل عدم موافقت با محمدشاه به طهران آورده شد و مدتی در آن‌جا اقامت داشت تا این‌که از محمدشاه اجازه خواست و به بغداد رفت (مهدی بامداد، ج ۲، ص ۱۰۳) گویا پس از مرگ محمدشاه به طهران بازگشت. او در سفر ۱۲۹۲ ق ناصرالدین شاه به مازندران نیز از همراهان بود. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۷)

۱. آقا علی پیش‌خدمت: در ۱۲۸۰ق مدتی حاکم ساوه و رئیس ایل شاهسون بغدادی در همان سال بود. زمانی هم یک طوق کمر مکلّل به الماس از شاه دریافت کرد. او پیش‌خدمت خاصه شاه بود. (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۸۶)

۲. محمدعلی‌خان پیش‌خدمت: از نوکران ناصرالدین‌شاه که در سفر ۱۳۰۰ ق او به خراسان نیز از همراهان بود. (ناصرالدین شاه، *سفرنامه خراسان*، ص ۸)

۳. اسدالله‌خان پیش‌خدمت: آبدارباشی عملهٔ خلوت بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر والآثار*، ج ۱، ص ۴۲۴)

۴. آقا ابراهیم آبدار: اعتمادالسلطنه در *خاطرات* ۱۲۹۸ ق خود می‌نویسد: «امین‌السلطان آقا ابراهیم بود و جز آبداری کار و خدمتی نداشت و هر چه متعلق به او و به دست او بود بسیار باشکوه جلوه می‌داد.» (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۵)

۵. تیمورمیرزا: ملقب به حسام‌الدوله فرزند میرزا فرمانفرما حاکم فارس. پدرش پس از مرگ فتحعلی شاه در ۱۲۵۰ ق. خود را شاه نامید و سکه به‌نام خود زد اما از سپاه معتمدالدوله گرجی (سردار محمدشاه) شکست خورد و تیمورمیرزا و برادرش به لندن گریختند و مدتی در آن‌جا اقامت داشت. او بعدها به تهران بازگشت و از ملتزمین رکاب ناصرالدین شاه بود. (*تاریخ عضدی*، ص ۲۲۰ و ۲۵۲)

۶. قهرمان‌خان تفنگدار: قهرمان‌خان ثانی، تفنگدار خاصه بود. (اعتمادالسلطنه، ←

تفنگدار،[۱] ابراهیم بیک نایب آخور[۲] که تازه از مازندران آمده است، بودند. بعد سوار کالسکه شده راندیم نزدیک میرشکار به اسب سوار شده او هم آمد. دوباره رفت بالای تپه با دوربین شکارها را دیده، همه قوچ بودند...[۳] ولی و رحمت‌الله و غیره بروند سر بزنند. آن‌ها رفته ما هم خیلی منتظر شدیم، باد زده بود شکارها رفته بودند. باقر شکارچی یک قوچ چهار ساله در بالا زده بود. آورد سر قنات، ما هم رفتیم سر قنات در آفتاب‌گردان[۴] چای خوردیم. نماز کردیم. آقا علی رفته بود. همان محمدعلی‌خان تنها بود. باد تند می‌آمد. ابر هم بود. بعد سوار شده آمدیم منزل، رفتم بالا، معیرالممالک[۵] [و] یحیی‌خان[۶] بودند. همهٔ خادمان حرم زوجه‌ها[۷] آمده

← *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۲۸۷)

۱. آقا کشی تفنگدار: از تفنگداران خاصه که در شکارها ملتزم رکاب بود. علی نقی حکیم‌الممالک (در ۱۳۰۰) در سفر یکم خراسان ناصرالدین شاه از او یاد می‌کند. (علی نقی حکیم‌الممالک، ص ۱۷ - ۱۶۴ - ۲۸۴)

۲. ابراهیم بیک نایب آخور: (ــ ۱۳۰۶ق) کالسکه‌چی باشی و ملقب به شجاع‌الملک پدر اسماعیل‌خان امیرمؤید و برادر لطف الله‌خان شجاع‌الملک بوده و در ایامی که برادرش کالسکه‌چی ناصرالدین شاه بود او نیابت برادر خویش داشت تا این‌که در ۱۳۰۶ در تبریز به ناخوشی سکته درگذشت.

۳. به اندازه یک کلمه جای خالی در متن وجود دارد. احتمالا باید عبارت «خواستیم» باشد.

۴. آفتاب‌گردان: چتر، قطعه‌ای از چرم یا پارچهٔ ضخیم که به‌عنوان سایه‌بان، مانند لبهٔ کلاه می‌ساختند.

۵. معیرالممالک: دوستعلی‌خان نظام‌الدوله (۱۲۳۶ - ۱۲۹۰ ق) فرزند حسینعلی‌خان معیرالممالک. ابتدا حاکم یزد شد و در ۱۲۶۴ معزول گردید. در ۱۲۷۴ پس از مرگ پدر عنوان و سمت او را به‌دست آورد و خزانه‌دار و رئیس بیوتات سلطنتی شد. در ۱۲۸۳ علاوه بر مقام مذکور تصدی ضراب‌خانه، کالسکه‌خانه، زنبورک خانه و حکومت گیلان و یزد داشت. در ۱۲۸۸ عضو دارالشورای کبری و وزیر مالیه شد. تا این که دو سال ←

بودند. غلام‌بچه‌ها[۱] بودند، عمارت جدید اندرونی تمام شده بود. بسیار بسیار خوب ساخته‌اند. خیلی دل چسب بود.

بعد از شام آمدم بیرون. یحیی‌خان، معیّرالممالک [و] محمدعلی‌خان بودند. قدری صحبت کردم، رفتم اندرون خوابیدم. باد تندی می‌آمد. حالت دیوان‌خانه و باغ ما در وقت بیرون آمدن از طهران: اولاً قنات ما سه روز بود خراب شده، آب نمی‌آمد. آب گل‌آلود بود. سیلاب‌ها را به حوض‌ها انداخته بودند. بسیار بد بود. شکوفهٔ زردآلو تازه درآمده بود. بنفشه بالمرّه[۲] آخرش بود مگر در سایهٔ دیوار که باقی بود. پُرزُل،[۳] باغبان فرانسوی، درخت‌های مرکّبات و گل‌ها را تازه از گرم‌خانه بیرون آورده، در باغ می‌گذاشت. شکوفهٔ درخت مروارید هنوز هیچ بیرون نیامده بود. سنبل و نرگس وسط بود. هنوز تمام نشده بود. بنفشه‌های[۴] الوان فرنگی ابتدای کارشان بود. برگ بید مجنون سبز شده بود. برگ تبریزی و چنار و انار سبزی نداشت. گل زرد تازه برگ کرده بود. چیکک[۵] تازه سبز شده بود. بعضی سروها را سرما زرد کرده بود. کوه سپایه

← بعد درگذشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، توضیحات ج ۳، ص ۴۸۹).

۶. یحیی‌خان: چند یحیی‌خان در منابع یاد شده که با دربار ناصری ارتباط داشتند. گویا مقصود ناصرالدین شاه، یحیی‌خان نایب اول حاضر رکاب باشد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۳۶۲)

۷. اصل: زوجها.

۱. اصل: غلامبچه‌ها.

۲. بالمرّه: به‌یکباره.

۳. پرُوزُل: شناخته نشد.

۴. اصل: بنفشها.

۵. چیکک: نام درست آن چیکلک است. گیاهی است با رنگ سرخ تیره. مزه‌اش ترش و شیرین است. در دیلم آن‌را چمبل و در گیلان و مازندران خربوزه‌کا نامند. (لغت‌نامه، دهخدا، ج ۱۷، ص ۴۷۲)

قرق[1] پر از برف است. کوه البرز[2] هم پربرف است. کوه بالای سوهانک[3] و کوه ورجین[4] هم پربرف است. اهالی حرم‌خانه از شاهزادگان و کنیزان خاصّه و غیره کلاً آمده بودند.

۱. کوه سپایه قرق: حوالی سرخه‌حصار، ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «افتادیم به راه سرخه‌حصار... از آن‌جا برای ده ترکمان‌ها که در زیر سپایه است راندیم. در قله سپایه شکار زیاد دیده شد اما شکاری نشد. (ناصرالدین شاه، هارون‌وهومن، ص ۱۱۶)
۲. کوه البرز: سلسله کوهستان بزرگی است در شمال ایران به‌طول ۹۵۰ و عرض بین ۲۵ تا ۱۱۰ کیلومتر که پهنای به‌وسعت حدود ۵۱۵۰۰ کیلومتر مربع را دربر گرفته است. کوه‌های بلندالبرز بیشتر سال از برف پوشیده است. (عباس جعفری، *کوه‌ها وکوهنامه‌ها*، ج ۱، ص ۶۷) البته منظور ناصرالدین شاه فقط بخش شمالی تهران بود.
۳. سوهانک: از آبادی‌های شمالی تهران با عرض جغرافیایی ۴۸ دقیقه و ۳۵ درجه و طول جغرافیایی ۳۲ دقیقه و ۵۱ درجه با ارتفاع ۱۸۲۰ متر از سطح دریا (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌ها*، ص ۳۲۵)
۴. کوه ورجین: جزء دهستان لواسان تهران، در ۲۴ کیلومتری شمال خاوری آن، شمال لشگرک با ارتفاع ۲۹۵۳ متر و سرچشمهٔ رودخانه ناصرآباد واقع در کوهستان البرز مرکزی. (عباس جعفری، *کوه‌ها وکوهنامه‌های ایران*، ج ۱، ص ۵۴۵)

[ملتزمین رکاب]

از شاهزادگان: ملک منصور میرزا، تیمور میرزا، نورالدّهر میرزا نایب ناظر،[1] محمدحسن میرزا نایب میرآخور[2] و از امرا و غیره حاجی علی‌خان اعتمادالسلطنه،[3] میرزا هدایت مستوفی،[4] میرزا غفارخان صدیق‌الملک،[5]

---

۱. نورالدّهر میرزا: چند شاهزاده به این نام هستند، ولی گویا این فرد، پسر دوازدهم محمدقلی میرزا ملک آرا باشد. او نخست مدت ۱۲ سال نایب ناظر خوانسالاری شاه بود. در ۱۲۹۴ ق نایب‌الحکومهٔ مازندران و تا ۱۲۹۹ق در این سمت بود. از این‌رو به «نایب‌الایاله» نامدار شد. وی در ۱۳۰۷ق درگذشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۴ - ۵۹۵).

۲. محمدحسن میرزا نایب میرآخور: از ملتزمین رکاب بود. ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۳ ق) در یادداشت خود از او یاد می‌کند: «محمدحسن میرزای میرآخور رفت به لار که سان مادیان را ببیند باز می‌گردد.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۳۱).

۳. حاجی علی‌خان اعتمادالسلطنه: (ــ ۱۲۸۵ ق) پسر حسین مراغه‌ای (از یاران ←

مصطفی‌خان امیرتومان،[1] سلیمان‌خان افشار صاحب اختیار،[2] میرزا مصطفی وکیل لشکر،[3] علی‌قلی‌خان آجودان باشی،[4] رحمت‌الله‌خان

← عباس میرزا) بود. او نخست غلام بچهٔ محمدشاه بود. در روزگار امیرکبیر، حاجب‌الدوله شد و امیر نسبت به او بزرگی کرد اما او خود را به مهدعلیا نزدیک کرد. تا این‌که در جریان قتل امیرکبیر، این مأموریت به او محول شد و به‌خوبی از این‌کار برآمد. پس از عزل آقا خان نوری مدتی معزول شد که پس از وساطت مهدعلیا از ۱۲۷۵ق حکومت چند ولایت را گرفت و در ۱۲۸۱ق به طهران آمد و ملقب به اعتمادالسلطنه و وزیر عدلیه شد. او پدر محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، توضیحات ج ۳، ص ۳ - ۴۷۲)

۴. میرزا هدایت مستوفی: (ـ ۱۳۱۰ق) فرزند میرزا حسین آشتیانی و پدر دکتر مصدق. از ۱۲۶۷ ق وارد دستگاه دولتی شد. از ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۹ق به وزارت لشکر رسید. از محرم ۱۲۹۰ق با لقب وزیر دفتری رئیس دفتر استیفاء شد. این سمت را حتی به‌هنگام صدارت مستوفی‌الممالک (دشمن او) برعهده داشت و در ۱۲۹۹ در اثر اختلافات با او استعفا داد. پس از مرگ مستوفی‌الممالک در ۱۳۰۳ ق به‌نیابت پسر او منصوب شد. تا این‌که در وبای ۱۳۱۰ق درگذشت. (مهدی بامداد، ج ۴، ص ۴۲۲ تا ۴۲۷)

۵. میرزا غفارخان صدیق‌الملک: مدتی سفیر ایران در روسیه بود. سپس چندی رئیس کل اداره امور خارجه شد. اعتمادالسلطنه دربارهٔ او می‌نویسد: «از خطّاطین معتبر این عصر بود، قلم نستعلیق را به درجهٔ اکابر اساتید می‌نوشت.» (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۲۸۵).

۱. مصطفی‌خان امیرتومان: از رجال دربار ناصری که در ۱۳۰۰ق به‌همراه عزالدوله جهت تهنیت تاجگذاری امپراطوری روس به آن‌جا سفر کرد. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۲۳۱)

۲. سلیمان‌خان افشار: ملقب به صاحب اختیار، او در عصر ناصری مدتی حاکم استرآباد بود و در سرکوبی اشرار و ترکمانان تلاش بسیار نمود. در ۱۲۸۹ ق پل حاجی استرآباد را تعمیر کرد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۵۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۱۰۸)

۳. میرزا مصطفی وکیل لشکر: (ـ ۱۲۹۸ ق) لشکرنویس بود. پس از مرگش لقب و ←

ساری اصلان،[1] و از عملهٔ خلوت: یحیی‌خان معتمدالملک،[2] علی‌رضا خان عضدالملک،[3] عبدالعلی‌خان ادیب‌الممالک،[4] آقا علی

← نصبش به پسرش حاجی میرزا محمدتقی رسید. (مهدی بامداد، ج ۵، ص ۲۲۰)

۴. علی‌قلی‌خان آجودان‌باشی: از سرکردگان فوج سوادکوه، میرزا علی‌خان (نوهٔ او) از صاحب‌منصبان وزارت عدلیه و وزارت تجارت بود (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۵۰ - ۴۱۱)

۱. رحمت‌الله‌خان ساری اصلان: اعتمادالسلطنه او را کهنه نوکر شاه می‌داند، (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۸۲۰) وی رئیس شکارچیان، سرکردهٔ جماعت زرین‌کمر عراق، حاکم کنگاور و بانی قصر فیروزه بود (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۹، ۸۶، ۳۷۱، ۴۲۸)

۲. یحیی‌خان معتمدالملک: پسر نبی قزوینی که بعداً ملقب به مشیرالدوله شد. بنا به نوشتهٔ اعتمادالسلطنه او در ۱۲۸۸ ق به تعلیم شاه مشغول بود (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۷۷) در ۱۲۹۸ وزیر بناییها بود (همان، ص ۹۷) او سپس به وزارت عدلیه و بعد خارجه و مناصب دیگر رسید تا این‌که در ۱۳۰۹ ق درگذشت. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۷۹۰) او برادر سپهسالار بود.

۳. علی‌رضاخان عضدالملک: (۱۲۳۸ - ۱۳۲۸ ق) پسر موسی‌خان قوانلو، دایی ناصرالدین شاه و مدتی مهردار و خوانسالار دربار و چند سالی حکومت مازندران را به‌عهده داشت. او رئیس ایل قاجار بود و پس از خلع محمدعلی شاه و روی کار آمدن احمدشاه خردسال او نیابت سلطنت را به‌عهده گرفت. (مهدی بامداد، ج ۲، ص ۴۳۵ تا ۴۴۲) آبادی کلاگرمحله و دهات اطراف آن در بابل از آن او بود. خاندان امیرسلیمانی بابل به او منتسب‌اند.

۴. عبدالعلی‌خان ادیب‌الممالک: (۱۲۴۵ - ۱۳۰۲ ق) پسر بزرگ علی‌خان مراغه‌ای حاجب‌الدوله و برادر اعتمادالسلطنه، از رجال درباری و جزو ارباب مناصب خلوت شاه بود. در ۱۲۷۶ ق پیش‌خدمت خاصه شاه شده، ملقب به ادیب‌الممالک گردید. در ۱۲۷۹ حاکم قم و در ۱۲۸۱ معاون پدرش در وزارت عدلیه شد. در ۱۲۸۸ ق حاکم سمنان و در لواخر هم باعنوان پیش‌خدمتی شاه زندگی‌اش به‌سر آمد (مهدی بامداد، ج ۶، ص ۱۴۲)

امین‌حضور،[۱] محمدتقی‌خان افشار،[۲] حاجی میرزا علی مشکوةالملک،[۳] میرزا علی نقی حکیم‌الممالک،[۴] میرزا علی‌خان منشی حضور،[۵] محمدعلی‌خان امین‌السلطنه،[۶] آقا رضا عکاس باشی،[۷]

---

۱. آقاعلی امین حضور: گویا در ۱۲۹۸ ق به سعایت امین‌السلطان به‌همراه جمعی از کار برکنار شد ولی پس از مدتی با شفاعت مستوفی‌الممالک مورد عفو قرار گرفت. سال بعد وزیر بقایا شد. در ۱۳۰۴ ق معزول شد و در ۱۳۱۱ ق مدتی حاکم سمنان بود. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۷۷ و ۱۰۵، ۱۱۱/۱۹۲ و ۵۱۲ و ۹۰۰)

۲. محمدتقی‌خان افشار: (ـ ۱۲۹۸ ق) نوادهٔ عسکرخان افشار، وی شوهر عندلیب‌الدوله آوازخوان بود. ملقب به حاجب‌الدوله، در ۱۲۹۰ ق ریاست اداره فراشخانه و حجابت دولت را به‌عهده گرفت. سپس اداره باغات مبارکه و اصطبل توپخانه را به او سپردند. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۲، ۴۵، و ج ۲، ص ۴۹۹)

۳. حاجی میرزا علی مشکوةالملک: نامش محمدعلی است و دوبار حکومت همدان را به‌دست آورد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۵۸)

۴. میرزا علی‌نقی حکیم‌الممالک: ریاست معدن را داشت که در ۱۲۹۸ ق از آن منصب خلع شد. پس از چندی بخشیده شد و خلعت گرفت. در ۱۳۰۶ ق به حکومت گلپایگان رسید و در ۱۳۰۹ ق به‌خدمت عراق منصوب شد (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۹۹، ۱۴۲، ۶۲۴، ۷۸۳)

۵. میرزا علی‌خان منشی حضور: قلمدان‌دار و مسئول اسباب تحریر شاه بود. در ۱۳۱۰ ق به‌اتهام دزدی الماس از کار برکنار شد ولی چندی نگذشت که با وساطت سپهسالار به کار خود بازگشت. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۸۸۲)

۶. محمدعلی‌خان امین‌السلطنه: صندوق‌دار دربار ناصرالدین شاه بود. در ۱۳۰۳ ق وزیر مالیه شد. در ۱۳۰۴ به‌جای امین حضور (وزیر بقایا) نشست. وی از مقربان شاه بود. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۳۴، ۴۳۲، ۵۱۳)

۷. آقارضا عکاس‌باشی: (۱۲۵۹ – ۱۳۰۷ ق) برادر میرزا علی‌نقی حکیم‌الممالک، در ۱۲۸۰ق عکاس‌باشی لقب گرفت. در سفرهای اروپایی شاه همراهش بود. پس از بازگشت خازن صرف جیب شاه شد. در ۱۳۰۱ رئیس و وزیر قورخانه، در ۱۳۰۲ ←

محقق،[1] موچول‌خان،[2] حسین‌خان پسر سهراب‌خان،[3] رحیم‌خان پسر بهاءالملک،[4] مجیدخان ولد حاجب‌الدوله،[5] میرزا مهدی خویی،[6] محمدابراهیم‌خان محلاتی،[7] اسکندرمیرزا،[8] آقا ابراهیم امین‌السلطان،[9] و

← ملقب به اقبال‌السلطنه شد. در ۱۳۰۶ رئیس توپخانه شد و آجودان مخصوص شاه بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، توضیحات، ص ۵۱۴)

۱. محقق: محمدحسن‌خان فرزند حاجب‌الدوله که در ۱۲۹۸ ق به‌سعایت امین‌السلطان معزول از خدمت شد. پس از چندی به شفاعت انیس‌الدوله بخشیده شد و در ۱۳۱۰ ق خلعت گرفت (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۰۴، ۲۴۱، ۸۵۴، ...) وی از دوستان اعتمادالسلطنه بود. در ۱۳۱۳ ق با عنوان پیش‌خدمتی، سرایداریاشی شد و در ۱۳۱۷ ق ملقب به محقق‌السلطنه گردید. سفرهای اول و دوم شاه به اروپا را او نوشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، توضیحات ج ۳، ص ۶۸۷)

۲. موچول‌خان: غلامحسین مچول‌خان، زین‌دارباشی شاه بود. بعداً ملقب به صدیق‌السلطنه شد. او «از فدویان و دوستان جانی» امین‌الدوله بود. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «به خانهٔ صدیق‌السلطنه که قریب به پنج سال بود با او قهر بودم رفتم و آشتی شد.» (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۵۶۸، ۹۱۴، ۱۸۹)

۳. حسین‌خان پسر سهراب‌خان: اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «مادرش دختر فتحعلی شاه است. آدم کم اهمیتی بود.» (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۵۲)

۴. رحیم‌خان پسر بهاءالملک: او فرزند مصطفی‌خان افشار (بهاءالملک) بود.

۵. مجیدخان ولد حاجب‌الدوله: احتمالاً پسر محمدخان بسطامی حاجب‌الدوله (مرگ ۱۳۰۴ ق) است. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۱۲۱، ج ۲، ص ۴۹۹)

۶. میرزا مهدی خویی: از پیش‌خدمتان شاه که مدتی نیابت حکومت کاشان را عهده‌دار بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۵۷)

۷. محمدابراهیم‌خان محلاتی: اعتمادالسلطنه (در ۱۲۹۸ ق) درباره‌اش می‌نویسد: «ابراهیم‌خان پیش‌خدمت، علاقه در لواسان دارد» پس از او پسرش، حسین‌خان منصب او را گرفت. (اعتمادالسلطنه، «جغرافیا و تاریخ دره لار»، در *قلمرو مازندران*، ج ۳، ص ۱۵۲)

←

از فراش خلوت‌ها و غیره: سقّاباشی، قهوه‌چی باشی، حاجی علی‌نقی،[۱] آقا رضا دهباشی،[۲] آقا محمدتقی آبدار،[۳] آقا یوسف نایب سرایدارباشی،[۴] آقا حسن نایب قهوه‌خانه،[۵] حاجی حیدر خاصّه‌تراش[۶] و شاگردان، غلامعلی خان،[۷] آغا یعقوب[۸] و از تفنگداران: آقا کشی‌خان، قهرمان‌خان،

← ۸. اسکندرمیرزا: مدتی غلام‌بچه‌باشی بود سپس حکومت قزوین را به او سپردند. او پسر حاجی محمدولی میرزا است. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۷، ۵۶ و ۳۴۱)

۹. آقا ابراهیم امین‌السلطان: آقا ابراهیم گرجی (ــ ۱۳۰۰ ق) در ۱۲۹۹ ق مباشر بنا بود و در ۱۳۰۰ ق وزیر دربار شد. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۶۵، ۲۰۲، ۲۴۹)

۱. حاجی علی‌نقی: شناخته نشد.

۲. آقارضا دهباشی: ملقب به ناظم خلوت، از اجزای خلوت همایونی که در ۱۲۹۰ ق از ملتزمین رکاب در سفر شاه به فرنگ بود و در ۱۲۹۱ ملقب به ناظم خلوت گردید. (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲، ص ۱۲۵۶ و ج ۳، ص ۱۹۴۰ و ۱۹۵۴ و ۲۱۱۰)

۳. آقامحمدتقی آبدار: گویا مقصود محمدتقی‌خان پیش‌خدمت تجریشی باشد. (مهدی بامداد، ج ۴، ص ۲۷۰)

۴. آقایوسف نایب سرایدارباشی: اهل تبریز و از عمّال سرایدارخانه بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۳۹۰)

۵. آقاحسن نایب قهوه‌خانه: پسر حاج محمدخان قهوه‌چی باشی است. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۷)

۶. حاجی حیدر خاصّه تراش: آرایشگر و دلاک مخصوص شاه بود. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۱۴ و ۲۲۴) البته به‌نام حاج حیدر در خاصه تراش باشی دو نفر بودند که در متن آشکار نیست منظور کدام است. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۸)

۷. غلامعلی‌خان: احتمالاً قهوه‌چی باشی دربار بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۳۱۷)

۸. آغا یعقوب: از خواجگان حرم ناصری است. ناصرالدین شاه (در ۱۲۸۷ ق) سفر ←

ابوالقاسم‌خان،[۱] حاجی فرج‌کجوری،[۲] ولی‌خان تنکابنی،[۳] سایر تفنگداران و از خوانین، میرشکار و اتباع، ابوالحسن‌خان،[۴] محمدرحیم‌خان زند،[۵]

← عتبات از او یاد می‌کند. (*ناصرالدین شاه، شهریار جاده‌ها*، ص ۳۰)

۱. ابوالقاسم‌خان: از تفنگداران خاصه بود. ناصرالدین شاه در یادداشت روز پنج‌شنبه بیست و ششم جمادی‌الثانی ۱۲۸۷ ق می‌نویسد: «ابوالقاسم بیگ تفنگدار که مدتی ناخوش بود امروز صبح درگذشت.» (*ناصرالدین شاه، شهریار جاده‌ها*، سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات، ص ۷)

۲. حاجی فرج کجوری: (ــ پیش از ۱۳۰۳ ق) از تفنگداران اردوی همایونی بود. ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۳ ق) هنگامی که به لاشک می‌رسد می‌نویسد: «میرزا رضای تفنگدار پسر میرزا فرج‌الله تفنگدار که در لاشک نشسته‌اند به عینه در ترکیب و قد و فضولی همه چیز مثل میرزا فرج‌الله است. هیچ تفاوتی ندارد. بلکه اگر قدری با او سربه‌سر بگذارند فضول‌تر از پدر مرحومش می‌شود.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۷ - ۴۲۶)

۳. ولی‌خان تنکابنی: (۱۲۶۴ - ۱۳۴۵ ق) پسر حبیب‌الله‌خان سردار تنکابنی، از طریق پدر به دربار راه یافت. ابتدا ملقب به نصرالسلطنه بود. مقارن مشروطه سپهدار اعظم لقب گرفت. وی ابتدا برای سرکوبی مشروطه‌طلبان آذربایجان با عین‌الدوله همراهی نمود سپس از آن فاصله گرفت و به خیل مشروطه‌خواهان پیوست و یکی از دو فاتح تهران محسوب می‌شد. در دوره مشروطه هفت بار رئیس‌الوزرا شد.

او سرانجام در روزگار پهلوی اول در اثر فشارهایی که از جانب دولت جهت دریافت بقایای مالیاتی بر او می‌آمد دست به خودکشی زد. (ارسلان خلعتبری، *مقدمه*)

۴. ابوالحسن‌خان: سرتیپ اول، پیش‌خدمت خاصه (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۳۸۶)

۵. محمدرحیم‌خان زند: فرزند محمدحسن‌خان و نوه علی مرادخان زند. که علی‌مرادخان، شوهر عمه آغا محمدخان قاجار بود. از این‌رو پدرش در زمان فتحعلی شاه به مناصبی رسید و پس از مرگ پدر در ۱۲۴۳ ق او با دربار قاجاریان آمد و شد داشت (احمدمیرزا قاجار، *تاریخ عضدی*، ص ۱۲۹ و ۲۹۹)

کاظم‌خان،[۱] کلب حسین‌خان امین نظام،[۲] جلیل‌خان اصانلو،[۳] موسی‌خان وصّاف،[۴] حسین‌خان ولد حاجب‌الدوله،[۵] ابراهیم بیک نایب اصطبل،[۶] حسین‌قلی‌خان شاطرباشی،[۷] علی‌خان پسر شاطرباشی محمدعلی‌خان صاحب جمع[۸] و از

۱. کاظم‌خان: از مقربان دربار ناصری بود که ناصرالدین شاه در یادداشت‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ از او با عنوان «کربلایی کاظم‌خان» یاد می‌کند. (*ناصرالدین شاه، یادداشت‌های روزانه*، پرویز بدیعی، ص ۸۹، ۱۰۸، ۴۸۳)

۲. کلب حسین‌خان: (ـ ۱۲۸۹ ق) نایب اول آجودان‌باشی بود. در ۱۲۶۷ ق سرپرست قشون آذربایجان شد. در ۱۲۶۹ ق ملقب به امین نظام گردید. در ۱۲۷۱ ق به سرتیپی قورخانه منصوب و خلعت همایون گرفت. در ۱۲۷۹ ق به‌ریاست قشون خراسان و سرتیپی اول سرافراز شد. (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۷۱۳، ۱۷۴۱، ۱۸۵۱، ۱۹۳۳)

۳. جلیل خان اصانلو: بزرگ طایفهٔ اصانلوی خوار بود. میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «[در خوار] ششصد خانه‌وار ایل اصانلو که ترک هستند می‌باشند. دویست و پنجاه نفر نوکر سوار به دیوان می‌دهند. سرکردهٔ [ایشان] جلیل خان است.» (میرزا ابراهیم، ص ۹) خوار بلوکی مشتمل بر گرمسار، ریکان، یاتری، و ارادان بود.

۴. موسی‌خان وصّاف: درباره او رجوع شود به بخش [به‌سوی مرزن‌آباد] این سفرنامه.

رضاقلی‌خان هدایت در *مجمع الفصحا* می‌نویسد: «از نجبای سلسلهٔ علّیهٔ قاجار است در جلادت و رشادت و قوت قلب و نیروی قالب معروف است... در حسن صحبت و مجلس‌آرایی... موصوف» (رضاقلی‌خان هدایت، ج ۲،، ص ۱۶۱۳).

۵. حسین‌خان ولد حاجب‌الدوله: شناخته نشد.

۶. ابراهیم بیک نایب اصطبل: پدر اسماعیل‌خان امیرمؤید سوادکوهی است که بعداً وزیر دارالشورای وزارت خالصجات و رئیس کالسکه‌خانهٔ مبارکه شد. (محمد ترکمان، ص ۴۳۸)

۷. حسین‌قلی‌خان شاطرباشی: شناخته نشد.

۸. محمدعلی‌خان صاحب جمع: جزو اداره صاحب جمعی شترخانه و قاطرخانه بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۶). ناصرالدین شاه در یادداشت رجب ←

غلام‌بچه‌گان[۱] و خواجه[۲] سرایان: مهدی‌قلی‌خان غلام‌بچه‌باشی[۳] و سایر: آغا سلیمان،[۴] آغا عنبر،[۵] حاجی فیروز،[۶] حـاجی بـلال،[۷] حـاجی عـلی،[۸] حاجی مهراب،[۹] آغا علی[۱۰] فوج خویی که قراول سراپرده است.

→ ۱۳۰۳ ق از جمله به حضورآمدگان «محمدعلی‌خان صاحب جمع قدیم» یـاد مـی‌کند. (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۳۴۵)

۱. اصل: بچگان. ۲. اصل: خاجه.

۳. مهدی‌قلی‌خان غلام بچه‌باشی: مـلقب بـه مـجدالدوله و از طـایفهٔ قـاجار قـوانـلو و از پیش‌خدمتان خاصه بود که مدتی سمت امیرآخوری و خوانسالاری و سپس ریـاست دارالنظارهٔ مبارکه را داشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۲، ۴۷، ۳۰۸، ۳۱۳ و ۳۸۶)

۴. آغا سلیمان: او از خواجه‌باشیان حرم ناصری بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۷) او در ۱۲۸۷ ق همراه شاه به عتبات رفت. (*ناصرالدین شاه، شهریار جاده‌ها*، محمد بدیعی، ص ۱)

۵. آغا عنبر: از خواجگان حرم ناصری که در ۱۲۸۷ ق خواست همراه شاه به عتبات بـرود ولی در ابتدای راه مرگ او را فروگرفت. (*ناصرالدین شاه، شهریار جاده‌ها*، محمد بدیعی، ص ۴۱)

۶. حاجی فیروز: خواجه‌ی عصمت‌الدوله، دختر ناصرالدین شاه بود (مهدی بامداد، ج ۴، ص ۲۶۸) او در ۱۲۸۷ ق همراه شاه به عتبات رفت (*ناصرالدین شاه، شهریار جاده‌ها*، محمد بدیعی، ص ۱۰)

۷. حاجی بلال: اعتمادالسلطنه در خاطرات ۱۳۰۵ ق از او یـاد مـی‌کند. (اعـتمادالسـلطنه، *خاطرات*، ص ۵۶۸)

۸. حاجی علی: خواجه‌ی شکوه‌السلطان، از همسران ناصرالدین شاه بود. (*ناصرالدین شاه، یادداشت‌های روزانه*، پرویز بدیعی، ص ۱۹۳).

۹. حاجی مهراب: (آغا محراب)، از خواجه‌سرایان دربار. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۳۹۱)

۱۰. آغاعلی: خواجه انیس‌الدوله، سوگلی ناصرالدین‌شاه. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۶)

[دوشان تپه]

روز [پنج]**شنبه هجدهم** صبح از خواب برخاسته آمدم بیرون، میرشکار رفته بود شکار پیدا کند امّا هوا ابر بود باران هم می‌آمد. ناهار را در منزل خوردم کتابچهٔ عرایض متعلّقه به دیوان‌خانه عدلیّه[1] و بعضی نوشته‌جات متفرّقه خوانده شد. یحیی‌خان، علی‌رضاخان و غیره بودند.

چهار ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم طرف چمن‌ها که در دامنهٔ کوه‌های سمت راه جاجرود[2] دیده می‌شد. همه جا باران خوردم.

---

۱. دیوان‌خانه عدلیه: این عنوان در ابتدا «امارت دیوان» بود یعنی ریاست دیوان دادرسی. پس از آن تبدیل شد به صندوق عدالت و پس از آن وزارت عدلیه گردید اما با سازمانی مختصر و ابتدایی. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، توضیحات، ص ۴۷۰ - ۴۶۹)

۲. جاجرود: یکی از آبادی‌های لواسان بزرگ است که از آن رودی جاری است که سرچشمهٔ آن کوه‌های شمالی شمیران و کلون بسته می‌باشد که پس از عبور از لواسانات به‌سوی جلگهٔ ورامین از سمت شرق تهران جاری می‌شود و وقـتی آب آن زیـاد شـود بـه ←

تیمور میرزا، علی‌رضاخان، محمدعلی‌خان، حسین‌خان، آقا یوسف سقّاباشی،[1] آقا محمدتقی آبدار بودند در چم پیاده شده چای خوردیم. باران شدید می‌آمد. نماز کرده، سوار شده، رو به منزل تاختم. در بین راه به درشکه نشسته، وقت غروب وارد دوشان تپه[2] شدیم. دیگر باران نمی‌بارید. هوای بسیار خوب بود. رفتم اندرون شب شام خورده آمدم بیرون. حاجب‌الدوله تازه از شهر آمده بود. معیّرالممالک، علی‌رضاخان، محمدعلی‌خان و غیره بودند. قدری صحبت کرده، رفتیم اندرون.

روز جمعه، نوزدهم صبح رفتم حمام بعد آمدم بیرون و هوا ابر بود. باد هم می‌آمد. ناهار را منزل خوردم بعد به درشکهٔ کوچک نشسته به‌سمت شکارگاه راندیم. حاجب‌الدوله عرایض سپهسالار را با نوشته‌جات سیستان

← رودخانه کرج در ورامین می‌پیوندد. (محمد معین، ج ۵، ص ۴۱۷)

۱. آقایوسف سقّاباشی: پسر حاج اسکندر سلماسی سقاباشی و پدرزن اتابک بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۵۱۰)

۲. دوشان تپه: به‌معنی تپه‌ی خرگوش است. (کارلاسرنا، *مردم و دیدنی‌های ایران*، ص ۲۳۱) افضل‌الملک (در ۱۳۳۱ ق) می‌نویسد: «ناصرالدین شاه در زمان حیات خود مقرّر فرمود که نیم فرسخ صحرای پشت دوشان تپه را مسطّح و هموار کنند تا هر سال اسب‌دوانی دولتی را آن‌جا قرار دهند. وقتی‌که آن اراضی را می‌شکافتند محوطه مدور[ی] پیدا شد که مثل تکیه‌ای بود که در این قرون در آن‌جا تعزیه می‌خوانند و دور تا دور دو طبقه و سه طبقه مردم می‌نشینند. مرحوم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه و سایر مورخین که اهل اکتشاف بودند چنین استنباط و اجتهاد کردند که این‌جا مجلس (سیرک) و بازیگرخانه‌ای بوده است که یونانیان در عهد اشکانیان در این‌جا بر سر پا کرده بودند.» (افضل‌الملک، *رکن‌الاسفار*، ۱۷ – ۱۶)

که تازه رسیده بود آورده، خودش رفت مجیدآباد.[۱] نورمحمد شکارچی از طرف میرشکار آمده بود که قوچی در نی‌درّه[۲] کوچک است. سوارها را در سر تپّه گذاشته، ما با چند نفری رفتیم رسیدیم به میرشکار، ولی هم بود آنجا، پیاده شده، رفتم مارق،[۳] قوچها در رفته بودند. چیزی نبود. در این[۴] بین ابر شد هوا تیره و تار گردیده، باران شدید می‌آمد. مراجعت به منزل نمودم رفتم در سردر پایین باغ. قدری استراحت شد چای خوردم رفتم اندرون. باران باز قطع نشده، خوابیدم. از صحرا صدای سیل می‌آمد.[۵]

[مأموران دولت روس]

روز شنبه بیستم صبح زودی بیدار شده، هوا به‌شدت گرفته و مه بود. باران هم می‌آمد. رفتم حمّام بیرون آمدم، سیلاب تندی از طرف مجیدآباد می‌آمد. ناهار خورده شد. اشتهای درستی نداشتم. حاجب‌الدوله از

---

۱. مجیدآباد: دهی از بخش تجریش تهران (*دهخدا*، ج ۴۳، ص ۴۸۵). این قریه مجیدآباد را حاج محمدخان پدر حاجب‌الدوله احیاء کرد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۱۲۱)

۲. نی‌درّه: موضعی در حوالی دوشان‌تپّه که ناصرالدین شاه در یادداشت‌های شکار خود مکرر از آن یاد می‌کند چنان‌که در ۱۳۰۳ ق می‌نویسد: «همین‌طور راندیم الی سرکش بالای نی‌درّه... دو قوچ بسیار بزرگ با دو میش توی نی‌درّه می‌چرخیدند.» (*ناصرالدین شاه، یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۲۹۹ - ۳۰۰)

۳. مارق: معنای اصلی آن «تیری است که از شانه بگذرد و بیفتد» است. (*دهخدا*، ج ۴۳، ص ۳۸ - ۳۹)

۴. اصل: درین.

۵. *ایران*، سه‌شنبه، بیست و پنجم صفر ۱۲۸۸، ش ۱۳، ص ۱ و ۲.

مجیدآباد آمد سر ناهار. گفتم، کتاب خواند. باران به‌شدّت می‌بارید. علی‌رضاخان، محمدعلی‌خان بودند. پنج ساعت از دسته گذشته، ویس آمیرال،[۱] یووفسکی[۲] و آجودان ویس آمیرال با مسیو کیرس وزیر مختار[۳] دولت روس به مترجمی واسیلی ایوانچ با وزیر امور خارجه یحیی‌خان و شهبازخان قور یساول‌باشی[۴] که در سردر پایین باغ بودند از آن‌جا سواره از خیابان وسط باغ آمدند بالا در اطاق عمارات تازهٔ دوشان تپّه پذیرفته شدند.

ویس آمیرال یعنی نایب امیربحر[۵] که کشتی‌های بحر خزر، تماماً سپرده به این آمیرال است امپراطور کلّ ممالک روسیه او را مخصوصاً مأمور کرده‌اند بعضی کشتی‌ها را در سواحل خزر حاضر کند ما ببینیم[۶] از راه رشت آمده بود و باز از راه رشت مراجعت خواهد کرد که برود کشتی‌ها را به فرضهٔ[۷] فرح‌آباد[۸] بیاورد. ویس آمیرال مردی است میانه قامت،

---

۱. ویس آمیرال: آدمیرال، امیرالبحر، دریاسالار.

۲. یووفسکی: شناخته نشد.

۳. مسیو کیرس: وزیرمختار و ایلچی دولت روس در دربار که در چهاردهم رجب ۱۲۸۰ ق با دریافت این سمت وارد تهران شد. (اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۳، ص ۱۸۵۹)

۴. شهبازخان قور یساول‌باشی: فرزند محمودخان دنبلی قور یساول‌باشی بود که پس از مرگ پدر در ۱۲۵۸ ق منصبش را به‌دست آورد. (اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۳، ص ۱۶۶۸)

۵. امیر بحر: دریاسالار، دریادار (***دهخدا***، ج ۸، ص ۲۳۲)

۶. اصل: به‌بینیم.

۷. فرضه: جای درآمدن به کشتی از لب دریا. (***دهخدا***، ج ۳۷، ص ۱۷۵)

۸. فرح‌آباد: در شمال شهرستان ساری واقع است. (درباره آن رجوع شود به بخش ←

صحیح‌المزاج، سنّش به‌نظر پنجاه شصت ساله می‌آید. اپولت زرد، حمایل سرخ و نشان‌های متعدد داشت. آجودانش مردی بود سیاه‌چرده، چشم و ابرو و مو سیاه، میان بالا، اپولت سفید و چند نشان داشت. صورتش را می‌تراشید.

بعد از صحبت و گفتگو مرخّص شدند. بعد رفتیم اندرون قدری مکث کرده، بیرون آمدیم. خسته بودیم. قدری خوابیدیم. حاجب‌الدوله، علی‌رضا خان کتاب خواندند.

[آمد و شد صاحب‌منصبان]

دو ساعت به غروب مانده برخاستم. هوا تازه باز می‌شد. حاجی رحیم‌خان، میرزا حسن‌علی، ملک منصور میرزا، آقا وجیه از شهر آمده بودند. باز به شهر برگشتند.

روز یک‌شنبه بیست و یکم صبح از خواب برخاسته، رفتم بیرون، هوای بسیار خوبی بود ابرها پراکنده شده بودند. اطراف را مِه گرفته بود. مثل هوای بهشت. ناهار خورده شد. در سر ناهار حکیم طولوزان[1] روزنامهٔ

→ [فرح‌آباد] این سفرنامه.)

۱. حکیم طولوزان: دکتر ژوزف دزیره طولوزان، پروفسور اگرژه و دارای درجهٔ سرگردی در قشون فرانسه، در سفری که امین‌الملک فرخ‌خان به سفارت فرانسه رفت به دستور دولت استخدام شد. از ۱۸۵۹ ق حدود سی و هشت سال در ایران بود و مکتبی طبی در کشور ما ایجاد کرد. او علاوه بر طبابت شاه و درباریان، در دارالفنون نیز تدریس ←

فرنگی خواند. آقاعلی، ادیب‌الممالک، محمدتقی‌خان افشار و غیره بودند. سپهسالار و سایر وزراء که از شهر آمده بودند بعد از ناهار احضار شدند. کار زیادی داشتم. چاپار خراسان و سیستان آمده بود. اخبارات خوب داشت. صد سوار تیموری به تاخت تراکمهٔ مرو رفته بود. پنج‌هزار گوسفند، سی نفر اسیر، نه نیزه‌سر، یک گلّهٔ[1] شتر آورده بودند. قشون ما در قلعه‌جات سیستان نشسته‌اند. وزیر امور خارجه،[2] مستوفی‌الممالک، ناصرالملک،[3] حاجی شیخ، محسن‌خان، حاجی محمدقلی‌خان،[4] سپهدار،[5] علی‌نقی‌خان برادر

← می‌کرد. وی کاشف نوعی کنه بود و گاهی مواقع در امور سیاسی به‌عنوان دلال دخالت می‌کرد. سرانجام در ۱۳۱۴ ق درگذشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۵۵۷)

۱. اصل: کلّه.

۲. وزیر امور خارجه: مقصود میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک (۱۲۳۱ - ۱۳۰۱ ق)، امیرکبیر او را که شیخ‌الاسلام گرمرود بود به‌جهت خط خوش و فضیلت‌اش به‌همکاری دعوت کرد. در ۱۲۶۸ ق ملقب به مؤتمن‌الملک شد و کفالت وزارت خارجه را به‌عهده گرفت و در ۱۲۶۹ ق وزیر خارجه شد. در ۱۲۸۳ ق علاوه بر سمت خود حکومت برخی ولایات را به‌عهده گرفت. در ۱۲۸۸ که سپهسالار صدراعظم شد از وزارت عزل گردید و در ۱۲۹۰ با عزل سپهسالار دوباره به وزارت خارجه رسید و تا پایان زندگی در این سمت بود. او اولین نظام‌نامهٔ وزارت خارجه را تنظیم کرد. (مهدی بامداد، ج ۲، ص ۶۶ تا ۷۰)

۳. ناصرالملک: محمود فرمان‌فرما ملقب به ناصرالملک، در ۱۳۰۰ ق خلعت گرفت و حاکم کرمانشاه بود. در ۱۳۰۱ ق وزیر امور خارجه و در ۱۳۰۳ حاکم خراسان شد. در ۱۳۰۵ ق درگذشت و لقب و عنوان او به نوه‌اش ابوالقاسم‌خان ناصرالملک (نایب‌السلطنه بعدی) رسید. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۲۲۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۵۳۰)

۴. حاجی محمدقلی‌خان: گویا مقصود حاجی محمدقلی‌خان قاجار باشد که در ۱۲۸۲ ق «به منادمت حضور همایون مباهی گردید.» (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۸۷۳)

۵. سپهدار: غلامحسین‌خان سپهدار که در ۱۳۰۰ ق درگذشت. (اعتمادالسلطنه، ←

آجودان‌باشی که تازه از آذربایجان آمـده بـود. مـصطفی‌خان امـیرتومان، اعتمادالسلطنه، دبیرالملک[۱] و غیره بودند. رحیم آقای قاجار[۲] که از جانب جلال‌الدوله[۳] به سفارت قندهار رفته بود، او هم بود. ناصرالملک چون بـه سفارت دولت انگلستان می‌رود با او بـعضی فـرمایشات شـد. بـعد اسب خواسته سوار شدیم.

[دره باباعلی]

تیمور میرزا چمنی سراغ کرده بود. حاجی علی‌نقی بلد بود جلو افـتاد. رفتیم در آن‌جا پیاده شدیم بالنّسبه به اطراف طهران چمنِ خوب وسیعی بود. چای و عصرانـه خـوردیم. عـلی‌رضاخان، آقـاعلی، مـحمدعلی‌خان، آمحمدتقی آبدار، مهدی قلی‌خان، غلامعلی‌خان، آقـا حسـن قـهوه‌چی،

← *خاطرات*، ص ۲۱۵) او مدتی در ۱۲۸۴ ق وزارت عدلیه را برعهده داشت و سپس مدتی حاکم اصفهان و کرمان و بلوچستان و قزوین بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶)

۱. دبیرالملک: میرزا محمدحسین‌خان که در حوالی ۱۳۰۱ درگـذشت. اعـتمادالسـلطنه در ستایش او می‌نویسد: «به مرحوم مـیرزا مـحمدحسین‌خان دبـیرالمـلک مـن تـعظیم می‌کردم.» (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۲۸۲)

۲. رحیم آقای قاجار: وی در ۱۲۹۹ رئیس مجلس دیوان مظالم شد. (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲، ص ۱۲۵۵)

۳. جلال‌الدوله: (۱۲۶۹ ـ ۱۲۸۵ ق) سلطان حسین میرزا پسر ناصرالدین شاه. وی از ۱۲۸۱ ق از حکومت اصفهان احضار به حکمرانی خراسان رسید و تا پایان حیات در این سمت بود. (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۸۶۷، ۱۸۹۳)

تیمور میرزا بودند. موش دو پا در این چمن خیلی بود. از سوراخ‌ها بیرون آمده بازی می‌کردند. با تفنگ مجلسی یکی را زدم. رفت به سوراخ بیرون نیامد. بعد سوار شده به درّه باباعلی‌خان[1] سرِ قنات رفتم. ماشاءالله سه سنگ[2] آب می‌آمد. بید هم کاشته بودند. وقت غروب وارد عمارت شدیم. اردوی سنگینی زده شده است. شب را بعد از شام بیرون رفتم. معیّرالممالک، یحیی‌خان، حاجب‌الدوله بودند. نوشته‌جات مؤیّدالدوله که از خراسان رسیده بود خوانده شد.[3]

[سرخه‌حصار]

روز دوشنبه بیست و دوم صبح زودی از خواب برخاسته به حمام رفتم. حاجی آغا یوسف خواجه‌باشی[4] و حاجی سرور[5] از شهر آمده بودند.

---

۱. درّهٔ باباعلی‌خان: کنار دهی به همین نام در نزدیکی دوشان تپّه. ناصرالدین شاه در سفر ۱۲۹۲ می‌نویسد: «مراجعت از حوالی ده باباعلی‌خان نموده، میان نی‌زار یک مرغابی شکار شد.» (هارون وهومن، ص ۱۱۶)

۲. مقیاسی است برای آب برابر با مقدار معینی از لیتر در هر ثانیه. در تهران یک سنگ آب عبارت است از مقدار آبی که از شکاف به اندازهٔ ۲۰ سانتی‌متر مربع و از قرار یک متر در هر سه ثانیه. (محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، *جغرافیای ولایت نور*، شهناز بیگی بروجنی، پاورقی، ص ۲۵)

۳. *ایران*، یک‌شنبه، غرّه ربیع‌الاول ۱۲۸۸ هجری، ش ۱۴، ص ۱ و ۲.

۴. حاجی آغا یوسف خواجه‌باشی: از خواجگان بنام عصر ناصری. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۷)

۵. حاجی سرور: ملقب به اعتمادالحرم، از خواجگان درباری، در ۱۲۹۹ ق گل کمر مکلّل ←

رخت پوشیده اسب خواسته، اسب آقا میرزا هاشمی را پسر میرآخور آورده بود. سوار شده، راندیم. هوا بسیار بسیار خوب بود. محمدخان[۱] که باز حاکم گروس شده بود، اعتمادالسلطنه به حضور آورد. فرهادمیرزا، نصرت‌الدوله، هوشنگ میرزا[۲] که از شهر آمده بودند با هر یکی صحبتی شده، مرخّص و روانه شهر شدند. بعد با معیّرالممالک و حاجب‌الدوله الی سرخه حصار[۳]

← به او مرحمت شد. او در ۱۳۰۵ ق خواجه‌باشی و ملقب به اعتمادالحرم شد. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۷۴، ۵۲۷، ۱۹۰) وی خواجه‌ای متمول بود. پس از قتل ناصرالدین شاه به تبریز فرستاده شد تا خواجه‌باشی محمدعلی میرزای ولیعهد باشد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۵۴۲، توضیحات)

۱. محمدخان (حاکم گروس): میرزا محمدخان پیش‌خدمت خاصه و سرتیپ خلوت همایونی و مباشر سرخه حصار بود. وی نسبتی با امین اقدس داشت و از آن طریق غلام بچه شد. بعداً فراش خلوت و آفتابه‌دار شد. صورتش بسیار زشت و سبزه و مورد اطمینان شاه بود و حتی دستور داد که در میان درگاه اطاق خواب او بخوابد. در ۱۳۰۶ سرکرده ایلات سواره قزوین شد. او در ۱۳۳۸ ق درگذشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، توضیحات جلد دو، ص ۶ – ۶۶۵)

۲. هوشنگ میرزا: ایلخان قاجار در عصر ناصری (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۱) او پسر کیومرث میرزا ایلخانی بود. (احمد میرزا عضدالدوله، *تاریخ عضدی*، توضیحات ص ۲۶۶)

۳. سرخه‌حصار: عرض این آبادی ۳۵ درجه و ۴۳ دقیقه و طول آن ۵۱ درجه و ۳۶ دقیقه و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۵۰۰ متر است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۰۷)

افضل‌الملک در ۱۳۳۱ ق می‌نویسد: «مسافت راه از طهران تا سرخه‌حصار دو فرسخ و نیم است... سرخه‌حصار دهی است نه ییلاقی، نه قشلاقی، در فصل پاییز خوب می‌توان به‌سر برد. از بناهای عالیهٔ شاهنشاه شهید ناصرالدین شاه است. (افضل‌الملک، *رکن‌الاسفار*، ص ۱۷)

صحبت‌کنان رفتیم. معیّرالممالک از آن‌جا مرخّص شده، مراجعت به شهر نمود. ما راه را کج کرده، به ماهورها انداختیم. به‌جهت[1] ناهار پیاده شدیم. اسدالله‌خان پیش‌خدمت، محمدتقی‌خان افشار تا سر ناهارگاه بودند بعد به شهر رفتند.

محمدتقی‌خان می‌گفت دوباره مراجعت خواهم کرد. سرناهار حکیم طولوزان، یحیی‌خان، آقاعلی، ادیب‌الممالک، موچول‌خان، علی‌رضاخان و غیره بودند. بعد از ناهار سوار شده، میرشکار را گفتم برود در ماهورها شکار پیدا کند. تیپ و سوار را از راه گفتیم بروند. بعد از ساعتی از میرشکار خبر آمد که قوچی خوابیده است. سوارهای همراه را آن‌جا گذاشتم با چند نفر رفتیم مارق باد بد بود قوچ در رفت. بعد دره را گرفته آمدیم، رسیدیم به رودخانهٔ جاجرود، آب زیادی گل‌آلوده می‌آمد. اما [با] اسب می‌شد زد. ما از پل[2] رفتیم در پایین اردو میان گندم‌ها آفتاب‌گردان زده، نوشته‌جات شهاب‌الملک و خراسان و بعضی نوشته‌جات متفرقه که به دبیرالملک نوشته بودند، خوانده شد. یحیی‌خان، علی‌رضاخان، محمدعلی‌خان، موچول‌خان، آقا ابراهیم و غیره بودند. چای خورده نماز کردیم، یک‌ساعت و نیم به غروب مانده به اردو رفتیم. شب را به عادت معهود بیرون آمدیم. امروز هوا بسیار خوب بود. کوه‌های اطراف این منزل کنگر[3] زیادی داشت.

---

۱. اصل: بجهت.

۲. پل جاجرود: پل حاجی میرزا بیک، افضل‌الملک (در ۱۳۳۱ ق) می‌نویسد: «یک فرسخ و نیم که راندیم به رودخانهٔ جاجرود رسیدیم. از پل حاجی میرزابیک عبور کردیم. حاجی میرزابیک فراش خلوت بوده است. این پل را او به روی آب بسته است.» (افضل‌الملک، ص ۸ – ۱۷)

۳. کنگر: Kangar، از تیرهٔ مرکبان، در فروردین که تازه می‌روید دارای ساقه‌های ←

[کوک داغ، جاجرود]

روز سه‌شنبه بیست و سیّم صبح که از خواب برخاستم هوا خیلی سرد بود. عجب این‌که صدای توپ شلیک میدان مشق شهر[۱] باوجود هفت فرسخ مسافت این‌جا می‌آید. بعد بیرون آمده سوار شدیم. سلیمان‌خان افشار، صدیق‌الملک امروز از شهر آمده بودند. سوار زیادی همراه بود. قدری که راه رفتیم تیپ را مرخّص کردیم که از جاده به منزل بروند. خودمان با سوارهای معینه از ماهورهای ریشه کوک داغ[۲] بزرگ یعنی ماهورهایی که به جادهٔ مازندران چسبیده است، بالا رفتیم. میرشکار رفته بود شکار پیدا کند با ملک منصور میرزا صحبت‌کنان می‌رفتیم. ناگاه از عقب سلیمان‌خان افشار [و] ساری اصلان فریاد زدند که شکار آمد تفنگ حاضر نبود. قدری معطّل شدیم آخر تفنگ حبیب‌الله‌خان برادر میرشکار را گرفتیم شکار پیدا نشد. رفتیم بالای تپّه ایستادیم. حبیب‌الله‌خان اسب دواند پایین، از حرکات او معلوم شد شکار در درّه گیر کرده بود. آخر شکار

← جوان نازک و سفید است که آن‌را کنده و به‌عنوان سبزی خورش به بازار می‌آورند ولی به‌تدریج که بوته‌های آن بزرگ شده و گل‌های زیبا و برگ‌های نوک‌تیز پیدا می‌کند، روستاییان آن‌را کنده برای سوخت استفاده می‌کنند. (احمد ماهوان، ص ۴۵۵)

۱. میدان مشق شهر: جایی که امروز شهربانی کل کشور و وزارت امور خارجه، موزه و کتابخانه ملک و عمارت اطراف آن‌ها در آن‌جاست. در ۱۲۷۸ ق توسط میرزا محمدخان قاجار سپهسالار توسعه و تجدید میدان مشق دارالاخلافهٔ طهران و ساختن دیواری مشتمل بر طاق‌نماهای آجری در دور تمام میدان مشق به‌شکل مربع انجام شد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۹، ج ۲، ص ۹۹)

۲. کوک داغ: یکی از قله‌های شمال تهران. به ترکی به‌معنی کوه کبود رنگ است. البته کوک به مازندرانی به‌معنای کبک است. (هارون وهومن، ص ۲۲)

آمد ما را دید برگشته رفت. باد سردی می‌آمد در درّه‌ای[1] به ناهار افتادیم تا خبر از میرشکار برسد قبل از ناهار به اطراف هر چه دوربین انداختیم اثری[2] از میرشکار دیده نشد.

[بومهن، رودهن]

در سر ناهار حکیم‌طولوزون روزنامه خواند. یحیی‌خان، علی‌رضاخان، ملک منصور میرزا، ادیب‌الممالک، محمدعلی‌خان، موچول‌خان و سایر پیش‌خدمت‌ها بودند. بعد از ناهار سوار شدند و به کوک داغ کوچک رفتیم. میرشکار [و] رحمت‌الله شکارچی از بالای کوک داغ کوچک پایین آمده و گفتند شکارها آن‌طرف سمت جاجرود و در سرخی‌ها هستند. از میانهٔ دو کوک داغ راندیم. مهدی‌قلی‌خان هم بود. رفتیم از سر کوه‌های سرخ نگاه کردیم. میرشکار شکارها را پیدا کرد. من هم[3] با دوربین دیدم سه قوچ، چهار میش در صحرا توی چمن خوابیده بودند تا آن‌جا خیلی راه بود. باد و مارقش هم خوب بود. من از ترس آن‌که مبادا شکارها فرار کنند با میرشکار، آقاکشی‌خان تفنگدار، رحمت‌الله، باقر شکارچی خیلی راه پیاده رفتیم به مارق که رسیدیم از جای دور تفنگ چارپاره[4] انداختم، نخورد. آخر معلوم شد که با ده قدمی شکارها ممکن بود به مارق رفت و من از دور

---

۱. اصل: درّه.
۲. اصل: اسری.
۳. اصل: منهم.
۴. چارپاره: نوعی گلوله که در شکار با تفنگ به‌کار می‌رود و معمولاً شکارهای سنگین را با آن می‌زنند. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۳۲۲)

تفنگ انداخته بودم زیاد خسته شدم از راه کرشت[1] و اسطلک[2] رفتم بومهن،[3] چهار ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. قدری استراحت نمودم. محقق کتاب [و] روزنامه خواند. عصر اعتمادالسلطنه، ایشیک آقاسی‌باشی، شاطرباشی را به‌جهت نرخ اردو احضار کرده،[4] دستورالعمل دادم. امروز در راه، چند قازلاق در هوا با تفنگ زدم.[5]

روز چهارشنبه بیست و چهارم صبح زود از خواب برخاسته جواب نوشته‌جات وزارت امور خارجه را که دیشب رسیده بود نوشتیم. هوا خیلی سرد بود. بعد اسب پیش‌کشی تیمور میرزا را سوار شده راندیم. دیروز از

---

۱. کرشت: نام درست آن باید «کرشک» باشد که در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۲ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۹ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۳۶)

۲. اسطلک: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۷ دقیقه با ارتفاع از سطح دریا به اندازهٔ ۱۷۳۰ متر واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۷) ناصرالدین شاه در سفرنامه خراسان نامش را «عسطلک» درج می‌کند و می‌نویسد: «ده کوچک خوبی است. رعیت کمی دارد. حاصل زراعتش خوب بود. قنات آب باصفایی داشت» (ناصرالدین شاه، ***سفرنامه خراسان***، ص ۹)

۳. بُومَهن: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۴ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۵۲ دقیقه با ارتفاع از سطح دریا به اندازه ۱۷۵۰ متر واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۱۱۲) ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۰ ق) می‌نویسد: «هوای بومهن خیلی خوب است هنوز حاصل زراعت این‌جا همه سبز و گل سرخ باقی است. معلوم می‌شود هوای بومهن از شمیران سردتر است. بلدرچین توی حاصل‌ها خیلی می‌خواند. بومهن ملک مستوفی‌الممالک است. (ناصرالدین شاه، ***سفرنامه خراسان***، ص ۱۰)

۴. اصل: کرد.

۵. ***ایران***، پنج‌شنبه، پنجم ماه ربیع‌الاول ۱۲۸۸، ش ۲۲، ص ۱ و ۲.

رودخانه بومهن گذشتیم آب خیلی بود امروز هم از رودخانهٔ رودهن عبور شد آب این رودخانه کمتر از رودخانه بومهن بود با اعتمادالسلطنه، سلیمان خان افشار، وکیل لشکر، میرزا هدایت صحبت‌کنان رفتیم. امین نظام با سوارهٔ مخصوص از شهر تازه آمده بودند. امروز تیپ سوار زیادتر از روزهای سابق بود. در صحراها لکّه لکّه برف بود. حاجب‌الدوله هم صحبت می‌کرد. کنار جاده روی تپه به ناهار افتادیم. تیمور میرزا، قوش تیر مار[1] را طلبید سیر کرد.

[دماوند]

پیش‌خدمت‌ها همه بودند. هوا بسیار صاف و خوب بود. بعد از ناهار سوار شده، قدری که راندیم جلگهٔ خوبی پیدا شد. اردو در وسط جلگه زده شده است. اسم این منزل کیلارد[2] است. نزدیک به اردو سوارهای میرشکار طرف دست راست پیدا شدند. رحمت‌الله آمد و گفت در درّه ماهورها چهار آهو خوابیده است. بتاخت آن‌جا رفتیم باد شکار خوب بود مارقش هم خوب بود. با یک تفنگ چارپاره انداختم، نخورد. بسیار افسوس خوردم. آهوها گریختند یک آهو از پیش همهٔ سوارها

---

۱. تیرمار: در این‌جا نام آن قوش است اما در معنای اصلی نوعی پرنده است که همچون جغد در ویرانه‌ها مسکن نماید. (*دهخدا*، ج ۱۵، ص ۱۱۹۱)

۲. کیلارد: نام درست آن باید «کیلیارد» از توابع دماوند است که در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲ دقیقه با ارتفاع از سطح دریا به اندازهٔ ۱۸۹۰ متر واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۴۷۶)

و تیپ‌ها گذشت. همه تفنگ انداختند و هیچ‌کس نزد. قدری راه با سلیمان‌خان افشار، محمدرحیم‌خان زند، ملک منصور میرزا طرف سرا پایین رودخانهٔ دماوند[1] که این سیاه‌سنگ جاجرود[2] و دهات و باغات است رفتیم. بعد من برگشتم، منزل سلیمان‌خان و سایر رفتند شکار کبک. دهاتی که در کنار رودخانه واقع‌اند: اول چیلارد[3] خالصه است که در دست عین‌الملک[4] است. حصار[5] ملک محمدشفیع میرزای مرحوم است.

---

۱. رودخانهٔ دماوند: افضل‌الملک می‌نویسد: «رودخانهٔ دماوند موسوم به تاری رود است. تار اسم مزرعه‌ای است که در دو فرسخی دماوند است. منشأ این رودخانه از مزرعه تار است که از زیر کوه بیرون می‌آید و آب بعضی چشمه‌سارها به آن ملحق می‌شود. آب این رودخانه و رودخانهٔ رودهن تا هشت فرسخ دیگر می‌رود که ملحق به آب جاجرود شده، دهات ورامین را مشروب می‌سازد.» (افضل‌الملک، ص ۲۰)

۲. سیاه‌سنگ جاجرود: احتمالاً مقصود «سیاه‌وند» یا «سیاه‌بند» باشد. افضل‌الملک می‌نویسد: «از بومهن به‌طرف گلیارد به وزن دِل کارد و حصار حرکت کردیم. مسافت راه سه فرسخ است. هنوز مسافتی طی نکرده به قهوه‌خانه و مزرعه[ای] رسیدیم که موسوم به سیاه‌وند و معروف به دوراهی است.» (افضل‌الملک، ص ۲۰)

۳. چیلارد: جیلارد و گیلارد هم درج شده است. ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۰ ق) می‌نویسد: «جیلارد خالصهٔ دیوان و تیول اولاد ملک‌آرا است.» (ناصرالدین شاه، ***سفرنامه خراسان***، ص ۱۱) افضل‌الملک می‌نویسد: «رودخانه[ای] که از گیلارد جاری است از شهر دماوند می‌آید... اهالی گلیارد هم می‌گویند.» (افضل‌الملک، ص ۲۱ - ۲۰)

۴. عین‌الملک: در آن روزگار دو عین‌الملک در قید حیات بودند یکی موسی‌خان قاجار و دیگر انوشیروان (شیرخان) قاجار که البته فرد اخیر در ۱۲۸۱ ق ملقب به اعتضادالدوله شد و چون تاریخ نگارش ***سفرنامه مازندران*** ۱۲۸۲ است پس باید این عین‌الملک، موسی‌خان عین‌الملک باشد. (اعتمادالسلطنه، ***المآثر و الآثار***، ج ۱، ص ۳۱۶؛ ج ۲، توضیحات ص ۴۸۳)

۵. حصار: افضل‌الملک می‌نویسد: «پهلوی مزرعهٔ گیلارد، دهی است موسوم به حصار ←

مراع[1] ملک احمدخان نوایی و کاجان[2] و تمیسان، این کنار رودخانه صحرای بسیار خوبی است. دهات زیاد در آن‌جا واقع است. جمیع صحرا لاله است اما هنوز گل نداده‌اند. خلاصه پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. میرزا یحیی‌خان، حاکم دماوند[3] پیش‌کشی گذاشته بود. دو تکه بز که سه روز قبل شکار کرده بودند، فرستاده بود. دو سه ساعت خوابیدم از خواب که برخاستم، دستخط مفصلی به عین‌الملک نوشتم. میرزا یحیی خان اهالی دماوند را که به استقبال آورده بود، یهودی‌ها با *تورات*[4] آمده

← که مزارع خوب دارد.» (افضل‌الملک، ص ۲۱) حصار به دو پارهٔ بالاحصار و پایین حصار تقسیم می‌شود. ناصرالدین شاه در *سفرنامه خراسان* می‌نویسد: «سراپرده را در حصار بالا زده‌اند. حصار بالا مال میرزا جعفرخان است که در قدیم نوکر اعتضادالسلطنه مرحوم بوده و این‌جا را از اولاد محمدشفیع میرزا خریده است. حصار پایین که متصل به همین حصار است مال حاجی آخوند حاجی معتمدالدوله است.» (ناصرالدین شاه، *سفرنامه خراسان*، ص ۱۱)

۱. مراع: ناصرالدین شاه در *سفرنامه خراسان*، نام آن‌را «مراء» درج می‌کند و می‌نویسد: «راندیم برای ده مراء. از منزل [باغ شاه حصار] تا مراء یک فرسنگ راه است. ده مراء یک دانگ و نیمش مال جلودارهاست... و باقی ده مال رعیت است.» (ناصرالدین شاه، *سفرنامه خراسان*، ص ۱۲)

۲. کاجان: از توابع دماوند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۷ دقیقه و ۵۱ درجه و ۵۸ دقیقه و در ارتفاع ۱۶۵۰ از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۴۲۶)

۳. دماوند: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۳ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴ دقیقه در ارتفاع ۱۹۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۲۵۰) شهر دماوند در دره‌ای مصفّا و حاصل‌خیز که از چشمه‌علی و رودهای کوچک و چشمه مشروب می‌شود، در شمال شرقی تهران واقع است.

۴. اصل: توریة.

بودند. شب را هم بعد از شام آمدیم بیرون. ملک منصور میرزا و سایر پیش‌خدمت‌ها بودند قدری صحبت شد. بعد رفتم خوابیدم.

روز پنج‌شنبه بیست و پنجم یک ساعت از دسته[۱] گذشته، برخاستم. پیرمردی پلوری که چند ماه قبل وقتی که به فیروزکوه[۲] می‌رفتیم احوالات او را نوشته بودم، آمده است. بسیار تعجب کردم که از پلور[۳] تا این‌جا با هوای سرد چه قسم آمده است. او را احضار کردم. همان کلاه و کپنک[۴] و قبای ده ماه پیش از این را در تن داشت. انعامی به او دادم. این پیرمرد صد و بیست سال دارد. بعد سوار کهر[۵] شجاع‌الملکی شده با میرزا نظرعلی حکیم‌باشی[۶] و اشخاص معیّنهٔ دیروزی صحبت‌کنان رفتیم.

---

۱. دسته: در عهد قاجاریه ساعت ۱۲ (صبح و ظهر) را دسته می‌گفتند. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۵۳)

۲. فیروزکوه: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۶ دقیقه و ارتفاع ۱۹۹۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۹۱)

شهری صنعتی سر راه سمنان، تهران، مازندران که راه‌آهن شمال هم از کنار آن می‌گذرد. این شهر در ۷۲کیلومتری مشرق دماوند قرار دارد.

۳. پُلور: از توابع لاریجان آمل و در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۴ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۱۳۰)

۴. کپنک: Kapanak، بالاپوش نمدین، جامهٔ چوپانی که از نمد مالیدن به‌دست آمده به‌صورت باآستین و بی‌آستین و بلند تهیه می‌شد. (محمد معین، ج ۳، ص ۲۸۹۷)

۵. کهر: Kahar، رنگ سرخ مایل به تیرگی ویژهٔ اسب‌ها. (محمد معین، ج ۳، ص ۳۱۴۲)

۶. میرزا نظرعلی حکیم‌باشی: او خود از پزشکان درباری و پسرش میرزا حسینعلی‌خان مستوفی وزارت داخله بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۳۸۲)

[آبادی‌های میان دماوند و فیروزکوه]

سلیمان‌خان که دیروز به تمیسان به‌جهت شکار کبک رفته بود، می‌گفت کبک ندیدم امّا در میان باغات یک کلّه و ماده خوک دیدم. در صحرا بوته[ای] مثل برگ پیاز سنبل روئیده است. اعتمادالسلطنه می‌گفت گل سریش[1] است امّا گل نداشت. بعد از این باید بیرون بیاید اگر این بوته‌ها گل بدهد معرکه خواهد کرد. کلّ صحرا از این گل خواهد شد. صحرا امروز صاف و قشنگ است بوته دارد سوراخ ندارد و برای اسب دواندن خیلی خوب است قدری که راه رفتیم به ناهار افتادیم. ملک منصور میرزا و تیمور میرزا و سایر پیش‌خدمت‌ها بودند. حکیم طولوزون روزنامه خواند. هوا بسیار خوب بود. بعد از ناهار به درشکه نشسته قدری رفته، باز سوار اسب شدیم. ده آب‌سرد در پایین جلگه پیدا بود. درّه‌ای است که دهات زیاد در میان آن درّه است. والیٰ ایوان کیف[2] آن دره ممتد است.

---

۱. گل سریش: Sariš، از تیرهٔ سوسنی، دارای مجموعه‌ای از گل‌های مخروطی شکل که بیشتر در کوهستان و به‌ندرت در دشت می‌روید. گیاه آن به رنگ‌های مختلف سفید، صورتی، زرد، ارغوانی و... می‌باشد. (احمد ماهوان، ص ۳۰۵)

۲. ایوان کیف: جزو ورامین است. اعتمادالسلطنه نام کهن آن‌را «کاراکس» می‌داند که جایگاه گروهی از آماردان در عصر فرهاد اول، پادشاه اشکانی بود. (اعتمادالسلطنه، *التدوین...*، ص ۳۲)

میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) از دو کدخدا به‌نام‌های عبدالله بیگ و مطلب بیگ یاد می‌کند و می‌نویسد: «[ایوان کیف] به‌قرار سیصد خانه‌وارند که در دو قلعه و یک محله سکنیٰ دارند و بیست خانه‌وار کرد در محله پایین می‌نشینند و کاروان‌سرای شاه‌عباسی در محله پایین است که رویش بالاخانه داشت [و] رعیت منزل می‌کرد. الان خرابه است. در بیرون اسطلخ آب دارد و میوه‌جات ایوان کیف زیاد است.» (میرزا ابراهیم، ص ۵)

دهات کیلان،[۱] رادان،[۲] ساران،[۳] احمدآباد،[۴] و غیره در آن درّه واقع‌اند.

باز به درشکه نشسته قدری رفتیم دو باقرقرا[۵] آمـده روبـه‌رو نشست. اسب خواستیم. اسب سفید تیمورمیرزایی را آوردند. سـوار شـده، تـفنگ فرانسه[ای] که از ته پر می‌شود، دست‌گرفته، راندم. همهٔ تیپ و غیره به تماشا ایستاده بودند. باقرقراها برخاستند. تفنگ نینداختم منتظر بودم که بازگردند. از پایین صحرا طرف دست راست خرگوشی درآمد قهرمان‌خان تفنگدار و اتباع میرشکار و سایرین همه اسب دوانده و از نزدیک تفنگ

---

۱. کیلان: از توابع دماوند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۰ دقیقه با ارتفاع ۱۷۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **فرهنگ آبادی‌های کشور**، ص ۴۷۶)

۲. رادان: میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) نام آن‌را «ارادان» یاد می‌کند که میان خوار و فیروزکوه واقع است. او می‌نویسد: «بزرگ آن‌جا مرتضی‌قلی بیگ با بـرادر کـوچکش آقـامیرزا علی‌اکبر است... ارادان دو قلعه دارد... خود ارادان سه بلوک است. سه قریه یکی پاده، یکی کَند [و] یکی ارادان... اسم امامزادهٔ ارادان امامزاده سلطان شاه‌نظر است و اهل ارادان طایفهٔ پازوکی و آسایشلو هستند که در عهد شاه اسماعیل از روم آورده‌اند. (میرزا ابراهیم، ص ۹ – ۸)

۳. ساران: از توابع دماوند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۰ دقیقه با ارتفاع ۱۴۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **فرهنگ آبادی‌های کشور**، ص ۲۹۸)

۴. احمدآباد: از توابع دماوند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۴ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳ دقیقه با ارتفاع ۲۰۷۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **فرهنگ آبادی‌های کشور**، ص ۵۰)

۵. باقرقرا: صورت درست آن «باقرقره» است. مرغی حلال‌گوشت و از جملهٔ طیور وحشی می‌باشد. نام‌های دیگرش خروس کولی، تتراء سیه‌سینه و باقری‌باقر است. (**دهخدا**، ج ۱۰، ص ۵۰۱)

انداخته، نزدند. خرگوش آمد طرف بالا ما اسب انداختیم و پرزور دواندیم تا به خرگوش رسیدیم. در قیقاج[۱] با لولهٔ اول سرتاخت زدم جابجا خوابید. بسیار خوب زدم به‌طریقی که مردم تعجب کردند. عینک از چشمم افتاد گم شد. بعد به درشکه نشسته قدری که رفتیم، زمین سنگلاخ شد حرکت درشکه به‌صعوبت بود از مقابل اینه‌ورزان[۲] و جاوان[۳] گذشتیم. آبشار اینه‌ورزان از کوه خوب سرازیر می‌آید. از جاوان رودخانه[ای] می‌آید به صحرا چهار سنگ آب داشت بعد رسیدیم به سربندان[۴] که ده معتبری است. رودخانه هم از آن جا می‌آمد، شش سنگ آب داشت.

اردو در سربندان امروز افتاده است. محمدصادق شکارچی یک میش

۱. قیقاج: qiqāj، تیر برگشته زدن. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۷۷۰)

۲. اینه‌ورزان: جیمز موریه (در ۱۶ – ۱۸۱۰ م) می‌نویسد: «در دو فرسنگی دماوند آبادیی بزرگ‌تر به‌نام آیینه‌ورزان آمدیم که در پیرامون آن نزدیک یک میل دراز و نیم میل پهنا کشتزارهای گندم و جو و شبدر دیده می‌شد.» (جیمز موریه، ص ۴۰۰) ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۰ ق) می‌نویسد: «خلاصه راندیم تا به ده آینه‌ورزان رسیدیم از منزل دماوند تا آینه ورزان دو فرسنگ، دو فرسنگ و نیم راه است. آینه‌ورزان ملک رعیت است و دو آبادی دارد یکی محله پایین، دیگر محلهٔ بالا، محله پایین یک امامزاده دارد. همه اهل این محله سید هستند. اما محله بالا سید ندارد. اهلش همه عامی هستند. این‌ها را خرّم می‌گویند.» (ناصرالدین شاه، *سفرنامه خراسان*، ص ۱۴) افضل‌الملک نام این آبادی را به‌نادرست «عین‌ورزان» می‌نویسد. (افضل‌الملک، ص ۲۱)

۳. جاوان: نام امروزی آن «جابان» است. واقع در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۹ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۵ دقیقه و ارتفاع ۲۲۶۰ از سطح دریا می‌باشد. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۱۵۸)

۴. سربندان: از توابع دماوند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۸ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه و ارتفاع ۲۲۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۰۵)

زده بود، آورد. میرشکار برای پیدا کردن شکار رفته بود دَمِ سراپرده پیدا شد. گفت چیزی ندیدم. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. امروز راه پنج فرسخ بود ورود به منزل، کاغذهای صندوق عدالت[1] را یحیی‌خان، علی‌رضاخان، آقاعلی محقق، نورمحمدخان در حضور خواندند و احکام نوشته شد. شب هوا قدری سرد شد. بخاری آهنی آلاچق[2] اندرون را روشن کردند. دود کرد. آمدم از آلاچق بیرون، شام خوردم. بعد از شام قرق شد. پیش‌خدمت‌ها همه آمدند. یحیی‌خان قدری روزنامه خواند بعد رفتم خوابیدم امروز میرزا مهدی خویی پیش‌خدمت، دومان معلم[3] موزیکانچی با موزیکانچی‌های مخصوص از شهر آمدند. عصری موزکان زدند.[4]

روز جمعه، بیست و ششم صبح بسیار زود هنوز در رخت‌خواب بودم، مهدی‌قلی‌خان غلام بچه‌باشی عرض کرد نوشته‌جات سپهسالار از طهران آمده است. فرستادم از پیش یحیی‌خان آورده، خواندم. بعضی

---

۱. صندوق عدالت: ناصرالدین شاه دستور داد که افزون برا دیوان عدالت عظمی و دیوان مظالم (بار عام هفتگی)، صندوق عدالت ایجاد شود تا اهالی دارالخلافه و توابع مختار باشند برخی عریضه‌ها را در آن بریزند تا در هنگام مقرر باز شده و به عرض شاه برسد. این شیوه با توجه به ازدیاد عرایض مربوط و نامربوط رعایا و نیز خلق مستبد شاه چندان دوام نداشت. (علی‌اکبرخان محمدی، ص ۱۰)

۲. آلاچق: آلاجق، کوخ، نوعی از خیمه که از جامهٔ سطبر و گنده کنند، کلبه‌هایی که به‌صورت خیمه‌های تاتار باشد. (*دهخدا*، ج ۲، ص ۱۵۴)

۳. دومان معلم: گویا کلنل دومانتویچ روسی باشد. او در ۱۲۹۸ ق نخستین فرماندهٔ قزاق‌خانه بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۷۲۲)

۴. *ایران*، چهارشنبه، یازدهم ماه ربیع‌الاول ۱۲۸۸، ش ۱۶، ص ۱ و ۲.

اخبار بی‌مزّه مردمان رجّاله نسبت به سپهسالار شهرت داده بودند. او هم آن‌ها را نوشته، فرستاده بود. بسیار بدم آمد. میرزا هدایت مستوفی را احضار کرده، قدری در باب محاسبات صندوق‌خانه و غیره با او حرف زدیم. بعد با اسب کهر خانزاد سوار شده، راندیم. اشخاص معیّنه هر روزه را احضار کرده، صحبت زیاد شد. قدری که راه رفتیم باغ شاه از دور پیدا شد. آن‌جا را خوب متوجه نشده، خراب کرده بودند. از مستحفظ اول پس گرفته به آقا محمدتقی آبدار سپردم که دیوارهای آن‌جا را تعمیر نماید و اشجار زیاد غرس[1] کند. تمام صحرا گل سریش بود. در عرض راه قبل از رسیدن به امین‌آباد[2] که منزل این روز است قریهٔ میرآباد[3] است که سادات دماوندی کاروان‌سرا، قلعه، حمّام در آن‌جا ساخته‌اند. بسیار خوب محلّی است به کار آینده و رونده می‌آید. تپّهٔ مشرف به درّه[ای] واقع شده است. از کوه به‌قدر دو سه سنگ آب می‌آید. بعد از میرآباد به کاروان‌سرای دیگر رسیدیم می‌گفتند اهالی آرو[4] که یکی از دهات معتبر و

---

۱. غرس: qars، کاشتن درخت. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۴۰۰)

۲. امین‌آباد: از توابع دماوند که در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۴ دقیقه با ارتفاع ۲۳۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۷۰)

۳. میرآباد: ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۰ ق) می‌نویسد: «به ده میرآباد رسیدیم. میرآباد را بیست سال است که سادات دماوندی آباد کرده‌اند. قریب دو سنگ آب از دهنهٔ قنات آن از زیر کوه بیرون می‌آمد، جاریست. چند چاهی از دست بالای کوه زده‌اند آب درآمده است. قلعه و حمام و آبادی خوبی دارد. در بلندی واقع است.» (ناصرالدین شاه، *سفرنامه خراسان*، ص ۱۶)

۴. آرو: از توابع دماوند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۴ دقیقه با ارتفاع ۲۳۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ←

سمت چپ راه پشت کوه واقع شده ساخته‌اند. در این بین شکارچی‌ها میشی را شکار کرده آورده بودند. معلوم شد که در سقّز درّه[۱] آن را صید نموده بودند.

عبور ما امروز از سره‌بند ولیچای[۲] بود که از آن‌جا الی منزل در قلّهٔ کوه‌ها و دامنه‌ها[۳] درخت ارس دیده می‌شد. طرف دست چپ و زمین‌های طرف دست راست برف زیاد بود. به‌خصوص از میرآباد به آن طرف به‌طوری که عینک برفی لازم شد. بعد از ناهار جواب عرایض سپهسالار را که صبح آورده بودند مفصّلاً نوشته، دادم چاپار برد. هوا نسبت به سایر روزهای دیگر گرم بود. سه ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم راه امروز دور و بد بود به‌طوری که کالسکه را از میرآباد الی امین‌آباد به‌واسطهٔ پست و بلندی راه به‌صعوبت آوردند اما الحمدالله هوا صاف بود. بعد از ورود به منزل، نوشته‌جات صندوق عدالت را خواسته، جواب هر یک را دادم.

← *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۷) ناصرالدین شاه در سفر خراسان (در ۱۳۰۰ ق) می‌نویسد: «این‌جا ده آرو است. ییلاقی بسیار خوب و خوش هواست.» (ناصرالدین شاه، *سفرنامه خراسان*، ص ۱۶)

۱. سقّز درّه: از توابع دماوند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۲ دقیقه و ارتفاع ۲۰۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۱۴)

۲. سره‌بند ولیچای: از توابع دماوند که امروز آن‌را سربندان نامند، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۸ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه با ارتفاع ۲۲۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۰۵)

۳. اصل: دامنها.

[رودخانه نمرود]

روز شنبه، بیست و هفتم صبح زودی از خواب برخاسته به حمام رفتم. یکی از خادمان حرم در منزل کیلارد یک قرانی سکّهٔ شاه سلطان حسین[۱] پیدا کرده بود آورد به‌نظر ما رساند. بعد از حمّام رخت پوشیده آمدیم بیرون سوار اسب تیمور میرزایی شده راندیم. راه امروز الی لب رودخانه نمرود[۲] درّه و تپّه و سرازیر و سربالا بود. از آن جا الی فیروزکوه راه هموار بود و در صحرا لکّه لکّه برف بود جایی که برف نبود گل بود. خلاصه از منزل که قدری گذشتیم با حاجب‌الدوله، ملک منصور میرزا صحبت‌کنان رفتیم تا رسیدیم کنار رودخانهٔ نمرود که دلیچای[۳] هم می‌گویند به‌سمت پایین رودخانه به ناهار افتادیم. در این بین میرشکار پیدا شد گفت در این کوه نزدیک، قوچ و آرقالی[۴] هست. گفتم برو بالای سرشان ما هم بعد از

---

۱. شاه سلطان حسین: (مقتول ۱۱۴۲ ق) آخرین پادشاه صفوی، مردی ضعیف‌النفس و موهوم پرست بود و با دامن زدن به اختلافات مذاهب و ادیان در ایران موجب ضعف سلطنت شد و در ۱۱۳۵ تاج را تسلیم محمود افغان کرد و در ۱۱۴۲ پس از شکست اشرف افغان از نادر، اشرف، او را که در زندان به‌سر می‌برد به‌قتل رساند. (محمد معین، ج ۵، ص ۴۶۲)

۲. رودخانهٔ نمرود: یکی از شاخه‌های هبله رود است که از کوه‌های قاری داغ (کوه برفی) سرچشمه می‌گیرد. این رود دو شاخهٔ فرعی دارد که یکی از قزانچای و دیگری از لزور و ارجمند سرچشمه می‌گیرد و پس از پیوند در دوآب وشقان پس از گذشتن از تنگهٔ سل بن با نمرود به‌سمت شرق جاری می‌شود. (منوچهر ستوده و...، *استوناوند*، ص ۸۳)

۳. دلیچای: این رودخانه از جنوب شرقی دماوند کوه از چشمهٔ کلوم سرچشمه می‌گیرد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۳، ص ۳۹۰)

۴. آرقالی: قوچ وحشی. (*دهخدا*، ج ۲، ص ۷۶)

ناهار می‌آییم. او رفت. حکیم طولوزون، ملک منصور میرزا و جمعی پیش‌خدمت‌ها بودند. آدم یحیی‌خان که به‌جهت عین‌الملک سه روز قبل دستخط برده بود آمد. یکی از تفنگداران کبک بسیار چاقی با تفنگ زده بود، آورد. جنس کبک این‌جا با کبک‌های طهران خیلی فرق دارد و جثّه‌شان بزرگ‌تر و رنگ‌شان ابلق[1] است و بسیار خوشگل‌اند. بعد از ناهار سوار شده، صادق آدم میرشکار را جلو انداختیم که برویم شکار، عبور اسب صادق در بغلهٔ[2] تپه بود خورد زمین. تقریباً نیم‌ساعت کلّه‌اش روی زمین بود. قدری که بالا رفتیم باقر شکارچی را دیدیم دوربین می‌اندازد گفت پیش‌تر نروید گویا شکارها فرار کرده‌اند. ما هم ایستادیم در این بین محمدعلی‌خان برادر عین‌الملک با کلاه پوست بسیار بزرگ به اسب ترکمانی آلاقایش[3] نقره سوار از دور پیدا شد. عریضهٔ عین‌الملک را به ما داد. قدری از مازندران و غیره با او صحبت شد. از شکار مأیوس شده، پایین کوه آمدیم به کالسکه نشسته رو به منزل راندیم رگ ابری پیدا شد.

[فیروزکوه]

باد شدید می‌آمد. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم چادرها را نزدیک قصبه فیروزکوه زده بودند. در آلاچق دو ساعت خوابیدم وقتی که

---

۱. ابلق: سیاه و سفید. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۲۷)

۲. بغله: بغل. (محمد معین، ج ۱، ص ۵۵۳)

۳. آلاقایش: به حیوان دو رنگ (مانند سیاه، سفید یا ابلق) اطلاق می‌شود. (این واژه ترکی است.)

برخاستم باران می‌آمد. اوقاتم تلخ شد اما الحمدالله زود هوا صاف شد. باد هم نمی‌آمد. هوای خوشی شد. عصری حکیم‌طولوزون و یحیی‌خان را خواسته کتاب فرانسه خواندیم. یحیی‌خان می‌گفت بهاءالملک،[۱] وزیر عدلیه در شهر مرده است. شام را در اندرون خوردم بعد از شام بیرون آمدم هوا سرد بود. کرسی گذارده بودند. پیش‌خدمت‌ها همه بودند. قدری صحبت شد. رفتم خوابیدم.[۲]

روز یک‌شنبه، بیست و هشتم ذی‌القعده صبح را به حمام رفتم از حمام بیرون آمده به اسب تیمور میرزایی سوار شدیم راندیم تا بالای پشته که مشرف به قصبهٔ فیروزکوه، خوب تماشاگاهی بود. قصبهٔ فیروزکوه را ملاحظه نمودم. هزار خانوار[۳] به‌نظر می‌آمد. از آن‌جا روی به راه نهادیم. در بین راه رحمت‌الله آمد که در طرف دست چپ راه آهو دیده از راه خارج گشته به‌طرف شکارگاه راندیم. خیلی معطل شده به مارق شکار رسیدیم. آهوها در جلگه مانندی بودند. میرشکار را دیده، رم نمودند. من از عقب تفنگی که چارپاره پر بود، انداختم نخورد اما آهویی که آخر همه بود از میان

---

۱. بهاءالملک: مصطفی‌خان فرزند نصرالله افشار، در ۱۲۷۷ ق به وزارت مسعود میرزا ظلّ‌السلطان پسر شاه که حاکم مازندران و استرآباد و صحرای ترکمن و سمنان و دامغان بود منصوب شد و در ساری انجام وظیفه می‌کرد. بعد از مسعود میرزا هم که شیرخان عین‌الملک خوانسالار به این سمت انتخاب شد، وزارت او با بهاءالملک بود. در ۱۲۸۱ ق به‌جای حاج‌علی‌خان مراغه‌ای به وزارت عدلیه منصوب شد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۴۷۴)

۲. *ایران*، یکشنبه، پانزدهم ربیع‌الاول ۱۲۸۸، ش ۱۷، ص ۱ و ۲.

۳. اصل: خانه‌وار.

آن‌ها تک شد تازی کشیدند سودی نبخشید. مأیوس گشته آمدیم در صحرا به ناهار افتادیم. پنج نفر غلام که چندی قبل از این به استراباد[۱] به بردن تنخواه مأمور بودند مراجعت نمودند. یک نفر آن‌ها را به حضور آوردند. علی‌بیک نام داشت. بادکوبه[ای] بود از نظم استراباد زیاد تعریف کرد در تقریر بی‌مزّه نبود. بعد در درشکه[۲] نشسته شد راندیم به اندک مسافتی راه سنگلاخ شد به اسب سوار شدم تا بالای گردنه راندم عین‌الملک، حاجی میرزا یحیی‌خان، حبیب‌الله‌خان همراه بودند. صحبت‌کنان می‌راندم. کاروان‌سرای بزرگی از شاه‌عباس،[۳] رحمةالله علیه،

---

۱. استراباد: استارباد، طبق روایتی یزید بن مهلب، فرمانده سپاه سلیمان اموی استراباد را در جای قصبهٔ استرک بنا کرد. از این جهت به‌نام فوق خوانده شد. ابوالفدا نام استراباد را از نام شخصی موسوم به استر مأخوذ می‌داند. مؤلف *جامع‌الانبیاء* اصل آن‌را استرا، نام زوجه شاهزاده کیخسرو می‌گوید. استراباد را می توان مهد قاجاریان خواند. فتحعلی‌خان جد آغامحمدخان اهل استراباد بود و پدرش محمدحسن‌خان آن‌جا را پایتخت خودکرد. خود آغامحمدخان، نیز در استراباد به‌دنیا آمد. (رابینو، ص ۱۱۷ و ۲۴۶) مورخان جایگاه گرگان را از استراباد جدا می‌دانند. ابن اسفندیار بر این باور است که «چون گرگین بن میلاد مقام آن‌جا [گرگان] ساخت خربندگان او به چراخور به استراباد می‌آمد و مقام و خانه ساخته به طول مدت عمارت زیادت می‌شد. استرآباد نام نهادند» (ابن اسفندیار، ص ۷۴)

۲. اصل: دروشکه.

۳. شاه‌عباس: (۹۷۸ ق ــ ۱۰۳۸ ق) فرزند سلطان محمد خدابندهٔ صفوی ملقب به بزرگ، مادرش خیرالنّساء فرزند سیدعبدالله مرعشی (از اعیان مازندران) بود. در ۹۹۶ ق بدون جنگ از خراسان به قزوین رفت و پدر را کنار زده خود پادشاه شد. در این زمان دولت عثمانی به ایران حمله کرد و مخالفان دست به عصیان زدند. شاه موقتاً با عثمانی توافق کرد و یاغیان داخلی را سرکوب کرد. سپس با اصلاح وضع قشون، عثمانیان را در هم کوبید. او اصفهان را پایتخت خود کرد. عصر او روزگار رونق ایران بود. تشکیل سپاه جدید، سپردن مشاغل به افراد لایق، انعطاف نسبت به مذاهب و ادیان دیگر، توسعه ←

دیده شد.[۱] بنای محکم استواری بود به‌طول مدّت خرابی در ارکانش راه یافته، ان‌شاءالله باید تعمیر شود. خلاصه طرف پایین گردنه راه به‌جهت آب شدن برف، گِل و لجن شده بود. طیّ مسافت خالی از زحمت نبود. قدری راه طی نموده به زمین خشک رسیدیم.

[قلعه اولاد و سرخ رباط]

هوای بسیار خوب، بنفشه و شکوفه فراوان در اطراف راه دمیده خیلی نزهت و صفا داشت. در طرف دست چپ راه بر سر کوه قلعه[ای] دیدیم به‌قول عموم آن‌جا قلعهٔ اولاد دیو[۲] بر سر کوه‌های سمت دست راست

← تجارت و راه‌ها و شهرها از جملهٔ اقدامات او بود. (محمد معین، ج ۵، ص ۱۱۲۸ تا ۱۱۳۱)

۱. کاروان‌سرای شاه‌عباسی: در مسیر شاه عباس، رباط‌های بسیاری جهت اطراق مسافران بنا شد که یکی از این کاروان‌سراها، رباط شاه عباسی بر سر گدوک عباس آباد است. ناصرالدین شاه گویا از این رباط یاد می‌کند که رضاقلی هدایت در ***سفارت‌نامهٔ خوارزم*** (در ۱۲۶۸ ق) و حاجی زین‌العابدین شیروانی (در ۱۳۱۵ ق) آن‌را دیده‌اند.
دکتر ستوده آن‌را چنین توصیف می‌کند که دارای اطاق‌ها و صفه‌های متعدد دو طرف شمالی و جنوبی در عرض کاروان‌سرا که ۳۰ متر است مال‌بند می‌باشد. از در اصلی که وارد می‌شویم صفه‌های متعدد در چپ و راست است. روبروی در اصلی سه اطاق منفرد جدا و ظاهراً شاه‌نشین است. کاروان‌سرایی عظیم و پروسعت می‌باشد. ضلع شرقی آن ۵۰ متر است. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۴۲۹ و ۴۳۰)

۲. اولاد دیو: از قلاع مشهور مازندران (سوادکوه) است که به «ایلال» نیز نامدار است. کهن‌ترین گزارش دربارهٔ آن مربوط به ۶۱۷ ق است که سلطان محمد خوارزم‌شاه پس از فرار دربرابر مغولان، خزاین را در اولاد نهاد و خود به آبسکون رفت در ۹۲۳ به‌فرمان ←

قلعه‌های محکم معتبر بود. سدّی نیز در تنگهٔ آن‌جا ساخته بودند. تا آبی که از بالای گردنه می‌آید، آن‌جا جمع گشته، کسی نتواند عبور نماید لیکن سدّ به کلّی منهدم بود از آثار می‌نمود که بنای محکمی بوده و آن آب هر چه از گردنه سرازیر می‌شود، روی به زیادتی می‌گذارد. همین آب است که رودخانهٔ تالار[۱] می‌نامند و مصبّ[۲] این رودخانه همان دریای خزر هست. خلاصه وارد سرخِ رباط[۳] شده از تنگهٔ چهل‌در[۴] نیز عبور نمودیم. با آن‌که یک در داشت. دهات سرخ رباط و فیروزکوه درست نمایان نبود. جهت آن‌که در بالای کوه‌های آن‌جا واقع و از نظرهای آینده و رونده پنهان بود.

← شاه اسماعیل دورمیش‌خان این قلعه را تصرف کرد. در عصر شاه طهماسب، میرعبدالله را اعیان مازندران در این قلعه کشتند. در ۱۰۰۶ اسکندربیک منشی از فتح آن و سرکوبی الوند دیو خبر می‌دهد. دکتر ستوده اشاره دارد که اگر گزارش ناصرالدین شاه در این سفر درست باشد این قلعه با قلعه گردن یا دیوقلعه که در چپ جاده فیروزکوه به سوادکوه تطابق دارد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۴۲۱ تا ۴۲۸)

۱. رودخانهٔ تالار: این رودخانه که در غرب محدودهٔ شهری قائم‌شهر قرار دارد از کوه‌های عباس‌آباد، ورسه‌سر، بزه‌نو و گلرد سوادکوه سرچشمه گرفته و به دریای مازندران می‌ریزد. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ص ۱۵۲)

۲. مصبّ: محل ورود آب رودخانه به دریا. (محمد معین، ج ۳، ص ۴۱۶۵)

۳. سرخِ رباط: اکنون به اشتباه «سرخ‌آباد» خوانده می‌شود. اعتمادالسلطنه در *التدوین فی احوال جبال شروین* (چاپ ۱۳۱۲ ق) می‌نویسد: «از گردنه به منزل اول که سرخ رباط است از تنگه‌ی معروف چهل در باید عبور کرد.» (*اعتمادالسلطنه*، تصحیح مصطفی احمدزاده، ص ۷۷) سرخ‌آباد جزو دهستان راستوپی است.

۴. تنگه چهل‌در: اعتمادالسلطنه به‌نقل از یادداشت ناصرالدین شاه (در ۱۲۸۲ ق) می‌نویسد: «از گردنه [که راه شاه‌عباسی از آن می‌گذرد] به منزل اول که سرخ رباط است از تنگه‌ی معروف چهل‌در باید عبور کرد.» (*اعتمادالسلطنه*، مصطفی احمدزاده، *التدوین فی احوال جبال شروین*، ص ۷۷)

در محاذی[1] هر ده و قریه بر سر راه چند خانه کمه[2][ای] ساخته‌اند. محض آوردن آذوقه به‌جهت آینده و رونده امّا کمّه‌ها بسیار بد و نامطبوع دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد اردو شدیم سراپرده و چادرها را در زمین متعلّق ابراهیم بیک نایب[3] زده بودند. در سراپرده افسنتین[4] زیادی دمیده، خیلی معطّر هوایش باطراوت زمین باصفا خیلی خوب به‌نظر جلوه نمود.

روز دوشنبه، بیست و نهم ذی‌القعده در سرخ رباط توقّف نمودیم. صبح را به حمام رفتم. پس از بیرون آمدن از حمّام هوایی دیدم مثل هوای بهشت. خیلی باطراوت و صفا بود. بعد از صرف ناهار، کاغذهای سپهسالار و اهالی شهر رسید. اخبار بی‌معنی بسیار نوشته بودند. زیاده از حد بدم آمد. جواب آنها را نوشتم. قدری به تماشای دوربین عکس، خود را مشغول ساختم. بقیهٔ روز را به آسایش گذشت. شب را پس از صرف شام، مردانه شد. با عین‌الملک در امور لازمهٔ مازندران و نظم آن سامان دستورالعمل‌های خوب که موجب آسایش بندگان خداست دادم. الحمدالله شب را هم خوش گذشت، بعد خوابیدم.

---

۱. محاذی: روبرو، مقابل. (محمد معین، ج ۳، ص ۳۸۸۸)

۲. کمه: komǝ، کومه، کلبه. (محمد معین، ج ۳، ص ۳۰۷۷)

۳. ابراهیم‌بیک نایب: (نامش به تکرار آمده است) او پدر امیرمؤید سوادکوهی بود.

۴. افسنتین: afsantin، از تیرهٔ مرکبان، گیاهی که باعث ترشحات معده و صفرا و تحریک اشتها می‌شود. اسانس فرّار آن ایجاد اعتیاد و سبب تشنّج و اختلالات عصبی و روانی کرده، مصرف آن خطرناک و از گیاهان سمی است. (احمد ماهوان، ص ۷۳ و ۷۴)

[پل سفید]

روز سه‌شنبه، غرّه ذی‌الحجّه صبح هوا مِه غلیظی داشت. سوار اسب یمین‌الدوله[۱] شده به‌جانب پل سفید[۲] راندیم. اهالی آن‌جا می‌گفتند سه فرسنگ مسافت دارد اما پنج فرسنگ نیز بیشتر بود. به‌قدر یک فرسنگ مسافت بنه همراه بود قدری راندیم راه دو تا شد. از رود عبور نموده، سمت دست راست بند افتادیم. همه جا رودخانهٔ تالار در میان حایل بود. آبش بسیار ولی گل‌آلود [است] اسبی از نوکرهای ظهیرالدوله را آب برده، آن‌جا ایستادم حکم دادم مردم امداد نموده، اسب را گرفتند نزدیک بود تلف شود. عین‌الملک، سلیمان‌خان، تیمور میرزا، اعتمادالسلطنه حاضر بودند. صحبت منحصر به تعریف هوا و نزهت فضا بود. دو طرف جادّه جنگل ولی باغ مانند [بود] مانند عطر شکوفهٔ سیب و آلوچه و گلابی هوا و فضا را خیلی معطّر نموده، در سایهٔ درختان بنفشهٔ الوان، سفید، سرخ، آبی فراوان دمیده، از ابر نیز ترشّح باران مزید طراوت دشت و بیابان گشته اما ترشّح به‌مقداری بود که اگر بر بال پروانه می‌چکید مانع طیران آن نبود. جز آن‌که پر و بال آن‌را از غبار پاک می‌نمود. بلبل و مرغان دیگر نغمه‌سرایی می‌نمودند. در هر چند قدم وضع جنگل و هوای درّه و دشت نوع دیگر

---

۱. یمین‌الدوله: شاهزادگان ظل‌السلطان و حسینعلی میرزا، ملقب به یمین‌الدوله بودند ولی چون حسینعلی‌میرزا در ۱۳۰۸ ق تولد یافت، مقصود ناصرالدین شاه باید ظل‌السلطان (مسعود میرزا) باشد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۹ - ۴۳۵)

۲. پل سفید: واقع در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۷ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳ دقیقه و ارتفاع ۵۵۰ متر از سطح دریا می‌باشد. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۱۲۸)

می‌گشت. در همه جا افسنتین رسته، رایحهٔ آن تقویت دماغ می‌کرد. مختصر آن هوا و فضا بهشتی مجسّم به‌نظر می‌آمد. در جای پرصفایی به ناهار افتادیم.

محقق، یحیی‌خان، موچول‌خان، عین‌الملک، حکیم طولوزون در سر ناهار حاضر بودند. پس از صرف ناهار سوار شده، راندیم. جوانی سوادکوهی تازه دو قرقاول شکار کرده آورد. به‌فاصلهٔ اندک مسافتی بر سر تپّه رسیدیم. تپّه از سبزه، مانند زمرّد سبز بود. چشم‌انداز خوشی داشت. توقف نموده، دهات اطراف و رودخانه و کوهستان آن‌جا را خوب تماشا نموده، بقعهٔ امامزاده ملاحظه شد معروف به امامزادهٔ شیرمست[1] و این شیرمست دهی است که واقع است بر سر کوه سمت چپ جاده متعلق به کسان میرزا کریم خان[2] و امامزاده به اسم ده معروف گشته، راه امروز از هر درّه و رودخانه و چشمه روان که داخل رودخانهٔ تالار می‌شود، آثار خیابان شاه‌عبّاس، علیه‌الرّحمه، بعضی جاها می‌نمود ولی خراب و ویران به‌همین تفصیل راندیم تا محاذی پل سفید و این پل[3] را نیز شاه‌عباس ساخته، سه چهار

---

۱. امامزاده شیرمست: صورت درست آن «شورمَست» است. از بلوک راستوپی سوادکوه که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳ دقیقه و ارتفاع ۷۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۴۷) امامزاده یادشده، گویا امامزاده حمزه شورمست باشد که بنای آن سنگ و گل بوده، اثر تاریخی ندارد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استاراباد*، ج ۴، ص ۴۷۹) بر اساس آمار سال ۸۵ جمعیت روستای شورمست ۱۸۷ نفر می‌باشد.

۲. میرزا کریم‌خان: محمدکریم‌خان پسر علی‌خان سوادکوهی، قراول خاصه ناصرالدین شاه. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۳،ص ۱۴۹)

۳. پل شاه‌عباسی پل سفید: درازای پل ۲۵ متر و پهنای آن ۴۵۰ سانتی‌متر است. پلی است دو دهنه بر روی رودخانه تالار که یک دهنهٔ آن بزرگ‌تر و دهنهٔ دیگر کوچک‌تر ←

چشـمه دارد. بـنه و احـمال[1] و اثـقال[2] اردو کـه از سـمت دست چپ راه می‌آمدند آن‌جا رسیدند از پل گذشتند بقیّه بنه مانده بود. انـدک مـعطّل شدیم. باران نیز شدت کرد. ابراهیم بیک نایب در جلو بود ملاحظه نمودم به‌ناگاه خود را از اسب افکنده به‌طرف پایین راه به‌سمت رودخانه که پرتگاه بود رفت. معلوم بود پسر ابراهیم‌بیک با اسب از آن‌جا پرت شده بـود امّـا الحمدالله به سوار و اسب، هیچ‌کدام آسیبی نرسید. چهار ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. در جای بسیار باصفایی سراپرده و چادر برپا نموده بودند. سوادکوهی‌ها مرال[3] ماده شکار کرده، آوردند. لحظه[ای] بعد از ورود به اردو، باران نیز ایستاد در سر راه خیابان در اثنای راه، سـنگی طـبیعی از خاک برآمده، بسـیار بـزرگ و سـفیدرنگ، آن‌را حـجّاری نـموده، گـویا تاریخ ساختن راه را بر او نقش نموده بودند امّا نـقش او مـحو شـده بـود. همان، هوالله تعالی که بر سر لوح سنگ منقوش بود. بـاقی‌مانده، شب را پس از صرف شام بیرون آمدم گفتم آتش‌بازی کردند. خیلی مطبوع اتفاق افتاده [بود].[4]

← است. با گذشتن از روی این پل، جاده شاه‌عباسی از طرف چپ آب تالار به‌طرف راست می‌آمده است. میرزا رضاقلی هدایت در *سفارت‌نامه خوارزم* می‌نویسد: «پلی وسیع و محکم است.» حاجی زین‌العابدین شیروانی در ۱۳۱۵ ق پل سفید را دیده، می‌نویسد: «از کاروان‌سرا تا سر پل هفت، فرسنگ است و از پل سفید به پایین جزء زیراب است.» (نقل از: منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۳ - ۴۳۲)

۱. احمال: بارهایی که بر سر یا بر پشت می‌نهند. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۶۰)

۲. اثقال: بارهای گران‌بها و وسایل مسافرت. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۴۲)

۳. مرال: marāl، غزال، آهو. (محمد معین، ج ۳، ص ۳۹۸۵)

۴. *ایران*، شنبه، بیست و ششم ماه ربیع‌الاول ۱۲۸۸، ش ۱۹، ص ۱ و ۲.

[زیراب، سرخه کلا]

روز چهارشنبه، دوم ذی‌الحجّه صبح سوار اسب احمدخانی شده، راندیم قدری که رفتیم میرشکار کلّ بنه را نگاه داشته بود که حرم بگذرند. منزل امروز سرخه کلا[۱] است در بالای کوه واقع است. در اثنای راه میدانی است متعلّق به حاجی آقاگل است. از زیراب[۲] می‌گذرد به سرخه کلا می‌رود. زیراب مال اسدالله‌بیک یاور است آن نیز بالای کوه است. امروز دهات و زراعات خوب در دو طرف راه است. همه بالای کوه و جنگل واقع است. رودخانه طرف چپ راه است. از سمت دیو لیلام[۳] که مال ابراهیم‌بیک نایب است آب زیادی می‌آید ملحق به تالار می‌شود. دیو لیلام دست چپ واقع

---

۱. سرخه کلا: واقع در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۲ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۶ دقیقه و ارتفاع ۷۰۰ متر از سطح دریا می‌باشد. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۰۷) امامزاده عبدالله، بقعه کمال‌الدین، بقاع درویش و درویش کلیم از جمله آثار تاریخی سرخه کلا است. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۴۱۵) سرخ‌کلا اکنون جزو بخش مرکزی سوادکوه بوده و بر اساس آمار ۱۳۸۵ جمعیت آن ۵۲۰ نفر می‌باشد.

۲. زیراب: واقع در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۸ دقیقه و ارتفاع ۴۸۰ متر از سطح دریا می‌باشد. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۲۹۵)

رابینو زیراب را جزو هفت بلوک و لوپی می‌نویسد. (رابینو، ص ۷۸)

۳. دیو لیلام: از آبادی‌های بلوک زیراب که در آن تقاطع آب و لوپی و راستوپی واقع است. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۳۹۲) نیز در آن منبع آمده است: «در دوراهی شاه مهر (آزادمهر) منطقهٔ زیراب و لوپی سوادکوه غاری در دل تپه، در حدود چهل متر دراز و یک متر و نیم پهنا دارد. چون بر بالای تپه مقر پاسداران انقلاب بود اجازهٔ بازدید ندادند.» (*همان*، ج ۴، ص ۴۳۲)

است. عوام املّ آن‌جا می‌گویند چاهی که کیکاوس[۱] حبس بود رستم خلاص کرد در دیو لیلم است.

امام‌زاده عبدالحق[۲] بسیار بزرگوار امام‌زاده‌ای است طرف دست چپ آن‌طرف رودخانه واقع است آب زیاد بود، نرفتم. راه امروز گِل بود به‌واسطهٔ نهرهای کوچکی که از کوه داخل راه می‌شد راه را خراب کرده بود. تلگراف را در این منزل بسیار جاها به چوب جنگل بسته‌اند. امروز دیگر بنفشه و شکوفه در عرض راه نبود امّا جنگل‌ها و کوه‌ها و دهات بسیار تماشا داشت.

کلارجان،[۳] کردوا[۴] دو دِه بودند طرف چپ رودخانه بالای کوه غازی‌کلا[۵]

---

۱. کیکاوس: دومین پادشاه کیانیان و نوهٔ کیقباد که در روزگار او ماجرای هفت‌خان رستم، داستان سیاوش و مرگ سهراب رخ داده که در شاهنامه درج است. (محمد معین، ج ۶، ص ۳ - ۱۶۴۲)

۲. امام‌زاده عبدالحق: کهن‌ترین تاریخ به‌جا مانده از این امام‌زاده بر ضریح مشبک مرقدش موجود است که ۱۱۲۱ ق است ولی ساختمان امروز آن نوساز است.
حاجی زین‌العابدین شیروانی (در ۱۳۱۵ ق) آن‌را دیده می‌نویسد که محل امام‌زاده عبدالحق بر سر راه پل سفید به میان‌کلا است. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۴۱۳ تا ۴۱۵)

۳. کلارجان: امروزه «کلاریجان» خوانده می‌شود که از توابع قائم‌شهر است و در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۵ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۴۵۳)

۴. کردوا: اصل کرذوا، امروزه بدان کردآباد می‌گویند که از آبادی‌های زیراب است و در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۶ دقیقه و ارتفاع ۴۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۴۳۵) پسوند «وا» به طبری معنای «آباد» می‌دهد.

۵. کوه غازی کلا: گویا مقصود، آبادی «قادی‌کلا» باشد که به اشتباه «غازی کلا» ثبت ←

و کسلیان[۱] طرف راست ما در پشت کوه بود. حبیب‌الله‌خان می‌گفت شکارگاه قرقاول آن‌جا خیلی خوب و بسیار است. شاطرباشی از شهر آمده بود، دیده شد منزل دو فرسخ بود زود رسیدیم کوه سبز بدون درختی بسیار بلند هموار بی‌سنگ نزدیک سراپرده بود. خواستم بروم بالای آن ناهار بخورم. ده سرخه کلا بالای همین کوه بود. با معدودی قدری راندم از باران دیروز چمن و راه گِل بود. احتیاط داشت مراجعت نمودم. در سراپرده ناهار خوردم. وکیل فوج سوادکوهی امیر نام قرقاول نری تازه زده آورد و محمدعلی خان هم از امامزاده عبدالحق آمد [و] گفت آن‌جا نیز خروس و قرقاول دیدم چهار از دسته گذشته به منزل وارد شدیم هوا در صبح مه بسیار غلیظی داشت. در این منزل هوا باز شد آفتاب شد خوب بود. نذر کرده بودم امروز اگر آفتاب بشود، سالی پنجاه تومان صرف عمارت امام‌زاده کنم. بلافاصله آفتاب شد.

آقا ابراهیم ماده قرقاولی آورد گفت سلیمان‌خان افشار و محمدحسین میرزا نایب میرآخور در طویله گرفته‌اند. امروز جای سراپرده بسیار خوب بود. کتاب [و]روزنامه‌ها را تذهیب و جلد کرده، میرزا حسین خوشنویس از شهر آورد خوب جلد و تذهیب شده بود. وزیر دول خارجه عریضهٔ مختصر نوشته این‌جا رسید فی‌الفور جواب نوشته، فرستادم.

شاهزاده اعتضادالسلطنه[۲] پیش‌کشی فرستاده، دستخط التفات در حق

← شده است چرا که ده قادی کلا در میان آبادی‌های کسلیان، زیراب، کردآباد، و سرخه کلا واقع است.

۱. کسلیان: kaseliyān، یکی از دهستان‌های سوادکوه، واقع در شرق زیراب، دارای ۲۶ آبادی و موقعیتی جنگلی و کوهستانی است.

۲. اعتضادالسلطنه: (۱۲۳۴ – ۱۲۹۸ ق) علی‌قلی میرزا پسر فتحعلی شاه، تا روی کار ←

او صادر شد. کردُوا طرف دست چپ اردو آن طرف رودخانه در دامنهٔ کوه واقع است. سرخه کلا بالای کوه واقع است. طرف دست راست سراپرده [است] اما پیدا نیست. یکصد و شانزده نفر سرخ‌کلایی زن و مرد و بچه از صبح در روی تپه سبز نشسته، تماشای اردو می‌کنند. عصر عکاس‌باشی در سراپرده عکس اطراف را انداخت. امروز بعضی احکام به استراباد و جهان‌سوز میرزا[1] صادر شد. محمدزمان بیک تفنگدار به چاپاری برد. دهات اطراف راه سرخ‌کلا، نخی‌کلا،[2] کردآباد،[3] خواجه کلا،[4] نرگس جاسر،[5] لاویج‌کلا[6] اما همه بر سر کوه و میان جنگل بود.[7]

← آمدن ناصرالدین شاه، پیشکار مهدعلیا بود. در ۱۲۷۲ ملقب به اعتضادالسلطنه شد و دو سال بعد ریاست دارالفنون را به‌عهده گرفت و در سال ۱۲۷۵ ق اولین خط تلگراف تهران و سلطانیه را به‌اتمام رساند سپس وزیر علوم شد و مسئولیت‌های دیگر علمی، فرهنگی داشت. از آثارش: ***اکسیرالتواریخ، فلک‌السعاده*** است. (محمد معین، ج ۵، ص ۱۵۶)

۱. جهان‌سوز میرزا: پسر فتحعلی شاه که حکومت شاهرود را داشت و در ۱۳۰۹ق از مقام خود عزل شد و در ۱۳۱۰ ق حاکم همدان شد. (اعتمادالسلطنه، ***المآثر و الآثار***، ج ۲، ص ۷۹۸، ۸۳۵)

۲. نخی‌کلا: جزء بلوک زیراب، دکتر ستوده «نخ‌کلا» ثبت کرده است. در فرهنگ آبادی‌ها درج نشده است. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۳۹۳)

۳. کردآباد: رجوع به کردوا (پاورقی شمارهٔ ۷) جزء بلوک زیراب است. در ***فرهنگ آبادی‌ها*** درج نشده است. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۳۹۳)

۴. خواجه کلا: جزء بلوک زیراب، در ***فرهنگ آبادی‌ها*** درج نشده است. (دکتر منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۳۹۲)

۵. نرگس جاسر: دکتر ستوده آن‌را «نرگس جار» ثبت کرده است از توابع زیراب است. (دکتر منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۲۹۲)

۶. لاویج‌کلا: اعتمادالسلطنه در ***التدوین فی احوال جبال شروین*** می‌نویسد: «از پل ←

روز پنج‌شنبه، سیّم ذی‌الحجّه صبح هوا بسیار صاف و آسمان بی‌ابر که فوق مدح و وصف بود. سوار اسب تیمورمیرزا شده، راندیم. میرشکار از راه پایین جلو بنه را نگاه داشته بود. راهی هم از طرف بالا بود. میرشکار گفت از راه پایین بیایند. اعتنایی ننموده، از راه بالا رفتم قدری از راه را تازه بریده و ساخته بودند. با عین‌الملک و سلیمان‌خان صحبت‌کنان رفتیم. قدری رفته به راه متعارف افتادیم. اندکی دیگر رفته به سرکلا [و] بن‌کلا[۱] رسیدیم. سرکلا بن‌کلا که این‌قدر می‌گویند بد است، آن‌طور نبود. راهی است همه جا به عرض ده ذرع بعضی جا پنج ذرع خیابان قدیم بوده است. سنگ‌هایش بیرون آمده است. بعضی نهرهای کوچک از کوه آمده، رهاب[۲] و گل بسیار بود. مال‌ها به‌سبب گِل به‌صعوبت می‌گذشتند. مهندس پیش رفته بود بعضی جاها را با چوب بعضی را با سنگ راه را ساخته بودند از آن‌جاها به‌آسانی عبور شد در این راه پرتگاه[۳] نبود. خلاصه با کمال مسرّت می‌آمدیم مرغ‌های عجیب خوشگل می‌آمدند، میان خیابان. دو مرغ

← سفید تا سرخه کلا دو فرسخ است و دهاتی که در این مسافت در دو طرف راه واقع شده، عبارت است از... لاویج‌کلا. اما این قرا غالباً در بالای کوه‌ها و در میان جنگل است و دیده نمی‌شود.» (اعتمادالسلطنه، ص ۷۷)

۷. *ایران*، چهارشنبه، دوم ربیع‌الثانی ۱۲۸۸، ش ۲۰، ص ۱ و ۲)

۱. سرکلا: sarkelã، بن‌کلا benkelã، از آبادی‌های بخش ولوپی سوادکوه است. افضل‌الملک (در ۱۳۳۱) می‌نویسد: «قبل از رسیدن به خارخون و شیرگاه از سرکلا و بن‌کلا گذشتیم. به اصطلاح اهالی مازندران، کلا، مرغزار و سبزه‌زار را گویند... سرکلا و بن‌کلا یعنی سر مزرعه و ته مزرع یا سر سبزه و ته سبزه. به‌هر حال از سرکلا و بن‌کلا که عبور شود از تمام راه‌ها سخت‌تر است.» (افضل‌الملک، ص ۴۶)

۲. رهاب: آب‌راه، راه آب (*دهخدا*، ج ۲۶، ص ۲۱۹)

۳. اصل: پرت‌گاه.

کوچک زدم خیلی قشنگ بود یکی زنده ماند. در ناهارگاه رها نمودم دوباره رفت در وسط سرکلا [و] بن کلا عین‌الملک آبشاری پیدا کرده بود. قدری از راه بالاتر رفتیم آبشار پیدا شد یک سنگ آب از ده ذرع ارتفاع پایین به پایین می‌ریخت.

[شیرگاه]

زمین همه سبز و خرم، آب صاف بسیار باصفایی بود. ناهار خوردیم چاپار که پیش سپهسالار فرستاده بودیم، این‌جا رسید. از وزیر خارجه نیز کاغذ داشت نوشته‌جات اسلامبول هم بود قدری کاغذ خواندم. عملهٔ خلوت هم بودند. به ناهارگاه رسیده، در میان خیابان درخت بسیار بزرگی دیدم برگش شبیه برگ نارنج اما بدون ساقهٔ کوچکی که در نارنج است. گل‌های بلند سفیدی داشت مانند بهار نارنج و خوشهٔ انگور قدری چیدم شاطر رفت بالای درخت بسیار چید. گلش معطّر، درختش خوش منظر، مازندرانی‌ها آن درخت را جَل می‌نامند.

پیاز بنفشه سرخ آوردند. از منزل که سوار شدیم الی پل کسلیان[1] بلوک داود است و این پل سرحد سوادکوه و شیرگاه[2] است. اسدالله بیک یاور

---

۱. پل کسلیان: پل شاه عباسی به‌درازای ۵۷ متر و پهنای آن بدون در نظر گرفتن جان‌پناه‌ها ۵ متر. شامل دو دهنه است. دهنهٔ بزرگ‌تر شمالی و دهنهٔ کوچک‌تر جنوبی است. این پل در مسیر جادهٔ قدیم شاه عباسی بوده و بر روی رودخانهٔ کسلیان که معروف به روشن تلار است بنا شده است. مصالح اصلی آن آجر و ساروج و گچ می‌باشد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۴۰۴)

۲. شیرگاه: واقع در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۸ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۳ دقیقه ←

سوادکوهی چشمه[ای] راکه آن‌طرف رودخانه است به‌طرز ناوبندی آبش را از سر رودخانه به این‌طرف آورده به‌قدر یک سنگ آب یک سنگ صحرا را زراعت می‌کند. شیرگاهی را به آن زمین ادعا دارند اما دعوی بی‌جا است بسیار خوب صحرایی است سراسر صحرا گل زرد روغنی بود، مخلوط به گیاه اوجی[1] و بسیار اسب تاختم. خیلی حظ کردم آب بسیاری از کسیلیان می‌آید. این‌جا داخل رود تالار می‌شود. آن‌جا پلی ساخته‌اند بعد از صحرای گل روغنی به پلی رسیدیم. بسیار مرتفع و طولانی وسط پل یادم آمد دیشب که می‌گفتند پایه‌های این پل خراب است به‌احتیاط و تاخت گذشتم ولی آدم گذاشتم که حرم را پیاده به احتیاط بگذرانند.[2] این را پل دختر[3] می‌گویند. اگر این پل نباشد یک‌باره آمد [و] شد سوادکوهی و مازندرانی قطع می‌شود. به اندک مسافتی از پل دشت شیرگاه پیدا شد در این دشت جنگل، رود و کوه‌ها کوچک شده، دشت می‌شود. دهات شیرگاه از

← به ارتفاع ۲۴۰ متر از سطح دریاست. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۵۳) راه‌آهن شمال از کنار این شهر می‌گذرد.

۱. اوجی: این واژه نام طبری گیاه پونه است. این گیاه از تیرهٔ نعنا می‌باشد. پونه‌های تازه رسته که در نیمهٔ اول فروردین ماه در کنار جوی‌ها می‌روید. ساقه‌های جوان آن‌را قبل از بلند شدن چیده و به‌نام گل پونه و نعناء پونه به‌عنوان سبزی خوشبو و باطراوت مصرف می‌کنند. (احمد ماهوان، ص ۱۴۸)　　۲. اصل: بگذراند.

۳. پل دختر: به مازندرانی آن‌را «کیجا پل» می‌نامند. در سمت شمالی خارج شهر شیرگاه قرار دارد. درازای این پل ۶۳ متر و پهنایش بدون در نظر گرفتن جان‌پناه‌ها ۴۵۰ سانتی‌متر است. این پل یک دهنه بر آب درهٔ کسلیان نزدیک به پیوستن آن به تالار زده شده است و با این‌که در مسیر جادهٔ شاه عباسی است ولی بنای آن قدیمی‌تر به‌نظر می‌رسد. مصالح آن سنگ و ساروج است. حاجی زین‌العابدین شیروانی در ۱۳۱۵ ق این پل را دیده است. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۴۰۵)

راه دور افتاده است صحرای بسیار خوبی است. میرزا مسیح[1] [و] اعیان مازندران حاضر بودند. قدری سوارهٔ کرد و ترک و عبدالملکی[2] و پیاده کل وی پنج کس و تنکابنی بودند. قدری صحبت شد. پسر میرزا اسمعیل‌خان[3] با ریش‌سفیدان بندپی[4] بودند. میرزا اسمعیل‌خان هنوز

---

۱. میرزا مسیح: معروف به میرزا مسیح وزیر که در سفر ۱۲۹۲ نیز ملتزم رکاب شاه بود. ناصرالدین شاه در آن سفر آبادی میستان بلوک گیلخوران و کمان‌گرکلای بابل را ملکی او می‌نویسد. (*ناصرالدین شاه*، ایرج افشار، ص ۱۴۶ و ۲۳۱)

۲. عبدالملکی: زادگاه اصلی این طایفه کرد پاوه و اورامانات است. این گروه از کردان در عصر نادری به قوچان و سپس به شیراز و در عهد آغامحمدخان به نور و کجور کوچانده شدند و در زمان صدارت آقاخان نوری به شرق مازندران سکونت داده شدند (در حوالی میان‌کاله و بندر امیرآباد) این ایل از چهار تیرهٔ فهروند، زینوند، شیخ‌وند، و کالوند تشکیل می‌شود. (حسن سلیمی عبدالملکی، *پیشینهٔ عبدالملکی‌ها در مازندران و کردستان*، ص ۲۸ و ۷۲)

۳. میرزا اسمعیل‌خان بندپئی: فرزند میرزا خانلر (فریدون) حلالخور منشی‌الممالک فتحعلی شاه و داماد او بود. جد اسمعیل‌خان، حاجی خانجان، آغامحمدخان را از چنگ برادر رهانید و او را حمایت کرد از این‌رو خاندانش در درگاه قاجاریان تقرّب داشتند. اسمعیل خان در تهران کسب دانش نمود و مدتی مستوفی دربار بود و در روزگار پایانی به بندپی آمد و به حکومت پرداخت. مطلع بارفروشی کتاب *عین‌الغموم* را به تشویق او نوشت. (یوسف الهی، «پیشینهٔ خاندان حلالخور»، *اباختر*، ش ۹ و ۱۰، ص ۷۶ تا ۷۹) مقصود ناصرالدین شاه از پسر میرزا اسمعیل‌خان باید عبدالحسین‌خان سرتیپ باشد.

۴. بندپی: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۳ دقیقه با حداکثر ارتفاع ۲۴۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ص ۱۰۳) ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) می‌نویسد: «(بلوک) بندپی در جنوب به‌طرف دماوند که با مشاطه گنجروز هم مرز است و منقسم است به دو قسم: کلاروپی یا ایربندپی، سنجروپی [سجروپی] یا یوربندپی» (ملکونوف، ص ۵) میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶) بندپی را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌کند و می‌نویسد: «حاصلش برنج و گاو و ←

نیامده بود. خلاصه، شش ساعت به غروب مانده وارد اردو شدیم. احکام نیمهٔ ذی‌القعده که دبیرالملک پنج روز پیش فرستاده بود تمام را خواندم. جواب عرایض سپهسالار نوشتم. عصری عین‌الملک و میرزا مسیح را خواسته، بعضی فرمایشات شد.

حاجب‌الدوله و پیش‌خدمتان بودند. صحرا، جنگل، رودخانه، کوه برفی فیروزکوه عالمی داشت. آن‌طرف رودخانه دهی بود. درخت بزرگی شکوفهٔ قرمزی داشت. سواری فرستادم شاخه[ای] آورد شکوفهٔ سیب بود.[1]

روز جمعه، چهارم ذی‌الحجّه صبح هنوز در سراپرده بودم که شوکایی[2] نر زده آوردند. سه ساله بود. سال شوکا از نیش شاخش معلوم است. بسیار شاخ خوشگل داشت. به شاخ مرال شبیه بود. میرشکار و آن شخص که شوکا زده بود [را] خواستم. آن شخص می‌گفت همین دم سراپرده آن‌طرف رودخانه با ساچمه زده‌ام. بعد با اسب کهر احمدخانی سوار

← گوسفند است. به‌قدر دوازده من ابریشم به‌عمل می‌آید. تیول میرزا اسماعیل‌خان [حلالخور] داماد رضوان جایگاه فتحعلی شاه است» (میرزا ابراهیم، ص ۱۲۱) مسعود میرزا (که از ۱۲۷۸ تا چند سالی در مازندران بود) می‌نویسد: «(به‌سوی) بلوک بندپی حرکت کردیم. حقیقتاً بهشت مازندران است. این بلوک کوه‌های مرتفع پر از آب و برف و یخ و شکار، همه چیز و همه نوع دارد.» (مسعود میرزا، ص ۱۱۶)

رجوع شود به مقالهٔ: یوسف الهی، «بندپی در سفرنامه‌ها» **بارفروش**، ش ۵۴، اسفند ۱۳۸۳، ص ۹ - ۶.

۱. *ایران*، جمعه چهارم ماه ربیع‌الثانی ۱۲۸۸، ش ۲۱، ص ۱ و ۲.

۲. شوکا: نوعی پستاندار از خانواده آهوان است که در مناطق جنگلی مازندران زندگی می‌کند. (رسول علی اشرفی پور و دیگران، ***سیمای طبیعی محیط زیست مازندران***، ص ۱۷ و ۱۸)

شده، گاو حاضر کرده بودند جنگ بیندازند. دو گاو قدری به هم پیچیدند. عجب گاوهایی بودند. خلاصه سوار شده راندیم. در راه با عین‌الملک صحبت می‌کردیم راه جنگل یکی دارد خیابان بسیار قشنگ بود اما هوا بسیار گرم بود به‌علت آفتاب قدری از راه، کالسکه نشستم. اول از رودخانهٔ اوتی‌جان [1] گذشتیم آب صاف هموای دارد. ممرّش پهن، سنگ‌ریزهای سفید قعرش نمایان، بسیار مطبوع بود این رودخانه نیز داخل تالار می‌شود. اسب در میان رودخانه راندم خیلی باصفا بود. پس از عبور از رودخانه سوار کالسکه شدم با عین‌الملک صحبت می‌داشتم. دراین بین میرزا اسمعیل‌خان بندپئی آمد، قدری با او صحبت داشتم. از راه لاریجان [2] آمده بود. از صعوبت راه تعریف می‌کرد. سیم تلگراف دراین منزل پاره شده بود. گفتم زود بسازند. بعد از آن راه سنگستان شد. سوار اسب شدم از رودخانهٔ دیگر گذشتیم که پل یک چشمه داشت. از بناهای شاه عباس، رحمة‌الله، مسمّیٰ به پل بشل [3] است.

---

۱. رودخانه اوتی جان: صورت درست آن «اوتجون» (U-tejun) است. معنای آن آب روندهٔ شتابان است.

۲. لاریجان: صورت درست آن «لارجان» است. یکی از بخش‌های سه‌گانه شهرستان آمل که در جنوب آن قرار دارد. مرکز پیشین آن رینه بود و اکنون گزنک است. فاصلهٔ آن تا تهران ۹۰کیلومتر و آب و هوای آن خشک و سرد است. لارجان از چهار دهستان امیری، بالا لارجان، بهرستاق و دلارستاق تشکیل می‌شود و در آبادی‌های آن ده طایفه زندگی می‌کنند که عبارتند از: اسکی، نیاکی، بهرستاقی، دلارستاقی، نوایی، ایرایی، امیری، شاهاندشتی، رینه‌ای و لاسمی.

آب‌گرم‌های آن از شهرت خوبی برخوردارند که حمام شاه عباسی از آن جمله است. (سیروس مهدوی، «نگاهی کوتاه به لارجان و تاریخ آن»، در *قلمرو مازندران*، ج ۲، ص ۱۰۳ تا ۱۲۷)

۳. پل بشل: دکتر ستوده بر این باور است که گویا پل شاهپور همان پل بشل باشد که ←

[علی آباد]

عباسقلی‌خان لاریجانی[۱] آمد قدری با او صحبت شد صد سوار خوب همراه داشت. زمین امروز هم صحرا هم کوه‌های کوچک هم جنگل کوتاه تک تک درخت توت ابریشم [و] درخت گردو بسیار است. طرف دست راست دهات سروکلا،[۲] متن‌کلا،[۳] هیوکلا[۴] ده که جزء علی‌آباد[۵] است.

← کنار راه شیرگاه به قائم‌شهر قرار دارد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۸۹) درکیلومتر ۱۵ قائم‌شهر به تهران محور سوادکوه، در حاشیه شرقی بر روی رودتاو تجون در اراضی چای‌باغ واقع است. این پل از آثار عهد قاجاری است. مصالح اصلی آن آجر و لاشهٔ سنگ با ملاط ساروج است و پنج دهنه با طاق‌هایی به ابعاد متفاوت دارد. (روح‌الله اسحقی، محمدرضا شیدفر، *راهنمای برنامه‌ریزی سفر در مازندران*، ص ۱۲۶)

۱. عباس‌قلی‌خان لاریجانی (ثانی): پدرش عباس‌قلی‌خان معروف به سردار از رجال طراز اول مازندران در عصر ناصری بود که در ۱۲۶۵ ق در سرکوبی بلوای قلعه شیخ طبرسی نقش داشت. عباس‌قلی‌خان (ثانی) در این سفر ملازم ناصرالدین‌شاه بود. وی در جوانی درگذشت. پسرش میرزا محمدخان امیرمکرم (امیر مختاری) از سران مازندران در عصر مشروطه بود. (محمود غفاری، ص ۲۲۵)

۲. سروکلا: از توابع قائم‌شهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۴ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۱۱)

۳. متن‌کلا: از دهستان علی‌آباد، بخش مرکزی شهرستان قائم‌شهر. جنوب قائم‌شهر، کنار راه‌آهن تهران - قائم‌شهر واقع است. آب و هوای معتدل دارد. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، *فرهنگ جغرافیایی*، ص ۲۷۶؛ نیز: اعتمادالسلطنه، *التدوین*، ص ۳۵۰)

۴. هیوکلا: صورت دیگر آن «هیواکلا» می‌باشد. بخش مرکزی قائم‌شهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۷ دقیقه و ارتفاع ۱۰ متر از سطح دریا واقع است. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ص ۵۱۵)

۵. علی‌آباد: نام پیشین قائم‌شهر است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۲ دقیقه و ارتفاع ۴۰ متر از سطح دریا واقع است. قائم‌شهر در جلگه‌ای ←

بالای تپهٔ متن‌کلا به ناهار افتادیم. بسیار جای خوبی است امروز کوه دماوند و کلّ کوه‌های برف‌دار لاریجان و نوا[1] وکجور[2] همه پیدا است بسیار بسیار باصفا است. از این تپهٔ ده واس کس[3] پیداست. خانه‌های[4]

← هموار واقع شده و قسمتی از ارتفاعات البرز درحدود ۲۰کیلومتری جنوب آن قرار دارد. نام این شهر تا ۱۳۱۴ علی‌آباد بود و پس از توسعه و تأسیس کارخانجات نساجی در این سال نام آن به «شاهی» تغییر کرد و در اوایل انقلاب به قائم‌شهر نامدار شد. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ***فرهنگ جغرافیایی***، ص ۳۷۸)

میرزا ابراهیم (۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «رودخانه تالار از کنار علی‌آباد می‌گذرد. در تالارپیه و علی‌آباد شکر زیاد به‌عمل می‌آید. (میرزا ابراهیم، ص ۱۰۱) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «[از ساری] وارد علی‌آباد که منزل است، شدیم. چهار فرسخ تمام، امروز راه بود. نزدیک منزل طرفین راه بعضی اتاق‌های چپری ساخته بودند که در آن‌جا شیره نیشکر می‌کشیدند.» (ناصرالدین شاه، ص ۹۶)

۱. نوا: از توابع لاریجان، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۲ دقیقه و ارتفاع ۲۲۵۰ از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۶۶) افضل‌الملک (در ۱۳۳۱ ق) می‌نویسد: «از دور قریهٔ... نوا که بسی آباد و باصفا است دیده می‌شد.» (افضل‌الملک، ص ۸۳) جزو دهستان بالا لاریجان بوده و بر اساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۸۵ می‌باشد.

۲. کجور: اکنون از توابع نوشهر است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۵ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۳۳)

ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «کلّیتاً بلوک کجور، بسیار ممتاز و خوب است به‌طوری که می‌توان گفت از حیثیت طعم و عطر در هیچ جا پیدا نمی‌شود. معاینهٔ عطر بنفشه و بیدمشک دارد و این نیست مگر به‌واسطهٔ گل و گیاه زیاد معطری که در این جنگل است.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۲۹) رجوع شود به بخش [کجور و کلارستاق] این سفرنامه.

۳. واس کس: Vãs kas، از توابع قائم‌شهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۵ دقیقه و ←

سـفالی تک‌تک درخت‌هـای مـرکّبات جـنگل خـیلی خـوب و بـاصفا می‌نمود. از مـتن‌کلا رفـتم لیـون،[۱] پـسرهای عـباس‌خان بـیگلربیگی[۲] آمدند به قـدر ده نـفر بـودند. صـبح در دمِ سـراپـرده مـحمدمهدی‌خان[۳] بــرادر عــلی‌رضاخان آمــد. امـروز سـرکرده‌های نـوکر اشـرف و تـوابـع آمدند. قرقاول بسیاری آوردند. از این‌جا به علی‌آباد رسـیدیم جـلگه[ای] دارد چمن است. امام‌زاده یوسف رضا[۴] آن‌جا واقع است. خوب ساخته‌انـد

← طول ۵۲ درجه و ۵۲ دقیقه و ارتفاع ۱۰ متر از سطح دریا قرار دارد. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۷۳) واس کس در جریان سرکوب شورشیان قلعه شیخ طبرسی (۱۲۹۵ ق) یکی از پایگاه‌های مـهم نـیروهای دولتـی بـود و شـاهزاده مهدی‌قلی میرزا (حکمران) در منزل سعیدخان واسکسی بـود و هـر آدم مشکـوکی را دستگیر کرده به واسکس می‌آوردند تا این‌که در اثر شبیخون بابیان، شاهزاده به ساری گریخت. (اسماعیل مهجوری، ***تاریخ مازندران***، ج ۲، ص ۱ - ۱۷۰)

۴. اصل، خانهای.

۱. لیون: گویا مقصود ناصرالدین شاه «لیمان» باشد که به‌صورت مازندرانی «لیمون» گفته می‌شود. این آبادی در جنوب شرقی قائم‌شهر در نزدیکی جمنان واقع است.

۲. عباس‌خان بیگلربیگی: اهل بارفروش و از کارگزاران دولتی بود که در سرکوبی باشندگان قلعه طبرسی از همراهان عباسقلی‌خان لاریجانی بود.

۳. محمدمهدی‌خان: برادر بزرگ عضدالملک که از اعیان بارفروش بود. ناصرالدین شاه در یادداشت دوشنبه چهاردهم ربیع‌الاول ۱۳۰۳ ق می‌نویسد: «یک خبر تلگرافی بـرای علاءالدوله آمده بود که محمدمهدی‌خان برادر بزرگ عضدالملک که کر و علیل بود و همیشه در مازندران بود مرده است گفتم بابا حالا این‌جا به‌خان خبر ندهید به‌زور خبر دادندخان گریه کرد. مردم پیشش رفتند.» (***ناصرالدین شاه***، پرویز بدیعی، ص ۲۸۱)

۴. امام‌زاده یوسف رضا: در طومار متولیان دوران صفوی از این امام‌زاده یاد شده و تولیت آن در آن تاریخ با مولانا مرتضی بوده است. بنای اصلی آن در نوسازی‌های زمان رضاخان از میان رفت. چنار قدیمی آن باقی است که فعلاً درمانگاه هلال احمر است و مردم برای زیارت به پای چنار می‌آیند. این درخت با شماره محلی یک و شمارهٔ عمومی شانزده ←

سردری مطبوع داشت یک سرو بلندی صحنش رسته بود. کیاکلا[1] به دو فرسخ فاصله طرف دست چپ علی آباد است. شیخ طبرسی[2] هم در طرف دست چپ علی‌آباد است به‌فاصلهٔ دو فرسخ عباس‌قلی‌خان می‌گفت. قرقاول بسیاری دارد. محمدرحیم‌خان و او مرخّص شده رفتند شکار. آن‌جا چهار، پنج ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. کاغذهای اسلامبول که وزیر خارجه فرستاده بود خواندم. هوا امروز بسیار گرم بود. محمدرحیم‌خان، عباس‌قلی‌خان که شکار رفته بودند آمدند. چند قرقاول آوردند. شتران بنه که آمدند موجب تعجّب اهل مازندران بود. شب را شغال بسیار فریاد کرد. شب را قُرق[3] شد. به‌هر حال خوش گذشت.[4]

← سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران جزء ثبت درختان کهن است. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۳۳۴)

۱. کیاکلا: در شمال غربی قائم‌شهر و در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۸ دقیقه و ۹ متر پایین‌تر از سطح دریا واقع است. هوایش معتدل و مرطوب، دارای ۳۰ آبادی می‌باشد. (محمد معین، ج ۶، ص ۱۶۳۷)

۲. شیخ طبرسی: در نزدیکی قریهٔ قراخیل از دهکده‌های بالاتجن قائم‌شهر است. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) نیز از آن یاد می‌کند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۸) ادوارد براون (در ۲۵ سپتامبر ۱۸۸۸ م) می‌نویسد: «در آن‌جا من جز عمارت مزار شیخ طبرسی و ساختمان دیگری که در دروازهٔ ورود به صحن بود، چیز دیگری ندیدم.» (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۳۶۸)

نام مقبرهٔ شیخ طبرسی به‌علت قلعه‌ای که در این محل در ۱۲۶۴ ق به‌دست بابیه ساخته شد بیشتر بر سر زبان‌ها افتاد. امروز از این قلعه اثری نیست و سردر بقعه و محیط اطراف آن نوسازی شده و تغییرات زیادی کرده است. (*همان*، ص ۳۷۲)

۳. اصل: قورق.

۴. *ایران*، پنج‌شنبه، دهم ماه ربیع‌الثانی ۱۲۸۸، ش ۲۲، ص ۱ و ۲.

[آبادی‌های میان علی آباد و ساری]

روز شنبه، پنجم ذی‌الحجّه صبح هوا صاف و باد تند خنکی می‌آمد. آقا سلمان رخت سواری و شمشیر مرصّع را آورد. لباس پوشیدم اسب کبود ایلخانی فارس را یراق مرصّع زده سوار شدم با عین‌الملک صحبت می‌داشتم. راه همه خیابان بود. بعضی جا آباد، بعضی جا خراب دو طرف راه جنگل کمی داشت. باقی جنگل را تراشیده، دهات آباد نموده، گندم و شالی می‌کارند. زن و مرد بسیاری در سر خیابان به تماشا آمده بودند. طرف دست راست، محال ارطی[1] است که جزء علی‌آباد است. جمعیت و آبادی زیادی داشت که در سر راه ایستاده بودند. طرف دست چپ محال نوکنده کاه،[2] تیولی حاجی ملک‌زاده

---

۱. ارطی: رابینو آن‌را «ارته» می‌نویسد و جایگاهش را بین سیاه‌رود و ساری معرفی می‌کند. (رابینو، ص ۸۸) ارته زادگاه میرزا جعفر ارته‌ای متخلص به غیبی از شاعران برجسته مازندران در عصر قاجار است.

افضل‌الملک (در ۱۳۳۱ ق) می‌نویسد: «ارطی [= ارطه]... که دو فرسخ پایین‌تر از کوشک‌سرا است و سر راه فرداست و شش محله متعلق به ارطی است که اسامی آن‌ها از این قرار است:

محله قادی‌کلا، محله بورخیل، محله ابوخیل، که کیاعرب‌ها آن‌جا را مسکن ساخته[اند]، محلهٔ جوجاده،... کردمحله، محلهٔ قاسم خیل و محله کفشگرکلا.» (افضل‌الملک، ص ۴۹)

۲. نوکنده کاه: به «نوکنده» و نوکنده کلا شهرت دارد که از توابع قائم‌شهر است و در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲۲ دقیقه و در ارتفاع ۱۰۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۵۶۹) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۵۹۴۱ نفر می‌باشد.

است. جمعیت زیادی از آن‌جا آمده بودند به استقبال امّا خود دهات پیدا نبود.

علم شیر،[۱] خالصهٔ آن‌طرف دست چپ است قدری در خیابان کالسکه نشستم راه بد شد سوار گشتم. میان جنگل طرف دست چپ به ناهار افتادیم. تیمور میرزا، عین‌الملک، سایر پیش‌خدمتان بودند. پس از صرف ناهار سوار شده، راندیم. قدری از خیابان را طی نمودیم. خبر آوردند در جلو راه خیابان خراب است. راه دیگری از میان زراعت ساخته بودند. از آن‌جا گذشتیم. سوارهای نظام با بیرق و لباس خوب در جلو بودند از ده ماه فروجک[۲] گذشتیم. درخت ارغوان تنهایی در صحرا بود. بسیار بلند و پرشاخ گلشن باز شده، خیلی خوش وضع قدری، ایستاده تماشا نمودم. هوا ابر شد باز افتادیم به راه خیابان، بعد از ماه فروجک، سرخه کلای[۳] خالصه است که تیول محمدعلی‌خان است. خلاصه راندیم در بین راه، پسرهای

---

۱. علم‌شیر: به‌صورت «الم شیر» نیز درج شده است. رابینو آن‌را از دهات بلوک کارکندهٔ ساری معرفی می‌کند. (رابینو، ص ۱۸۶) از توابع نوکندکلای قائم‌شهر، براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۲۹۵۷ نفر می‌باشد.

۲. ماه فروجک: Mahforujak، از توابع دهستان اسفیورد شوراب ساری، با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۸ دقیقه و ارتفاع ۱۸ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۵۱۵) براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۸۹۲ نفر می‌باشد.

۳. سرخه کلا: از توابع دهستان اسفیورد شوراب ساری، با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۹ دقیقه و ارتفاع ۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۰۷) براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۱۶۵۶ نفر می‌باشد.

ملک‌آرا،[1] پسرهای عباسقلی میرزای مرحوم با شکرالله پسر جهان‌سوز خان آمدند.

محمدعلی‌خان عرض کرد علمای شهر در مَلیَک[2] که مال ملک‌آرای مرحوم و او وقف نموده است حاضرند. رفتم به پل مقیم‌خان[3] از آن‌جا به‌طرف دست راست کج کرده رفتم ملیک، سایبان زده بودند. نشستیم

---

۱. ملک آرا: محمدقلی میرزا (۱۲۰۲ - حوالی ۱۲۸۹ ق) فرزند فتحعلی شاه، در ۱۲۱۴ هنگامی که خردسال بود به حکمرانی مازندران برگزیده شد و تا ۱۲۵۰ با قدرت در آن‌جا حکومت نمود. او در ۱۲۲۹ طغیان محمدزمان قاجار را در گرگان سرکوب کرد و در ۶ - ۱۳۳۵ به تنبیه ترکمانان یاغی پرداخت. او در ۱۲۴۳ در جنگ دوم ایران و روس شرکت داشت با مرگ پدر پایهٔ حکمرانی‌اش لرزان شد و به حیلهٔ قائم مقام که مشغول سرکوب مدعیان سلطنت بود، به تهران رفت و از آن‌جا به همدان تبعید شد. خاندان ملک آرا از اعیان مازندران بودند. موقوفات بسیاری در ساری بجا گذاشته‌اند. (شهرام قلی‌پور گودرزی، «حکام قاجار در مازندران» ***بارفروش***، ش ۳۷، ص ۱۴)

۲. ملیک: از توابع ساری، با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۲ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱ دقیقه و ارتفاع ۲۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۴۱)

۳. پل مقیم‌خان: بیرون شهر ساری، سمت مغرب وجود داشت. اسمعیل مهجوری این پل را یادگار مقیم‌خان ساروی می‌داند که از طرف عادل شاه، در ۱۱۶۰ ق. حکمران ساری بود. (مهجوری، ***تاریخ مازندران***، ج ۲، ص ۱۲۴؛ محمد فتح‌الله ساروی، ***تاریخ محمدی***، ص ۳۴؛ منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۵۶۷) صنیع‌الملک (در صفر ۱۲۸۳ ق) می‌نویسد: «در پنجم شهر ذی‌الحجةالحرام موکب ظفر کوکب همایون از علی‌آباد نهضت فرمای ساری شدند. جمیع علما و اعیان و اشراف و کدخدایان و ریش‌سفیدان و تجار داخله و خارجه و تمام اهالی ساری به استقبال موکب مسعود همایون آمده... میرزا محمدحسین مجتهد با سایر علما الی پل مقیم‌خان که نیم‌فرسنگی شهر است به استقبال موکب مسعود همایون آمده بود.» (صنیع‌الملک، ***روزنامه دولت علّیه ایران***، ش ۵۹۰، ص ۲)

علما آمده نشستند. میرزا محمدحسین مجتهد[1] که بسیار معتبر است در مازندران و بسیار خوش محاوره و خوش صحبت آمده بود. از سنّش پنجاه و هفت سال گذشته، قدری با او و سایر علما صحبت شد. آن‌جا درخت نارنج با بار بسیار داشت. امروز از علی‌آباد که آمدیم از یک پل[2] سه چشمه گذشتیم. می‌گویند محمدحسن‌خان مرحوم بر سر سیاه‌رود ساخته است. از یک پل کوچک هم گذشتیم. از پل مقیم‌خان تا شهر یک میدان اسب[3] است. خلاصه، چای در آفتاب‌گردان صرف شده، علما مرخّص شدند بعد جیقه[4] بر سر زده سوار شده راندیم. سروهای باغ ملک‌آرا نمایان شد. پل کوچکی و سنگ‌فرش مختصری میرزا مسیح ساخته است. گویا در آن نزدیکی دهی دارد. خلاصه، از پل وزیر[5] دسته دسته مستقبلین شیشه‌های نبات می‌شکستند و اسب‌ها رم می‌کردند. خیلی جمعیت بود.

---

۱. میرزا محمدحسین مجتهد: از علمای برجسته ساری در عهد قاجار بود. میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) او را از جمله چهار مجتهد برجسته شهر می‌داند. او مالک آبادی لاریم بود. (میرزا ابراهیم، ص ۱۰۶ و ۱۱) صنیع‌الملک در *روزنامه دولت علّیه* (صفر ۱۲۸۳ ق) می‌نویسد: «[در این سفر] چون مراتب خیراندیشی و دعاگویی میرزاحسین مجتهد ساری در نظر انور همایون مستحسن افتاد، یک حلقه انگشتری الماس به معزی‌الیه مرحمت فرمودند.» (صنیع‌الملک، *روزنامه دولت علّیه ایران*، ش ۵۹۰، ص ۳)

۲. پل سیاه‌رود: معصوم‌علی شاه در *طرائق‌الحقایق* (تألیف ۱۳۱۵ ق) از آن یاد می‌کند که در نیم‌فرسخی محله هفت‌تنان علی‌آباد واقع است. (معصوم‌علی شاه، ج ۳، ص ۶۴۷؛ نیز *از آستارا تا استاراباد*، ج ۴، ص ۳۴۲)

۳. یک اسب میدان: واحد اندازه‌گیری طول.

۴. جیقه: صورت درست آن «جِقّه» است. به‌معنای تاج و یا هر چیز تاج مانند که به کلاه نصب کنند. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۲۳۲)

۵. پل وزیر: شناخته نشد.

[ساری]

خلاصه از دم خندق شهر دور زده، بعضی محلات بربری[۱] بیرون شهر بود. از آن‌جا گذشته رسیدیم به سردر نقاره‌خانه[۲] قریب هشت‌هزار زن بر بالای خاک‌ریز خندق، شیشه‌های نبات در دست تماشای غریبی داشت. خندق شهر آب دارد. شهر دیوار ندارد. داخل باغ ملک آرا[ی][۳] مرحوم که از

---

۱. محلات بربری: شناخته نشد.

۲. نقاره‌خانه: در کنار دروازه‌ای به همین نام، نزدیکی دیوان‌خانه سمت جنوبی شهر ساری واقع بود.

ظل‌السلطان که بین سال‌های ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۲ ق در مازندران حکومت کرده بود درباره‌اش می‌نویسد: «در آن سوی میدان روبروی نقاره‌خانه، باغ شاه قرار دارد.» (ظل‌السلطان، ج ۱، ص ۷۲؛ نیز حسین اسلامی، ص ۱۵۷)رابینو می‌نویسد: «برای رسیدن به دیوان‌خانه، شخص ابتدا از زیر دروازهٔ باشکوهی که به نقاره‌خانه اشتهار دارد می‌گذرد. (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۲۵)

۳. باغ ملک‌آرا: میرزا ابراهیم در ۱۲۷۶ ق این باغ را دیده و می‌نویسد: «ملک‌آرای مذکور در بیرون شهر [در] سمت جنوب، باغ بنا نهاده است که عمارت اندرونی و بیرونی و در وسط کلاه‌فرنگی و اشجار و مرکبات و سرو بسیار و آب روان می‌باشد. هرگاه تعمیر نشود خرابه خواهد شد.» (میرزا ابراهیم، ص ۹۵؛ نیز *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۲۳)

بنا به نوشتهٔ اسماعیل مهجوری این باغ در بیرون خندق ساری و در محل پادگان کنونی ارتش واقع بود. (اسماعیل مهجوری، ج ۲، ص ۱۷۸)

این باغ پس از آن‌که تعمیراتی در آن به‌دستور ناصرالدین شاه انجام شد به «باغ ناصری» معروف شد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۲۴)

معصوم‌علی شاه (در ۱۳۱۵ ق) می‌نویسد: «درختان سرو و نارنج و عمارات از ملک آرای مرحوم است و بعضی تصرّفات تازه در آن نموده‌اند و به آن اسم خوانده‌اند. جایی با روح و باصفا است و بسیار مخارج آن شده ولی افسوس عمارت در شرف انهدام و انعدام و ←

دروازهٔ شهر صد قدم دورتر است شدیم. سردر جنوبی دارد. از آن‌جا داخل باغ می‌شوند باغی درنهایت صفا و روح، کمتر باغی به آن نزهت و مرغوبی دیده شده است. فوج خویی طرفی، تفنگچی مازندرانی طرفی، جرنال مهندس با صد سرباز مهندس صف کشیده بودند. بعد از پیاده شدن، صد و ده تیر توپ انداختند. خلاصه باغ بسیار بزرگی بود. یک سرو، یک نارنج، باز قطار سرو، باز قطار نارنج، سروها بسیار بلند، نارنج‌ها چتر زده،[1] با آن‌که آخر نارنج بود و چیده بودند. باز هر درختی دو سه هزار نارنج داشت. وسط باغ را جهت حرم تجیر[2] کشیده، خارج کرده بودند. پیش از آمدن حرم با عین‌الملک و تیمور میرزا رفتیم اندرون را تماشا کردیم آن‌طرف هم سردری بزرگی دارد. دریاچهٔ طولانی دارد. دور دریاچه کلاً نارنج [کاشته‌اند]. سردری با برجی رو به جنوب ساخته که به دریاچه نگاه می‌کرد که به کلّی خراب شده است. حوض هم خراب بود. تازه اصلاحی مختصر کرده، آب بسته بودند. در نگاه‌داری باغ و آبیاری بسیار کوتاهی شده،[3] ان‌شاءالله باید تعمیر کلی شود. بعد آمدیم بیرون در کلاه‌فرنگی[4] که از چوب ساخته

← باغ به‌دست زاغ و گله را راعی و شبان گرگ است.» (معصوم‌علی شاه، ج ۳، ص ۶۴۹ نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۲۴)

این باغ جایگاه والیان بود و بعدها به فرمان پهلوی اول به پادگان تبدیل شد. (حسین اسلامی، *جغرافیای تاریخی ساری*، ص ۱۵۴)

۱. اصل: جتر.

۲. تجیر: tejir، حصیر ساخته شده از نی که دور محوطه نصب کنند. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۰۳۳) نیز معنای دیگر تجیر، پردهٔ بزرگ است که در وسط حیاط و اطاق برپا کنند.

۳. اصل: سده.

۴. کلاه‌فرنگی: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) هم از آن یاد می‌کند: «در کلاه‌فرنگی ←

اطرافش پنجره شیشه است. ده قدم طول و هفت قدم عرض دارد. سقفش سفال‌پوش است. زیرش قهوه‌خانه و جای نوکر است. دو ذرع[۱] از زمین مرتفع است. سرو و نارنج در نظر جلوه‌گر است. هوش از سر می‌رباید. هوا بسیار خوب بود. خلاصه در باغ قدری گشتم. بعد از شام قرق[۲] شد.

[علمای ساری]

علمایی که مَلیَک استقبال آمده بودند این اشخاص‌اند: میرزا محمدحسین مجتهد، حاجی شمس‌العلما،[۳] آقاشیخ جعفر،[۴] آخوند ملامحمدرضا نوکنده‌یی،[۵] ملاابراهیم،[۶] آقاشیخ علی بزرگ،[۷]

← چوبی وسط باغ که ملک‌آرای مرحوم ولد خاقان مغفور بنا کرده است، منزل نمودیم.» (*ناصرالدین شاه*، ایرج افشار، ص ۲۱۰)

۱. ذَرع: مقیاس طول به اندازه ۱/۰۴ متر و برابر یک گز. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۶۰۸)

۲. اصل: قوروق.

۳. حاجی شمس‌العلما: میرزا نصیر ساروی (ـ ۱۳۱۵ ق) نوهٔ دختری ملک‌آرا، تحصیلات خود را در نجف گذرانده به زادگاهش بازگشت و به امر قضا پرداخت. (سیدمحمد طاهری شهاب، *تاریخ ادبیات مازندران*، ص ۲۱۰)

۴. آقاشیخ جعفر: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) او را در زمرهٔ به‌حضور آمدگان یاد می‌کند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۳)

۵. آخوند ملامحمدرضا نوکنده‌یی: از مجتهدان بنام استرآباد که در آن تاریخ در ساری به حضور شاه رسید. وی در دفع فتنه‌های ترکمان تلاش مؤثری داشت. میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۷ ق) می‌نویسد: «آخوند محمدرضا، زید توفیق، مجتهد استرآباد، زمانی که مقرب‌الخاقانی ایلخانی به قاری قلعه تشریف برده بود و چه در سال‌های سابق و لاحق با جوانان فرزانه و مردان یگانه... در زمان حرکت و شرارت ترکمان می‌روند در سر راه ←

آقاشیخ علی کوچک،[1] میرزا مهدی،[2] آقابرار قاضی،[3] مردم ساری از دو چیز زیاد تعجّب داشتند؛ شتر و کالسکه. اغلب مردم در شهر منزل گرفتند.[4]

[عمارات و ابنیه ساری]

روز یکشنبه، ششم ماه ذی‌الحجة در باغ توقف شد. هوا قطرات باران می‌افشاند و غبار می‌نشاند. فضا طراوت و لطافتی داشت. صرف ناهار در کلاه‌فرنگی شد. عین‌الملک و میرزا مسیح و حکیم طولوزان و

← و گذرها و جنگل‌ها کمین می‌نمایند و شر آنها را از سر اهالی بلد دور می‌گردانند. (میرزا ابراهیم، ص ۶۹)

۶. ملاابراهیم: شناخته نشد.

۷. آقاشیخ علی بزرگ: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) او را در زمرهٔ به حضور آمدگان یاد می‌کند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۳) اعتمادالسلطنه در *المآثر و الآثار* می‌نویسد: «از جمله فقها و علمای مشهور ساری است.» (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۲۳۸)

۱. آقاشیخ علی کوچک: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) او را در زمرهٔ به حضور آمدگان یاد می‌کند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۳) اعتمادالسلطنه در *المآثر و الآثار* تنها او را به‌عنوان «از علماء ساری» معرفی می‌کند. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۲۷۱)

۲. میرزا مهدی: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) او را در زمرهٔ به حضور آمدگان یاد می‌کند (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۵)

۳. آقابرار قاضی: شناخته نشد.

۴. *ایران*، چهارشنبه، شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۸۸، ش ۲۳، ص ۱ و ۲.

بنزک مهندس[1] برای ساختن پل بر سر رودخانهٔ تجن[2] در فرح‌آباد و رود نکا[3] احضار شدند.

مقرر شد که بنزک مهندس در ساختن پل به‌زودی اهتمام کند. میرزا صادق عموی[4] میرزا زکی مستوفی علی‌آبادی[5] نیز مأمور گشت که در ساختن پل همراهی با بنزک مهندس نماید قدری هم مشغول نظم اردو و

۱. بنزک مهندس: شناخته نشد. رجوع شود به بخش [کشتی روسی].

۲. رودخانه تجن: از منابع حیاتی آبیاری شهرستان ساری است. از کوه نیزآباد واقع در قسمت‌های جنوب خاوری ساری سرچشمه گرفته و پس از دریافت شعبات متعدد از قبیل رودخانه لاجیم، زارم رود(ظالم رود)، شیرین رود و رود سالاردره در ۸ کیلومتری جنوب ساری از کوهستان خارج گردیده و در فرح‌آباد به دریا می‌ریزد. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ص ۳۸۳)

۳. رود نکا: این رود از جنوب شرقی به شمال غربی نکا جریان دارد و اکثر نواحی نکا را آبیاری می‌کند. این رودخانه از شاه‌کوه البرز (شمال شاهرود) سرچشمه گرفته و در انتها به دریا می‌ریزد. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ص ۵۳۵)

۴. میرزا صادق علی‌آبادی: فرزند میرزا ابراهیم و برادر حاج میرزا نصرالله و میرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی بود (دربارهٔ خاندانش، جمشید کیانفر، ***مقدمهٔ تاریخ عثمانی***، ص ۲۶-۲۱) آدم کم‌اهمیتی بود.

۵. میرزا زکی مستوفی علی‌آبادی: فرزند میرزا مقیم مستوفی، پس از تحصیل مقدماتی در ۱۲۶۰ ق طی دستخطی از سوی محمدشاه با گروهی اندک روانه پاریس شد و تا ۱۲۶۴ق به تحصیل پرداخت. پس از بازگشت به‌واسطهٔ نفوذ بستگانش در دربار ترقی کرده، در نظام به مهندسی مشغول شد با تأسیس دارالفنون مدتی مترجم معلمان فرنگی بود و از این طریق با کرشیش معلم توپخانه ارتباط مناسبی برقرار کرد و در کشیدن سیم تلگراف از گلستان تا باغ لاله‌زار و طراحی نقشهٔ تهران با او همراه بود. او بعدها سرهنگ و سرتیپ توپخانه و ژنرال آجودان مخصوص شاه شد. از آثارش: ***شرح ده صفحهٔ نقشه فرنگی***، ترجمه کتاب ***علم حساب یا هندسه*** تألیف کرشیش و ***تاریخ عثمانی*** در هفت مجلد است. (جمشید کیانفر، مقدمه ***تاریخ عثمانی***، ص ۲۶-۲۱)

قرار سیورسات[1] شدیم. چهار ساعت به غروب مانده اسب خواستم تا رفته تفرّج عمارات و ابنیّهٔ شهر نمایم. سوار گشته به شهر رفتم. میدان و دیوان‌خانهٔ آقامحمدشاه[2] ملاحظه شد. آثاری عظیم و استوار به‌نظر آمد.

---

۱. سیورسات: soyursāt، خواربار و زاد و علوفه که از روستاهای سر راه برای عبور لشکر یا موکب همایونی گرد آورند. زاد و توشه. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۹۸۷)

۲. دیوان‌خانهٔ آقامحمدشاهی: جیمز فریزر (در ۱۲۳۶ ق) می‌نویسد: «قصری که آقامحمدخان ساخته است از خارج عظمتی ندارد، اما می‌گفتند که سابقاً اطاق‌های بیشتری داشت. قسمت‌هایی راکه من دیدم زیاد عالی نبود. دیوان‌خانه یا قسمت دربار، نقاشی و آیینه‌کاری داشته است. از نقاشی‌ها آثار زیادی باقی نمانده، از آیینه‌کاری‌ها هم قسمتی شکسته و پاره‌ای بر اثر تعمیر نکردن خراب شده است. (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۲۷)

طی گزارش ابت، قصر آقامحمدخان در ۱۲۶۰ ق ویران شده بود (*همان*، ج ۴، ص ۴۸۸) استوارت در ۱۲۶۹ خبر می‌دهد که ویرانی قصر در اثر آتش‌سوزی بود (*همان*، ص ۵۲۸) اما دیوان‌خانه در زمان حکمرانی ملک‌آرا احیا شد. میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) گزارش می‌دهد: «دیوان‌خانه شهر ساری از بناهای آقامحمدخان است یک درخت خرمای بزرگ دارد که حاصل می‌آورد. دانه‌دار و شیرین نمی‌باشد و چهار درخت چنار و دو درخت سرو و درخت مرکّبات و حوض آب دارد.» (میرزا ابراهیم، ص ۶ – ۹۵)

رابینو (در ۱۳۲۶ ق) می‌نویسد: «در میان حیاط [دیوان‌خانه] دو حوض قرار گرفته که یکی بر دیگری عمود است و مجموعاً شکل حرف T فرنگی را تشکیل می‌دهد. هنوز آثار نقاشی‌ها و خطوط و مقرنس‌کاری بر روی دیوارها به‌خوبی دیده می‌شود اما از تزیینات و پیکرنگاری‌هایی که مخصوصاً فریزر و استوارت قبلاً به چشم دیده و توصیف کرده بودند، اثری برجای نمانده است. چهار درخت چنار تنومند و باشکوه در میان حیاط سر بر آسمان برافراشته است (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص۵۲۶) ستوده می‌نویسد که ظاهراً اراضی دادگستری فعلی با باغ دیوانی ساری قابل تطبیق است. (**همان**)

اعتمادالسلطنه خبر احیاء عمارات آقامحمدخانی ساری را در ۱۲۸۴ ق داد که بنا به ←

اگرچه ویران و خراب بود امّا بنیانش محکم و پایدار است. ارگ اندرونی[۱] آقامحمد شاهی و عمارات ملک‌آرای مرحوم همه را دیدم. کـلاً مـرمت و تعمیر لازم دارد. در دیوان‌خانهٔ آقامحمد شاهی درخت نخلی و دو سـرو و چند نارنج باقی‌مانده از وضع و اثر معلوم بود که بنایی شاهانه بود. برحسب حکم یحیی‌خان سیاههٔ تعمیر می‌نمود و به میرزا مسیح حکم می‌شد که بزودی مرمّت و اصلاح نماید. تلگراف‌خانهٔ[۲] حالیّهٔ آن‌جاکه سابق دفترخانه ملک‌آرای مرحوم بود دیده شد. اگرچه کوچک است ولی عمارتی مرغوب و خوش‌اسلوب است. درخت نارنج مثمر، حوض آب خوش‌نمایی دارد.

مقارن غروب به منزل معاودت شدم. صرف شام در کلاه‌فرنگی و راحت و خواب در آلاچیق اندرون مقرر گشت.[۳]

← دستور ناصرالدین شاه، انجام شد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۴، ص ۵۳۱) همچنین یک بار دیگر در ۱۲۹۶ ق این‌کار انجام شد. (*همان*، ص ۷۷)

۱. ارگ اندرونی آقامحمدشاه: فریزر (در ۱۲۳۸ ق) می‌نویسد: «دیوارهای اطاق‌ها سه تـا چهارفوت بالای کف از مرمر تبریز پوشانده است و روی آنها نقش‌های گل و بو ته است. در پاره‌ای از اطاق‌های خصوصی [قصر آقامحمدخان] که بعداً به من اجازهٔ ورود دادند با همان روش و سلیقه کار شده است. تمام نظیف و خوش‌نما است اما شکوه و عظمتی ندارد. (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۸ – ۵۲۷)

۲. تلگراف‌خانه: یکی از رؤسای قدیمی و نامدار تلگراف‌خانه ساری، حبیب‌الله میرزا (برادر ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس بود) که در سالخوردگی به‌همراه شیخ غلامعلی ساروی در جریان تصرف ساری توسط اردوی برق (سرکوبگران مستبدین عصر مشروطه بـه سرکردگی سالار فاتح نوری) در شهریور ۱۲۸۹ ش به‌قتل رسید. (علی‌خان سالار فاتح، ص ۱۳۴؛ اسماعیل مهجوری، ص ۲۷۲) در ۱۲۹۹ ش ریاست آن با حسینعلی‌خان بود. (حسین اسلامی، ص ۲۸۲)

۳. *ایران*، چهارشنبه، بیست و سیّم ربیع‌الثانی ۱۲۸۸، ش ۲۴، ص ۱.

[خیابان اشرف]

روز دوشنبه، هفتم ماه ذی‌الحجة چهار ساعت از دسته گذشته بر اسب میمون سوار شدم. از خارج شهر همه جا بر کنارهٔ خندق رو به شمال اسب می‌راندیم. خندق سراسر سبز و خرم درخت‌های انار در او رسته به اندک مسافتی دور از شهر، عین‌الملک گفت باغ شریعت‌آباد[1] خُردآقا این‌جا است. به آن سمت رانده، در دم باغ پیاده و داخل شدیم. باغی است درختان نارنج و لیمو و سایر مرکّبات بسیار دارد و کلاه‌فرنگی چوبی[2] کوچکی در میان آن ساخته‌اند از باغ بیرون آمده، سوار گشته به‌طرف مشرق رانده تا داخل خیابان اشرف[3] شویم. پیش از وصول به خیابان مزرعه نویل[4] که دنگ آب[5] برنج‌کوبی داشت رسیدیم. متعلق به کیوان میرزای[6] مرحوم بود و پس از آن خیابان کوچکی است. سنگ‌فرش اندک خرابی دارد. پس از یک میدان طیّ مسافت در خیابان به

---

۱. شریعت‌آباد: گویا مقصود از «باغ خرد آقا» این باشد که این ملک از آن آقاشیخ علی (کوچک) ساروی است.
۲. اصل: حولی.
۳. خیابان اشرف: موقعیت کنونی آن باید جاده ساری ـ نکا باشد که آغاز آن از آزادگله می‌باشد.
۴. نویل: گویا صورت درست آن «نومل» باشد. رابینو (۹ – ۱۲۸۸ ش) از محله‌ای به‌نام «نومل پایین» در ساری یاد می‌کند. (رابینو، ص ۱۸۷) اکنون این محله جزء شهر بوده، در بلوار طالقانی، حوالی ادارهٔ گاز واقع است.
۵. دنگ آب: فارسی شدهٔ واژهٔ طبری «اودنگ» (udang)، آسیاب. مکانی که اودنگ قرار داشت، هنوز در محلهٔ نومل به این نام شهرت دارد.
۶. کیوان میرزا: گویا مقصود قهرمان میرزا ملک‌آرا پسر محمدقلی میرزا ملقب به کیوان باشد. (مصحح به‌جز این به شاهزاده‌ای با این نام دست نیافت.)

پل تجن[۱] می‌رسد. این پل را آقا محمدشاه مرحوم ساخته، هفده چشمهٔ بزرگ دارد طول پل سیصد قدم انسان و صد و هشتاد قدم متداولی اسب بود. بسیار محکم و استواری است.[۲] قدری تعمیر ضرور دارد که باید ساخته شود. سه چشمهٔ این پل را در زمان حکومت مهدی‌قلی‌خان میرزای[۳] مرحوم سیلاب خراب کرده به حکم دیوان بسیار خوب ساخته شد. جریان آب به‌طوری است که تمام آب از سه چشمهٔ پل می‌گذرد. باقی

---

۱. پل تجن: میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) از آن یاد می‌کند: «این پل تیجن، هفده چشمه دارد که آقامحمدشاه بنا نهاده است و آبش از کوهات [کوه‌های] هزارجریب می‌آید و از فرح‌آباد داخل دریا می‌شود و یک‌صد قدم فاصله در میان رودخانه آثار دو پایهٔ پل آجری است که در عهد شاه عباس پل بوده است. ملگونوف (در ۱۲۷۷ ق) به‌نادرست گزارش می‌دهد که فتحعلی شاه روی پل شاه عباس این بنا را ساخت.(ملگونوف، ص ۱۴۸) که بنا به نوشته میرزا ابراهیم روی پل شاه عباس احداث نشده و نیز ستوده می‌نویسد که تا جایی که اطلاع داریم فتحعلی شاه اقدامی برای ساختن پل تجن نکرده است.(منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۶۶)

رابینو (در ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ ش) می‌نویسد: «از میان رودخانه تجن عبور کردیم زیرا دو تا از هفده طاق پل بزرگی را که آغامحمدخان قاجار در نیم‌فرسخی ساری بر تجن ساخته بود، بهار سال قبل سیل برده بود.» (رابینو، ص ۹۹) این پل دیگر ترمیم نشد و همچون پل‌های شاه عباسی و محمدحسن خان تجن از بین رفته، در کنارش پلی تازه جهت وسایل نقلیه احداث شد. (نقل از: منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۶۸)

۲. اصل: استوار نیست.

۳. مهدی قلی میرزای مرحوم: فرزند محمدولی میرزا (دومین فرزند فتحعلی شاه، به‌هنگام شورش بابیان در مازندران در ۱۲۶۵ ق او حکومت این ایالت را داشت و با اُفت و خیز بسیار به‌همراه عباس‌قلی‌خان سردار توانست این بلوا را مهار کند. او مدتی حکومت عراق و اداره پست و چاپارخانه را به‌عهده داشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۴۵، ۵۶، ۶۰، ۶۲؛ و نیز اسماعیل مهجوری، *تاریخ مازندران*، ج ۲، ص ۱۶۴ تا ۱۷۶)

چشمه‌ها[1] خشک است. مگر در زمان سیلاب و طغیان آب که تمام چشمه‌ها را فرومی‌گیرد. گفتیم باید نوعی کنند که آب بالسّویه از تمامی چشمه‌ها بگذرد تا به پل اذیت و خرابی نرسد. از پل عبور نموده، به قریهٔ آزادگله[2] رسیدیم. خوب دهی است در سر خیابان اشرف واقع است. امامزاده‌ای در آن‌جا مشهور به امامزاده عباس،[3] عین‌الملک می‌گفت در سه جمعه پس از نوروز اهالی ساری و سایر دهات مرد و زن اجماع در امامزاده نموده، ازدحام خاص و عام به‌طوری می‌شود که خیلی جای تعجّب است. تماشای غریبی دارد. از آن‌جا نیز گذشته به خیابان اشرف رسیدیم. در طرف دست راست جایی بود که اطرافش جنگل، وسط آن چمن، درخت انار کوچکی آن‌جا رسته مشهور به قبر خاتون پارپار[4] جای باصفا و نظافتی

---

۱. اصل: چشمها.

۲. آزادگله: در شرق ساری با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۵ دقیقه و ارتفاع ۳۸ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۷)

۳. امامزاده عباس: در آبادی آزاد گله ساری واقع است. (بعد از تجن و ابتدای راه نکا) قدیم‌ترین تاریخ کتیبه‌های آن را هیأت Gorpus (در ۱۹۶۷) مورخ ۸۲۷ ق ثبت کرده است. (نقل از: منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۵۵۰)
مهجوری دربارهٔ این بقعه می‌نویسد: «این گنبد در یک کیلومتری پل تجن است. متصل به گنبد مسجدی است که پهنای آن ۸ متر و درازای آن ۱۱ متر و ارتفاع آن ۵ متر است. این گنبد از پایین چهارگوشه و از بالا هرمی شکل است. به ارتفاع بیست متر و از داخل پانزده متر... هر دو جفت در از شاهکارهای کنده کاری قرن نهم هجری است.» (اسماعیل مهجوری، ***تاریخ مازندران***، ج ۲، ص ۳۴۰)

۴. خاتون پارپار: ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) از آن یاد می‌کند. رابینو نیز (در ۹ – ۱۲۸۸ ش) می‌نویسد: «پس از عبور از بلنداوجا و ده زغال‌چال و هولا که در سمت چپ ما واقع و ←

بود بلبل بسیار داشت. پسر آقاعبدالله سورکی که دلیل[1] راه بود مـی‌گفت این‌جا تخیل قرقاول نیز داشته باشد. از خیابان جدا گشته رو بـه شـمال راندیم به سِمسِ کنده خالصهٔ تیول عباس‌قلی میرزای[2] مرحوم رسیدیم. صحرایی با روح و چمنی خوش‌وضع داشت. در میان ده دو پشتهٔ مـرتفع واقع بود و بر فراز پشته‌ها درخت انار تو بر تو رسته، جنگل می‌نمود. تازه انارها برگ درآورده بودند و درختی دیگر در سمس کنده ملاحظه شد کـه اهل آن‌جا اَفرا[3] می‌نامیدند. بلند، قوی هیکل، برگ و گلش مشابه گـل و

← متصل به تپه‌هایی بود که در این حدود کوتاه و وصل به جاده‌اند به محلی که قبر خاتون نام داشت رسیدیم.» (رابینو، ص ۱۰۰)

حسین اسلامی درباره جایگاه کنونی این بقعه می‌نویسد: «نشانی کنونی این آرامگاه پس از بیمارستان شهید زارع است. قبلاً در کنار راه شوسه ساری به نکا که به‌موازات جاده جدید بود در این محل قهوه‌خانه‌ای وجود داشت و این موقعیت مکانی را «قَـبرِ خاتون» می‌گفتند. (حسین اسلامی، ص ۱۱۹)

در جلد دوم *تاریخ طبرستان* ابن اسفندیار از دو گنبد دلارام و زاهده خاتون یاد می‌کند. (ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۴۶۲)

۱. دلیل: بلد، راه‌نما.

۲. عباس‌قلی میرزا: وی تا ۱۲۷۷ ق زنده بود چرا که میرزا ابراهیم در آن زمان می‌نویسد: «سیمس کنده خالصهٔ شاهی تیول عباس‌قلی میرزا است... امسال سه سال است که تخم برنج پیشاور را عباس‌قلی میرزا می‌دهد رعیت می‌کارد، سالی سی خروار به‌عمل می‌آید. لیکن بسیار کم‌حاصل است [و] از برای رعیت صرف ندارد. شـاهزادهٔ مـزبور به‌خصوص برای خودش می‌کارد. بسیار برنج خوب است که بـه‌جهت قـبلهٔ عـالم بـه طهران و از برای حاکم به ساری می‌فرستد.» (میرزا ابراهیم، ص ۹۳) سـمس‌کنده از توابع میاندرود و دارای دو بخش علیا و سفلی است که بر اساس آمار ۱۳۸۵ جمعیت آن ۳۳۹۱ نفر می‌باشد.

۳. افرا: afrã، جزو تیرهٔ نزدیک به گل‌سرخیان کـه درخـتی است تـنومند بـا بـرگ‌های پنجه‌ای که در جنگل‌ها می‌روید. (محمد معین، ج ۱، ص ۳۱۳)

برگ درخت انگور اما بسیار سبز و خرم و خوش منظر و باطراوت. خـیلی خوب و مرغوب به‌نظر می‌آمد. تازه گل برآورده، خالی از تماشا نبود. دهاتی که امروز دیده شد و از محاذی آن‌ها گذشتیم:

ذغال‌چال[۱] آخوند ملامحمدرضا، سـورک[۲] آقـاعبدالـلـه، قـورتِ‌کلای[۳] عباس‌خان مرحوم، هِولای[۴] مصطفی‌خان مرحوم، آبندانه سرِ[۵] میرزاتقی،

۱. ذغال‌چال: با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۶ دقـیقه و بـا ارتفاع ۳۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۷۳) رابینو آن را یکی از دهات فرح‌آباد می‌نویسد. (رابـینو، ص ۱۸۴) در صورتی‌که در منطقه میاندرود کوچک واقع است. بر اساس آمار ۱۳۸۵ جمعیت آن ۳۲۲۸ نفر می‌باشد.

۲. سورک: مرکز بخش میاندرود ساری، با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۲ دقیقه و با ارتفاع ۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۲۳) این آبادی زادگاه ملامحمدحسین آشوب سـورکی (مرگ ۱۰۹۹ ق) از شاعران بنام مازندران است. (سید محمد طاهری، ***تاریخ ادبـیات مازندران***، ص ۳۵۸) رود داراب‌کلا از شمال آبادی گذشته به زمین‌های کشـاورزی آن فرومی‌رود. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ج ۲۸، ص ۳۱۵)

۳. قورتِ‌کلا: از توابع دهستان میاندرود کوچک با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۸ دقیقه و با ارتفاع ۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۲۲) براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۷۳۶ نفر می‌باشد.

۴. هولا: با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۷ دقیقه و با ارتفاع ۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یـزدی، ***فـرهنگ آبـادی‌های کشـور***، ص ۵۸۷) رابینو آن‌را «هیولا» ثبت می‌کند. (رابینو، ص ۱۸۴) جزو دهستان مـیاندرود کوچک بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۲۳۸۴ نفر می‌باشد.

۵. آبندانه سر: در شرق ساری، میان آبادی‌های هولا، لاکدشت، آب‌بندان‌کش واقع است. جزو دهستان میاندرود کوچک بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۱۷۰۶ نفر ←

کوکه باغ[۱] مریخ مرحوم. چند ساعتی در اراضی سِمس کنده و قورت‌کلا به صید قرقاول گردش نموده، قرقاولی نر از دور پیدا شد. رفت به جنگل، سبزِقبا بسیار در آن‌جا بود. مردم همه زدند اما بر سر درختان. من یکی را در هوا زدم خیلی خوب زدم. بعد در صحرای ذغال‌چال جهت ادای نماز پیاده گشته، پس از اتمام نماز، چای خورده به منزل مراجعت نمودیم. بسیار خوش گذشت.[۲]

روز سه‌شنبه، هشتم ماه ذی‌الحجه در منزل توقف شد حمام رفتم. پس از صرف ناهار بنا به رسم یوم الترویّه[۳] شتر قربانی با لوازم آن از نقاره‌چی و غیره به‌حضور آمدند نقیب خطبه خواند. پس از رفتن آن‌ها به اندک فاصله، علما به‌حضور آمدند. حاجی ملامحمدتقی[۴] که بسیار فاضل و عالم و کامل مردیست با همه صحبت داشتم، علی‌الخصوص با او بسیار خوش‌محاوره و نیکومنظر بود.

← می‌باشد.

۱. کوکه باغ: رابینو آن را «کوک باغ» از آبادی‌های فرح‌آباد می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۸۴) در صورتی‌که در منطقه میاندرود کوچک واقع است. براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۲۹۰ می‌باشد.

۲. *ایران*، دوشنبه، بیست و هشتم ماه ربیع‌الثانی ۱۲۸۸، ش ۲۵، ص ۱ و ۲.

۳. یوم‌الترویه: روز هشتم ذی‌الحجه روز ترویه است و بنا به کتب ادعیه روزه‌اش فضیلت دارد و روایت شده که کفارهٔ شصت سال است. (عباس قمی، ص ۴۱۷)

۴. حاجی ملامحمدتقی: از علمای برجسته ساری، وی در هنگام جریان بلوای بابیان مازندران، رئیس هیأت علمای ساری بود و به‌دستور او ملامحمدعلی بارفروشی ۹۵ روز تحت نظر بود. (اسماعیل مهجوری، ج ۲، ص ۱۶۵) ملامحمدتقی مجتهد جدّ خاندان کبیری ساری است.

[باغ شاه عباسی ساری]

میرزا مسیح،[1] میرزا مهدی،[2] حبیب‌الله‌خان[3] و بعضی اعیان مازندران احضار شدند. بعضی دستورالعمل و احکام مهمّه صادر گشت. حبیب‌الله خان مأمور به ساختن پل‌های راهگذر و محل عبور شد. یحیی‌خان نوشته‌جات و عرایض سپهسالار را و نوشته‌جات از خراسان که آمده بود می‌خواند. جواب آن‌ها را نوشتم تا قریب سه ساعت به غروب مانده به این‌کار مشغول بودم. پس از ادای نماز عزم دیدن باغ شاه‌عباس[4] مرحوم نمودم. سوار شده از میان شهر گذشتم. شهر را بسیار پاک روفته و باصفا، خالی از کثافات نگاه داشته بودند. کوچه‌ها، سنگ‌فرش، درخت‌های نارنج و لیمو سر از خانه‌ها برآورده، الحق شهر نهایت آراستگی و پیراستگی را داشت. مساجد و مدارس و کاروان‌سرای خوب معتبر دارد و دکاکین از هر صنف دایر و معمور، خانه‌های خوش‌وضع، خوش‌اسلوب، میرزا مسیح بنیاد

---

۱. میرزا مسیح: از اعیان مازندران و ملقب به معزالدوله بود و در ۱۲۹۱ ق حکمرانی مازندران را به‌عهده داشت. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۱۶۵)

۲. میرزا مهدی: «جزو مأموران کارگذاری [گزاری] داخله در مازندران از وزارت خارجه بود.» (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۱، ص ۵۳۶ و ج ۳، ص ۲۱۰۴)

۳. حبیب‌الله‌خان: ملقب به ساعدالدوله پدر محمدولی‌خان خلعتبری تنکابنی (معروف به سپهسالار)، خان محال ثلاث مازندران.

۴. مکنزی (در ۱۲۷۶ق) می‌نویسد: «باغ شاه‌عباس نزدیک دروازه‌ای بود که ما از آن وارد ساری شدیم» (مکنزی، *سفرنامهٔ شمال*، ص ۱۲۳) «این باغ شاه همان کهنه باغ شاه است که خیابان خیام امروزه محل این باغ بوده و دروازهٔ آن دروازهٔ فرح‌آباد باید باشد». (حسین اسلامی، ص ۶۵)

کاروان‌سرایی نهاده، هنوز ناتمام است. بسیار محکم و خوش‌طرح است. رضاقلی‌خان[1] پسر مرحوم میرزا محمدخان کلبادی خانه[ای] ساخته که نهایت خوبی و مرغوبی را دارد. با خوش اسلوبی، بادوام و استحکام است. خلاصه، همه جا سیرکنان عبور نموده تا به باغ رسیدیم. باغ در منتهای شهر واقع است. این باغ دو سردر عالی داشته، یکی رو به شهر و سردر دیگر رو به خیابان فرح‌آباد و درحقیقت دروازهٔ آن خیابان محسوب می‌شد از دو چیز آن باغ زیاده از وصف تعجّب نمودم؛ یکی از وسعت فضا و استحکام بنا و خوش اسلوبی و خوبی طرز غرس اشجار آن و نظم و ترتیب سروها و نارنج‌ها که درنهایت تازگی و غرابت بود. چند درخت چنار عظیم به‌سبب بیل نزدن و نچیدن گیاه خودرو و کم‌خدمتی باغبان، از نمایش و آرایش افتاده، میرزا مسیح را خواستم دستورالعمل تعمیر و اصلاح باغ را در ساختن دیوار و سردرها و سایر ابنیه و عمارات به‌طور دلخواه دستورالعمل و مبالغه در خوب تعمیر نمودن دادم. از همان راه که آمدیم معاودت به منزل کردم قدری آسایش نمودم. شب، مهتاب باصفایی داشت میل به کار نمودم. پاکت‌هایی که باید به دارالخلافه فرستاد لاک و مهر نموده، چند دستخط دیگر نوشتم. بعد خوابیدم.[2]

---

۱. رضاقلی‌خان کلبادی: از اعیان شرق مازندران. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲) می‌نویسد: «رضاقلی‌خان کلبادی و جعفرخان عبدالملکی با سوارهٔ عبدالملکی... صف کشیده، دیده شدند.» نیز: «پل نکا را رضاقلی‌خان کلبادی مرمت کرده است.» (*ناصرالدین شاه*، هارون وهومن، ص ۷۱ و ۸۹)

۲. *ایران*، پنج‌شنبه، دویم ماه ربیع‌الاول [جمادی‌الاول درست است.] ۱۲۸۸، ش ۲۶، ص ۱ و ۲.

[شکار در اطراف ساری]

روز چهارشنبه، نهم ذی‌الحجه صبح را سوار شده، از راهی که روز ورود به شهر آمدیم رفتم. به اندک مسافتی جانب غربی شهر راندیم. آقاصادق سورکی شکار جرگهٔ خوکی در جنگل فراهم آورده بود. در صحرا به ناهار خوردن پیاده شدیم. بعد سوار گشته راندیم تا ابتدای جنگل شکارگاه، عباس‌قلی‌خان، محمدرحیم‌خان، رحمت‌الله‌خان، میرشکارها با پیاده‌ها در جنگل رفته، های و هوی زیادی نمودند چیزی بیرون نیامد. پیاده‌ها، نقاره‌چی‌های ساری بودند می‌گفتند، این نقاره‌چی‌ها شکارچی خوک می‌باشند. مردمان بیکاری هستند. سگ‌های خوب دارند. همیشه در جنگل شکار خوک می‌روند. آن‌روز گویا نقاره‌چی و سگ کم بود. هر چند تلاش نمودند و هیاهو کردند، خوک بیرون نیامده، شکار نکرده، از آن‌جا گذشتم به زمین نی‌زاری رسیدیم. بسیار باتلاق[1] و گل بود با کمال صعوبت و دشواری راه طی نموده به دهی رسیدیم. ناگاه هیاهو و فریاد پیاده‌ها بلند شد که خوک در می‌کردند اندکی آن‌جا توقف نمودیم باز خوک بیرون نیامد، راندیم تا نزدیک نهری که دَه، دوازده درخت آزاد پرسایه رسته بود. پیاده گشته، نماز کرده، چای خوردم سوار شده به‌طرف منزل معاودت نمودیم. بسیار کس با اسب در نهرها و باتلاق‌ها افتاد. از قبیل پسر علی‌بیک نایب و غلامعلی‌خان و غیره. حاجی میرزا علی امروز گفتند وارد شد. در عرض راه میرشکار عرض نمود یک قابان که خوک نر باشد از جنگل درآمد او را تعاقب کردم به‌سبب کثرت گِل و باتلاق ممکن نشد، او را

---

۱. اصل: باطلاق.

صید کنم. باز به جنگل گریخت. دو ساعت به غروب مانده به باغ وارد شدیم.

امروز هوا صاف و باد خنک ملایم می‌وزید. دهاتی که امروز دیده شد یا از محاذی آن گذشتیم از این قرار است:

تلوکلا،[۱] ازوارک[۲] اربابی حاجی میرزا محمود، بینجلو[۳] وقفی در دست مظفرمیرزا، گل‌افشان[۴] مال کلانتر و دیگر شرکای او، چناربن[۵] تیول ورثهٔ اسمعیل‌خان، رکن‌دشت[۶] اربابی میرزای مجتهد، آخُربن[۷] اربابی

---

۱. تلوکلا: با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۰ دقیقه و با ارتفاع ۱۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۱۴۸)

۲. ازوارک: رابینو نام این آبادی را «ازدارک» می‌نویسد که در ناحیه اسپیوَرد شوراب قرار دارد. (رابینو، ص ۱۸۵)

۳. بینجلو: bingelu، رابینو نام این آبادی را «بیجلو» دانسته و جزو بلوک ساری رودپی می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۸۶) اکنون محله‌ای از شهر ساری است.

۴. گل‌افشان: با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱ دقیقه و با ارتفاع ۱۴ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۸۸) رابینو آن‌را جزو بلوک ساری رودپی می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۸۶)

۵. چناربن: (اصل در متن: چنارپن)، با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۹ دقیقه و با ارتفاع ۳ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۱۸۹) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۳۴۸ نفر می‌باشد.

۶. رکن‌دشت: به‌صورت «رگندشت» هم رایج است. رابینو این آبادی را جزو بلوک ساری رودپی می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۸۶) در بخش مرکزی شهرستان ساری در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱ دقیقه و با ارتفاع ۱۲ متر از سطح دریا واقع است. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ج ۲۸، ص ۲۵۸) براساس آمار ←

شمس‌العلماء، استخرسر[1] میرزای مجتهد، آبک‌سر[2] و غیره.

عریضهٔ فرهادمیرزا با طپانچه پیش‌کش شب رسید. شب مهتاب خوبی بود پس از نماز و شام کتاب خواندم تا هنگام خواب.[3]

[عید قربان و دیدار با اعیان ساری]

روز پنج‌شنبه، دهم ماه ذی‌الحجة که عید اضحی[4] وقت چاشتگاه، گوسفند قربانی آوردند. دعای گوسفند خوانده، قربان نمودند.

به عین‌الملک لقب اعتضادالدّوله و یک حلقهٔ انگشتری الماس و سرداری سراسر چکن‌دوز[5] خلعت داده شد. به محمدعلی‌خان، برادرش،

← سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۵۰۰ نفر می‌باشد.

۷. آخُربن: گویا ناصرالدین شاه در درج نام این آبادی اشتباه کرده است چرا که در محدودهٔ یادشده روستای «آخور سر» واقع است. این ده میان آبادی‌های شرف‌آباد، بندارخیل، چناربن، و آبکسر قرار دارد. براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۳۸۰ نفر می‌باشد.

۱. استخرسر: رابینو آن‌را به‌صورت «اسطلخ‌سر» ثبت کرده و آن‌را از آبادی‌های ساری رودپی می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۸۶)

۲. آبک‌سر: با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و با ارتفاع ۱۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۴) رابینو این آبادی را جزو بلوک کارکنده می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۸۶) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۲۸۶ نفر می‌باشد.

۳. *ایران*، پنج‌شنبه، نهم جمادی‌الاولی ۱۲۸۸، ش ۲۷، ص ۱ و ۲.

۴. عید اضحی: عید قربان.

۵. چکن‌دوزی: جامه و قبایی که زرکش‌دوزی و بخیه‌دوزی شده باشد. (محمد معین، ←

شمشیر و گل‌کمر مرصّع داده شد. به میرزای مجتهد به فرخندگی عید انگشتری الماس داده شد. آیین سلام عید منعقد گشت. ظهیرالدوله[1] ایشیک آقاسی‌باشی، مخاطب سلام بود. سیّد ساروی خطیب،[2] خطبه خواند. سام میرزا[3] قصیدهٔ غرّایی خواند. پسر جهان‌سوز میرزا شتر قربانی را کشت. پس از سلام، اسب خواسته سوار شدم. در شهر به خانهٔ اعتضادالدوله

→ ج ۱، ص ۱۳۰۲)

۱. ظهیرالدوله، ایشیک آقاسی‌باشی: (ـ ۱۲۹۴ ق) محمدناصرخان پسر محمدابراهیم‌خان سردار قاجاری در ۱۲۶۸ ق ایشیک آقاسی‌باشی شد. در ۱۲۷۷ لقب ظهیرالدوله گرفت و پیشکاری حکومت خراسان به‌عهده گرفت. سپس حکومت استرآباد، شاهرود و بسطام را به او سپردند. در ۱۲۷۹ پیشکار ظل‌السلطان و پس از آن رئیس تشریفات سلطنتی و ایشیک آقاسی‌باشی گردید. در ۱۲۸۴ معاونت حکومت را به او دادند و در ۱۲۸۸ وزیر عدلیه شد. در ۱۲۹۲ حاکم خراسان گردید. (اعتمادالسلطنه، *المآثر والآثار*، ج ۲، ص ۴۷۵، توضیحات)

۲. سید ساروی خطیب: احتمالاً مقصود سید محمد ساروی از روحانیون خوشنام و ادیب ساری باشد. او پس از فراگرفتن دانش روزگار خود در عتبات به ساری بازگشت و به تدریس و وعظ اشتغال داشت. سید محمد ساروی در شعر نیز دستی داشت و تخلص او خاوری بود. سرانجام در ۱۳۱۰ ق درگذشت. (سیدمحمد طاهری شهاب، *تاریخ ادبیات مازندران*، ص ۴۲۷)

۳. سام میرزا: معروف به شمس‌الشعرا، و متخلص به رضوان، فرزند محمدقلی میرزا ملک‌آرا. وی در ۱۲۵۰ ق (سال بر تخت نشستن محمدشاه قاجار) همراه پدر به تهران رفت و به کسب علم مشغول شد. مدتی در خدمت ناصرالدین شاه (به‌هنگام ولیعهدی) بود. پس از به‌سلطنت رسیدن وی به‌دستور شاه مدتی حکمران مازندران و سرتیپ فوج بود. سرانجام در ۱۳۰۹ ق در زادگاهش (ساری) درگذشت. (سیدمحمد طاهری شهاب، «رضوان ساروی»، *ارمغان*، دورهٔ سی و چهارم، ۱۳۴۴، ص ۳۵۷؛ یوسف الهی و شهرام قلی‌پور، *جمال محمد*، ص ۳۱؛ اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۸۱۷)

رفتم. حاجی ملامحمدتقی و بعضی علمای بلد آن‌جا بودند. درحقیقت بازدید علما محسوب می‌شد. سیدی در آن‌جا بود که صد و پنجاه سال عمر داشت. بسیار صحیح‌المزاج خوش‌بنیه، شعور و حواسش باقی بود. قامتش اصلاً خم نگرفته بود. خیلی با حالت بود. از وقایع و صادرات زمان آقامحمدشاه بسیار صحبت داشت. اعتضادالدوله به‌قدر دویست خروس اخته خوش منظر مطبوع آورد. دانه ریختند. دانه برچیدند و حرکت آن‌ها خالی از تماشا و لطفی نبود. ماده مرالی زنده شکار کرده، آوردند.

[گردش در پیرامون ساری]

پس از آن خبر کرده پیاده به منزل میرزای مجتهد[1] رفتم. بسیار مرد بزرگی است. قدری صحبت با هم داشتیم. خیلی خوش‌صحبت و عالم و فاضل بودند. خانهٔ باصفای وسیع باروحی داشت. بعد از طی صحبت سه ساعت و نیم به غروب مانده، برخاستم از دروازهٔ استرآباد[2] بیرون رفته، به‌طرف قبر خاتون راندیم. از آزادگله گذشته، آن‌جا رسیدیم. وسط چمنی

---

۱. مقصود میرزا محمدحسین مجتهد، مالک لاریم است.

۲. دروازهٔ استرآباد: در سمت شرقی شهر ساری، حوالی میدان شهدا واقع بود. (حسین اسلامی، ص ۹۵)

ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) از آن یاد می‌کند. (ملکونوف، ص ۱۵۱) و نی‌پیه (در ۱۲۹۱ ق) می‌نویسد: «دروازهٔ استرآباد یک پاسدارخانه و دو برج دارد که سقف آن‌ها به همان اسلوبی که در نقاشی‌های تبت و چین دیده می‌شود، تزیین شده است. (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۴۹۴)

فرش گسترده بودند. پیاده شدم.

یحیی خان، علی رضاخان، ادیب‌الممالک، سایر پیش‌خدمتان حاضر بودند. همه از سستی اعضا و زیادتی رطوبت شاکی بودند. آن‌جا بلبل بسیاری داشت می‌خواندند. چند دفعه‌ای صدای قرقاول نیز بلند شد.

با آقاکشی تفنگدار به هوای صدای قرقاول به جنگل رفتم. پیدا نکردیم. مراجعت نموده، پس از صرف چای آدم جهان‌سوز میرزا با عرایض و نوشته‌جات استرآباد رسید. قدری احوال آن‌جا را پرسیدم. بعد سوار شده از پل تجن گذشته، مقارن غروب به منزل آمدم پلنگی در بلوک امیری زده بودند. حاجب‌الدوله در دیوان‌خانه به حضور آورد. اندک کسالت و سستی اندام داشتم. پس از شام و نماز میل آسایش کردم.[1]

روز جمعه، یازدهم ماه ذی‌الحجة صبح از در مشهور به درب خواجه‌گان[2] سوار شدم. اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه، اغلب پیش‌خدمتان حضور داشتند. آقاصادق سورکی و میرشکار به جرگه کردن[3] خوک رفته بودند. رفتیم به گل‌چینی[4] که دهی است متعلق به میرزا زکی مستوفی علی‌آبادی تا ساری نیم فرسنگ مسافت دارد. در طرف جنوب ساری واقع

---

۱. *ایران*، چهارشنبه، یازدهم ماه جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۲۸، ص ۱ و ۲.

۲. اصل: خواجگان.

۳. جرگه: Jarge، حلقه‌ای که از مردم و حیوانات تشکیل شود. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۲۲۵)، این واژه در گویش طبری نیز به‌کار می‌رود.

۴. گل‌چینی: با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۲ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳ دقیقه و با ارتفاع ۵۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۸۹)

است. هوا بسیار حبس و غلیظ بود. تنفس و استنشاق به‌دشواری می‌شد. قدری مکث نمودم. جرگه‌چی‌ها بنای هیاهو گذاشتند. خوک از جنگل بیرون نیامد. سوارهای زیادی را مرخّص نموده، قدری بالاتر راندم به دهی رسیدم که آهودشت[1] نام داشت. متعلّق به مظفرمیرزا کنار رودخانهٔ تجن، جایی که لایق نشستن باشد یافت نشد. میرشکار به آب رودخانه زده، آن‌طرف آب زیادتی و طغیان داشت برگشتم. دوباره بر سر راه آمده، راهی دیگر پیدا نمودم. رفتم به ده دِزا[2] متعلّق به میرزا مسیح بود. آن‌جا بلدی گرفته، جنگل انبوهی بود، بالا رفتیم. جای بسیار بدی، تنگ و دلگیر فرش انداخته بودند. قدری نشسته راحت نمودم. توله‌ها[3] در جنگل به گردش افتادند. فریاد توله‌ها بلند شد. تفنگ خواسته میرشکار و آقاکشی‌خان تفنگدار همراه آمدند. رفتم میان جنگل توله و خوک پیدا شدند. جنگل بسیار سخت و پردرخت بود. امکان انداختن تفنگ نبود. دوباره معاودت به‌روی فرش نموده، هوا بسیار کثیف و غلیظ بود. ملایم مزاجم نبود. سوار شده، به منزل معاودت نمودم. در عرض راه هوا ابر شد و برودت هوا شدت

---

۱. آهودشت: جزو دهستان کلیجان رستاق که به آهی‌دشت هم نامدار است. با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۴ دقیقه و با ارتفاع ۷۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۵) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۸۲۷ نفر است.

۲. دِزا: از دهکده‌های گلیجان رستاق ساری و در شش کیلومتری جنوب شرقی شهر واقع است. راه ساری به دودانگه از کنار آن می‌گذرد. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۴، ص ۶۰۴) این آبادی دارای دو محلهٔ بالادزا و پایین‌دزا است که براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت بالادزا ۵۹۹۸ نفر و پایین‌دزا ۱۷۰۵ نفر می‌باشد.

۳. اصل: تولها.

کرد. پس ازورود به منزل و آسایش از کسالت برآمده، ملاحظه[ی] بعضی نوشته‌جات و مشغول به جواب آنها شدم.[۱]

روز شنبه دوازدهم [ذی‌الحجة] به عزم حرکت از ساری از در خواجه‌گان سوار اسب احمدخانی گشته، اعتمادالسلطنه، اعتضادالدوله همراه بود[ند] صحبت‌کنان راه طی می‌نمودم اسب اندک دیوانگی می‌کرد. به اسب تیمور میرزایی سوار شدم. راندم از پل تجن و آزادگله و قبر خاتون[۲] گذشته به خیابان افتادیم راه قدری خیابان بود قدری تنگه و بغله، قدری از راه خوب، قدری بد، کالسکه را از عقب آوردند. اندکی کالسکه نشسته باز راه بد شد. سوار شدم. صحبت‌کنان می‌رفتیم هوا مایل به برودت بود. در میان خیابان به شاطرگنبد[۳] رسیدیم. شاطرگنبد قبر یکی از شاطرهای

---

۱. *ایران*، دوشنبه، بیستم ماه جمادی‌الاولی ۱۲۸۸، ش ۲۹، ص ۱ و ۲.

۲. قبر خاتون: گویا مقصود همان خاتون پارپار باشد.

۳. شاطرگنبد: مکنزی (در ۱۲۷۶ ق) این گنبد را دیده بود درباره‌اش می‌نویسد: «می‌گفتند شاه عباس، شاطری داشت که فوق‌العاده سریع می‌دوید یک‌بار که شاه از اشرف به ساری می‌رفت به او شرط می‌بندد که اگر همهٔ راه را به‌سرعت اسب او بدود، دخترش را به زنی او بدهد. شاطر همهٔ راه را می‌دود. کمی قبل از این‌که به محل معهود برسند شاه که می‌بیند شاطر موفق خواهد شد، شلاق خود را زمین می‌اندازد و به شاطر می‌گوید آن‌را بردارد. هوا خیلی سرد بود و باد می‌وزید. شاطر که سخت عرق کرده بود، وقتی می‌ایستد از سرما فلج شده، همان‌جا می‌افتد و جان می‌سپارد. شاه عباس دستور می‌دهد به یادبود این شخص که این‌گونه بیهوده او را از بین برده بود، گنبدی بسازند. بعد از گنبدشاطر از پل‌های متعدد خوبی گذشتیم.» (مکنزی، ص ۱۲۱ و ۱۳۲)

ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) به آن اشاره دارد. (ملکونوف، ص ۱۵۱) میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ق) داستان مکنزی را تکرار می‌کند و آن‌را «شاطرگنبدی» می‌نامد. (میرزا ←

شاه‌عباس، رحمت‌الله علیه، بود که شاه عباس از تندروی او زیـاد راضـی بود و هنگامی که شاه عباس به مازندران آمده، آن شاطر آن‌جا فوت شد. شاه مبرور این گنبد را بر سر قبر او بنا نهاده و حـال قـدری خـراب شـده است. از گنبد درخت زیاد رسته است سـمت دست راست، راه داراب‌کـلا[۱] خالصه بود.

رودخانهٔ صافی آن‌جا می‌گذشت. پلی چوبی داشت.[۲] آب رود در عمق افتاده، چنان‌که از روی پل تا سطح آب پنج ذرع ارتفاع داشت. شبیه بـه هرهنج[۳] قنات، مقدار ده سنگ آب از آن در جریان بود. پیاده شده، از پل گذشتم به بُعد صد قدم از این رودخانه پلی[۴] بود، قدیم‌البناء. یک چشمهٔ خیلی بزرگ و در روی پـل و اطـراف آن درخت‌هـای قـوی و سـبزه‌های مختلف روئیده، معلوم بود که آب داراب‌کلا از قدیم از زیر این پل جریان

← ابراهیم، ص ۹۱)

۱. داراب‌کلا: با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۴ دقیقه و بـا ارتفاع ۱۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۳۳) این روستا در ۱۲۷۶ ق از آن اسکندرمیرزا بود. (میرزا ابراهیم، ص ۹۱)

۲. پل داراب‌کلا: مکنزی (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «در تپّه‌های سمت راست دهـی بـه‌نام داراب‌کلا قرار داشت که ۵۰ الی ۶۰ خانه داشت و جوی آبی به‌همان نام در آن محل جاری بود. این جوی ژرف بود و ما به‌وسیله پل از آن گذشتیم.» (نقل از حسین اسلامی، ص ۲۲۳) میرزا ابراهیم نیز (در ۱۲۷۶ ق) از آن یاد می‌کند که بعد از پل سورک «تخت پل دار کله رود است و طرف چپ میان درّهٔ کوه، دهی است که اسمش داراب‌کلاست.» (میرزا ابراهیم، ص ۹۱)

۳. هرهنج: گویا مقصود قنات هرهنج کرج باشد.

۴. این پل باید پل سورک باشد. میرزا ابراهیم (۱۲۷۶ ق): «دست چپ کنار خـیابان روی خشکی، پل آجری یک چشمه[ای] دارد. مشـهور [بـه] پـل سـورک است.» (میـرزا ابراهیم، ص ۹۱)

داشت. ده دیگر، اسرمن[1] خالصه، جام‌خانه[2] سمت دست چپ راه سورک، نودیه،[3] منزل امروز قریهٔ نکا[4]ست که طایفهٔ نظرخان گرایلی[5] می‌نشینند.

---

۱. اسرمن: صورت درست نام این روستا «اسرم» است. جزو دهستان کوهدشت میاندرود، میرزا ابراهیم هم نامش را به اشتباه «اثرم» ثبت کرده است. (میرزا ابراهیم، ص ۹۰) عیسی برزگر اسرمی با کتابی زیر عنوان *سرزمین من اسرم* به اوضاع تاریخی، اجتماعی، فرهنگی این منطقه پرداخت. (چاپ ۱۳۸۳) این آبادی در عرض جغرافیایی ۵۳ درجه و ۱۴ دقیقه و طول ۳۶ درجه و ۳۷ دقیقه در بخش کوه‌دشت منطقه میاندرود واقع است و فاصلهٔ آن تا ساری ۱۵ کیلومتر است. (عیسی برزگر اسرمی، ص ۲۸) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۴۴۷۸ نفر می‌باشد.

۲. جام‌خانه: از توابع دهستان کوهدشت میاندرود، با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۵ دقیقه و با ارتفاع ۱۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۲۵۸) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۴۸۴۷ نفر می‌باشد.

۳. نودیه: میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) آن‌را «نودیک» می‌نامد: «... دست چپ کنار خیابان [در] دامنهٔ کوه قبرستان و امامزادهٔ سفال‌پوش [است] که یک درخت چنار کوچک دارد. [اسمش] امام‌زاده عبدالله است. از جوی آب گذشته دست راست نودیک است که تپه‌ای دارد.» (میرزا ابراهیم، ص ۵۰)

مکنزی (۱۲۷۶ ق) آن‌را «نوگلدک» می‌شناسد: «از چندین پل و باتلاق عبور کردیم و سپس به دهی به‌نام نوگلدک با چهل خانه رسیدیم. اهالی گرایلی مازندرانی بودند و امام‌زاده‌ای به‌نام امام‌زاده عبدالله و همچنین قبرستانی در آن‌جا بود. (نقل از حسین اسلامی، ص ۲۲۳) اکنون جزو دهستان میاندرود کوچک بوده براساس آمار اسال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۸۴ نفر می‌باشد.

۴. نکا: در گذشته جزو دهستان قره‌طغان اشرف (بهشهر) بود. فریزر (در ۱۲۳۸ ق) می‌نویسد: «نکا نام بلوک است که شامل چندین دهکده است که گروهی از طایفهٔ گرایلی که از ترکان هستند در این‌جا اقامت دارند.» (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۶۷۳)

←

رودخانه نکا آبش طغیان و شورشی داشت. پل سه چشمه دارد که چشمهٔ وسط از دو چشمهٔ دیگر بزرگ‌تر است آن پل اندک خرابی دارد. گفتم بسازند نزدیک نکا طرف دست راست خیابان امامزاده[1] بود. اطرافش درخت زیاد. درختی دیدم، بسیار بزرگ که هیکل خوش منظر، ساق و برگش شبیه به درخت شمشاد امّا شمشاد کوچک است و این بسیار قوی

→ میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «نیکاح چند محله دارد از جمله اومال، قلعه‌سر [و] دوغانلی [و] نودیک و قُزلی که طایفهٔ گرایلی ساکنند... محصول نیکاح، گندم و جو با پنبه و قلیلی ابریشم و نیشکر می‌باشد و سمت شرقی نیکاح قراطغان است. از نیکاح به قراتپه دو فرسخ و به شاطرگنبدی دو فرسخ و به شهر ساری چهار فرسخ و به کنار دریا سه فرسخ است.» (میرزا ابراهیم، ص ۹۰ – ۸۹)

۵. طایفهٔ نظرخان گرایلی: میرزا ابراهیم (۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «طایفهٔ گرای‌لی را آقامحمدشاه از گالپوش کنار گرگان آورده است. تکلّم به زبان ترکی ترکمانی می‌نمایند. دویست و چهل سوار دارند [و] ابواب جمع نورمحمدخان قجر است و سه نفر سرکرده دارند. یکی نظرخان بزرگ [با] صد سوار و نظرخان کوچک [با] هفتاد سوار و هاشم‌خان [با] هفتاد سوار، ابواب جمع دارند و جمع نوکر ترک از گرای‌لی و اصانلو و قلیچی و افغان پانصد سوارند و در نیکاح، اهل مازندران کمتر ساکن‌اند. بیشتر گرای‌لی است و این ملک خالصهٔ شاهی، تیول نوکر است.» (میرزا ابراهیم، ص ۹۰)

فریزر درباره علت کوچاندن این طایفه می‌نویسد: «شاید به‌وسیلهٔ آقامحمدخان قاجار به‌علت شورش و یاغی‌گری به این‌جا کوچ داده شده‌اند.» (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۶۷۳)

۱. امامزاده نزدیک نکا: اگرچه ناصرالدین شاه نام این امامزاده را نمی‌آورد، ولی جهت قرار گرفتن از ساری به نکا سمت راست می‌داند و از آن‌جا که میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) از مسیر نکا به سمس کندهٔ ساری سمت چپ جایگاه امامزاده عبدالله را نشان می‌دهد. (میرزا ابراهیم، ص ۹۰) پس مقصود ناصرالدین شاه باید امامزاده عبدالله میاندرود باشد. منوچهر ستوده می‌نویسد که اکنون بنای آن اثر تاریخی ندارد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۹۷)

شاخ و بلندقامت، گلش شبیه به بنفشهٔ سفید خوب شمایل که بـه انـدک نسیمی متمایل بود. اسم پـرسیدم، گـفتند بـه‌زبان مـازندرانـی «عَـل»[1] می‌نامند. صرف ناهار در ده سورک شد. بچه شوکای دو سه روزه متولد شده آوردند. خیلی مقبول و مطبوع و زیبا بود. در سر ناهار گفتم او را شیر دادند. نیم فرسنگ به نکا مانده، پشتهٔ کوچکی در دست راست راه واقع بود. تخته سنگی بزرگ بر سر پشته بود. می‌گفتند تخت رستم[2] است. پنج و نیم به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

یحیی‌خان نوشته‌جات و مطالب اعـتضادالدوله را خـوانـد هـر یک را جداگانه جواب دادم.

سه‌نفر گودار[3] خوکی بزرگ زنده شکـار کـرده، آوردنـد. زیـاد سـبع[4] و حمله‌آور بود. هوا ابر شد. به‌شدت بارید.

---

۱. عل: al، درختی از تیرهٔ زغال اخته‌ها که گاهی بعضی گونه‌هایش بـه‌صورت درخـتچه می‌باشند. گل‌هایش سفید یا زرد و میوه‌اش سفت و شامل یک هسته است. (محمد معین، ج ۱، ص ۳۳۴)

۲. تخت رستم: دمرگان (در ۱۳۰۷ ق) از خرابه‌هایی به‌نام تخت رستم بر سر راه ساری به اشرف، نزدیک نکارود یاد کرده است. (دمرگان، ص ۴۲۷، نقل از مـنوچهر سـتوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۶۷۵) از این خرابه‌ها آثاری جز تخته‌سنگی باقی نیست که تا امروز به‌همین نام خوانده می‌شود و بر حاشیهٔ جنوبی جادهٔ اصلی در اراضی نکا است و درست بر سر دوراهی اوما و بریجان و قلعه‌سر است. (منوچهر ستوده، *همان*)

۳. گودار: گروهی از کولیان که در شرق مازندران پراکنده‌اند و منشأ هندی برای خود قائلند. گودارها معتقدند که پدران ایشان به‌صورت اسرای جنگی وارد ایران شده‌اند. (اسماعیل یزدان‌پناه، ص ۱۳۸) و معمولاً به شغل مطربی و میرشکاری مشغول‌انـد. اسـماعیل یزدان‌پناه در کتابی زیر عنوان *کولی‌ها* (جلد اول، چاپ در ۱۳۸۳) بررسی مفصّلی دربارهٔ زندگی ایشان داشته است.

۴. درّنده.

آب و هوای نکا خیلی مزیّت به آب و هوای ساری دارد. مشابه به هوای عراق است بلکه عراقیّتش غالب است. کسالت و سستی اعضا و تهوّعی که همه کس داشت، این جا به کلّی رفع شد. بعضی کارها داشتم، قرق کرده، یحیی خان به سراپرده آمد. روزنامهٔ *طهران* که باید چاپ شود، می خواند. فرمایش بعضی امور مهمّه شد او مرخّص شد رفت. من هم آسایش نمودم.

[اشرف]

روز یک شنبه، سیزدهم ذی الحجة صبح نسیم ملایمی می وزید و اندک باران می بارید. امروز منزل اشرف[1] و مسافت سه فرسخ است. به اسب احمدخانی سوار شدیم. قدری راه رفته، باران ایستاد. هوای طرب افزایی شد. مثل بهشت، دو طرف راه سبز و خرّم، پرگیاه، آب های جاری، نغمهٔ بلبل، زراعت پهلوی زراعت. دهات واقعهٔ دو طرف معبر از این قرار بود،

دست راست:

آبلو[2] گرایلی نشین، چال پل،[3] رستم کلای[4] خالصه، گرجی محله،[5]

---

۱. نام پیشین شهرستان بهشهر.

۲. آبلو: از توابع بهشهر در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۸ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۹ دقیقه و با ارتفاع ۶۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی های کشور***، ص ۳۵)

۳. چال پل: روستایی با پلی آجری که در میاندرود واقع است. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۵، ص ۶۷۹) «به محله و رودخانه چاله پل که سی و چهل خانه وار ←

کوسان[1] بومی، تروجن[2] خالصه، چشمه‌سر[3] ملک‌اشرف، پلنگ خیل،[4]

← گرای‌لی سکنا دارند رد شده و از شش جوی آب و پل آجری گذشته، دست‌چپ آب‌دنگ‌سر است... این‌ها داخل در بلوک میاندرود و قراطغان است.» (میرزا ابراهیم، ص۸۹)

۴. رستم‌کلا: از توابع بهشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۲۵ دقیقه و با ارتفاع ۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۲۷۹) از دهستان قره‌طغان بخش مرکزی بهشهر، در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی نکا قرار دارد. راه‌آهن گرگان - تهران از شمال این آبادی می‌گذرد. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ج ۲۸، ص ۲۵۵)

۵. گرجی محله: از توابع بهشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲۷ دقیقه و با ارتفاع ۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۴۸۱) از دهستان قره‌طغان بخش مرکزی بهشهر، در ۱۴ کیلومتری شمال شرقی نکا واقع است. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ج ۲۸، ص ۴۴۷)

۱. کوسان: امروز آن‌را «کوهستان» می‌نامند. میرظهیرالدین مرعشی می‌نویسد که نام درست کوسان، طوسان بوده و موطن و مسکن سادات بابل‌کانی می‌باشد. (میرظهیرالدین، ص ۲)

کوسان از کهن‌ترین آبادی‌های مازندران است و در شرق آن غار باستانی هوتو قرار دارد. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۶۹۷) این روستا در هفت‌کیلومتری غرب بهشهر و یک کیلومتری جنوب جاده بهشهر به ساری واقع است (**همان**، ص ۶۹۴)

۲. تروجن: از توابع بهشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۰ دقیقه و با ارتفاع ۱۱۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۱۴۳)

۳. چشمه‌سر: میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) از آن یاد می‌کند: «[پس از نودیک] می‌رسد به چشمه‌سر ولیجی که مرداب کوچکی دارد [که] دست راست واقع است و باغ توت و تپهٔ بزرگ هم می‌باشد. (میرزا ابراهیم، ص ۹۰)

۴. پلنگ خیل: این ناحیه در نزدیکی آبادی زیروان بهشهر واقع است.

دست چپ:

سیاوش‌کلا،[۱] میان کاله،[۲] اترب،[۳] دوراب،[۴] شوراب‌سر،[۵] کُلِست،[۶] زیروان،[۷] سنگر چهار امام،[۸] سنگر قراتپّه،[۹] سنگر سه پشته،[۱۰] سنگر

---

۱. سیاوش‌کلا: از توابع بهشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۷ دقیقه و با ارتفاع ۲۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۲۶)

۲. میان کاله: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۹ دقیقه و با ارتفاع ۳۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۵۰)

۳. اترب: جزو دهستان قره‌طغان، در شش کیلومتری شمال نکا واقع است و در شمال دهکده، بقعه‌ای به‌نام امامزاده عبدالله می‌باشد. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تااستارباد***، ج ۵، ص ۶۸۷) رابینو (در ۹ – ۱۲۸۸ ش) عبدالملکی‌ها را مالک اترب می‌داند. (رابینو، ص ۳۷) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۴۹۰ نفر می‌باشد.

۴. دوراب: از توابع دهستان مهروان نکا، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲۲ دقیقه و با ارتفاع ۲۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۵۳) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۴۱۰ نفر می‌باشد.

۵. شوراب‌سر: از توابع دهستان مهروان نکا، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲۳ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۴۶) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۱۶ نفر می‌باشد.

۶. کُلِست: از توابع دهستان مهروان نکا، صورت درست آن «کُـلِت» است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲۳ دقیقه و با ارتفاع ۲۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۵۵) رابینو آن‌را «کلیت» نوشته و جزء بلوک قراءطغان معرفی می‌کند. (رابینو، ص ۱۹۱) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۹۶۱ نفر می‌باشد.

۷. زیروان: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۰ دقیقه و با ←

نوروین،[۱] شاهکله،[۲]

خلاصه با اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه، سلیمان‌خان، محمدرحیم‌خان، صحبت‌کنان راه طی می‌نمودیم.

از طرف چپ راه خطّ میان کاله نمایان شد. بسیار ممتد و طولانی بود به دریا منتهی می‌شد. میرزا مسیح را خواسته در باب آبادی میان کاله بسیار صحبت داشته، تأکید نمودیم. بعضی دهات قریب به میان کاله پیدا بود.

عمارت صفی‌آباد بر بالای پشتهٔ کوه مانند واقع از سمت دست راست پیدا گشت. اشرف نیز در زیر آن عمارت اتفاق افتاده، پشتهٔ خیلی

← ارتفاع ۲۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۹۵)

۸. سنگر چهار امام: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۷ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲۲ دقیقه و با ارتفاع ۱۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۲۸)

۹. سنگر قراتپه: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲۶ دقیقه و با ارتفاع ۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۰۰) به‌صورت «قره‌تپه» نیز نامدار است. جزو دهستان میان‌کالهٔ بهشهر بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۸۸۴ نفر می‌باشد.

۱۰. سنگر سه پشته: دارای دو محله سه پشته بالا و سه پشته پایین است که در شمال غربی بهشهر واقع می‌باشد.

۱. سنگر نوروین: شناخته نشد.

۲. شاهکله: صورت امروزی آن «شاه‌کیله»، از توابع بهشهر است که شالیزارهای آن از آب‌بندان عباس آباد بهره می‌برد. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۵، ص ۶۶۱) در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۵ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۵ دقیقه و با ارتفاع ۹ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۳۸)

خوش‌وضعی سمت چپ راه به‌نظر آمد. بسیار باطراوت و سبز اما سبز آن از حاصل و کشت بود.

سایبان ناهارگاه را گفتیم آن‌جا افراشته به صرف ناهار پیاده شدیم. تیمور میرزا، حکیم طولوزان حاضر بودند. تیپ سوار بر سر راه ماندند. در بالای پشته پس از ناهار مشغول تماشا گشتیم. دریای کوچک میان کاله، صحرای قراتپّه و سه پشته همه نمایان بود. از جانب دیگر صفی‌آباد،[1] کوه‌های سبز باصفا پیدا بود.

---

۱. صفی‌آباد: فریزر (۱۲۳۸ ق) آن‌را «صوفی»آباد می‌داند و می‌نویسد: «همان جایی است که هنوی گمان کرده برای رصدخانه بنا شده است. این بنا بر سر پوزه‌ای از رشته جبال البرز ساخته شده و مسلّط بر شهر و اطراف آن تا فاصلهٔ دوری است. زمینی را برای ساختن بنا صاف کرده‌اند و قسمتی از آن‌را سنگ‌فرش کرده‌اند. طرح بنا مربع است و در دو طبقه بنا شده است و بامی لبه‌دار دارد که از سفال پوشیده شده است. درختان سرو و نارنج اطراف آن‌را فراگرفته است و منظرهٔ بنای ییلاقی ایتالیایی را به آن داده است. (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۶۴۲)

ابت (در ۱۲۶۰ ق): «[کاخ صفی‌آباد] درحدود بیست و پنج یارد و سی یارد است. طبقهٔ هم‌کف تالاری در میان و چهار طاق در چهارکنج بناست و در وسط تالار حوضی از مرمر است که سوراخ‌هایی برای فوّاره دارد. آب از چهارگوشهٔ بنا خارج می‌شود و از آبشارهای کوچکی که از کوه سرازیر می‌گردد. سنگ‌های بستر جوی را طوری ساخته‌اند که صدای آب زیادتر شود. اطاق‌های طبقهٔ دوم طرز دیگر است و سقف آن کم و بیش فروریخته است.» (**همان**، ص ۶۵۴)

ناصرالدین شاه (در سفر ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «ده سال قبل که این‌جا آمده بودیم [منظور همین مسافرت است] این عمارات صفویّه خراب بود. دستورالعمل داده بودیم مرمت کرده‌اند باز قدری ناتمامی دارد که باید تمام کنند.» (***ناصرالدین شاه***، ایرج افشار، ص ۱۹۷)

[تفرج در اطراف اشرف]

باز قدری باران آمد و ایستاد. دوربین انداخته، تماشای قراتپّه نمودیم. پشته‌ای است بزرگ مخروطی شکل، میان صحرایی وسیع واقع است. تمام پشته و اندکی نیز از صحرا آبادی و خانه است. طایفهٔ محمدخان افغان[1] آن‌جا نشیمن دارند. خیلی آباد است. حشم و چهارپای زیاد از همه قسم دارند. آن‌همه مال و حشم ثلث آن صحرا را نمی‌توانند بچرند. از بس گیاه و علف بسیار است. از آن صحرا و آبادی قراتپّه خیلی حظ کردم. پیش‌خدمتان همه حاضر بودند. پس از آن از تپّه سرازیر شده، میل تفرّج صحرا نمودم. تیپ سوار را مرخص نموده، تیمور میرزا، اعتضادالدوله، سلیمان‌خان، میرشکار، بعضی تفنگدارها بودند. میان صحرا رانده دشتی خرم مانند بهشت، فرسنگ در فرسنگ گل‌های رنگارنگ، خاصه گل شبدر که فضا و هوا را معطّر ساخته، گاه بوته‌های جگن[2] سیاه به‌نظر می‌آمد که بر حسن گل‌های صحرا می‌افزود. خرگوش در آن صحرا بسیار بود. تازی‌ها خیلی شکار کردند. از آن‌جا

---

۱. طایفه محمدخان افغان: میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «از اشرف به قراتپّه یک فرسخ است که یک‌صد و پنجاه خانه‌وار افغان و اهل مازندران ساکن‌اند که از طایفهٔ افغان هشتاد و یک نفر سوار به دیوان می‌دهند. سرکردهٔ [آنها] محمدخان افغان است که این‌ها را آقامحمدشاه از افاغنه آورده است. همگی سنّی مذهبند. (میرزا ابراهیم، ص ۸۷۵)

۲. جَگن: Jagan، جزو ردهٔ تک لپه‌یی‌ها که دارای ساقهٔ سه‌گوش و برگ‌های مقطع و گل‌های منفردالجنس است و معمولاً در نقاط مرطوب و باتلاقی می‌روید. (محمد معین، ج ۱، ص ۵ - ۱۲۳۴)

گذشته، راندم. یک یلبه زدم. زنگوله بال خیلی داشت. صحرا بسیار باصفا، سبزه و چمن تا ده قدمی دریا می‌رفت. راندم تا کنار دریا این دریا به‌سبب خطّ میان کاله به‌هیچ وجه موج و اضطراب نداشت. عمقش کم بود. مسافتی ممتد ممکن بود اسب در میان دریا راند. آبش گل‌آلود بود. قازآلاق[۱] بسیار داشت، امّا بسیار وحشی و رمنده، چند تفنگ انداختند نخورد. عباس‌قلی‌خان و غلامعلی‌خان هر یک، یکی را شکار کردند. رحمت‌الله بتاخت آمد که میرشکار دو خوک را در لَم صحرا دیده، رفتیم. توله‌های عباس‌قلی‌خان را میان لم[۲] انداخته، بسیار گشتیم. آخر بوبه[۳] حرکت نمود. تفنگ در دست مستعد ایستادم. وشقی[۴] درآمد که عبارت از قراقولاق[۵] و سیاه‌گوش[۶] باشد، خواستم تفنگ بیندازم اعتضادالدوله برابر بود. نینداختم او نیز میان لم رفت که به لغت مازندرانی باتلاق و نی‌زار و جنگل خاردار است. قرقاول نری از صحرا پرید. بسیار دور افتاد. عقب نموده، رسیدیم. چندان که گردش نمودیم پیدا نشد. مراجعت نموده که به

---

۱. قازآلاق: واژه‌ای ترکی به‌معنی پرنده‌ای خوش آواز خُرد، مانند چندول است. نام دیگر آن چکاوک می‌باشد. (*دهخدا*، ج ۳۸، ص ۳۷)

۲. لم: پیچکی خاردار که در جنگل‌های شمال ایران می‌روید و میوهٔ آن‌را تمشک می‌گویند. (*دهخدا*، ج ۴۲، ص ۲۸۴)

۳. بوبه: پوپک، هدهد. (محمد معین، ج ۱، ص ۵۹۸)

۴. وشق: vašaq، یکی از گونه‌های سیاه‌گوش (از یوزپلنگ کوچک‌تر) است. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۹۷۱)

۵. قراقولاق: qarā-qulāq، از تیرهٔ سیاه‌گوش. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۶۵۴)

۶. سیاه‌گوش: از تیرهٔ گربه‌سانان و از یوزپلنگ کوچک‌تر، موهای پشت وی حنایی پررنگ و زیر شکمش سفید است. گوش‌های سیاه پررنگ دارد. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۹۷۱)

راه بیفتم، قرقاول نر دیگر پرید. پس از افتادن دنبالش رفته، پیاده شدیم. برخاست درختی حایل شد. تیر دیر انداختم نخورد. اعتضادالدوله تیر انداخت. آن هم نخورد و توله دوباره پراند مسافت بسیار بود تیر انداختم نخورد.

[آثار تاریخی اشرف]

به خیابان قدیم شاه‌عباس مرحوم رسیدیم، راندیم. انارستان زیادی در دو طرف راه بود. بسیار باصفا تا داخل قصبهٔ اشرف شدیم. آبادی و خانهٔ بسیار دارد اما کوچه‌هایش گل و کثیف بود. وارد باغ شاه عباس[1] شدیم.

---

۱. باغ شاه عباس: باغ‌های اشرف که در عصر صفویه احداث شده بود. در دامنهٔ کوه و به باغ‌های شاهی نامیده می‌شود که شامل شش باغ به‌نام‌های: باغ شاه(چهل‌ستون)، باغ چشمه عمارت، باغ خلوت (حرمسرا)، باغ شمال، باغ صاحب‌الزمان، و باغ تپّه می‌باشد. در باغ شاه بنا به گزارش ابت (در ۱۲۶۰ ق): «حوضی بزرگ و جوی‌های باریک و آبشارهایی دیده می‌شود که جلو و عقب بنا [ی چهل‌ستون] است. هنوی می‌نویسد کنار این جوی‌ها و آبشارها سوراخ‌هایی است که برای شمع شب‌های چراغانی در سنگ کنده‌اند.» (نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استاراباد*، ج ۵، ص ۶۴۴) فریزر (۱۲۳۸ ق) به‌نقل از هنوی می‌نویسد: «باغ‌ها بیشتر خیابان‌بندی دارد و در دو طرف خیابان‌ها سروهای بلند، درختان نارنج و درختان میوه در باغچه‌ها کاشته شده و جوی‌های باغ، آب روان دارد. از این باغ به باغ دیگر می‌رود. طرح و سلیقه در ساختمان آن دیده می‌شود. (**همان**، ج ۵، ص ۶۳۶)

رضاقلی‌خان هدایت (در ۱۲۶۸ ق) می‌نویسد: «به این شکستگی ارزد به صد هزار درست، آنچه پس از سیصد سال برقرار است این است که نخست چون داخل باغ ←

نارنج و سرو بسیار داشت. عمارت چهل‌ستون،[1] دریاچه، جدول اطراف دریاچه، همه سنگ‌های تراش معدنی به‌طول سه ذرع و عرض یک ذرع و دو ذرع آبشارهای خوش وضع از بالای عمارت چهل‌ستون، باغ را دو نصف نموده، تجیر کشیده، جهت حرم معیّن کرده بودند، سراپرده زده بودند. چشمهٔ آبی از میان حوض در زیر کوه واقع است می‌جوشد. از جدول‌ها جاری می‌شود به میان باغ و دریاچه می‌ریزد. کوه‌های سبز مشرف بر بالای عمارت عالمی داشت. بلبل متصل می‌خواند. هوای باغ نشاط‌انگیز مثل بهشت. رفتم اندرونی شاه عباس مرحوم را گردش نمودم. مشهور است به عمارت باغ تپه، حمام خوبی دارد. اطراف دیوارها برج ساخته‌اند. باغ بزرگی است مملوّ از نارنج امّا خراب. بعد آمدم

← شوند جویی در وسط باغ دو کف و هر دو طرف آن از سنگ صاف الی منتهای باغ تخمیناً قریب به چهارصد قدم است.» (رضاقلی هدایت، ص ۲۴)

۱. عمارت چهل‌ستون: در میان باغ شاه، عمارت چهل‌ستون واقع است. میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «از دروازه داخل باغ چهل‌ستون می‌شود که نه مرتبه و ده حوض بزرگ و کوچک دارد که از سر دروازه الی دامنهٔ کوه نهر آب و آبشار [است] که دوره تخته سنگ کار کرده‌اند که همه سوراخ جای شمع دارد... این چهل‌ستونی که می‌گویند دوطرف شانزده ستون بالاتر ندارد و حوض آب روان در وسطش دارد که سمت شرقی و غربی بالاخانه و پایین خانه دارد و سمت شرقی گوشهٔ سقف چهل‌ستون تاریخ دارد سنهٔ ۱۱۴۴ق.

زمانی‌که نادرشاه بر لشکر افاغنه استیلا یافت، عمارات شاه عباسی را خراب نموده، آتش زدند. بعد [آن] را به‌فرمودهٔ نادرشاه چهل‌ستون بنا کردند و پاره[ای] نقاش‌کاری را آقامحمدشاه نموده است.» (میرزا ابراهیم، ص ۳ - ۸۲) ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) می‌نویسد: «اکنون در میان اطاق‌های آن گودها آتش و اجاق‌ها کنده، دیوارها سیاه، در و پنجره سوخته و کنده به‌جز سه در، آن‌جا چیزی نیست.» (ملکونوف، ص ۱۴۴)

اندرون تالار چهل‌ستون در اندرون بود. قرق شد. کشتی کُم آلاسینک را در دریاچه انداخته، قدری میان دریاچه گشتم. از بس باغ دل‌گشایی بود خستگی به‌کلی رفع نمود. دریغ، آفتاب زود غروب نمود. قدری ملاحظهٔ نوشته‌جات[۱] [شد][۲]

روز دوشنبه چهاردهم ماه ذی‌الحجة صبح را گفتم در عمارت بالای پشتهٔ صفی‌آباد ناهار طبخ بکنند. سوار شده، از عمارت خرابهٔ صاحب‌الزمان[۳] گذشته، آن‌جا را تماشا نمودم. حوض‌ها و جدول‌ها از سنگ‌تراش عمارت معتبر خوبی بوده اما ویران و خراب. اعتضادالدوله

---

۱. اصل: نوشتجات.

۲. *ایران*، جمعه، غرهٔ جمادی‌الثانیه ۱۲۸۸، ش ۳۱، ص ۱ و ۲.

۳. عمارت صاحب‌الزمان: فریزر (در ۱۲۳۸ ق) به‌نقل از هنوی می‌نویسد: «از این‌جا ما را به بنای دیگری که مخصوص مهمانی و خوش‌گذرانی است بردند. این باغ معروف به باغ صاحب‌الزّمان است برای احترام به این محل شمشیرهای خود را از کمر باز کردیم. متانتی که ما را با آن هدایت می‌کردند احترام مذهبی در من به‌وجود آورد اما این احترام به‌زودی به احساس حقارت و خفّت تبدیل شد. زیرا در این اطاق نقش‌هایی بود که می‌توان برای یک مسلمان شهوت‌ران خوشایند باشد.

در این کاخ نیز تمثال‌هایی از شاه عباس اول و دوم بود که به‌دست نقاش اروپایی کشیده شده بود اما استادانه نبود. میز و صندلی نداشت ولی قالی‌های قیمتی داشت که در این وقت روی هم انباشته بودند.» (به نقل از منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۷ـ۶۳۶) ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) به نقل از هنوی می‌نویسد: «سفره‌خانه در عمارت صاحب‌الزّمان بود که برای حرمت و آزرم بی‌شمشیر بدان‌جا درون آمدندی. دیوارهای آن‌را تصاویری چند با دو صورت شاه عباس بود. دست‌رنج بسیار در آنها برده بودند و روبروی حوض عمارت صاحب‌الزّمان نزدیک به دروازه برجی بوده، ایلچیان فرنگستان را بدان‌جا پذیرایی می‌نمودند. (ملکونوف، ص ۱۴۵)

می‌گفت بعضی صندلی[1]های سنگی مدوّر هم دارد. از دیوارهای عمارت درخت‌های ایخر قوی روئیده، بسیار عمارت محکمی بود با محکمی خراب شد. خلاصه، از یک‌طرف قصبهٔ اشرف راندیم. گل‌های زنبق بنفش از دیوارها رسته، دیوارها تمام آجری خیاره‌دار[2] شاه عباس ساخته که از بالای عمارت صفی‌آباد اندرون نمایان نباشد. راندیم تا بالای پشتهٔ عمارت صفی‌آباد رسیدیم. راهی دارد که به حکم شاه عباس از سنگ تراشیده‌اند و راه نیز سنگ‌فرش بود، حال خراب است. بسیار گل بود. سنگ‌هایی که در عمارات به‌کار برده‌اند می‌گفتند، معدنش در همین کوه متّصل به عمارت است. دیوار سنگی با دروازه از وسط کوه ساخته‌اند از آن‌جا می‌گذرد باز کوه است. قدری پیاده رفتم. هوا مه و ابر بود. گاه گاه هوا ترشّحی داشت. چشم‌انداز و دورنمایی که آن‌جا دیده شد از تعریف و توصیف بیرون است. به‌تحریر نمی‌توان آورد. سرتاسر کوه [و] بیابان سبز و خرم، دریا نمایان، دریای کوچک طولانی میان کاله، جزیرهٔ عاشوراده[3] پیدا بود.

کشتی‌های بخار روس و کشتی‌های ترکمان که نمک و نفط می‌آوردند. همه هویدا بود. عالم تماشا و خوش بود. متّصل دوربین نگاه می‌کردم. دو طرف تپّه و کوه‌های سبز و جنگل عمارات اشرف دربرابر چمن، آب،

---

۱. اصل: سندلی.

۲. خیاره‌دار: چیزی که پهلوهای بسیار داشته باشد، کنگره‌دار، دندانه‌دار. (*دهخدا*، ج ۲۱، ص ۹۷۱)

۳. جزیرهٔ عاشوراده: امروز به‌صورت «آشوراده» نوشته می‌شود و در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۵۴ دقیقه و طول ۵۴ درجه و ۱ دقیقه و ارتفاع ۲۸ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۹۵)

سبز[ه]، درخت‌های انار که بعضی برگ‌هایش تازه سرخ شده، سرخی و سبزی مخلوط به هم صحرا تا چشم کار می‌کند به‌همین حالت تا کنار دریا کشیده شده است. صحرای قراتپّه از دور نمایان. طرف دست راست اردو و پیش‌خانه و منزل پس فردا پیدا بود. کشتی‌های بندر و ساحل استرآباد یکسر نمایان، خیلی باصفا بود.

ناهار آوردند. پس از صرف ناهار، باز دوربین انداختم. عمارتی کلاه‌فرنگی وضع در وسط عمارت بود. بسیار خراب است. حکم دادم بسازند و حال ساخته شده است.

پس از آن میل مراجعت نموده راه گِل بود. منزل آمدیم. میرزا صادق خان را از استرآباد خواسته بودم آمد، دیدم.

یحیی‌خان نوشته‌جات وزیر خارجه را با نوشته‌جات اسلامبول آورد، خواند. عکاس‌باشی عکس انداخت. آقاابراهیم گفت در چهارفرسخی اشرف معدن یخ است، فرستاده بود آوردند.[۱]

روز سه‌شنبه، پانزدهم ذی‌الحجة بیرون آمدیم. حاجی میرزا علی آمد. بعضی ظروف خوب مثل کاشی‌های برّاق آورد. می‌گفتند در سارو[۲] می‌سازند بد نبود.

---

۱. ***ایران***، یکشنبه، سیّم جمادی‌الثانی سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۳۲، ص ۱ و ۲.

۲. سارو: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۶ دقیقه و ارتفاع ۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۹۹) جزو دهستان کوهستان بهشهر بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۶۵۸ نفر می‌باشد.

سوار اسب کهر خانه‌زاد شدیم از میان اشرف از پهلوی قصبه راه طی می‌نمودیم. گل بسیار بود. بنا بود میرشکار برود جرگهٔ ببر ببندد.[۱] به‌اندک فاصله آدم‌های میرشکار و صادق سورکی آمدند که میرشکار در سرجرگه است اما پیاده‌ها نیامده‌اند. من برگشتم فرستادم پیاده‌ها را خبر کرده، بیاورند به‌جانب عباس آباد[۲] راندیم. آن‌جا را شاه‌عباس ساخته و در میان جنگل است. عمارت و دریاچه دارد. بندی نیز بسته‌اند خواستیم آن‌جا ناهار خورده، بعد بر سر جرگه بیاییم. اعتضادالدوله، میرزا صادق‌خان، کارگزار[۳] خارجه استرآباد بودند. صحبت‌کنان می‌رفتم. راه بسیار بد و گِل بود. میرزا صادق‌خان مرخّص شد رفت. بلد راه امام‌قلی‌خان پسر عباس‌خان[۴] بود. از

---

۱. اصل: به‌بندد.

۲. عباس‌آباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۹ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۵ دقیقه و ارتفاع ۳۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۶۸) در طرف جنوب شرقی بهشهر به‌سمت کوهستان قرار دارد. شاه عباس دوم در ۱۰۶۳ ق در آن اقامت نمود. (منوچهر ستوده، ***همان***، ج ۵، ص ۶۶۲) اکنون به‌صورت مجموعهٔ پارک جنگلی عباس آباد از زیباترین چشم‌اندازهای کشور است. دریاچهٔ پارک به‌وسعت ۱۰ هکتار همراه با عمارت میان آن از جملهٔ شاهکارهای دوران صفویه است. عمارت میان آن از سنگ و آجر بنا شده، در زمان آبگیری به زیر آب می‌رود و فقط سقف آن نمایان می‌باشد. (روح‌الله اسحقی، محمدرضا شیدفر، ص ۸۵)

۳. اصل: کارگذار.

۴. پسر عباس‌خان بیگلربیگی و نوهٔ امام‌قلی‌خان قاجار و پدر و جدش پیش از سلطنت ناصرالدین شاه مدتی حکمران مازندران بودند. امام‌قلی‌خان یاد شده جد غلامعلی وحید مازندرانی مترجم ***سفرنامه مازندران و استرآباد*** رابینو بود. (رابینو، پاورقی صفحه ۲۵۲)

سارو تیولی عباس‌قلی‌خان هزارجریبی[1] گذشتیم و از محاذی پل که رودخانه آبی از جنب آن می‌گذرد و تیولی امام‌قلی‌خان است، گذشتیم. از رود به دست بالا راندیم. راه باریک و گل چسبنده، پلّه پلّه هوا ابر و مه، شدت باران در کمال صعوبت، طی مسافت می‌کنیم. از پیاده‌های مازندرانی می‌پرسم تا عباس آباد چقدر مسافت است. می‌گویند یک اسب میدان هر چند می‌رویم نمی‌رسیم بالاخره رسیدیم. در میان‌بر جنگل دیوار کهنه و سنگی پیدا شده بود. دریاچهٔ عظیمی نمودار شد. اطرافش جنگل شده بود. میانش جزیرهٔ کوچکی بود، شاه عباس ساخته اما حالا خراب است این دریاچه سه ده اشرف، سارو، رانو[2] را در روز تابستان آب می‌دهد.

شاه‌عباس بندی عظیم آجری محکم استوار ساخته است. از ته دره که مبنای سدّ است تا آن‌جا که مساوی دریاچه است البته قریب سی ذرع می‌شود. عرض سدّ ده ذرع تخمیناً می‌شد. از بالای سدّ پلّه بسته‌اند که پایین می‌رفت. آن‌جا ناهار خوردیم. یحیی‌خان، طولوزان، سایر پیش‌خدمتان بودند. بعد از ناهار دورنمای دریاچه را با قلم مداد کشیدیم. بعد از آن سوار شده، با پیش‌خدمتان و معدودی چند قدری اطراف دریاچه تفرّج نمودیم. درخت‌های بسیار بلند از میان دریاچه روییده بود. خلاصه، برگشته به‌طرف منزل راندیم. پناه به‌خدا از سختی و صعوبت راه پلّه پلّه

---

۱. عباس‌قلی‌خان هزارجریبی: گویا مقصود عباس‌قلی‌خان سردستهٔ جماعت اشرفی، از اجزای وزارت جنگ باشد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۳۷۳)

۲. رانو: صورت امروزی آن «ران» است از توابع بهشهر که در ۱۳۴۶، جمعیت آن ۵۱۵ نفر بود. (سیدحسن قلعه‌بندی، ص ۶۲)

گل، باران تند بارید. قدری از سختی راه پیاده رفتم بعد سوار شده براندیم. اسب کهر خانه‌زاد تند می‌رفت. راه احتیاط داشت. به اسب میمون سوار شدم. افتادیم میان جنگل و باتلاق‌های بسیار سختی و زحمت کشیدم از جنگل خارج شده، اعتضادالدوله گفت برج‌های قلعهٔ شاه کله[1] نمایان است. بسیار تعجب نمودم که چرا باید این‌قدر از اشرف دور بشویم. دو فرسخ بیشتر به اشرف مانده و به غروب دو ساعت کمتر مانده بود. پیاده شده، نماز گزارده،[2] شاه کله را عدّ[3] نظر گرفته، راندیم آخر گفتم از بلد بپرسند چه‌قدر به راه مانده است؟ بلد مرد احمقی بود گفت من خوب بلد نیستم. آدمی به تعجیل به شاه کله فرستاده، بلدی آوردند، راندیم. رو به اشرف، دیگر فرصت پیاده شدن جایی یا شکار نمودن نشد. ناگاه از لمی چهار، پنج خوک بیرون آمد. سوارها تعاقب نمودند. نشد کاری کنند. جرگه‌چی‌های[4] میرشکار که صبح برای ببر رفته بودند، صدای هیاهوی آنها بلند شد. رحمت‌الله گفت جرگه حاضر است گفتم وقت تنگ است. میرشکار و سایرین اگر چیزی بیرون آمد بزنید راندیم تا منزل. با اعتضادالدوله صحبت می‌کردم که مشغول شوم. مقارن غروب بسیار کَسِل و خسته وارد منزل شدیم.

---

۱. قلعهٔ شاه کله: در یک فرسنگی شمال شرقی بهشهر کنار دریا واقع بود. حاجی میرزا زین‌العابدین شیروانی (۱۳۱۵ ق) از آن یاد می‌کند. (نقل از منوچهر ستوده، **همان**، ج ۵، ص ۶۶۴) ستوده می‌نویسد: «این بنا ظاهراً قلعه نبوده است بلکه دو میل آجری بوده که با قلعهٔ پلنگان و سرتک ارتباط داشته است و در شمال همایون تپه در دشت واقع بوده است. (**همان**)

۲. اصل: نماز گذارده.

۳. عدّ: ad، به‌شماره درآمدن. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۲۷۹)

۴. اصل: جرکچیهای.

خوک‌هایی که از جلو درآمده بودند و شکار نشدند، چهار پنج بچهٔ آنها را گرفته آوردند. دو تا را در جنگل رها نمودم. با خستگی شام خورده، نماز کرده، خوابیدم.

[دهات میان اشرف و عباس آباد]

دهاتی که امروز از محاذی آنها گذشتیم، از اشرف الی عباس آباد که ملاحظه شد و بعضی دهات آن طرف عباس آباد پیدا نبود از این قرار است: علی تپّه[1] ملکی ملا آخوند ملاحسن اشرفی،[2] سارو تیولی عباس‌قلی‌خان هزارجریبی، پاسنگ[3] تیولی امام‌قلی‌خان،[4] رباط قاجار،[5] خلیل آباد،[6]

---

۱. علی تپّه: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۵ دقیقه و ارتفاع ۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۷۹)

۲. ملاحسن اشرفی: شناخته نشد.

۳. پاسنگ: با این نام آبادی‌ای از توابع گنبدکاووس وجود دارد که دارای دو محل بالا پاسنگ و پایین‌پاسنگ می‌باشد. بالا پاسنگ با عرض جغرافیایی ۳۷ درجه و ۱۷ دقیقه و طول ۵۵ درجه و ۳۲ دقیقه و ارتفاع ۳۴۰ متر از سطح دریا و پایین‌پاسنگ با عرض جغرافیایی ۳۷ درجه و ۱۸ دقیقه و طول ۵۵ درجه و ۳۰ دقیقه و ارتفاع ۲۴۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۱۲۲)

۴. امام‌قلی‌خان: گویا همان امام‌قلی پسر عباس‌خان بیگلربیگی باشد.

۵. رباط قاجار: گویا اکنون به «رباط» نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۸ دقیقه و ارتفاع ۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۷۵)

۶. خلیل آباد: اکنون به «خلیل محله» نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ ←

علمدارخیل،[1] بدرجه[2] ملکی حاجی مهدی تاجر اشرفی،[3] رکافه[4] و باقرآباد[5] ملکی ذوالفقارخان انزانی،[6] وله مازو[7] ملکی حاجی اشرفی،[8]

← دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۸ دقیقه و ارتفاع ۱۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۲۶)

۱. علمدارخیل: اکنون به «علمدار محله» نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۲ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۸ دقیقه و ارتفاع ۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۷۴)

۲. بدرجه: گویا صورت درست این نام «مهدی رجه» باشد. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۹ دقیقه و ارتفاع ۱۶۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۴۸)

۳. حاجی مهدی تاجر اشرفی: از اعیان اشرف بود. اعتمادالسلطنه در ***خاطرات*** خود می‌نویسد: «تاجر معتبر [اشرف] حاجی مهدی است.» (اعتمادالسلطنه، ص ۴۵)

۴. رکافه: اکنون به «رکاوند» نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۲ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۸ دقیقه و ارتفاع ۲۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۸۱)

۵. باقرآباد: دو آبادی به این نام وجود دارد که یکی از توابع گنبد است با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۵۷ دقیقه و طول ۵۵ درجه و ۷ دقیقه و ارتفاع ۴۱۰ متر از سطح دریا و دیگری از توابع گرگان با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۵۷ دقیقه و طول ۵۴ درجه و ۴۵ دقیقه و ارتفاع ۸۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۸۹)

۶. ذوالفقارخان انزانی: میرزا ابراهیم (در ۱۲۸۷ ق) دهکدهٔ جز از بلوک انزان استراباد را ابواب جمعی ذوالفقارخان انزانی می‌نویسد. (میرزا ابراهیم، ص ۳۵)

۷. وله مازو: اکنون به «وله موزو» نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۵ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۴۰ واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۷۷)

۸. حاجی اشرفی: ملامحمد بن محمدمهدی معروف به حجةالاسلام ←

کلاک[۱] ملکی یوسف‌خان اشرفی،[۲] سراج خیل[۳] تیولی میرزا، خورشیدکلا[۴] ملکی رضاقلی‌خان،[۵] گلوگاه[۶] نصف تیولی محمدمهدی‌خان عـمران‌لو،[۷]

← (۱۲۱۹–۱۳۱۵ق) که در بابل سکونت داشت. در بخش [بارفروش] از او یاد شده است.

۱. کلاک: از توابع بهشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۲ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۳۸ دقیقه و ارتفاع ۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یـزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۵۴)

۲. میرزا یوسف‌خان اشرفی: درباره‌اش میرزا ابـراهـیم (در ۱۲۸۷ ق) مـی‌نویسد: «حـاکـم [اشرف] و سرکرده، میرزا یوسف‌خان پسر مرحوم میرزا مهدی‌خان است که دویست نفر تفنگچی به دیوان می‌دهند.» (میرزا ابراهیم، ص ۸۲)

۳. سراج خیل: اکنون به «سراج محله» نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجـه و ۴۲ دقیقه و طـول ۵۳ درجـه و ۴۴ دقـیقه و ارتـفاع ۱۰۰ مـتر از سـطح دریـا واقـع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۳۰۴) از توابع دهستان کلباد شرقی گلوگاه بوده براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۶۱۳ نفر می‌باشد.

۴. خورشیدکلا: از توابع دهستان آزادگان گلوگاه، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۳ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۴۶ دقیقه و ارتفاع ۱۹ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۲۹) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۰۷۱ نفر می‌باشد.

۵. رضاقلی‌خان: گویا مقصود رضاقلی‌خان کلبادی است که از اعیان شرق مازندران بـود. ناصرالدین‌شاه (در ۱۲۹۲ق) می‌نویسد: «پل نکا را رضاقلی‌خان کلبادی مرمّت کـرده است.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۷۱ تا ۷۴ و ۸۹)

۶. گلوگاه: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۴ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۴۸ دقیقه و ارتفاع ۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۹۲) این شهر در ۲۷کیلومتری شرق بهشهر واقع است. براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۳۹۴۵۰ نفر می‌باشد.

۷. مـحمدمهدی‌خان عـمران‌لو: پسـر شـاه‌قلی‌خان بـود. نـاصرالدیـن شـاه (در ۱۲۹۲ق) می‌نویسد: «محمدمهدی‌خان سرکردهٔ نوکر عمرانلو با نوکر عمرانلو و قـدری نـوکر ←

نصف تیولی عباس‌قلی‌خان[1،2]

[دیدار با خوانین ترکمان یموت]

روز چهارشنبه، شانزدهم ذی‌الحجة صبح هوا ابر و کثیف بود. باران به‌شدت می‌بارید. هوا هم برودتی داشت. به حمّام رفته، بیرون آمدم. اعتمادالسلطنه و حاجب‌الدوله حاضر خدمت بودند. میرشکار دیروز که جرگه شد. خودش و آدم‌هایش دو خوک نر کشته بودند، آورد، دیدم. می‌گفت جوانی را زخم زد امّا نمی‌میرد. قدری عمارات شاه عباسی[3]

← اشرفی آن‌جا بود.» میرزا ابراهیم (در ۱۲۸۷) می‌نویسد که اهالی گلوگاه «سیصد نفر تفنگچی به دیوان اعلی می‌دهند که یک‌صد نفر از طایفهٔ عمرانلو دسته محمدمهدی‌خان پسر شاه‌قلی‌خان است و طایفهٔ عمرانلو را آقامحمدشاه مغفور از قراداغ و قراباغ و شکّی آورده، در گلوگاه سکنیٰ داده است.» (میرزا ابراهیم، ص ۷۹)

۱. عباس‌قلی‌خان: باید عباس‌قلی‌خان اشرفی ملقب به سرحددار باشد که قلعه پلنگان را ساخته بود و ناصرالدین شاه جبّه خود و انگشترش را به او می‌دهد. وی پسر حاجی میرزا مهدی‌خان و نوهٔ میرزا یوسف گرجی اشرفی، مستوفی فتحعلی شاه بود. (منوچهر ستوده، «خاندان اشرفی»، *اباختر*، ش ۵ و ۶، ص ۱۲۹)

ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «عباس‌قلی‌خان اشرفی که در میان‌کاله سکنا دارد به حضور آمد. پسر حاجی مهدی اشرفی است که او پسر میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آقامحمدشاه مرحوم بوده [است]» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۷۴)

۲. *ایران*، پنج‌شنبه، هفتم جمادی‌الاخر سنهٔ ۱۲۸۸ ق، ش ۳۳، ص ۱ و ۲.

۳. عمارات شاه‌عباسی: شاه عباس اول در بیست و ششمین سال جلوس خود در ۱۰۲۱ ق دستور داد تا شهر اشرف را بناگذارند. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۵، ص ۶۱۳) و در آن‌جا عمارات و باغ‌های زیبایی بنا نهاد. میرزا ابراهیم (در ←

را تماشا نمودم. حمّام و باغ معتبری دارد. کلاه‌فرنگی خوبی[1] طرح افکنده بودند. درنهایت خوش‌وضعی، قریب شش، هفت سنگ آب از آن‌جا روان است. اندکی از کاشی‌های کلاه‌فرنگی باقی مانده، مثل چینی خوب امّا خراب شده بود. حکم تعمیر شد. از باغ تپّه[2] و چهل‌ستون گذشته، سوار اسب تیمورمیرزایی شدیم. راندیم، باران به‌شدت می‌آمد. کمال کسالت

← ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «شهر اشرف از قرار مشهور ابتدا ملکی بود از مال و سکنهٔ پیره‌زنی و مشهور به "خرکوران" شاه عباس را این ملک پسند افتاد از پیره‌زن ابتیاع فرمود. عمارات و باغات و شهر اشرف را بنا نهاد.» (میرزا ابراهیم، ص ۸۱)

الکس بارنز (در عصر فتحعلی شاه) دربارهٔ آن می‌نویسد: «از آن بناها هنوز به اندازهٔ کافی آثاری باقی مانده است که ذوق و سلیقهٔ پادشاه ایران را منعکس نماید زیرا آشکار است که بناهای مزبور ظریف و سنتی بوده [است].» (بارنز، ص ۸۸)

۱. کلاه‌فرنگی: ابت (در ۱۲۶۰ ق) می‌نویسد که در روی چشمه باغ تپه، کلاه‌فرنگی است. (نقل از منوچهر ستوده، **همان**، ج ۵، ص ۶۴۵) میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «[سمت شرق باغ زیتون] چشمه باغ است که هفت مرتبه [است] و آبشار [دارد] و از میان عمارتش چشمه آب زلال صاف پاکیزه از چهار سمت روان است و عمارت بسیار پاکیزه بی‌مثل ساخته بودند و در چهار مرتبه‌اش نقاش‌کاری‌های بسیار خوب و گچ‌بر که گل و بوته از گچ بریده و رنگ نموده بودند که الحال خراب و ویران است.» (میرزا ابراهیم، ص ۸۳)

۲. باغ تپّه: ابت (در ۱۲۶۰ ق) می‌نویسد: «باغ تپه در شرق باغ شاه است، شامل ساختمان‌ها و حمام و در چهارکنج است و راهی به باغ چشمه دارد که چشمه‌ای آب گوارا در این باغ است.» (نقل از منوچهر ستوده، **همان**، ج ۵، ص ۶۴۵)

ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) می‌نویسد: «باغ تپه، در تپهٔ خاکریز ساخته، اثری برجاست و بس. آنچه در این باغ از مشهورات است ۶ اصله سرو است که بسیار بلند است. دروازهٔ شمالی آن به باغ زیتون می‌رود.» (ملکونوف، ص ۱۴۵)

روی داد. در صحرا خوانین معتبر ترکمان‌های یموت[۱] که از استرآباد آمده بودند و اسامی‌شان از این قرار است به‌حضور آمدند: فورین جعفربای، محمدیارخان، کلای خان، دریاقلی‌خان، سیدمحمدخان، نظرخواجه، آدینه حسن‌خان، کوک خواجه، آقابای، آدینه‌خان، شیخ‌علی‌خان، عراص‌قلی‌خان، قلیج‌خان، یخشی‌خان، گنج‌علی‌خان.

[شکار در اشرف]

در این بین جمعی اسب می‌دواندند گفتند خوک شکار می‌کنند. معلوم شد خوک را زده آوردند. خوک یک‌ساله بود. جوانی مازندرانی او را زده بود. باران تند شد. در کالسکه نشسته قدری راندیم. آدمی از میرشکار آمد که خوکی را توله‌ها در میان لم انداخته، اطرافش را دارند. اسب تیمورمیرزایی را سوار شده، راندم. رسیدم، دیدم لمی کوچک است و خوک پیدا بود تفنگ دولوله‌زنی چهارپاره‌زنی در دست گرفته، ایستادم. ازدحام خاص و عام فریاد مردم، باران و گل بسیار حالت غریبی بود. آخر خوک از لم برآوردند. تیری به‌جانب او انداخته، نخورد. باز لم دیگر رفت، تعاقب نمودیم. توله‌ها میان لم خوک را میان گرفته بودند.

---

۱. ترکمان یموت: از ترکمن‌های دشت گرگان که به دو شعبهٔ بزرگ آتابای و جعفربای تقسیم می‌شوند.
آتابای بیشتر در منطقهٔ گنبد تا پهلوی دژ سکونت داشتند و جعفربای در نواحی گومیشان و خواجه نفس تا نواحی نزدیک پهلوی دژ اقامت دارند. شغل ایشان زراعت، دامپروری، تجارت و کسب است. (مسعود گلزاری، *سفرنامه میرزا ابراهیم (تعلیقات)*، ص ۲۲۵)

لولهٔ دیگر تفنگ را خالی نمود به خوک خورد. از لم بیرون آمد توله‌ها او را خوابانیدند. ماده خوک بزرگی بود کشتند به کالسکه نشسته راندیم. باران مانند ناودان جاری است. آمدم محاذی قراتپه به ناهار پیاده شدیم. بعد کالسکه نشسته به شتاب می‌راندیم. میرشکار شغالی زنده گرفته آورد. رها نمودم. توله‌ها و تازی‌ها تعاقب کردند. فرار نمود. سگ‌ها نتوانستند بگیرند. سواره عبدالملکی که در حسین‌آباد[1] و ناصرآباد،[2] زاغ‌مرزین[3] نشینند آمدند. سوارهای آراسته، کارآمد بودند. جعفرخان عبدالملکی[4] با سوار دیگر خوکی آوردند. می‌گفتند با شمشیر زده‌ایم. اثر

---

۱. حسین‌آباد: از توابع دهستان میان‌کاله، با عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۴ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۳ دقیقه و ارتفاع ۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۲۰۴) البته حسین‌آباد دیگری در ارتفاعات بهشهر قرار دارد که با توجه به اشارهٔ بالا، منظور ناصرالدین شاه، حسین‌آبادی است که در دشت قرار دارد مورد نظر است. براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۶۶۱ نفر می‌باشد.
ناصرالدین شاه در ۱۲۷۲ ق به لطف‌الله میرزا دستور تجدید خندق حسین‌آباد را داد. (منوچهر ستوده، *همان*، ج ۵، ص ۶۸۲)

۲. ناصرآباد: نام پیشین آبادی چهار امام بود. چنان‌که ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «به چهار امام یعنی امیرآباد قلعهٔ عبدالملکی‌ها باید رفت که اول اسمش امیرآباد و حالا ناصرآباد است.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۸۴)
گویا به اسم ناصرالدین شاه شهرت یافت.

۳. زاغ‌مرزین: اکنون به «زاغ‌مرز» نامدار است که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۸ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۸ دقیقه و ارتفاع ۱۴ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۲۸۷)

۴. جعفرخان عبدالملکی: پسر شکرالله‌خان و پدر عسگرخان (مرگ ۱۲۸۸ ق) که در اثر اختلافاتی بنا به درخواست طایفه به‌جای پدر ریاست ایل را به‌عهده گرفت. او سرتیپ سوار عبدالملکی نیز بود. به جعفرخان در یکی از جنگ‌های سرحد استرآباد تیری ←

زخم شمشیر در سر و پشت خوک پیدا بود. خلاصه، سه ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

اعتضادالدوله، یحیی‌خان، میرزا مسیح، صدیق‌الملک را خواستم. بعضی کارهای عارضین مازندرانی‌ها بود، رسیدگی شد. گفتم فردا در همین منزل که اسمش چهار امام[۱] است توقّف نمایند تا چادرها و بندها[ی] تر شده از باران بخشکد. هشت قرقاول نر شکار کرده بودند، آوردند. می‌گفتند در قلعه‌جات عبدالملکی[۲] زده‌اند.[۳]

روز پنج‌شنبه، هفدهم ذی‌الحجة در منزل توقف شد. اهل اردو اسباب باران خورده را خشک می‌کردند. ناهار در منزل خورده، سوار اسب قزل[۴] ایلخانی فارس شدم به عزم تفرّج میان کاله قدری رانده، دیوانگی و بدسری می‌نمود. به اسب خاکی رنگ خانه‌زاد سوار شدم.

عباس‌قلی‌خان لاریجانی را امروز به مهمان‌داری و تشریفات

← اصابت می‌کند و به‌همین دلیل کشته می‌شود. پس از مرگش، منطقه چهار امام واقع در امیرآباد درازای خون‌بهاء به ورثهٔ جعفرخان عبدالملکی واگذار شد. (حسن سلیمی عبدالملکی، *پیشینهٔ عبدالملکی‌ها در مازندران و کردستان*، ص ۱۸۰)

۱. چهار امام: معصوم‌علی شاه (در ۱۳۱۵ ق) فاصلهٔ آن‌را تا میان کاله دو فرسخ می‌نویسد. (*طرائق الحقایق*، ج ۳، ص ۶۵۶) نام سابق آن شارمان یا شارمام خوانده شده است. در آن‌جا مرقدی به‌نام چارامام وجود دارد. (منوچهر ستوده، *همان*، ج ۵، ص ۶۸۱)

۲. قلعه‌جات عبدالملکی: در شمال غربی بهشهر که از شمال به دریای مازندران و شبه جزیرهٔ میان کاله می‌پیوندد. چون چهار طایفهٔ عبدالملکی (فهروند، زینوند، شیخ‌وند و کالوند) در چهار روستا یا قلعه این منطقه زندگی می‌کردند به نام چهار قلعه عبدالملکی نامدار است. (حسن سلیمی، ص ۲۷)

۳. *ایران*، یک‌شنبه، دهم جمادی‌الاخریٰ سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۳۴، ص ۱ و ۲.

۴. اسب قزل: اسب سرخ‌رنگ. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۶۷۲)

اوربیلیانوف[۱] فرستادهٔ امپراطور روسیه و سایر مأمورین تفلیس مأمور به عاشوراده نمودم که رفته، آنها را از آن‌جا به فرح‌آباد بیاورد. خوانین ترکمان یموت که دیروز از استرآباد آمده بودند امروز به حضور آمدند. به عرایض آنها رسیدگی شد، رفتند. به طرف میان کاله رانده، از محاذی قلعه‌جات عبدالملکی گذشتیم. جعفرخان بلد راه بود. انواع و اقسام مرغ‌ها در روی هوا تفنگ زدم. چند خرگوش بیرون آمد قوش، طیقون را رانده گرفت. یک خرگوش هم من زدم. دو سار ابلق[۲] بزرگ و یک سار بزرگ در هوا زدم. خوک ماده در میان کاله زدم. مرداب خوش‌وضعی دیده شد.

قوی بسیار داشت. با ساچمه زدم خورد امّا نیفتاد در مرداب مرغ‌های مختلف بسیار بود. بوتهٔ بادیان و تمشک و درخت انار بسیار حوالی مرداب بود. زمین سبز، فضا و هوا باطراوت و صفا، بر لب مرداب پیاده شده، نمازگزاردم. چای صرف شده، جورلوت‌های سفید بی‌وحشت، بالای سر ماها پرواز می‌نمودند. خودشان را به آب می‌زدند. حیوانات کوچک آبی می‌گرفتند نزدیک ما نشسته می‌خوردند. نگذاشتم کسی به آنها تفنگ خالی کند. میرشکار آمد گفت دریای بزرگ نزدیک است. سوار شده کنار دریا رفتیم. قدری تفرّج و گردش نمودیم بسیار صفای آب و موج دریا

---

۱. اوربیلیانوف: از صاحب‌منصبان دولت تزاری، ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۰ ق): «[در تفلیس] رفتیم بالا، در اطاق پرنس اوربیلیانوف (prince Orbilianoff) که از شاهزاده‌ها و نجبای گرجی است... این پرنس اوربیلیانوف را می‌شناختم هفت سال قبل از این‌که ما به بندر فرح‌آباد مازندران رفته بودیم و کشتی‌های جنگی روس آن‌جا آمده بودند از جانب امپراطور به حضور ما آمده بود.» (ناصرالدین شاه، ***روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر اول فرنگستان***، به کوشش فاطمه قاضیها، ص ۵ - ۳۶۴)

۲. ابلق: سیاه و سفید، دو رنگ.

تماشا داشت. مراجعت نموده به کالسکه نشستم راندیم تا منزل. امروز به‌خلاف دیروز بسیار خوش گذشت. شب پس از شام قرق شد.

یحیی‌خان آمد. جواب عرایض سپهسالار و وزیر خارجه را نوشتم.[۱]

روز جمعه، هجدهم ذی‌الحجة سوار شده به عزم منزل مقیمی[۲] میان کاله، باران می‌بارید. سوار اسب پیش‌کشی اعتضادالدوله شدم، راندم. آدینه‌خان ترکمان آتابای[۳] تازه آمده بود. محمدعلی‌خان دیوان‌بیگی[۴] او را با سایر ترکمان‌ها که سابق آمده بودند، پیاده به حضور آورد و در امورات ترکمانان، استرآباد و رسیدگی به عرایض آنها قدری صحبت شد مرخص شده به نوذرآباد[۵] رفتند. تا ما از میان کاله مراجعت

---

۱. *ایران*، پنج‌شنبه چهاردهم ماه جمادی‌الاخریٰ ۱۲۸۸، ش ۳۵، ص ۱.

۲. مقیمی: مرکز خشکی میان کاله، ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «راه معمول برای مقیمی از کنار دریای بزرگ است.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۷۷) نیز اعتمادالسلطنه در *خاطرات* خود (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «امروز باید به یورت مقیمی رفت که آن‌هم سه فرسخ است. از باتلاق‌ها و نی‌زارها عبور شد.» (اعتمادالسلطنه، *روزنامه اعتمادالسلطنه*، ص ۳۹)

۳. ترکمان آتابای: شعبه‌ای از ترکمان یموت که در دشت گرگان ساکن‌اند. آتابای به‌معنای پدربزرگ است. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) تیره‌های این طایفه را سربازخان، قراساتِلق‌خان، نظربای امیرخان می‌داند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۲)

۴. محمدعلی‌خان دیوان‌بیگی: از خوانین هزارجریب بود. ناصرالدین شاه (در یادداشت‌های شعبان ۱۳۰۳) می‌نویسد: «محمدعلی‌خان دیوان‌بیگی مازندرانی هزارجریبی، مرد پیرمردی بود. این روزها فوت شده است.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۳۶۳)

۵. نوذرآباد: از توابع دهستان قراطغان، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۸ دقیقه و ←

کنیم. پس از آن به کالسکه نشسته راندیم. ترکمان‌ها به هیئت اجتماعی اسب تاخته، قدری بازی نمودند.

رحمت‌الله‌خان و میرشکار نیز اسب تازی و بازی کردند. می‌راندیم تا به اول میان کاله رسیدیم. میرشکار را گفتم آدمی بفرستید میان مرداب ببیند[1] قوها میان مرداب نشسته‌اند یا رفته‌اند. خبر آوردند، بسیار است. از کالسکه به اسب سوار شده به مرداب رسیدیم. سوارها را گفتم بروند بالای مرداب، قو بپرانند پیاده شدم با میرشکار، پشت بوتهٔ تمشک بزرگی کمین نمودیم. قوها را پرواز دادند. هیچ از آنها به تیررس ما نیامد. به‌سمت بالای مرداب رفتند. دو قوی دیگر در مرداب ماند آنها را نیز پرانیدند. درست محاذی بالای سر ما آمدند. تفنگ دولولهٔ چهار پاره پر انداختم نخورد، دور شدند. تفنگ گلوله زنی دیگر گرفتم انداختم به گردن یکی خورد که سیصد ذرع بالا بود. بالای سر مرداب افتاد. بسیار خوب زدم.

اعتضادالدوله، تیمورمیرزا، سلیمان‌خان، سایر نوکرها دیدند. همه حیرت و تحسین نمودند. فوراً[2] آوردند. راندیم بالاتر، مرداب دیگر بود. پِرلای[3] بسیار داشت. بالای مرداب پیاده شدیم. پرلاها را پرانیدند خوب نیامدند.

← طول ۵۳ درجه و ۱۵ دقیقه و ارتفاع ۱۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۵۶۷) میرزاابراهیم می‌نویسد: «از فرح‌آباد الی نوذرآباد که دو فرسخ است از قرار مذکور چهار برج دیگر ساخته‌اند و کشیکچی معین گذاشته‌اند.» (میرزاابراهیم، ص ۱۰۹) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۹۹۱ نفر می‌باشد.

۱. اصل: به‌بیند.

۲. اصل: قورا.

۳. پرلا: perelã، واژهٔ طبری به‌معنای «مرغ‌سیاه دریایی.» (یحیی جوادی‌آملی، ص ۳۵۱)

اعتضادالدوله یکی را در هوا زد بعد سوار شده، رفتیم کنار دریای بزرگ پیش از نشستن به کالسکه، آفتاب‌گردان زده، به ناهار افتادیم. بعد به کالسکه نشسته، راندیم. هوا صاف شد. بسیار هوای خوشی بود. محمدعلی خان برادر اعتضادالدوله، گلدیخان و آدینه‌خان و حسن‌خان ترکمان را آورد با ایشان بعضی فرمایشات شد. آن‌ها نیز به نوذرآباد رفتند. این گلدیخان از ایل جعفربای[1] است. در آن ایل بسیار معتبر و خدمتگزار[2] است.

خلاصه صحبت‌کنان کالسکه می‌راندیم. راه کالسکه بهتر از آن امکان نداشت. بنه و سرباز و سایر سواره [و] پیاده مانند درنا به نظام در کنار دریا طی مسافت می‌نمودند. دریا در جهت چپ حرکت اردو بود. سوار شدم رفتم میان قدری گشتم. قرقاول ندیدم. درخت انار جنگلی است دارد اما اندک، آنچه وسط صحرا و به دریای کوچک نزدیک است. علف و بعضی جاها تلو[3] که درخت خاردار جنگلی است، دارد. پشّه اذیّت می‌نمود. برگشتم به کنار دریا به کالسکه نشستم تا رسیدم به منزل قدری آسایش و خواب نمودم. دو ساعت به غروب مانده، برخاستم،[4] نماز گزارده، این منزل مقیمی امروز پنج فرسخ مسافت داشت. چشمهٔ آب شیرینی دارد. چاه نیز می‌کنند به عمق دو ذرع آب درمی‌آید، شیرین و گوارا.

تیمور میرزا، اعتضادالدوله، رحمت‌الله‌خان، میرشکار احضار شدند قرار شکار فردا داده شد. شکاری که امروز کرده شد. مردی افغان در عرض راه

---

۱. ایل جعفربای: گروهی از ترکمانان گرگان‌اند. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) تیره‌های این طایفه را قلیچ‌خان، بیک جان‌خان، مخدوم‌خان، یاخچی‌خان می‌داند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۲)

۲. اصل: خدمتگذار.

۳. تلو: به طبری «تلی» tali می‌گویند.

۴. اصل: برخواستم.

دو مرغ سقّا[1] یکی زنده، یکی کشته آورد. می‌گفت زنده را با اسب گرفتم. مرغ قو که خود در هوا زدم. دو قراقوش[2] جنگلی که منقار و چشم و دم‌شان سفید بود. قرقاول زنده سه عدد، یکی ماشاءالله غلام بچه در سراپرده گرفت. دیگری غلامعلی‌خان گرفت. دیگر شاطرباشی فرستاده بود. ساچمه به بالش خورده بود. یک مرال نر غلام‌ها گرفته بودند. باز دو مرال ماده عصر ساری آصلان فرستاد. یک مرال ماده نیز اسدالله‌خان کلبادی بر سر ناهار آورد.

چاپار طهران امروز در این منزل رسید. تلغرافی[3] نیز از سپهسالار آمد. شب هوا صاف و سرد شد. الحمدالله خوش گذشت.[4]

[از مقیمی تا سر تک]

روز شنبه، نوزدهم ذی‌الحجة سوار اسب تیمور میرزایی شده، قرار شکار به این نوع شد که من با بعضی خواص در پیش باشم سوارها از آن دریا تا این دریا پنجه[5] (یعنی پرّه) زده می‌آیند.

رحمت‌الله‌خان با غلامان جمعی مأمور به جانب دریای بزرگ شدند.

---

۱. سقا: نام دیگر آن سریچه است. در تاریخ طبرستان است مرغانی پیوسته به درخت‌ها نشینند. (*دهخدا*، ج ۲۹، ص ۵۴۲)

۲. قراقوش: واژهٔ ترکی، به نوعی از باز شکاری گفته می‌شود. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۲۵)

۳. تلگراف.

۴. *ایران*، سه شنبه، نوزدهم ماه جمادی‌الاخریٰ ۱۲۸۸، ش ۳۶، ص ۱ و ۲.

۵. پنجه: ستیزه و نزاع کردن. (*دهخدا*، ج ۱۲، ص ۴۸)

غلامان کشیک‌خانه مصطفی‌خان از سمت دریای کوچک بیایند. خودمان یک میدان اسب پیشاپیش می‌راندیم.

وضع و هیئت زمین از منزل مقیمی الیٰ سرتک[1] که شش فرسنگ است از این قرار است؛ صحرا و بیابان سبز و خرم، انواع گل‌ها رسته، حالت زمین به هر چند میدان تغییر و تبدیل می‌یافت. به یک نهج نبود نیزار بسیار دارد. نی‌قلم خوب نیز موجود است. بعضی جاها گودال‌ها که آب در آن ایستاده، پیدا می‌شود. ولی آبش شیرین است. اندک اندک بعضی جاها باتلاق است امّا همه جای آن اسب می‌توان راند. بیشتر صحرا درخت‌های کوچک بسیار خار است که از میان نی‌زارها روئیده، از دور شبیه به درخت انگور است امّا ثمرش خار است چنان که اسب را می‌گیرد، نگاه می‌دارد. خیلی به احتیاط و اشکال اسب می‌راندیم. بیشتر اسب‌ها مجروح شدند. دست و پای اسب من زخم شد. علف‌های خوب دارد. علف قیاغ زیاد رسته است و آن علف خوبی است که اسب با کمال میل می‌خورد و عوض جو است و به ترکی قیاغ می‌گویند. میان صحرا خوک نر و ماده، خرگوش، مرال، شوکا، شغال، روباه، یلبه، بلدرچین، اردک، تَشی،[2] انواع مرغان دشتی که حساب و شمار نداشت، موجود بود. در دهات نزدیک به دریا سگ آبی، قرقاول دیده می‌شد تا سرتک که آخر این میان کاله است به همین نوع

---

۱. سرتک: موقعیت آن در میان کاله توسط حاجی محمدمیرزا مهندس (در عصر ناصری) چنین شرح می‌دهد: «در مشرق، ده درجه سمت شمالی قلعهٔ سرتک به بُعد یک ساعت واقع است.» (به نقل از منوچهر ستوده، **همان**، ج ۵، ص ۷۲۱)

۲. تشی: واژهٔ طبری به‌معنای خارپشت. گونه‌ای پستان‌دار از راستهٔ جوندگان که خاص نواحی گرم و معتدل است. این جانور نسبتاً قوی دارای تیرهای نوک‌تیز و بالنسبه طویلی سطح پشت وی را فراگرفته است. (محمد معین، ج ۱، ص ۹ - ۱۰۸۸)

شکار است. خلاصه، تفنگ‌ها را بر سر دست گرفته، توله بسیار گردش می‌کردند. قرقاول زیاد پرید. دو قرقاول ماده روی هوا زدم. یک قرقاول نیز بعد از ناهار زدم شغالی شکار شد. به همین وضع قوش می‌پرانند و می‌راندند. مسافت بعیدی از ساحل دریای کوچک پیمودم. بعد به ناهارگاه پیاده شدیم. قبل از پیاده شدن به ناهارگاه، رحمت‌الله‌خان عرض نمود که مردم متفرّقه تفنگ می‌اندازند. باید یکی را فرستاده منع نمود. قهرمان خان را به این کار مأمور نمودیم. بعد از ساعتی قهرمان‌خان آمد که یک مرال شکار شد. پرسیدم که شکار کرد گفت اول ماشاءالله‌خان غلام بچه اسب انداخت رسید با قمه زد به‌جای کاری افتاد. بعد مردم متفرّقه ریخته از دستش گرفتند بعد به ناهار مشغول گشته، می‌گویند غلامان شاهسون[1] یک مرال دیگر در سر ناهار آوردند. خوک میان بزرگی غلامان شاهسون آوردند، با خوک ماده. خوک ماده را رها نمودم. پس از ناهار سوار گشته، شکار قرقاول می‌کردیم. دسته مرالی از پیش درآمد به نی‌زار و باتلاق دریای کوچک داخل شدند. میرشکار و مردم تعاقب نمودند. هنگامه[ای] درگرفت. مرال بود که از اطراف می‌آمد و می‌رفت صحرا خارزار و باتلاق بود. احتیاط نموده، اسب آنجا تاختم دو تا زدم زخمی شدند. رفتند پایین‌تر گرفتند. نزدیک سر تک چهار مرال بیرون آمد. اسب انداخته یکی را در سر تاخت زدم خوابید، چهار پنج معلّق خورد خیلی تماشا داشت. یکی دیگر

---

۱. شاهسون: sãh,savan، به‌معنی دوستدار شاه، این عنوان در اوایل دورهٔ صفویه به قبایل حامی شاه، اطلاق می‌شد. بنا به دعوت شاه عباس بزرگ، قبیله‌ای به همین نام از آسیای صغیر به ایران آمد و در اردبیل سکنیٰ گزید. اکنون ایل شاهسون یکی از ایل‌های بزرگ ایران است که در ناحیهٔ وسیعی در آذربایجان، اردبیل و جنوب قزوین سکونت دارند. (محمد معین، ج ۵، ص ۸۸۰)

را هم با لولهٔ دیگر زدم. زخمی شد از پایین گرفته، آوردند. محمدخان برادر ابراهیم بیک نایب، عقب مرالی اسب انداخت. همین که نزدیک رسید، نیزه به مرال آشنا نمود مرال و اسب به‌روی هم غلطید خیلی تماشا داشت.

بسیار خسته شدم، می‌خواستم به آخر میان کاله که سر تک است برسم امّا نمی‌شود راندیم. چهار ساعت به غروب مانده محاذی عاشوراده رسیدیم. همان‌جا گفتم فرش انداختند. اکثر پیش‌خدمتان حاضر بودند. قدری به عاشوراده دوربین انداخته، تماشا کردم. بعد نماز گزارده، چون راه مسافتی داشت به کالسکه نشسته، راندیم. از سر تک می‌توان سواره تا پنجاه قدمی عاشوراده رفت. بعضی سوارها را گفتم به آب زده، به‌طرف کشتی بروند. بسیار نزدیک رفتند. آب دریا عمق نداشت تا زانوی اسب آب بود.

خلاصه، کالسکه را راندیم. یک ساعت به غروب آفتاب مانده به منزل رسیدیم.

دو سگ آبی نیز صید کرده بودند. یک قرقاول زنده گرفته شد. قرقاول بسیار شکار کرده بودند.

چنان‌که دیگر به قرقاول اعتنایی نبود. صد و ده مرال شکار شد. سه تا را من زدم، باقی را دیگران. مرال‌ها را به اعیان قسمت نمودیم. شکار دیگر بهتر از آن نمی‌شد. الحمدالله به کسی آسیب نرسید. پس از شام قرق شد، پیش‌خدمتان آمدند. بعضی عرایض مردم را رسیدگی نموده، آسایش نمودم.[1]

---

۱. *ایران*، پنج‌شنبه، بیست و یکم جمادی‌الاخریٰ ۱۲۸۸، ش ۳۷، ص ۱ و ۲.

[کشتی روسی]

روز یکشنبه، بیستم ماه ذی‌الحجة از مقیمی به نوذرآباد باید رفت، چهار فرسنگ مسافت دارد. صبح سوار اسب پیش‌کشی اعتضادالدوله شده، قدری طی مسافت نموده، به کنار دریا رسیدیم و به کالسکه نشسته، راندیم. به اعتضادالدوله و ظهیرالدوله، میرزا هدایت وکیل لشکر، میرزا مسیح بعضی احکام صدور یافت. دو سه فرسنگ راه پیموده، در کنار دریا به ناهار پیاده شدیم. در بین ناهار خوردن، کشتی‌های روس که از عاشوراده به فرح‌آباد می‌رفت و یکی از آن کشتی‌ها بخاری بود بسیار به‌شتاب و سرعت می‌رفت. به لنگرگاه آمد، ایستاد. محاذی ناهارگاه ایستاد. ما را شناخته و احترامات لازمه را بجا آوردند. قایق بادی کوچکی همراه بود. یحیی‌خان سوار شده، به سمت کشتی رفت. اهالی کشتی نیز فهمیدند از ساحل کشتی مأمور شده، یکی از قایق‌های کشتی را باز نموده به آب انداختند، چهار پاروزن داشت. هوا صاف، دریا مساعد خیلی زود یحیی‌خان رسیدند. آجودان اوربلیانوف و غراف صاحب مترجم و ناخدای کشتی در قایق بودند، آمدند. یحیی‌خان را سوار کرده به کشتی بردند. در اطاق مرتبهٔ فوقانی کشتی نشانده، پذیرایی نمودند. توپی کوچک بالای کشتی بود به‌قدر صد نفر آدم در کشتی بود که دو دودکش بخار داشت. چرخ‌های بزرگ که کشتی را متحرّک می‌ساخت، از دو پهلوی کشتی تعبیه کرده بودند. کشتی بسیار مقبول، مطبوع، خوش‌وضعی بود. اهل کشتی علی‌الاتّصال هورا[1] می‌کشیدند. پس از ساعتی همان اشخاص یحیی‌خان را آورده به قایق

---

۱. اصل: هوارا.

بادی رسانیدند. یحیی‌خان گفت این کشتی بخار تجارتی است مسمّیٰ به قسطنطین که عباس‌قلی‌خان و کیناز اوربلیانوف با اتباعش اینجا نشسته‌اند. بعد از آمدن یحیی‌خان باز هورا کشیده و حد نموده، کشتی را دور کرده به راه انداخته، رفتند فرح‌آباد. مردم اردو نیز تماشای کشتی‌ها می‌نمودند. بعد به کالسکه نشسته راندیم تا رسیدیم. به دهنهٔ رودخانه نکا که به دریا اتّصال داشت. آب بسیاری داشت. بنزک مهندس، ذوالفقارخان مهندس با دهباشی آن‌جا بود[ند]. جسر[1] نکا و رودخانهٔ فرح‌آباد را بسته بودند. بنزک مهندس فرانسوی که در خدمت دولت ایران بود. از کارگزاران ما اظهار تشکر و خشنودی می‌نمود. برجی از آجر و گچ در دهنهٔ رودخانهٔ نکا[2] که به گوهرباران[3] مشهور است، ساخته‌اند. تفنگچی طالش آن‌جا ساخلو[4] است، جزیی تعمیرات لازم داشت. گفتم مجدداً بسازند.[5] امروز از پل نباید گذشت. سوار اسب شده، قدری سربالا[6] به‌طرف ده نوذرآباد رفتیم. اردو در چمنی وسیع، خوش فضا، پرصفا افتاده بود.

---

۱. جسر: jesr، پل. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۲۲۹)

۲. رودخانه فرح‌آباد: مقصود همان رود تجن است که از کوه‌های جنوبی ساری دودانگه و چهاردانگه سرچشمه گرفته و در فرح‌آباد به دریا می‌پیوندد. (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ص ۲۸۳)

۳. گوهرباران: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۵۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۴۹ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۰۱) گوهرباران جزو دهستان قره‌طغان نکا می‌باشد.

۴. ساخلو: واژه‌ای ترکی است. گروهی از سربازان که در مکانی اقامت کنند، پادگان. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۷۸۷)

۵. اصل: بسارند.

۶. در اصل: سرابالا.

گل‌های سفید بسیار داشت. اندکی هوای اردو گرم بود. امّا کنار دریا سرد و نسیم خوش داشت. پس از ورود به اردو بلافاصله با یحیی‌خان و محقق عرایض و نوشته‌جات سپهسالار را خوانده، جواب نوشتیم. تا غروب مشغول بودیم. چاپار طهران را فرستادم. ماهی بزرگ آوردند و فرج‌الله تفنگدار می‌گفت پولس ماهی می‌گویند. عکاس‌باشی عکسش را انداخت. خیلی بزرگ بود. می‌گفتند در دهنهٔ رودخانه صید کرده‌اند.[۱]

[به‌سوی فرح‌آباد]

روز دوشنبه، بیست و یکم ماه ذی‌الحجة صبح را سوار اسب پیش‌کشی اعتضادالدوله گشتم. منزل امروز فرح‌آباد است و سه فرسخ مسافت دارد. قدری راندیم از جسر رودخانه نکا گذشته، به کنار دریا افتادیم. از آن‌جا سوار کالسکه شدیم. پس از طی اندک مسافتی، رستم سلطان عرب[۲] که مردی معمّر و معقول است با نوکر عرب جمعی خود استقبال نموده، کنار جاده ایستاده بود. از آن‌جا الیٰ فرح‌آباد و کنار دریا دو برج محکم استوار بود که در دست همین رستم سلطان و نوکر جمعی او است. دهی نیز که رستم سلطان و بعضی از نوکر جمعی او نشیمن دارند نزدیک است. در بین راه، دو رودخانه کوچک داخل دریا می‌شود. وضع آب و

---

۱. *ایران*، دوشنبه، بیست و پنجم جمادی‌الاخریٰ سنه ۱۲۸۸، ش ۳۸، ص ۲.

۲. رستم سلطان عرب: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) محل سکونت او را «ولوجا»ی فرح‌آباد ساری یاد می‌کند و می‌نویسد: «رستم سلطان عرب با نوکر جمعی خود اینجا بود.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۴ - ۷۳)

ریزش آن در دریا خالی از تماشا نبود. آن‌جا پیاده شده، صرف ناهار نمودیم. کشتی‌های روس که در فرح‌آباد لنگر انداخته بودند، هویدا بود. پس از ناهار سوار گشته، راندیم. هوا بسیار طراوت و صفا داشت. یکی کشتی ترکمانی بزرگ، موج و طوفان از دریا به ساحل انداخته بود. به‌همین وضع تماشا کنان راه می‌پیمودیم تا آن‌جا که رود تجن به دریا می‌ریخت. مسافتی بعید از آب دریا گل‌آلود می‌نمود. گماشتهٔ معیّرالممالک که مستأجر شیل[1] فرح‌آباد است. تور[2] در آب افکنده، ماهی بسیار در تور بود. گفتم تور را کشیدند. اصناف و اقسام ماهی از حلال و حرام در تور بود. به اشکال مختلف بعضی بسیار عظیم‌الجثّه و قوی هیکل، چنان‌که موجب وحشت و رمندگی اسب‌ها شد. بعضی مردم از سرکشی و دیوانگی اسب‌ها پیاده شدند. اسب‌ها را آرام نموده از دیدن ماهیان گذرانده، سوار شدند. رحمت‌الله‌خان و قهرمان‌خان را فرمودیم به آب بزنند تا وضع آب از سرعت و عمق معین شود تا کفل اسب در آب پنهان شد کم مانده بود که

---

۱. شیل: شیلات، در اصل به‌معنی سدّی است که در عرض رودخانه جهت صید ماهی با چوب سازند. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۱۱۴)

پیش از ۱۲۷۲ ش صیادان محلی سواحل دریای مازندران در مقابل پرداخت مبلغی به‌عنوان رسوم دیوانی به متصدیان دولتی که عنوان دریابیگی داشتند، اجازهٔ صید ماهی می‌گرفتند. در این سال، امتیاز صید از طرف دولت ایران به یکی از سرمایه‌داران روسی به‌نام لیانازوف داده شد. در ۱۲۷۵ ش امتیاز مزبور به گورکی (پسرش) و پس از او در ۱۲۸۵ ش با تمدید، به ورثه‌اش سپرده شد. در ۱۳۰۶ ش طی قراردادی به‌مدت ۲۵ سال شرکت مختلط ایران و روس در اختیار گرفت. این وضعیت تا ۱۳۳۱ ادامه داشت و در ۱۲ بهمن آن‌سال شرکت شیلات، ملی شد. (محمد معین، ج ۵، ص ۷ - ۹۵۸)

۲. اصل: طور.

قوایم[1] اسب‌ها از زمین منقطع شود و غرق شوند. ایشان را امر مراجعت نمودیم. رحمت‌الله‌خان چون دور بود، نشنید برنگشت و به هر قسم بود با اسب از آب گذشت. پس از آن قدری به‌سمت جنگل که جسر بسته بودند راندیم.

دردی‌خان، آدینه حسن‌خان، ریش سفیدان اغور جلی[2] با صد نفر از اغور جلیان بر کنار جسر ایستاده بودند قدری با آنها فرمایش و احکام شد. لوتکا[3]هایی که به جسر بسته بودند، متعلّق به اغور جلیان بود و جسر بسیار ممتد و طولانی بود از آن گذشتیم بسیار جسر محکم [و] معتبر خوش‌وضعی بود.

[بازدید از کشتی روسی]

خلاصه، راندیم تا وارد اردو گشتیم. مستقبلین ساری و اطراف قریب به اردو رسیدند. صف کشیدند. چادرهای اهالی اردو را در ساحل دریا به ردیف نصب نموده بودند. مهمان‌خانه‌های خوب خوش اسلوب جهت

---

۱. قوایم: دست‌ها و پاهای اسب، جمع قائمه. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۷۳۹)

۲. اغور جلی: گروهی از ترکمان‌اند. میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «ترکمان باگمی‌های خودشان می‌آیند [و] در این رودخانه منزل می‌کنند و نفط و نمک می‌فروشند. عوضش شالی و سایر مایحتاج می‌خرند [و] به‌وقت فرصت دررفتن، اهل آن‌جارا اسیر نموده می‌برند [و] از طایفهٔ ترکمان اقور جلی می‌باشند.» (میرزا ابراهیم، ص ۱۱۰)

۳. لوتکا: قایق، کرجی. (محمد معین، ج ۳، ص ۳۶۴۳)

مأمورین دولت روس افراشتند. خیلی به نظام و قوام بود. هنگام نزول موکب به سراپرده از توپ‌های اردو، پنجاه تیر شلیک شد، مأمورین دولت روس نیز از دریا توپ انداختند. سواره نظام اردو با انتظام شایسته و لباس رسمی صف زده بودند.

خلاصه، وارد منزل شدیم. محل سراپرده در شن‌زار و رمل بود. اعتمادالسلطنه، حاجب‌الدوله به کشتی مأمورین روس رفته بودند. پس از ورود ما آمدند از وضع کشتی و پذیرایی آنها بسیار تعریف و تحسین نمودند ولی گفتند کشتی‌ها را به مسافت دوهزار قدم از ساحل لنگر انداخته‌اند. رفتن آن‌جا با لتکا صعوبت دارد. پس از آن ادیب‌الممالک را مأمور به رفتن کشتی نمودیم تا رفته از مأمورین روسی احوال‌پرسی و پذیرایی نماید. او نیز رفته، مراجعت نمود. حکیم طولوزان رفت و معاودت کرد. مراودهٔ طرفین بسیار شد ما نیز اندکی استراحت نموده، میرزا یوسف‌خان کارپرداز از تفلیس و میرزا پارسخ مترجم که از تفلیس آمده بودند، به‌حضور آمدند.[۱]

روز سه‌شنبه بیست و دویّم ماه ذی‌الحجة صبح نسیمی ملایم می‌وزید. هوا اعتدالی داشت. بیرون رفته، در چادری که لب دریا افراشته بودند، نشسته با دوربین به موج آب و وضع انقلاب دریا تماشا نمودیم. کشتی‌های روس به‌مسافت دویست قدم کمابیش از لنگرگاه سابق پیش آمده بود به‌سبب نزدیکی آنها خوش‌تَرَم آمد. دیشب اسامی اشخاصی که همراه ما باید به کشتی بیایند سیاهه نمودیم. پس از صرف ناهار با لباس رسمی سلطنتی به سراپردهٔ بزرگ رفتیم. مأمورین دولت روسیه با

---

۱. *ایران*، جمعه، بیست و نهم ماه جمادی‌الاخریٰ سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۳۹، ص ۲.

تشریفات خاصّه به‌حضور آمدند اشخاصی که میان چادر آمدند:

مسیوکرس، وزیر مختار، اوربلیانوف، فرستادهٔ جانشین که لقب شاهزادگی دارد، حاکم بادکوبه و لنکران، جنرال قولی بکین، امیر بحر، دریابگی عاشوراده، زنییانوف، شارژ دفنر،[1] قونسول استرآباد و به‌جز این اشخاص، صاحب‌منصبان برّی و بحری بسیار بودند که در خارج چادر بزرگ صف زده بودند. اوربلیانوف مراسله[ای] از جانشین آورد. بیانی مفصل و مبسوط ادا نمود. قراق صاحب، مترجم دولت روس بسیار فصیح و مربوط به فارسی ترجمه نمود. پس اذن مرخصی خواسته، مراجعت به کشتی کردند و استدعای دعوت ما به کشتی نمودند. پس از رفتن آنها بزرگان و سرداران یموت به حضور آمدند به آنها بعضی فرمایش‌ها نمودیم. آنها نیز مرخص شده رفتند. باز به چادری که بر لب دریا زده بودند رفتیم. با دوربین مشغول تماشای دریا و حرکت کشتی‌هایی که معاودت می‌نمودند شدیم. اشخاصی که باید با ما در کشتی باشند. اکثر آنها را امر نمودیم که پیش از ما بروند. مثل میرزا هدایت مستوفی، میرزا اسمعیل‌خان مستوفی، ساری آصلان، امین نظام، وکیل لشکر، محمدرحیم‌خان آنها نیز رفتند. پس از نماز، یحیی‌خان را معجّلاً مأمور به کشتی نموده که ورود ما را اعلام دهد. ما نیز پیاده به‌جانب رود تجن راه طی می‌نمودیم. قایق‌های مخصوص را دو ساعت به غروب آفتاب مانده با تعجیل و شتاب رسانیدند. از پلّه که بر سر رودخانه تخته‌بندی نموده بودند وارد قایق شده، دوازده نفر عمله پارو می‌زدند.

---

۱. شارژ دفنر: شارژ دافر، شارژ دفر، (šãjge-d-afer)، کاردار سیاسی این واژه فرانسوی است. (محمد معین، ج ۴، ص ۱۷۵، ترکیبات خارجی)

در قایق ما، شاهزاده تیمور میرزا، حسام‌الدوله، اعتضادالدوله، مسیو کیرس، وزیرمختار دولت روس، اوربلیانوف فرستادهٔ جانشین، قولی بکین، حاکم بادکوبه، یحیی‌خان، حکیم طولوزان حضور داشتند. ظهیرالدوله، اعتمادالسلطنه، حاجب‌الدوله، سلیمان‌خان، ادیب‌الممالک، آقاعلی آشتیانی، محمدرحیم‌خان، عملهٔ آبدارخانه و قهوه‌خانه و بعضی عملهٔ خلوت در قایق‌های دیگر نشسته، متعاقب قایق ما می‌آمدند. در آغاز ورود و نشستن به قایق آب رودخانهٔ تجن به دریا داخل می‌شد. از تلاقی دو آب، دریا اضطراب و انقلاب داشت. قایق را حرکات عنیف[1] و ناملایم می‌داد. در عرض راه با اوربلیانوف فرمایشات می‌فرمودیم. ترکی را خوب می‌دانست و پاکیزه مکالمه می‌نمود. تا لب پلّه کشتی بزرگ با او فرمایشات می‌نمودیم. تقریباً بیست دقیقه طول کشید تا به کشتی بزرگ رسیدیم. از قایق به‌واسطهٔ پله، وارد کشتی بزرگ شدیم. از ارکان و اعیان ایرانی و روس در کشتی زیاد بودند.

صاحب‌منصبان روس و امیر بحر چنانچه رسم است آمده، راپورت دادند. پس از راپورت و پذیرایی قدری موزیکان زدند. سربازهای بحری با تفنگ‌های خاندار به قانون نظام ایستادند. چادری مخصوص از برای ما در کشتی زده بودند. صندلی و سایر تشریفات ورود آن‌جا آماده بود. در چادر رفته، روی صندلی نشستم. همان چادر را پیش‌کش نمودند. چادری خوش‌وضع و با اسلوب بود. شیرینی و شربت و اقسام مربّا[2] حاضر بود. اندک تناول نموده، دو سه نفر از پیش‌خدمت‌های جانشین محض خدمت مأمور

---

۱. عنیف: درشت، سخت. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۳۶۱)

۲. اصل: مربّی.

بودند. مانند شاطرها جوراب سفید بلند در پا داشتند. هیأت و ترکیب لباس پیش‌خدمتان بدوضع نبود. تازگی داشت. پس از آن از چادر بیرون آمده، جای‌های دیدنی کشتی را گردش نمودیم. بعضی اشخاص که با ما بودند به‌سبب عدم عادت به حرکت کشتی به‌هم خوردگی مزاج و تهوّع داشتند. چنان‌که ندانستند کجا آمدند و کجا رفتند. بعد بالای کشتی آن‌جا که قطب‌نما نصب است رفته به تماشا نمودیم.

آمیرال یکان یکان اسباب و آلات کشتی را نشان می‌داد و اظهار خاصیّت می‌کرد. اطاق‌های طبقهٔ تحتانی کشتی را نیز یک یک ملاحظه نمودیم. اطاق مخصوص آمیرال که کیرس وزیرمختار منزل داشت. هر اطاقی در دریچه[ای] کوچک به‌طرف دریا داشت. محض هواخوری و استنشاق هوای تازه سقف و جدار اطاق‌ها از چوب‌های صاف شفاف برّاق بود. جمیع اطاق‌های صاحب‌منصبان میز و صندلی و نیم‌کت و رختِ‌خواب و کتاب داشت. در کمال نظافت امّا هوای کشتی بسیار گرم بود. خواستند دیگ بخار را آتش کرده، کشتی را حرکت دهند. وقت تنگ و هوا نامساعد و دریا طغیان و طوفانی داشت. احتیاط نموده، قبول ننمودیم به همان وضع که آمدیم معاودت کردیم.

باز با اوربلیانوف صحبت می‌داشتیم، درنهایت آسایش و راحت بودیم. به عون‌الله به‌خوبی و سلامت رفتیم و مراجعت نمودیم به خشکی رسیده، سوار اسب شدیم تا سراپرده، مردم اردو در ساحل نظارهٔ رفتن و آمدن ما می‌نمودند و منتظر ورود بودند. پیاده شده به سراپرده رفتیم. روس‌ها شب را در کشتی آتش‌بازی نمودند. شام نیز در اندرون صرف شد.[1]

---

۱. *ایران*، چهارشنبه، چهارم ماه رجب ۱۲۸۸، ش ۴۰، ص ۱ و ۲.

[فرح آباد]

روز چهارشنبه، بیست و سیّم ذی‌الحجة امروز قدری روزنامهٔ وقایع دیروز را یادداشت کرده، نوشتیم. پس از آن بیرون رفته، اعتضادالدوله و یحیی‌خان را احضار نمودیم کار بسیار بود. ریش سفیدان اغور جلی دو اسب پیش‌کش آورده بودند از حضور گذشت. بعد سرگردگان مازندرانی که فرضات سپردهٔ آن‌ها است با میرزا مسیح به حضور آمدند. قدری با ایشان در انتظام امور آنها فرمایش و دستورالعمل داده شد. به اسب سمند[1] پیش‌کشی یحیی‌خان سوار شدیم. ترکمانان یموت که خلعت پوشیده بودند به حضور آمدند. دیده، اظهار مرحمت شد. محاذی جسر جانب رودخانهٔ نکا راگرفته به‌طرف فرح‌آباد طی مسافت می‌نمودیم تا به عمارات فرح‌آباد[2] رسیدیم. این عمارات از بناهای صفویّه است به‌مرور خراب شده،

---

۱. سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی است. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۹۲۱)

۲. عمارات فرح‌آباد: اسکندربیک منشی (در ۱۰۲۵ ق) گزارش می‌دهد: «[شاه عباس] در خطهٔ ارم بنیاد فرح‌آباد که در ساحل دریای خزر واقع و قبل از این به طاهان موسوم بود لنگر انداخت و در منازل بهشت‌آسا و باغات فردوس‌نما که طرح طبیعت و معمار همت والای آن حضرت در آن‌جا طرح انداخته بودند، مسکن ساختند.... همگی همت خسروانه به‌ترتیب و تعمیر آن بلده مصروف داشته، عمارات عالیه بر منازل مرغوب دولت‌خانهٔ همایون واقع در کنار تجینه رود افزودند... آن خطه فرح‌بخش را به فرح‌آباد موسوم گردانید.» (*عالم‌آرای عباسی*، ج ۲، ص ۸۵۰؛ نیز منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۵۸۰)

فریزر (در ۱۲۳۸ ق) می‌نویسد: «خرابه‌های فرح‌آباد به دو قسمت اصلی تقسیم می‌شود: یکی بناهای سلطنتی، دیگر بناهای عمومی که متصل به دهکدهٔ هم‌جوار است. فضای زیاد را برای قصر سلطنتی محصور کرده بوده‌اند با دیواری مستحکم و برج‌هایی در زوایای آن و این فضا خود به دو قسمت مجزا تقسیم می‌شد. آن قسمتی که طرف ←

از آن عمارت یک چهار دیوار و سردری باقی مانده، باقی ویران و خراب به‌خصوص عمارت نشیمن‌گاه چندان ویران بود که قابل عمارت و مرمّت نبود. مسجدی نیز بجا مانده فی‌الجمله خرابی مختصری داشت. اکثر طاق‌هایش برپا ولی کوتاه، گنبد و مقصوره[۱] و شبستانی خوب داشت. گنبدش محکم و عالی بود. بالای بام‌ها و دیوارهای خراب عمارت چندان درخت روییده و جنگل گشته که احتمال قرقاول و مرال آن‌جا می‌رفت. بالای عمارت و بعضی بام‌ها زن‌ها و مردم فرح‌آباد آمده از ورود ما اظهار خرسندی و شادی می‌نمودند. پیرزنی[۲] به‌لهجهٔ مازندرانی شعر می‌خواند. به اکثر آنها انعام دادیم.

[صحرای فرح آباد]

خلاصه، به بلدی عباس‌خان کُرد به صحرای فرح‌آباد رفتیم. الحق عجب صحرایی و فضایی بود. خضارت[۳] و طراوت بهشت موصوف داشت. شخص به هر طرف داشت نظر می‌گماشت، لاله و گل بود و نوای قرقاول و بلبل [و] گل شبدر هوا را معطّر نموده، اکثر چهارپایان و اهالی اردو در چمن بودند. پس از طی مسافتی جایی باصفا به ناهار پیاده شدیم.

هوا بسیار خوب و یک برودتی مطلوب داشت. پس از ناهار سوار گشته،

← شمال است شامل بنای خصوصی و آنچه در جنوب، بنای عمومی است.» (نقل از منوچهر ستوده، **همان**، ج ۴، ص ۵۸۴)

از آثار مهم فرح‌آباد، مجموعهٔ مسجد، کاخ جهان‌نما، پل شاه عباسی می‌باشد.

۱. مقصوره: عمارت حصاردار. (محمد معین، ج ۴، ص ۴۲۹۸)

۲. اصل: پیره زنی.

۳. خضارت: سرسبزی.

راندیم تا به گل‌تپّه[1] رسیدیم و آن تپه‌ای است در میان حقیقی چمن واقع است سابق بر این بر سر آن تپه عمارات و ابنیّه ساخته بودند. حال همان چهاردیوار آجری باقی‌است. محوّطهٔ آن دیوار تقریباً دویست ذرع در دویست ذرع می‌شود و چمن اطراف تپه به‌شکل دایره اتفاق افتاده، برای ساختن عمارت بهتر از آن امکان نداشت. بسیار خوب جایی بود. باز قدری راندیم.

اعتضادالدوله زنبق زردی آورد. پرسیدم از کجا چیدی؟ گفت در این نزدیکی رفتم سار بزنم، آن‌جا از این جنس زنبق بسیار روئیده است. ما هم رفتیم آن‌جا، بسیار باصفا و کیفیت بود امّا در میان باتلاق و لجن روئیده است. از آن‌جا گذشته، رسیدیم به جایی که درخت‌های کوچک جنگلی رسته پیاده گشته، نماز گزاردیم. چای خورده، در این اثنا عرایض معیرالممالک از شهر رسید. خواندم. قرقاول ماده[ای] آمد. میان سوارها افتاده، گرفتند آوردند. پس از [آن] سوار شده از راه بالا راندیم به جانب اردو. شاهزاده تیمور میرزا، حسام‌الدوله با شاهین، کلاغی شکار کرد. کشتی روس‌ها که هنوز لنگر انداخته بودند، نمایان بود. امروز سه ساعت به غروب مانده، صاحب‌منصبان روسی و اعیان ایرانی به‌میزبانی اعتمادالسلطنه مهمان دولتی بودند. هنوز مهمان‌ها بودند که ما وارد اردو شدیم. یحیی‌خان که حامل نشان‌های صاحب‌منصبان روسی به کشتی شده بود رسید. پس از شام از اندرون بیرون آمده، اعتضادالدوله و یحیی‌خان احضار شدند.[2]

---

۱. گل‌تپّه: منوچهر ستوده می‌نویسد دمرگان (در ۱۸۸۹ م) ذکری از گل‌تپه می‌کند که خرابه‌ای واقع در مصبّ تجن‌رود بوده است ولی او (ستوده) از آن خرابه اثر نیافت. (منوچهر ستوده، **همان**، ج ۴، ص ۵۶۷)

۲. *ایران*، یکشنبه، هشتم ماه رجب سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۱، ص ۱ و ۲.

روز پنج‌شنبه، بیست و چهارم ذی‌الحجة امروز باز روزنامهٔ دیروز را نوشتیم. کسالت دست داد. آمدیم بیرون سوار شده، راندیم لب دریا به کالسکه نشستیم کشتی‌های روس رفته بودند. هوای کنار دریا بسیار سرد بود. به لباس زمستانی تن را محفوظ نموده، یک فرسخ راه پیمودیم.

شاهزاده تیمور میرزا از طرف جنگل آمد. دسته گلی در دست داشت. بسیار گل‌های خوش‌منظر معطّر، معروض داشت که در این پشت، صحرایی مانند بهشت سبز و خرم است. به اسب سوار گشته به آن سمت که او نشان می‌داد راندیم. پس از رسیدن، معلوم شد دیدن مزیّت بر شنیدن داشت. الحق بهشت، مجسّم دارم، مصوّر می‌نمود. سر تاسر دشت گل‌های سرخ و زرد دمیده تا نظر کار می‌کرد درختان انار و ازگیل[۱] و ولیک[۲] جنگلی اما کوتاه و خوب‌شمایل به اندک جنبش نسیمی متمایل [بود.] انصاف، همهٔ آن صحرا و فضا لایق گردش و تماشا بود. قدری در آن دشت گشتیم. در مکانی که از باغ بهشت نشانی می‌داد، به ناهار پیاده شدیم. پیش‌خدمتان حاضر خدمت بودند. صحبت می‌نمودند.

بلبل و سایر طیور دشتی و جنگل وفوری داشت. هر یک به آهنگی در ترنّم بودند. پس از آن سوار گشته راندیم تا آن‌که صحرا اندک اندک به باتلاق و گل منتهی شد. راه را گردانیده باز به ساحل دریا روی نهادیم.

---

۱. ازگیل: درختچه‌ای از تیرهٔ گل‌سرخیان خاردار که در جنگل روییده و قابل پیوند به درختان دیگر نیز می‌باشد. (محمد معین، ج ۱، ص ۲۱۹) نام مازندرانی آن کنس (kenes) است.

۲. وَلیک: valik، نام گونه‌های مختلف وحشی زالزالک است که به‌طبری نیز ولیک گفته می‌شود. اسامی دیگر آن: قوش یمش، گورچ، مارخ، قره گیله، کوچ. به گونهٔ سرخ آن سرخِ ولیک و سیاه آن سیاه‌ولیک می‌گویند. (احمد ماه‌وان، ص ۲۷۵)

از سیاه‌رود و بعضی مواضع دریا عبور نمودیم. بعد از آن به کالسکه نشسته راندیم تا مقابل اردو. آن‌جا به اسب سوار شده، وارد اردو شدیم. اردو در چمن لاریم[1] افتاده، بسیار چمن خوش آب و هوایی بود. مقدار دو ساعت خوابیدیم. پس از برخاستن از خواب به عرایض و مرقومات نورمحمدخان رسیدگی شد. تفنگداری مأمور دارالخلافه نمودیم که عرایض صندوق عدالت را به حضور بیاورد. امروز محمدعلی‌خان مرخّص گشته، به ساری رفت. صدیق‌الملک مرخّصی رفتن به طهران حاصل نمود. دهاتی که امروز در جنگل و کنار راه بود از این قرار است:

مشک آباد[2] که طایفهٔ خدامرادخان کرد مدانلو سکنیٰ دارند. کردکلا[3] که

---

۱. لاریم: از توابع قائم‌شهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۳ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۶ دقیقه و ارتفاع ۲۴ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۰۵) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) آن‌را «لارین» درج کرده، می‌نویسد: «از قراء خالصهٔ دیوان است... در حوالی لارین مردابی است [که] در اوقات زمستان انواع و اقسام مرغابی‌ها زیاده از حد در آن‌جا جمع می‌شوند. حالا هم خیلی بودند.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۶۸) جزو بخش گیلخوران جویبار که براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۹۴۷۱ نفر می‌باشد.

۲. مشک آباد: از توابع قائم‌شهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۷ دقیقه و ارتفاع ۲۱ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۵۳۵) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «مشک آباد خالصه هم متصل به لارین است. از رودخانهٔ سیاه‌رود که از علی‌آباد می‌آید زراعت می‌شود. ده بسیار معتبری است. سپرده به میرزا مقیم لشکرنویس مازندران است. خود او هم در آن‌جا دیده شد. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۶۸)

۳. کردکلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۲ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۴ دقیقه و ارتفاع ۱۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۳۶) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) آن‌را جزو «گل‌خواران» دانسته می‌نویسد: ←

خانهٔ خدامرادخان است، زرّین‌کلا[ی][1]

حاجی مصطفی‌خان،[2] پهن‌آب[3] حاجی ملک‌زاده، قاجارخیل[4] خالصه.[5]

→ «کردکلا، محل طوایف کرد و ترک که تیول اشرف‌خان ولد خدامرادخان است.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۷۰)

۱. زرّین‌کلا: جزو دهستان لاریم، اکنون به «زرّین آباد» هم نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۵ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۲۹۰) زرین‌کلا دارای دو محلهٔ بالازرین‌کلا و پایین‌زرین‌کلا است که براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت بالازرین‌کلا ۶۵۵ نفر و پایین‌زرین‌کلا ۱۰۹۳ نفر می‌باشد.

۲. حاجی مصطفی‌خان: از خاندان سورتیجی و از عیان ساری که فرمانده فوج هزارجریب بود و در دفع فتنه دژ طبرسی نقش داشت. (*اباختر*، ش ۵ و ۶، ص ۱۱۵)
ظل‌السلطان درباره‌اش می‌نویسد: «مصطفی‌خان زرین‌کلاهی، وکیل‌الرعایا، شخص اول مازندران بود به‌خصوص در شهر ساری مرد متمولی [و] در خانه [باز سفره‌دار بود] مکرر ما را در زرین‌کلاه، ده مخصوص و خانهٔ خودش به شکار مهمانی کرد.» (ظل‌السلطان، ج ۱، ص ۷۶) مسجد مصطفی‌خان از یادگارهای او در ساری است.

۳. پهناب: سمت شمال غربی ساری واقع است. رابینو آن‌را جزو بلوک مشک آباد می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۸۶) امروزه از توابع جویبار محسوب می‌شود و جزو دهستان سیاهرود بوده، براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۶۱۰ نفر می‌باشد.

۴. قاجارخیل: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۵ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۲ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۳۹۳) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) نامش را «قجرخیل» هم ثبت می‌کند و می‌نویسد: «بعد سوار شده الی ده قجرخیل، همه جا صحرای وسیع و چمن رنگ به رنگ کمی [هم] درخت درخت انار [و] از هر جور مرغ پرواز می‌کرد.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۷۲)

۵. *ایران*، سه‌شنبه، دهم ماه رجب سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۲، ص ۱ و ۲.

[بندر مشهدسر]

روز جمعه، بیست و پنجم ماه ذی‌الحجة صبح پس از نماز سوار شده از راه دیروز که از ساحل دریا به چمن آمده بودیم، گذشتیم. ره گِل و باتلاق صعبی داشت. این باتلاق در زمستان می‌گفتند مرداب می‌شود و مرغابی بسیار در آن پیدا شده، مردم شکار می‌کنند. امروز بنه و چهارپایان اردو در این باتلاق افتاده که سبب معطّلی و زحمت اهل اردو شد به هزار سختی گذشته به کنار دریا رسیدیم. سوار کالسکه شده، راندیم تا به چپک‌رود[1] رسیدیم. پلی تخته‌بند داشت سوار اسب گشته از رودخانهٔ آن‌جا که ملحق به دریا می‌شد با اسب گذشته باز سوار کالسکه شدیم، راندیم. پس از طیّ در میان منزل دویست قدم به دریا مانده، موضعی انتخاب نموده به ناهار پیاده شدیم. حکیم طولوزان[2] در سر ناهار روزنامهٔ تفصیل مسافرت فرانکلن به قطب شمال را می‌خواند و یحیی‌خان ترجمه می‌کرد. پس از ناهار سوار شدیم راندیم تا به رودخانه[ای] موسوم به میررود[3] و این

---

۱. چپک‌رود: در *عباس‌نامه* آمده است که در ۱۰۷۳ ق شاه عباس دوم از قریه علی‌آباد به بارفروش ده آمده و از آن‌جا از راه قریهٔ چپکرود به دریاچهٔ کاله و فرح‌آباد رفته است. (نقل از منوچهر ستوده، *همان*، ج ۴، ص ۱۸۸) ستوده می‌نویسد: «چپک‌رود که جزء ناحیه گیلخواران است شامل دهکده‌های ازنوا، انارمرز، پیت‌رود، دینه‌چال، کردکلا، میون‌ملک، لاریم، شاهرضا و کوی‌خیل است. (منوچهر ستوده، *همان*، ج ۴، ص ۳۴۹)

۲. اصل: طولزن.

۳. میررود: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۳ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۴ دقیقه و ارتفاع ۳۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۵۵۲) در حوالی بهنمیر قرار دارد.

همان رود تالار است که اینجا می‌رود می‌گویند. پلی از چوب بسیار خوش‌وضع و خوب بسته بودند. آقا اللّه‌قلی، حاکم مشهدسر[1] آن پل را بسته بود. خودش نیز در رکاب بود. سواره از پل گذشتیم. اگر پل نبود احدی عبور نمی‌توانست کرد. چند نفر آن‌جا که رود داخل دریا می‌شد به آب زدند به هزار محنت و زحمت از آب برآمدند تا کمر، سوار در آب بود. منزل امروز از مشک آباد تا مشهدسر چهار فرسنگ مسافت دارد. در بندر مشهدسر پانزده فروند کشتی تجارتی اهل بادکوبه لنگر انداخته بودند. می‌گفتند شش ماه است در لنگر متوقف و مشغول بیع و شرای پنبه و غیره می‌باشند. از گمرک بندر مشهدسر پرسیدیم. گفتند سالی بیست و دو هزار تومان است. راه می پیمودیم تا وارد رودخانه بابل[2]

---

۱. مشهدسر: نام پیشین «بابلسر» که بندری است کنار دریای مازندران، فاصلهٔ آن تا بابل ۱۸ کیلومتر بوده و مصبّ رود بابل در میان آن واقع است. (محمد معین، ج ۵، ص ۲۲۵) بابلسر شامل سه ناحیهٔ رودبست، پازوار، و بانصر (بانسر) است.
ابت (در ۱۲۶۰ق) می‌نویسد: «از پازوار به مشهدی‌سر وارد شدیم که دوازده میل فاصله از بارفروش دارد. صد و بیست خانوار در مشهدی‌سر ساکن هستند و خانه‌های ایشان پراکنده و نزدیک مصبّ بابل‌رود ساخته شده است. مشهدی‌سر تنها بندر مازندران است اما بندرگاه ندارد کشتی‌ها در مصبّ رودخانه لنگر می‌اندازند و کالاها را با کرجی حمل می‌کنند.» (نقل از: منوچهر ستوده، **همان**، ج ۴، ص ۶ - ۲۵۵) میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) می‌نویسد: «یک‌هزار تومان مالیات خود مشهدسر است که پنج محله دارد: اول محله صفی‌محله، دویّم ساداتمحله و بازار محله و کاظم‌آباد و میان‌دشت که این‌ها در جمع بازارمحله است. سیّم بابل پشت. چهارم باغ تنگه. پنجم کاله.» (میرزا ابراهیم، ص ۱۱۲) این شهر تا ۱۳۶۸ وابسته به بابل بود ولی از آن تاریخ، خود به شهرستانی مستقل بدل شد.

۲. رودخانهٔ بابل: در منابع کهن «باول‌رود» نامیده می‌شد. این رود از کوه‌های سوادکوه و ←

شـدیم کـه در بـندر مشـهدسر داخـل دریـا مـی‌شود. از رودخـانه عـبور نـنموده، انـدک مسـافتی از طـرف بـالای رود رفـتیم. از دور[1] چـادرها نمایان گشت. محلّ اردو چمن بسیار بدی بود. اطراف اردو لجن و باتلاق است. خلاصه، وارد اردو و داخل سراپرده شدیم. قـدری آسـایش و راحت نمودیم.

محقق کتاب روزنامهٔ قدیم را با میرزا علی‌خان مطابق می‌کردند. پس از آن هنگام عصر یحیی‌خان بعضی عرایض وزیر دول خارجه که رسیده بود خواند. جواب آنها را دادیم. بعضی کارهای دیگر بود، دستورالعمل آنها را نیز بیان نمودیم. دهاتی که امروز در عرض راه و میان جنگل بود از این قرار است:

چـپکه‌رود عـباس‌قلی‌خان،[2] رکـنی‌کلا[3]ی اعـتضادالدوله، دونـچال،[4]

← بندپی سرچشمه می‌گیرد و پس از طی ۷۸کیلومتر و عبور از ۵۲ روستا و سه شهر در بابلسر به دریا می‌ریزد. پهنای این رودخانه بین ۸۰ تا ۱۵۰ متر و عمق آن ۲ تا ۵ متر است. (گروه مؤلفان، **بابل شهر بهار نارنج**، ص ۳۸)

۱. اصل: دود.

۲. عباس‌قلی‌خان: معروف به ارباب، از اعیان مازندران و مالک چندین آبادی در محدودهٔ بابلسر بود. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲) نیز از او یاد می‌کند. (ناصرالدین شاه، هـارون وهومن، ص ۶۷و ۷۰)

۳. رکنی‌کلا: از توابع قائم‌شهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۹ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۹ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **فرهنگ آبادی‌های کشور**، ص ۲۸۱)

۴. دونچال: از توابع قائم‌شهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۵۲ دقیقه و ارتفاع ۱۷ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **فرهنگ آبادی‌های کشور**، ص ۲۵۷) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) «دونچال ملکی میرزا مسیح و عباس‌قلی‌خان ارباب [است].» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۷۰)

کاله.[۱] کوه دماوند و کوه‌های بندپی در آن‌جا از لب دریا خوب نمایان بود.[۲]

روز شنبه، بیست و ششم ذی‌الحجة، صبح بنزک مهندس را دستورالعمل دادیم برود خرابی‌های خیابان‌های ساری و اشرف را بازدید نماید. به میرزا فرج‌الله مهندس و میرزا شکرالله امر نمودیم که انبار مال‌التّجاره در بندرگاه مشهدسر بسازند. پس از آن سوار شده همه جا رودخانهٔ بابل را به‌طرف دست راست افکنده به‌جانب جنوب محاذی کوه دماوند راندیم. عرض رودخانهٔ بابل الیٰ بارفروش[۳] همه جا به یک

---

۱. کاله: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۴ دقیقه و ارتفاع ۲۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادی‌های کشور*، ص ۴۲۹) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) نامش را «کالی» می‌نویسد و آن‌را آخر خاک مشهدسر از سمت شرقی می‌داند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۶۷)

۲. *ایران*، جمعه، چهاردهم ماه رجب‌المرجّب سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۳، ص ۳.

۳. بارفروش: نام پیشین بابل. نام قدیم‌تر بابل «مامطیر» است. احتمالاً یکی از آبادی‌های اطراف شهر کنونی بود که پس از توسعه از قرن هشتم با «بارفروش» آمیخته شد. (جعفر نیاکی، ج ۱، ص ۸ - ۸۶)

بارتولد تغییر نام بارفروش‌ده به بارفروش را در ۱۰۲۱ ق (زمان شاه عباس کبیر) می‌داند ولی نام بارفروش‌ده تا ۱۰۸۹ ق هنوز رایج بود. نام بارفروش در ۱۳۱۰ به بابل تغییر یافت. (جعفر نیاکی، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۴ - ۱۱۳)

از ۲۵۰ به بعد نام مامطیر در اغلب حوادث طبرستان عنوان می‌شود و هنگامی‌که در ۷۶۳ ق سادات مرعشی روی کار آمدند توجه میربزرگ به این شهر و اقامت او موجب رونق اجتماعی، اقتصادی آن گردید و به «بارفروشده» نامدار شد. در عصر صفویه به‌عنوان یک مرکز تجاری توسعه یافت و در زمان شاه عباس کبیر (که مادرش از مرعشیان مشهد گنج‌افروز بابل بود) امکانات شهری آن رونق گرفت و در عصر قاجار بنا به نوشتهٔ افضل‌الملک «در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار آن‌جا را بنای شهر ←

اندازه و مقدار بود، تخمیناً پنجاه شصت قدم پهنای آن می‌شد. آب رودخانه آرام و بی‌فریاد جریان داشت. عمق رودخانه اندک بود اما باتلاق و لجن بسیار داشت. اسب نمی‌توان در آن راند. کنار رودخانه کال[1] های بلند بود. خانه و محلات مشهدسر در دو طرف رودخانه واقع بود. مرادوهٔ طرفین با یکدیگر به استعانت ناوهای کوچک است که از زمین تا نشیب رودخانه پلّه ساخته، پهلوی هر پلّه ناوی به درخت بسته، هنگام ضرورت سوار شده، عبور و مرور می‌نمایند و اطراف رودخانه جنگل روییده، در میان جنگل تک تک درخت افرا رسته، افرا درختی است بسیار خوش‌برگ، برگش شبیه به برگ تاک است. گل سفید شبیه به خوشهٔ انگور از میان درخت آویزان است. دورنمای خوبی دارد. ماهی سفید در این رودخانه یافت می‌شود. در دو ناو کوچک صید ماهی می‌نمودند. چند ماهی شکار کرده بودند به حضور آورده، انعام گرفتند. اسب بدهوایی می‌کرد به اسب دیگر سوار شدم به اعتضادالدوله و

← گذاشته‌اند و معابر صحیح در آن قرار داده‌اند. (افضل‌الملک، ص ۷۱) که توجه میرزا شفیع بندپئی صدراعظم آن روزگار را نیز در این آبادانی باید در نظر داشت. از جمله حوادث مهم در این عصر سرکوب طرفداران ملامحمدعلی بارفروشی در ۱۲۶۴ ق و حوادث مشروطه و ورود پانف بلغاری به‌همراه مجاهدان قفقازی است.

بابل با توجه به آمد و شدهای تجاری، بیشتر از جاهای دیگر نوای تجددخواهی سر داد و نخستین مدارس، قرائت‌خانه، انجمن ولایتی و... به شیوهٔ نوین در آن دایر شد. (رک: جعفر نیاکی و با همکاری پوراندخت حسین‌زاده، ***بابل شهر زیبای مازندران***، سه جلد، تهران، سالمی، ۱۳۸۳)

۱. کال: واژهٔ طبری به‌معنای «دره» است. همچنین به آبکند یا مسیل گفته می‌شود که در اثر عبور آب به‌وجود می‌آید. (محمد معین، ج ۳، ص ۲۸۵۸)

اعتمادالسلطنه و سلیمان‌خان بعضی فرمایش و دستورالعمل داده شد. گاهی راه از ساحل رودخانه دور می‌شد، گاهی نزدیک قدری در کالسکه نشستیم به اندک مسافتی باز راه بد شد. سوار اسب شدیم. ایشیک آقاسی‌باشی و حاجب‌الدوله و اشخاصی که در جلو بودند. یک‌بار ایستاده، فریاد برآوردند که خوک آمد، ملاحظه نموده، خوکی ماده در کنار جاده ایستاده، اصلاً رم و وحشت نداشت. تفنگ چارپاره‌زنی خواستیم دیر آوردند. تفنگ آقاکشی‌خان را گرفتیم خوک رم نموده، اندکی دورتر رفت. تیر انداختم، نخورد.

[پازوار، امیرکلا]

قدری راندیم در کنار رودخانه بابل چادر ناهارگاه را زده بودند. به ناهار پیاده شدیم. پس از ناهار سوار شده به اعتضادالدوله و حاجب‌الدوله فرمایش‌ها شد. از بلوک پازوار[۱] زن و مرد بسیار به استقبال آمده بودند.[۲]

---

۱. پازوار: میرظهیرالدین مرعشی (در قرن نهم) از «سادات پازوار» یاد می‌کند. (میرظهیرالدین مرعشی، محمدحسین تسبیحی، ص ۳۱۳ - ۳۰۹) و شیخعلی گیلانی (در ۱۰۴۴ ق) می‌نویسد: «پازوار قریه‌ای است مابین بارفروش‌ده و مشهدسر.» (شیخعلی گیلانی، ص ۱۰۴) حسن حجازی کناری دربارهٔ وجه تسمیهٔ آن می‌نویسد که واژهٔ «پاز» به‌معنای صاف و یکدست و «وار» به‌معنای صاف و کناره، مجموعاً یعنی سرزمین صاف و هموار است. (نقل از سارو حاتمی، «پازوار، زادگاه امیر پازواری»، **بارفروش**، ش ۵۷، ۱۳۸۴، ص ۲)
نامدارترین شخصیت این آبادی، امیر پازواری، شاعر بومی مازندران است. ←

عباس‌قلی‌خان ارباب از مشهدسر که گذشتیم با رعایای کله‌بست[۱] که خانهٔ او است آمده، در کنار جاده ایستاده و این کله‌بست از دهات معتبرهٔ آن سامان است. در طرف راست رودخانهٔ بابل واقع است.

خلاصه، راندیم تا رسیدیم به ده امیرکلا[۲] که در دست شیخ‌الاسلام[۳] بارفروش است. عجب ده معتبر بزرگی است. به‌قدر نیم فرسنگ طول ده بود. خانه‌های سفالی خوب خوش اسلوب، مساجد و حمام‌های مرغوب داشت. تکیهٔ آجری خوش طرح عالی در آن‌جا دیدم خیلی ممتاز [بود].

← ۲. اصل: یود.

۱. کله‌بست: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۸ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۸ دقیقه و ارتفاع ۱۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۴۵۸)

۲. امیرکلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه و ارتفاع ۹ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۶۹)

۳. شیخ‌الاسلام: شیخ محمد امیرکلایی، در کتابخانهٔ مدرسهٔ صدر بابل نسخه‌ای از کتاب ***فواید الضیائیه*** جامی با کتابت «محمدبن کاظم امیرکلایی» و تاریخ ۱۲۷۲ ق موجود است که احتمالاً همو باشد. (علی صدرایی خویی، ص ۶۴)

جان ریشارد طبیب می‌نویسد: «مخصوصاً به‌یاد دارم ملاقات‌هایی که با یکی از متنفذترین روحانیون بارفروش به‌نام شیخ‌الاسلام داشتیم که بعدها در اثر آب مروارید چشمش کور شد. ما به اتفاق حاکم که خیلی علاقمند و مصرّ بر این ملاقات بود به خانهٔ شیخ‌الاسلام رفتیم موضوع صحبت ما بیشتر در اطراف فعالیت‌های کلیسای مسیحی در جهان دور می‌زد... آنچه را که برای او توضیح می‌دادیم با علاقهٔ فراوان گوش می‌کرد گرچه مسلمان معتقدی بود ولی ما او را مردی با افق دید وسیع و خوش‌نیّت دریافتیم.» (جان ریشارد، ص ۲ - ۱۵۱) حاکم موضوع چشم او را پیش می‌کشد ولی شیخ‌الاسلام به‌دلیل پیری پیشنهاد را نمی‌پذیرد.

خود شیخ‌الاسلام نیز با جمعی در آخر ده به استقبال آمده، ایستاده بود. از امیرکلا گذشته به بندارکلا[1] رسیدیم.

[بارفروش]

پس از آن حمزه‌کلا،[2] ده میرزا اسمعیل برادر میرزا شکرالله بود. این ده نیز از دهات معتبره بود. خوب دهی بود. پس از حمزه‌کلا ابتدای بارفروش است. خانه‌های سفالی خوش وضع، درخت نارنج بسیار، کوچه‌های خوب ولی سنگ‌فرش نبود. جمعیت زیادی از مسلمان و ارمنی و یهود، تجار ایرانی و بادکوبه و روس فراوان بود.

خانلرخان[3] پسر علی‌قلی‌خان[4] برادر آقامحمدشاه مرحوم هم پیاده در

---

۱. بندارکلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۱ دقیقه و ارتفاع ۷ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۱۰۵)

۲. حمزه‌کلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه و ارتفاع ۴ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***فرهنگ آبادی‌های کشور***، ص ۲۱۲) حمزه‌کلا اکنون جزو شهر بوده و در محدودهٔ شمالی بابل واقع است.

۳. خانلرخان: پسر علی‌قلی‌خان قاجار و برادرزادهٔ آقامحمدخان، وی در اواخر روزگار محمدشاه (۱۲۶۴ ق) حکومت مازندران را داشت که به‌علت آن‌که از عهدهٔ سرکوبی شورشیان قلعهٔ طبرسی برنیامده بود، ناصرالدین شاه او را معزول کرد و به‌جایش مهدی‌قلی میرزا بر مسند نشست.

ظل‌السلطان نام پدرش را مصطفی‌خان می‌نویسد که اشتباه است. همچنین یادآور می‌شود که «پدرش کمال مرحمت را به این عمواقلی‌ها داشت و همه وقت سفارش آن‌ها را به من می‌کرد.» (ظل‌السلطان، ص ۳۰؛ و **سپهر**، ج ۳، ص ۴۸، نقل از ←

میان مستقبلین ایستاده، مردی بسیار پیر و بلندبالا، ریش درازی داشت. مورد نوازش و تفقّدات شد. به رعایت پیری فرمودیم سوار شود. قهارقلی‌خان،[۱] پسرش حاکم بارفروش است. حاضر خدمت و پیاده در جلو اسب می‌رفت. همه جا از کنار شهر می‌راندیم تا رسیدیم به اردو و محلّ نزول اردو نزدیک بحر ارم[۲] بود. واقع در چمنی، هوا بسیار گرم

← جعفر نیاکی، ج ۳، ص ۱۹۰ و ۳۶۰)

۴. علی‌قلی‌خان: برادر آقامحمدخان، او به‌هنگام روی کار آمدن فتحعلی شاه، به‌دلیل ناخشنودی دو چشم خود را از دست داد و به‌ناگزیر در بابل سکونت داده شد. عبدالرزاق دنبلی در *مآثر سلطانیه* می‌نویسد: «علی‌قلی‌خان را نیز به‌مجرد ورود خاقان مسعود [به طهران] از مشاهدهٔ دورباش... از کار بازمانده، با این‌که خود را عالم‌گیر می‌پنداشت زمین‌گیر گشت... و بعد از چند روز از بروز خیانت به حکم شاهنشاه خطاپوش دیده از دیدن بربسته به بلدهٔ بارفروش در گوشهٔ خانهٔ خویش خاموش نشست.» (عبدالرزاق دنبلی، ص ۲۸)

۱. قهارقلی‌خان: (ـ ۱۳۰۳ ق) فرزند خانلرخان قاجار در هزارجریب به‌دنیا آمد و تحت حمایت مادر و جد مادری تحصیلات متداول را کسب نمود با مرگ مادر به بارفروش آمده، به‌سبب کاردانی و لیاقت به دستیاری پدر در امور دیوانی اشتغال داشت. او مدتی حکمران مازندران و بارفروش بود. از او موقوفاتی در بابل بجا مانده است. (یوسف الهی، *سخنوران بابل*، ص ۷۴)

۲. بحر ارم: اکنون در محدوده مرکزی شهر بابل واقع است و به دو محله بحر ارم شرقی و غربی تقسیم شده است. ناصرالدین‌شاه دربارهٔ بحر ارم (در ۱۲۹۲ق) می‌نویسد: «در حوالی شهر دریاچه مانندی از آب رودخانه تشکیل یافته است... سفر اول که این‌جا آمده‌ام [مقصود همین سفر است] حکم به تعمیر بحر الارم نمودم حالا تمام شده است.» (ناصرالدین‌شاه، ایرج افشار، ص ۲۲۸) «دِمورگان می‌نویسد که بارفروش باغ شاه نداشت. در عهد شاه عباس حکم شد جنب سبزه‌میدان ساختمانی بسازند. هفده ستون درست کردند و رویش را یک دستگاه عمارت بنا کردند وقتی عمارت تمام شد، اطراف عمارت را کندند و دورش را آب بستند.» (جعفر نیاکی، ج ۲، ص ۴ – ۵۳) ←

بود. به‌طوری‌که سبب اذیّت می‌شد. پنج ساعت به غروب مانده وارد سراپرده شدیم. مرد و زن بارفروش به زبان بارفروشی دعا و ثنا می‌نمودند. هوای چادر حرارت داشت. گفتند کنار بحر ارم هوایش خوب است. چون مسافت نزدیک بود پیاده رفتیم. اعتضادالدوله، علی‌رضاخان، میرشکار [و] عمله خلوت بودند و این بحر ارم دریاچه‌ای است دایره مانند. گرداگرد آن به‌قدر میدان اسب‌دوانی طهران، جزیره مانندی در میان دریاچه واقع که مساحت اطرافش تقریباً هزار قدم از کنار دریاچه تا به جزیره تخمیناً صد و پنجاه قدم می‌شود. کارخانه قندسازی[1] و سفید کردن

← رضاقلی‌خان هدایت (در ۱۲۶۸ ق) می‌نویسد: «در خارج آن شهر، میدانی است اخضر، به سبزمیدان مشتهر، مردابی وسیع در آن‌جا واقع در وسط مرداب زمینی مشتمل بر عمارت عالیه، رفیع به غایت غریب و مستحسن و بدیع و نامش بحر ارم و اصل بنیانش از سلاطین صفویه و آبادیش از پادشاهان قاجاریه [است].» (رضاقلی‌خان هدایت، ص ۲۱)

نام دیگر بحر ارم «دِزکِ‌چال» است. این آبگیر به‌دلیل عدم ارتباط با رودخانه به‌تدریج به‌شکل مرداب درآمد که در ۱۳۱۰ ش به‌دستور دولت وقت خشکاندند. (جعفر نیاکی، ج ۲، ص ۶۲)

۱. کارخانه قندسازی: تهیه شکر و قند از عصارهٔ نی‌شکر در بارفروش در تاریخ ۱۲۵۲ احداث گردید. طی «اعلان‌نامه»‌ای در روزنامچه ***اخبار و وقایع دارالخلافه*** (توسط میرزا صالح شیرازی) از «ارباب هنر و اهل حرفت» دعوت شد که «الحال یک نفر استاد شکرریز ضرور است که شکر مازندران را تصفیه کند... بعد از انجام خدمات، وظیفه‌ای مرحمت می‌شود که ابداً محتاج نشوند.»

در خبر سال ۱۲۶۷ ق روزنامچه ***دارالخلافه طهران*** آمده است که شخصی به‌نام استاد عبدالمجید داوطلب شد که شکر سیاه را به شکر سفید تصفیه کند. در همان ایام امیرکبیر زراعت نی‌شکر را در مازندران توسعه داد و محصولات خوبی به بازار ایران عرضه شد که موجب ارزانی آن و نقصان در تجارت خارجی شد. (نقل از جعفر ←

شکر هم در حوالی دریاچه بود از نزدیکی این کارخانه به عرض دریـاچه، پلی تخته‌پوش[۱] ساخته‌اند الی جزیره[ای] که وسط دریـاچه واقـع است. پایه‌های زیر پل آجری است. تخته‌های پل کهنه و پـوسیده است. بـاید عوض شود آب دریاچه از بس علف بیهوده و نـیلوفر روئـیده، هـیچ پـیدا

← نیاکی، ج ۲، ص ۱۵۲ تا ۱۵۷)

میرزا ابراهیم در ۱۲۷۶ ق چنین می‌نویسد: «سمت قبلهٔ بارفروش آخر محل‌ها، یک میدان سبزه‌زار بی‌صفا، مقابلش باغ شاه است. اول شکرسازی دولتی است کـه کـل دستگاه و اسبابش را حاجی میرزا محمدخان و حاجی زین‌العابدین از دارالسلطنهٔ مسکو آورده‌اند و مدت هشت سال این کارخانه برقرار شده است. یک نفر استادکار قابل از اهل بلدهٔ اصفهان مسمّا به استاد عباس در آن‌جا مـی‌باشد.» (مـیرزا ابـراهـیم، ***سـفرنامه***، ص ۱۱۸)

۱. پل تخته‌پوش: رضاقلی‌خان هدایت در ***روضة‌الصفا*** پیشینهٔ این پل را بـه عـصر شـاه عباس می‌رساند و می‌نویسد: «در [بحر ارم] گرداگرد آن عمارات را آب احاطه کرده و درنهایت عمق است و معبر آن منحصر است به تخته پلی که شاه عباس پایهٔ آن را از قعر آب بنیاد نهاده و برفراز آب ساخته و تا فضای محوطه رسانیده و سواره و پیاده از آن پل عبور و مرور کنند.» (نقل از منوچهر ستوده، ***همان***، ص ۱۸۸) ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) می‌نویسد: «چون از شهر گذرند به باغی دراز رسند که در پهلوی آن پلی است ۴۶ ستون دارد. سنگی و بزرگ. طول ۱۸۰ قدم که با عمارات ساخته شده، اکنون ویرانه است. یک نفر به احتیاط از آن می‌گذرد در اثنای راه باغ شاه تپه‌ای است. در آن‌جا دو گـری[؟] مدفون است که در ایام محمدشاه بود و آن‌جا را دزد کچل گویند.» (ملکونوف، ص ۱۵۵) رابینو (در ۱۳۲۶ ق) می‌نویسد: « پل بیست و چهار چشمه‌ای آجری به باغی در میان جزیره که اکنون به‌صورت ویرانه‌ای درآمده است منتهی مـی‌شود.» (نـقل از مـنوچهر ستوده، ***همان***، ص ۱۹۳)

ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) نیز از آن پل یاد می‌کند: «وسط این دریاچه، جزیره‌ای است که به‌واسطهٔ جسر ممتدی که پایه‌های آن از آجر و روی آن تخته است، جزیره را وصل به ساحل سمت بارفروش می‌کند.» (***ناصرالدین شاه***، هارون وهومن، ص ۹۸)

نیست.[۱] باید دریاچه را پاک نمود و آن جزیره نیز یک‌جا چمن و لجن بود. آمد و شد صعوبتی داشت. ملک‌آرای مرحوم[۲] در وسط جزیره کلاه‌فرنگی[۳] خوش‌وضعی ساخته که حال یکسره خراب است باید دوباره ساخته شود. عمارت اندرونی نیز در پایین جزیره باقی است. قدری خراب است آن نیز مرمّت و اصلاح می‌خواهد. در حیاط اندرونی دو درخت نارنج خیلی خوب بود. حکم نمودم چادر سراپرده را آن‌جا زده، تجیر کشیدند.

کوه دماوند و بعضی کوه‌های دیگر دربرابر پیدا بود. قدری با دوربین تماشا نمودم. اینجا نیز هوا گرم بود. اندکی باران آمد. حرارت هوا تخفیفی یافت. عصر به چادر در اردو مراجعت نمودیم. عرایض سپهسالار و دبیرالملک رسیده، ملاحظه شد تا جوابش نوشته شود. دهاتی که امروز در دو طرف راه بود از این قرار است دست راست: بلوک آباد،[۴] رودبست،[۵]

---

۱. نیلوفر بحر ارم: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: در این دریاچهٔ بحر ارم انواع و اقسام طیور آبی موجود است. سطح دریاچه پوشیده از گل نیلوفر است که برگ‌های بسیار بزرگ و گل سفید معطری دارد. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۹۸)

۲. منظور محمدقلی میرزا حکمران وقت مازندران و فرزند فتحعلی شاه است.

۳. کلاه‌فرنگی: چارلز استوارت (در ۱۲۵۲ ق) از این بنا یاد می‌کند: «در وسط باغ شاه که میان بحر ارم... قرار دارد عمات کلاه‌فرنگی به‌فرمان والی سابق، ملک‌آرا، احداث گردیده و بعضی از اطاق‌هایش بسیار عالی است اما اکثر مسافرانی که پیش از ما گام به این کاخ نهاده بودند، اسبان و استران خود را در این اطاق‌ها بسته بودند و از آنها بر سبیل اصطبل استفاده می‌کردند. ما نیز به‌تبعیت از ایشان چنین کردیم. اندرون عبارت از چهارگوشه‌ای است با دیوارهای بلند که صد یارد با کلاه‌فرنگی فاصله دارد. (نقل از منوچهر ستوده، **همان**، ج ۴، ص ۱۹۰)

۴. بلوک‌آباد: گویا منظور «بلوک» از دهستان ساسی کلوم باشد که این روستا [در سرشماری ۱۳۶۵] ۴۴۹ نفر جمعیت و ۶۹ خانوار داشت. (اسفندیار رازی، ص ۳۸۵) ←

دابوی بزرگ،[۱] دابوی کوچک،[۲] جلال ازرک،[۳] شکنج‌افروز.[۴]
دست چپ: پازوار، رودبار،[۵] پیه‌سر.[۶]

← ۵. رودبست: این دهستان در جنوب بابلسر و مغرب راه بابلسر به بابل واقع و از دهکده‌های مهم آن کَلِه بَست، گاوزن محله، کاری‌کلا و اوجاک سر است. (منوچهر ستوده، **همان**، ج ۴، ص ۲۵۵) نام این روستا در جلد دوم **تاریخ طبرستان** به‌کرّات یاد شده است. (ابن اسفندیار، ج ۲، (الحاقی) ص ۱۲۲، ۱۶۷، ۲۱۰ و...)

۱. دابوی بزرگ: امروز به «دابوی شمالی آمل» نامدار است. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) از آن یاد می‌کند: «یک نفر آخوند از سکنهٔ دابوی بزرگ... سر راه ایستاده بود.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۶۰)

۲. دابوی کوچک: در یک فرسخی دابوی شمالی آمل واقع است. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) از آن یاد می‌کند: «وزرا محله و مریج محله جزو دابوی کوچک است.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۶۰)

۳. جلال ازرک: در سمت غرب بابل واقع است. این دهستان دارای ۵۵ روستا می‌باشد. نام آن گویا منتسب به جلال ازرق، حاکم بارفروش‌ده در زمان کیائیان جلالی است. بصرا، بیجی‌کلا، متکه، درزی‌کلا، دهک از جمله آبادی‌های این دهستان می‌باشند. (جعفر نیاکی، ج ۲، ص ۷۷)

۴. شکنج‌افروز: در محدودهٔ بابل، دهی با این نام دیده نشد. گویا مقصود ناصرالدین‌شاه «گنج‌افروز» باشد. گنج‌افروز را به‌صورت بومی «کَنجِه روز» می‌خوانند. رابینو می‌نویسد که براساس کتیبه‌ای با تاریخ ۱۱۶۹ ق عایدات «گنجوروز» و چند آبادی دیگر وقف مسجد کاظم‌بیک است. (رابینو، ص ۸۳)

این آبادی به دو بخش بالا گنج افروز و پایین گنج افروز تقسیم شده و در جنوب بابل واقع است.

۵. رودبار: از آبادی‌های دشت سر آمل است. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «رودبار دشت سر، ملک ملاعباس اسکی [است].» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۱۰۶) این روستا در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۱ دقیقه و ارتفاع ۱۶۷ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **فرهنگ** ←

امروز حاصل کتان که مازندرانی‌ها «وش» می‌گویند دیده شد. بسیار سبز و باطراوت، [در] راه گل‌های آبی رنگ کوچک خوش‌منظر دارد. خیلی باصفا است. خلاصه شام صرف شد و آسایش نمودیم.[۱]

[دیدار با علما و اعیان بارفروش]

روز یک‌شنبه، بیست و هفتم ذی‌الحجة صبح اول هوا صاف بود بعد ابر شد. دو سه ساعت هوا سرد شد. بیرون آمدیم. پیش از ناهار علما به این موجب به دیدن آمدند:

حاجی اشرفی[۲] اندک نقاهت و کسالتی هم داشت، ملامحمدشفیع

← *آبادی‌های کشور*، ص ۲۸۳)

۶. پیه‌سر: از توابع آمل، ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) آن‌را «پَسرَه» نوشته است. صورت امروزین آن «پساره» می‌باشد. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۱۰۷)

۱. *ایران*، پنج‌شنبه، بیستم رجب سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۴، ص ۲ و ۳.

۲. حاجی اشرفی: (۱۲۲۹ ق – ۱۳۱۵ ق) ملامحمد بن ملامحمدمهدی، اهل اشرف (بهشهر) بود. پس از طی مقدمات در زادگاهش به بابل آمد و از شاگردان ملامحمد سعیدالعلماء شد. سپس به عتبات رفت و از شیخ انصاری بهره برد. در ۲۱ سالگی به اجتهاد رسید و از سوی سید محمدباقر شفتی ملقب به حجةالاسلام شد. آنگاه راهی مازندران گردید و در بابل اقامت گزیده، در میان فقهای معاصرش یگانه شد. او عالم طراز اول عصر ناصری در مازندران بود. شاه و دیگر رجال سیاسی، مذهبی احترام ویژه‌ای برای او قائل بودند. از محضرش علمای بسیاری بهره بردند. از آثار او عبارتند از: *شعائرالاسلام*، *الاجوبة عن الاسئلة*، *المزار*. (عبدالرحمن باقرزاده بابلی، ص ۷۱ تا ۸۴) ناصرالدین شاه در این سفر یک انگشتر الماس به او هدیه می‌دهد. (صنیع‌الملک، *روزنامه دولت علّیهٔ ایران*، ش ۵۹۰، ص ۷)

دابویی،[1] ملاحمزه لال آبادی،[2] ملامحمدامین بارفروشی،[3] شیخ یوسف بارفروشی،[4] ملامحمدحسن بندپئی،[5] آقاسیدمحمد داماد حاجی اشرفی،[6]

---

۱. ملامحمدشفیع دابویی: از شاگردان شریف‌العلمای مازندرانی بود و در بابل سکونت داشت. صاحب *تراجم‌الرجال* او را «فاضل و فقیه، محقق و دارای حسن بیان و حسن انشاء در زبان فارسی و از اعلام قرن سیزدهم یاد کرده است.» از آثار او عبارتند از: *مرصادالعباد*، *شرح مرصادالعباد*. (عبدالرحمن باقرزاده بابلی، ص ۱ - ۳۰)

۲. ملاحمزه لال‌آبادی: ملقب به خلیل از علمای فاضل و مدرس ادبیات در بابل بود. آقابزرگ طهرانی درباره‌اش می‌نویسد که مولی حمزه مازندرانی، معاصر و دوست و یار صمیمی ملامحمد مقدس اشرفی است که به‌همراه او در بابل ساکن بود و مورد احترام و عنایت وی قرار داشت.

از آثار او *بهیهٔ موطوئه* و *ذروةالتصنیف* است. (عبدالرحمن باقرزاده بابلی، ص ۱ - ۹۰؛ نیز یوسف الهی، *سخنوران بابل*، ص ۷۵)

۳. ملامحمدامین بارفروشی: شناخته نشد.

۴. شیخ یوسف بارفروشی: از علمای برجسته بابل، کتابی از او به‌نام *تقریرات اصول* (با تاریخ ۱۲۵۴) در مدرسه صدر بابل موجود است. (علی صدرایی خویی،...، ص ۱۶۷)

پای تلگرافی که در عصر مشروطه از سوی علمای بابل فرستاده شده، امضای او نیز وجود دارد که نشان می‌دهد تا آن‌زمان زنده بود. (اسماعیل مهجوری، ج ۲، ص ۲۳۹)

۵. ملامحمدحسن بندپئی: (ـ ۱۲۸۷ ق) فرزند علی‌محمد قاسمی بندپئی، پس از پایان تحصیلات در عتبات به بابل بازگشت و به اقامهٔ وظایف دینی و تدریس علوم اسلامی پرداخت. او پدر ملامحمدجان علامه (از مشروطه‌خواهان بنام) و میرزا فضل‌الله حائری مازندرانی (از مجتهدان برجسته عتبات) بود.

از آثارش: *حاشیه بر منتهی‌المقال* و *حاشیه بر قوانین* است. (عبدالرحمن باقرزاده بابلی، ص ۸ - ۱۷؛ و نیز علی صدرایی،...، ص ۲۱۸)

۶. آقاسیدمحمد داماد حاجی اشرفی: فرزند سیدمحمود مرعشی، از اعیان بارفروش در عصر ناصری بود. محمدکاظم گل‌باباپور به مصحح گفته بود که ناصرالدین شاه در سفر خود به بارفروش، جلال ازرک را به او بخشیده و در خانه‌اش به روی همگان باز بود. ←

شیخ‌محمد شیخ‌الاسلام امیرکلایی،[۱] ملامیرزامحمد منجّم‌باشی قدری صحبت داشتند. عرایض لازمه را اظهار نمودند. علما مرخّص شده، رفتند. ناهار آوردند. پس از ناهار ریش سفیدان اغور جلی که تازه آمده بودند و جهان‌سوز میرزا فرستاده بود به حضور آمدند. اسب بسیار خوبی با آلاقیش نقره، طلاکوب خوش‌ترکیبی پیش‌کش نمودند. آنها نیز مرخص شده، رفتند. بعد آقاسیدربیع[۲] که آن هم مجتهد بارفروشی است با این اشخاص به‌حضور آمد:

ملامحمود حمزه‌کلایی، آقامیرزا بزرگ،[۳] آقاسیدصدرالدین تنکابنی،[۴]

← (یوسف الهی، *سخنوران بابل*، ص ۱۲۱) وی پدر میرزا محمود رئیس متخلص به محوی است.

ناصرالدین شاه در سفر ۱۲۹۲ ق نیز از او یاد می‌کند: «از بناهای خوب که امروز دیدم... خانهٔ آقاسیدمحمد داماد حاجی ملامحمد اشرفی... بود.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۱۰۱)

۱. شیخ محمد شیخ‌الاسلام: مالک آبادی امیرکلا.

۲. آقاسیدربیع بارفروشی: اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «از مجتهدین مشهور طبرستان است. در بعضی مسافرت‌های همایونی به مازندران به شرف بازدید نایل گردید.» (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۲۱۳) صنیع‌الملک (در صفر ۱۲۸۳ ق) می‌نویسد: [ناصرالدین شاه] دویست تومان وجه نقد به آقا سید ربیع مجتهد به‌رسم تکلّف [داد].» (صنیع‌الملک، *روزنامهٔ دولت علّیهٔ ایران*، ش ۵۹۰، ص ۷)

۳. آقامیرزا بزرگ: گویا جد خاندان بزرگ زادهٔ بابل بود.

۴. آقاسیدصدرالدین تنکابنی: (ـ ۱۳۱۶ ق) فرزند محمدهاشم و از نوادگان امیرمحمدعلی حسینی تنکابنی بود که مزارش در آنجا شهرت داشت. سیدصدرالدین در نجف نزد شیخ انصاری به تحصیل پرداخت و پس از تکمیل مدارج علمی به قزوین رفت و تا پایان عمر در آن‌جا مانده، مورد توجه مردم آن دیار قرار گرفت. (آغابزرگ طهرانی، *نقباءالبشر*، ج ۳، ص ۹۵۱)

آقامحمدرضا پسر مرحوم شریعتمدار،[1] سیدعبدالکریم قاضی.

آنها نیز قدری عرایض داشتند، اظهار نموده، مرخص شدند. بعضی فرامین دیده شد. حکم آنها صادر گشت. با اعتضادالدوله و یحیی‌خان بعضی دستورالعمل‌ها داده شد. خانلرخان پسر علی‌قلی‌خان برادر آقامحمدشاه مرحوم به حضور آمد. بسیار پیر بود. حساب عمرش را نمودیم، هشتاد و پنج سال متجاوز داشت. بسیار ضعیف و نحیف بود. اذن نشستن دادم. مشاعرش بجا بود. مختل نشده بود. قدری صحبت داشت. **تاریخ سپهر**[2] را گفتم آوردند. حالات محمدحسن‌خان[3] مرحوم را خواندند. پس از نماز سه ساعت به غروب

---

۱. آقامحمدرضا پسر شریعتمدار: فرزند ملامحمد حمزه‌کلایی (شریعتمدار). آغابزرگ طهرانی در *نقباءالبشر* به‌نقل از نسخه‌ای خطی که در مدرسه میرزازکی بارفروش در تاریخ ۱۲۴۶ ق کتابت شده بود از «ملامحمدرضا بن محمد» به‌عنوان «اعلم‌العلما و افضل‌الفضلا مجتهدالعصر و الزمان» یاد می‌کند که گویا همو باشد. (آغابزرگ طهرانی، *نقباءالبشر*، ج ۲، ص ۵۶۵)

۲. *تاریخ سپهر*، نام اصلی این اثر *ناسخ‌التواریخ* است. این کتاب معروف‌ترین تاریخ عمومی دورهٔ قاجاریه است که قریب پانزده جلد بزرگ می‌باشد. مؤلف آن میرزا محمدتقی لسان‌الملک متخلص به سپهر است. وی تألیف آن‌را در زمان محمدشاه قاجار آغاز کرد و در زمان ناصرالدین شاه ادامه داد و چون درگذشت عباس‌قلی‌خان سپهر کار او را دنبال کرد ولی باز هم ناتمام ماند. (محمد معین، ج ۴، ص ۲۹۲)

۳. محمدحسن‌خان قاجار: (۱۱۲۷ - ۱۱۷۲ق) پسر فتحعلی‌خان قاجار و پدر آغامحمدخان، در ۱۱۵۶ نایب‌الحکومه استرآباد را شکست داد ولی مغلوب فرستادهٔ نادرشاه شد. پس از مرگ نادر دوباره دست به‌کار گردید و گرگان را گرفت اما از علیشاه شکست خورد. در ۱۱۷۱ شیراز را محاصره کرد ولی دربرابر کریم‌خان زند یارای مقاومت نداشت سال بعد به‌دست سه نفر که دو تن ایشان قاجاری بودند کشته شد. (محمد معین، ج ۵، ص ۱۹۲۲)

مانده به عزم بازدید علما اسب خواسته سوار شدیم. اول به خانهٔ حاجی اشرفی رفتیم. عمارت خوبی و حوض‌خانهٔ خوش‌وضعی دارد. با حاجی در تالار نشسته صحبت بسیار داشته شد. از آن‌جا به خانهٔ آقاسیدربیع رفتیم. محل عبور از بازار طولانی تاریکی بود که سقفش از چوب[1] شیروانی‌پوش ساخته‌اند.

جمعیت جلو بسیار، هوا نیز بسیار گرم شد. صدمه زد. به هزار زحمت از بازار گذشته به‌کوچه افتاد[یم]. سنگ‌فرش نبود. در فصل زمستان و باران کوچه‌ها بسیار گل می‌شود. عبور صعوبتی دارد. مدرسه[ای] به‌نظر آمد[2] بسیار عالی از بناهای میرزا شفیع صدراعظم خاقان مرحوم.[3] مدرسهٔ آباد

---

۱. اصل: چوپ.

۲. مدرسهٔ صدر: این مدرسه و مسجد متّصل در ۱۱۸۱ ش به‌خرج میرزاشفیع بندپئی، صدراعظم فتحعلی شاه در محلهٔ پنج‌شنبه بازار بنا شد. میرزا محمدشفیع دهکدهٔ نقیب دشت و مزرعهٔ خشک شوآر و املاک دیگر را وقف مدرسه کرد. ناصرالدین شاه در سفر ۱۲۹۲ ق نیز از این مدرسه دیدن می‌کند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۱۰۱) این مدرسه پس از انقلاب به حوزهٔ علمیه خاتم‌الانبیاء تغییر نام داد با این‌حال هم‌چنان به مدرسهٔ صدر معروف است. در حوالی ۱۳۶۵ ساختمان مدرسه تجدید بنا شد و در دههٔ هفتاد کتابخانهٔ مجهزی در گوشه‌ای از زمین مدرسه به‌نام آیت‌اللـه روحانی احداث گردید. (محمد شکری فومشی، «پیشینهٔ آموزشی بابل»، ***بابل شهر بهار نارنج***، ص ۳۰۰ - ۲۹۹)

۳. میرزا محمدشفیع بندپئی صدراعظم: (۱۱۵۹ - ۱۲۳۴ ق) پدرش حاج میرزا احمد، از خدمتکاران نادرشاه بود. میرزا شفیع در هنگامهٔ روی کار آمدن آغامحمدخان جذب دستگاه او شد و در همهٔ افت و خیزها همراه او بود و تا روی کار آمدن حاج ابراهیم کلانتر، وزیر آغامحمدخان بود. در ۱۲۱۱ق خواجه تاجدار تهران را به او و بیگلربیگی سپرد و خود برای دفع یاغیان به قفقاز رفت. این جریان با مرگ آغامحمدخان همراه شد و او شهر را چنان نگه داشت تا فتحعلی شاه (ولیعهد) بازگردد. در روزگار فتحعلی شاه او ←

دایر، طلبه‌نشین، درخت نارنج بسیار داشت.

بارفروش حمام‌های خوب و مساجد عالی دارد. خلاصه، رفتیم خانهٔ آقاسیدربیع در کتابخانه نشستیم. کتاب بسیاری داشت. از آن‌جا برخاسته، خانهٔ خانلرخان و قهّارقلی‌خان، پسرش، خانهٔ خوبی داشتند. صحن خانه درخت نارنج و مرکبات بسیار داشت.

درخت‌ها بهار کرده بود. خیلی باصفا بود. تالار بزرگی داشت. جنبین تالار، بالاخانه. در بالاخانه نشستیم. چای و عصرانه آوردند. پیش‌خدمت‌ها در حضور بودند. یک در خانهٔ قهارخان از تکیه باز می‌شد. بانی تکیه خود خان است. از در تکیه سوار شده به منزل آمدیم.

پس از شام قرق [کردند] و یحیی‌خان احضار گشته، بعضی فرمایش‌ها شد. شام خورده، آسایش نمودیم.[۱]

روز دوشنبه، بیست و هشتم ذی‌الحجة امروز باید آمل رفت.[۲]

← پس از کلانتر قرار گرفت تا این‌که در ۱۲۱۵ق شاه دستور قتل حاج ابراهیم کلانتر و بستگانش که الیگارشی راه انداخته بودند داد و از آن پس میرزا شفیع لقب صدراعظم گرفت و تا پایان زندگی در این مقام بود. او در مسائل سیاسی به انگلیس و روسیه اعتمادی نداشت از این‌رو اندکی به فرانسه گرایید که با دیدن عدم وفاداری ایشان، از فرانسه هم برید. جنگ‌های ایران و روسیه و تحمیل قرارداد گلستان از ناگوارترین وقایع دوره صدارت او بود. در ۱۲۳۳ق در خراسان از یک ترور جان به در برد و تا آخر کار به آسودگی گذراند.

از آثار او مدرسه صدر تهران و مدرسه صدر بابل است. (یوسف الهی، «میرزا شفیع مازندرانی، صدراعظم بندپئی»، *درگسترهٔ مازندران*، ج ۲، ص ۳۲ تا ۴۵)

۱. *ایران*، سه‌شنبه، بیست و پنجم رجب‌المرجب سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۵، ص ۱ و ۲.

۲. آمل: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۰ دقیقه و ارتفاع ←

می‌گفتند چهار فرسنگ است. وقتی معلوم شد هفت فرسنگ بیشتر بود. خلاصه، صبح نیم ساعت از دسته گذشته، سوار شدیم باران نیز می‌آمد. با حاجب‌الدوله قدری فرمایش شد. از پلی که محمدحسن‌خان مرحوم به رودخانه آمل[1] بسته، گذشتیم. پل بسیار محکم استواری است. ده چشمه دارد. هیچ اصلاح و مرمت نمی‌خواهد. خیلی خوش وضع بود و متّصل باران می‌آمد.

زمین گل شد به‌نوعی که اسب و قاطر تا سینه به گل فرومی‌رفت. مردم اردو از گل و باران هیئت غریبی داشتند. اغلب پیش‌خدمت‌ها و بنه عقب ماندند. از رودخانه هراز[2] نهر بزرگی موسوم به پاری[3] حفر

← ۳۶ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ص ۴۴) از کهن‌ترین شهرهای مازندران و در ادوار مختلف تخت‌گاه شاهکان طبرستان بود. براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۳۴۳۷۴۷ نفر می‌باشد.

۱. پل محمدحسن‌خان: ناصرالدین شاه در ثبت این پل دچار اشتباه شده است چرا که چنین پلی بر روی رودخانه آمل (هراز) وجود نداشته، گویا مقصود او پل محمدحسن خان بر روی رودخانه بابل باشد که در ابتدای جاده قدیم آمل ـ بابل نهاده است.
این پل در ۱۱۴۶ ش به امر محمدحسن‌خان (پدر آغامحمدخان) احداث شد. درازای پل ۱۴۰ متر و پهنای آن ۵/۳۰ تا ۶ متر است و هشت متر بلندی دارد. این پل دارای هشت چشمه است که دو چشمه آن کوچک‌تر از بقیه در دو سوی پل وجود دارد چهار برجک در دو سوی پل وجود داشت که اکنون از بین رفته است. این پل در عصر قاجار و پهلوی تعمیراتی داشته است. (شهرام قلی‌پور گودرزی و حافظ ذبیح‌اللهی، «آثار و بناهای تاریخی بابل»، ***بابل شهر بهار نارنج***، ص ۵۳۵)

۲. رودخانه هراز: از ارتفاعات شمالی البرز مرکزی سرچشمه می‌گیرد. بعد از گرفتن شاخه‌های متعدد مخروطه افکنه‌ای را در جلگهٔ آمل تشکیل می‌دهد که جریان اصلی آن از میان شهر آمل گذشته و به دریای مازندران می‌ریزد. (سازمان جغرافیایی ←

نموده که آن نهر به‌قدر رودخانهٔ جاجرود بود. بلوک لال‌آباد[۱] از آن نهر مشروب می‌شود. نهرهای کوچک به‌قدر سیصد چهارصد نهر از نهر بزرگ پاری جدا نموده به دهات اطراف می‌برند. اکثر نهرهای خرد یا پل سنگی داشت یا چوب‌بست. اکثر آنها خراب و ویران. سطح بعضی پل‌ها سوراخ پیوسته اسب و مال بنه بود که در نهرها می‌افتاد و سبب معطّلی می‌شد. دهات دست راست و دست چپ راه نیز دور بود که رعیت و عمله حاضر باشد. قاطر و شتر بود که در باتلاق‌ها و نهرها می‌افتاد و کسی نبود که امداد کند تا نیمهٔ منزل راه طوری بود که از راه به صحرا نمی‌توانستند عبور نمایند. اطراف راه چیر و سیاه‌تلو[۲] بود. امکان گذشتن نداشت.

← نیروهای مسلح، *فرهنگ جغرافیایی*، ج ۲۷، ص ۸)

۳. نهر پاری: صورت درست آن «کاری» است. این رود، در کره سنگ آمل از رودخانه هراز جدا می‌شود و پس از گذشتن از روستای کمرکلای آمل (بین بزمینون و زیارو) و طی حدود صد و سی کیلومتر به رودخانه بابل می‌پیوندد. (جعفر نیاکی، ج ۲، ص ۶۶، به‌نقل از دکتر ایرج کریمیان)

۱. لال‌آباد: لاله‌آباد نیز گفته می‌شود. این ناحیه، جزء بخش مرکزی بابل است که در جنوب غربی آن، در دو طرف جادهٔ آمل - بابل واقع شده است. آب این ناحیه از رودخانهٔ کاری است که از هراز جدا شده و در حدود سی و هشت آبادی این ناحیه را آبیاری می‌کند. لاله‌آباد از مشرق به ناحیهٔ دابوی آمل و از شمال به رودبست و پازوار بابلسر و از غرب به ناحیه بیشه و گنج‌افروز و از جنوب به ساس کلوم محدود می‌شود. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۴، ص ۲۸۸)

۲. سیاه‌تلو: siyāh-talu، درختی است از تیرهٔ عناب که اغلب گونه‌هایش به‌صورت درختچه می‌باشند و در اکثر نقاط جنگل‌های شمال ایران (قسمت‌های خشک جنگل) وجود دارد. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۹۶۹) به‌طبری سیاتلی است.

[آمل]

خلاصه، بدترین روزها بود. به اهل اردو و نوکر بسیار سخت و صعب گذشت. نهرهای خراب، پل‌های شکسته بند زیاد، سرباز پیاده [و] چهارپایان سرباز تا گوش گل‌آلود، در اثنای راه وسعت‌گاهی پیدا شد نزدیک ده کاظم‌بیکی[1] متعلق به عباس‌قلی‌خان ارباب. آن‌جا به ناهار پیاده شدیم. به‌سبب برودت هوا قدری آتش افروختند. بعد سوار شده طرف منزل راندیم. چند سوار و جمعیتی از دور پیدا شد. عباس‌قلی‌خان لاریجانی بود. مأمور نمودم، عقب مانده، اصلاح پل‌ها نماید تا بقیهٔ اردو پس از این به‌راحت بگذرند. قدری طی مسافت نموده، جمعیت لاریجانی و آملی بودند به استقبال آمده بود. پسر عموی عباس‌قلی‌خان همراه آنها بود. در جلو اسب پیاده می‌دوید. به او نیز بعضی فرمایش‌ها شد. به راسته بازاری رسیدیم که همهٔ دکان‌ها بسته بود و سطح معبر بازار سنگ‌فرش امّا ویران و گِل و لجن فراوان از بازار عبور نموده به پلی رسیدیم که به رودخانه هراز ساخته‌اند. عرض پل تنگ بود. پیاده از پل عبور نمودیم. طول پل صد و پنجاه قدم بود. تقریباً دوازده چشمه[2] و بسیار محکم اصلاً عیبی و نقصی به او راه نیافته، رود هراز[3] آبش

---

۱. ده کاظم‌بیکی: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۰ دقیقه و ارتفاع ۳۹ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۲۸)

۲. پل دوازده چشمه: ملکونوف (در ۱۲۷۷ ق) می‌نویسد: «[هراز] پلی دوازده چشمه دارد. بسیار بلند و دراز است گویند امام حسن (ع) آن‌را ساخته ولی اهالی آن‌جا گویند خداترس، رغماً لانف بازرگان ساخت و نفرین‌نامه نوشت که ارباب مکنت از آن‌جا نگذرند بلکه گذرگاه رعایا و بیچارگان است. (ملکونوف، ص ۱۶۲) اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «بنای او را در زمان فتح اسلام می‌دهند به اعتقاد من قدیم‌تر است.» (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۶۳)

۳. اصل: هزاز.

طغیانی داشت. از پل گذشته از میان شهر عبور نمودیم. به مقبره[ای] رسیدیم، بسیار قدیم و کاشی‌کاری خوب نموده، صندوقی داشت. مشهور به مقبرهٔ میربزرگ.[1] در شهر نارنج و مرکّبات زیاد بود. عمارات خوب و حمّامات آباد داشت. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. آتش افروختند رخت‌های باران‌خورده را خشک نمودند. از کنار چادر سراپرده، نهری جاری بود به‌قدر ده سنگ آب داشت ولی گل‌آلود بود. شب شد محقق از *ناسخ‌التواریخ* سپهر حالات واقعات آقامحمدشاه مرحوم را خواند.

علی‌رضاخان[2] از بارفروش مرخّص شده به سرکشی دهات خود رفت. اسباب و اموال مردم را قدری آب برده بود. عکاس‌باشی از عقب آمد گفت در آمل چند دکّان و کاروان‌سرایی آتش گرفت گفتم تحقیق نماید به چه سبب سوخته بود.[3] نماز نموده، شام خورده، میل به آسایش و راحت نمودم.[4]

---

۱. مقبرهٔ میربزرگ: میرقوام‌الدین مرعشی، سرسلسلهٔ مرعشیان مازندران که در ۷۸۱ ق درگذشت و با شکوه و جلال در محلهٔ سبزه‌میدان آمل به خاک سپرده شد. «قبه‌ای عالی برای گور او ساختند.» (میر تیمور مرعشی، *تاریخ خاندان مرعشی*، ص ۷)
پس از تسلط امیر تیمورلنگ بر مازندران، شکست مرعشیان، آمل به اسکندر چلاوی (فرزند کیاافراسیاب) سپرده شد و او که از سادات کینه در دل داشت بقعه را به‌جبر ویران کرد. درویشان بعدها اندک عمارت بر بالای گور ساختند تا این‌که در ۸۱۴ ق در زمان استیلای سیدعلی ساروی بر آمل بنای مناسبی احداث شد. در روزگار شاه عباس اول (یکی از نوادگان دختری میربزرگ) بنای امروزی بر آن ایجاد گردید. تاریخ صندوق چوبی مزار ۱۰۳۳ ق است. (منوچهر ستوده، *همان*، ص ۹۱ تا ۱۰۲)

۲. عضدالملک: رجوع شود به بخش [ملتزمین رکاب].

۳. اصل: بودم.

←

[آتش‌سوزی در بازار آمل]

روز سه‌شنبه، بیست و نهم ذی‌الحجة امروز در آمل توقف است. صبح برخاسته ناهار در اندرون خوردم. باز هوا ابر شد. هوا خفگی پیدا نمود. بیرون آمدم. علی‌رضاخان که به دهات خود رفته بود با برادرش امروز آمد با یحیی‌خان و آقاعلی سه چهار ساعت به غروب مانده، مشغول نوشتن احکام و جواب عرایض متفرّقه بودیم. نوشته‌جات خراسان و کرمان و عرایض سپهسالار را جواب نوشتیم. بسیار کار داشتیم. ایشیک آقاسی‌باشی امروز معلوم نموده بود که کاروان‌سرا و دکاکین که دیشب سوخته بود، سه نفر از قاجاریّه سهواً آتش روشن نموده، احتیاط نکرده بودند. گفت ملاحظه نمایند چقدر خسارت وارد آمده، گفتند جزیی خسارت رسیده، مقرّر داشتیم بدهند. از کثرت مشاغل و نوشتن، کسالت عارض گشت. اندکی خوابیدم. بعد برخاسته،[1] نماز گزارده، اسب خواسته، سوار شدم. نزدیک اوجی‌آباد،[2] خانهٔ عباس‌قلی‌خان لاریجانی رفتم.

← ۴. *ایران*، شنبه، بیست و نهم رجب سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۶، ص ۱ و ۲.

۱. اصل: برخواسته.

۲. اوجی‌آباد: از توابع دهستان هرازپی جنوبی آمل، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۰ دقیقه و ارتفاع ۳۶ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۷۳) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۰۵۰ نفر می‌باشد. (رجوع شود به بخش [اوجی‌آباد])

[شکار در آمل]

میرشکار و یاور لاریجانی با پیش‌دارچی‌های[۱] مازندرانی، پیش‌دارچی به‌اصطلاح مازندرانی، پیاده‌هایی هستند که مسلح به یک حربه شبیه ساطور می‌باشند و شغل‌شان منحصر به شکار خوک است و پیاده و تولهٔ بسیار عزم شکار خوک نمودیم. میان میرشکار و یاور لاریجانی اختلاف‌آرایی شد. به میرشکار گفتیم وقوف و بلدیّت این‌ها در شکار خوک بیشتر است. هر چه این‌ها بگویند بشنوید.

رحمت‌الله‌خان، محمدرحیم‌خان، علی‌رضاخان، ابراهیم‌بیک نایب، با عملهٔ شکار رفتیم تا کنار نهری عظیم که اطراف آن درخت رسته و چمنی سبز و خرم وسیع داشت. آن‌جا ایستاده، منتظر شکار بودیم. اول سر خوک نمودار گشت ولی به‌فاصله از یکدیگر، یکی نر و دو ماده از جلگه به‌سوی جنگل می‌رفتند. توله‌های لاریجانی را به‌سمت آنها رها نمودند. خوک‌ها را تعاقب کردند. هر خوکی را چهل، پنجاه توله احاطه نموده، فریادکنان حمله‌ور می‌شدند. هنگامهٔ شکار گرم شد. تماشای خوبی داشت. یک نفر لاریجانی بالای درختی رفته، قراولی می‌نمود. هر وقت خوکی پیدا می‌شد خبر می‌داد که از فلان سمت آمد. بسیار خوب و با وقوف قراولی شکار می‌کرد[یم].

بعد از شکار، ناهار صرف نموده، سوار گشته به‌جانب منزل راندیم.

---

۱. (piš dãrçi): ناصرالدین شاه می‌نویسد که مازندرانی‌ها به پیاده‌هایی که مسلح به ساطور بوده و شغل‌شان شکار خوک باشد می‌گویند.

[آبادی‌های میان بارفروش و آمل]

ده و قریه که امروز از بارفروش الی آمل در دو طرف راه ملاحظه شد بدین موجب است.

دست راست: موزواج[۱] تیولی خانلرخان، اسپوکلا[۲]ی لال آباد، متی‌کلا،[۳] گرمیج[۴] لال آباد، خاصه بابلکان[۵] لال آباد، چناربن[۶] لال‌آباد، کاظم‌بیکی

---

۱. منظور «موزیرج» است. اکنون جزئی از شهر بابل است و در بخش باختری آن واقع است و در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۱ دقیقه قرار دارد.

۲. اصل: اسپرکلا، منظور اسبوکلا. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۶ دقیقه و ارتفاع ۷ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۵)

۳. متی‌کلا: از توابع دهستان اسبوکلای بابل، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۸ دقیقه و ارتفاع ۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۱۶) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۱۶۶ نفر می‌باشد.

۴. گرمیج: اکنون به «کرمیج» نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۴ دقیقه و ارتفاع ۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۸۵) جزو دهستان لاله‌آباد بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۷۱ نفر می‌باشد.

۵. بابلکان: صورت محلی آن «بولکون» bulākun است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۷ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۸۲)

۶. چناربن: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۴۱ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۸۸) جزو دهستان لاله‌آباد که براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۵۶۲ می‌باشد.

جزو پازوار، داودکلا[۱]ی لال آباد، اجوارکلا[۲] که آن نیز ملکی ورثهٔ میرزا فتح‌الله است. هندوکلا[۳]ی دشت‌سر که در دست لاریجانی‌ها است. نوران دشت‌سر[۴] که در دست لاریجانی‌ها است. نوران‌دشت‌سر لاریجان، هارون محله[۵] که جزء شهر آمل است و آنچه مزروعات دارد جزو لاریجان

---

۱. داودکلا: دو آبادی در مسیر آمل، بابل وجود دارد که یکی در نزدیکی روستای حمزه کلای شش پل بوده و به «پایین داودکلا» نامدار است در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۹ دقیقه و ارتفاع ۲۵ متر از سطح دریا قرار دارد و دیگری به «بالا داودکلا» شهرت دارد که در نزدیکی روستای زاهدکلا واقع است و در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۹ دقیقه و ارتفاع ۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۳۶)

۲. اجوارکلا: به «اجبارکلا» نیز نامدار است و جزو دهستان دشت‌سر می‌باشد. دارای دو محلهٔ بالااجبارکلا در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع ۴۳ متر از سطح دریا قرار دارد و «پایین اجبارکلا» که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع ۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۹) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۱۸۲۹ می‌باشد.

۳. هندوکلا: از توابع دابودشت آمل، در عرض جغرافیایی ۳۸ درجه و ۲۸ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۶ دقیقه و ارتفاع ۵۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۸۶) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۱۴۵۷ می‌باشد.

۴. نوران دشت‌سر: گویا در کتابت این نام در سفرنامه اشتباهی رخ داده است و نام درست آن «بوران» باشد و رابینو آن را «بوران‌کلای دشت‌سر» نوشته است. (رابینو، ص ۱۷۴)

بوران در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۸ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۴ دقیقه و ارتفاع ۹۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۱۰)

۵. هارون محله: گویا منظور روستای «هارون‌کلا» باشد که دو بخش بالاهارون‌کلا که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع ۴۵ متر از سطح دریا و پایین هارون‌کلا که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ←

محسوب می‌شود. دکاکین جزو شهر.

دست چپ راه: پایین بلوک ساس کلوم،[۱] بالا بلوک،[۲] درزی‌کلا،[۳] زاهدکلا،[۴] و لَلوک[۵] میرزا ابراهیم لالاآبادی، رکاج‌کلا[۶] ی لالاآبادی،

← ۵۲ درجه و ۲۶ دقیقه و ارتفاع ۵۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۸۰) جزو دهستان دشت‌سر بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۹۳۷ نفر می‌باشد.

۱. پایین بلوک ساس کلوم: میرظهیرالدین مرعشی (قرن نهم) آن‌را «سیاسی کلام» نیز ضبط کرده است. (میرظهیرالدین، ص ۲۴۸) و در جایی دیگر «قارن آباد دشت» را در بلوک «ساسی کلام» ذکر می‌کند. (**همان**، ص ۲۹۳) ناحیهٔ ساسی کلوم در جنوب غربی بابل مابین دو جادهٔ حبیبی و جاده قدیم آمل واقع است.
رابینو از آبادی‌های ذیل در ساسی‌کلوم یاد می‌کند:
آقامحمد، الرودبار و یا گزه محله، درویش محله، دیوبند، اسپی‌گرکلا، کلا گرکلا، کردکلا، کردبی، متی‌کلا، ملاکلا، نقارچی محله، قومی‌کلا، رواركلا، تیرکلا، ترک محله. (رابینو، ص ۱۸۲)

۲. بالابلوک: رابینو آبادی‌های ذیل را جزء بالابلوک بارفروش می‌نویسد: «آقا ملک دلاور، آهنگرکلا، اله‌چالی کاردگر، عالی زمین، بنگرکلا، درزی‌کلا و کولی، دونسر و شیرسوارکلا، حاجی‌کلا، نجارکلا، نوشیروان والکان، نوشیروان بوستانی، قصاب بوستانی، قصاب میان‌ده، شیخ و سوت‌کلا. (رابینو، ص ۱۸۰)

۳. درزی‌کلا: از توابع دهستان دابوی جنوبی آمل، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۴ دقیقه و ارتفاع ۳۴ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۳۹) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۷۸۴ می‌باشد.

۴. زاهدکلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۱ دقیقه و ارتفاع ۳۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۸۸) از توابع دهستان لاله‌آباد، براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۵۷۰ می‌باشد.

۵. لَلوک: رابینو للوک را جزء بلوک لالاآباد (لاله‌آباد = لاله‌وا) می‌داند. (رابینو، ص ۱۸۲) جزو دهستان لاله‌آباد و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۴۲۱ می‌باشد. ←

سرخه کلای لال آبادی، سرکلا جزء عطایان[1] منشی‌الممالک، مهدی خیل[2] جزء دشت‌سر، فیروزکلا[3]ی دشت‌سر تیول لاریجانی‌ها، کته پشت[4] دشت‌سر جزو لاریجان، بازیارکلا[5] تا لب رودخانه جزء دشت‌سر، نی[6] دهی است که اول سامان نور است تا آمل یک فرسنگ مسافت دارد. به‌طرف مشرق واقع است قشلاق حاجی میرزا هادی نوری است.

← ۶. رکاج‌کلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۰ دقیقه و ارتفاع ۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۸۱)

۱. سرکلا عطایان: رابینو، آبادی «عطایان» را جزءِ بلوک گرم‌رودپی آمل می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۷۴)

۲. مهدی خیل: از توابع دابودشت آمل، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۶ دقیقه و ارتفاع ۷۸ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۴۸) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۹۲۶ می‌باشد.

۳. فیروزکلا: دارای سه محل به نام‌های «بالافیروزکلا» در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۵ دقیقه و ارتفاع ۱۵۰ متر از سطح دریا و «فیروزکلای وسطیٰ» در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۴ دقیقه و ارتفاع ۱۰۷ متر از سطح دریا و «پایین فیروزکلا» در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۴ دقیقه و ارتفاع ۱۱۰ متر از سطح دریا قرار دارند. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۹۱) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن نفر ۱۸۹۵ می‌باشد.

۴. کته‌پشت: kate pešt، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۳ دقیقه و ارتفاع ۱۱۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۳۳)

۵. بازیارکلا: از توابع آمل، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۱ دقیقه و ارتفاع ۹۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۸۴)

۶. نی: رابینو آن‌را جزء بلوک رودبار سفلی (آمل) می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۷۱)

در آمــل چــهار طـایفه در زمسـتان نشـیمن دارنـد. اول مشـائی،[1] دوم لاریجانی،[2] سوم نوایی،[3] چهارم نوری.[4] در تـابستان بـه‌سبب بـدی هـوا و پشه و امثال آنـها کسـی آن‌جـا زیست نـمی‌نماید. الا بـعضی زارعـین خربزه‌کار هستند.[5]

[دیدار با علمای آمل]

روز چهارشنبه، غرّهٔ محرّم‌الحرام امروز در آمل توقف است صـبح هوا با آن‌که ابر نبود یک نوع گرفتگی و خفگی داشت. غبارآلود و گرم بود. بنا بود ناهار در اوجی آباد صرف شود، موقوف شد. محاسبات میرزا صادق‌خان

---

۱. مشائی: این طایفه از مشاء دماوند آمده‌اند و خود را از نسل آقاشاهرخ و حاجی گشتاسب می‌دانند. ییلاق این طایفه نمارستاق است. (صمصام‌الدین علامه، *یادگار فرهنگ آمل*، ص ۸ – ۱۷)

۲. لاریجانی: از طوایف متعددی چون اسکی، نیاکـی، بـهرستاقی، دلارسـتاقی، نـوایـی، ایرایی، امیری، شاهاندشتی، رینه‌ای و لاسمی تقسیم مـی‌شوند کـه هـر یک دارای تیره‌های زیادی است. (صمصام‌الدین علامه، *یادگار فرهنگ آمل*، ص ۱۴)

۳. نوایی: این طایفه خود را به امیرشیرعلی نوایی (وزیر سلطان حسین بایقرا) می‌دانند و دارای شعباتی چون عاشق، ملا، حمزه، درزی‌گودرزی، رئیس، خرات، بلالی، جغتا است. (صمصام‌الدین علامه، *یادگار فرهنگ آمل*، ص ۱۵)

۴. نوری: نوری‌های مقیم آمل به دو دسته تقسیم می‌شوند. نوری‌هایی که از خیلی قدیم به آمل آمده و طوایف مختلف آملی را تشکیل داده‌اند. دسته دیگر، نوری‌هایی هستند که جدیداً به آمل آمده‌اند. (صمصام‌الدین علامه، *یادگار فرهنگ آمل*، ص ۱۸)

۵. *ایران*، چهارشنبه، سیّم شعبان سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۷، ص ۱ و ۲.

استرآبادی را با اعتضادالدوله ملاحظه نمودیم. پس از آن علمای[۱] آمل به این تفصیل به‌حضور آمدند:

آقا میرزا حسن مجتهد نیاکی،[۲] ملا ابوطالب اسکی، ملاحسین به‌رستاقی، ملانبی به‌رستاقی، آقاشریف پسر ملاصابر، قدری با آنها صحبت شد. مرخّص شده، رفتند. بعد بنای تعزیه‌داری خامس آل عبا حضرت سیدالشّهدا، علیه‌السلام، شد. روضه‌خوان‌ها بدین موجب به‌حضور آمدند. دو پسر بزرگ و کوچک مرحوم سلطان‌الذّاکرین،[۳] ملاآقاجان کاشی، سیّدمحلاتی، پسر ملاصادق ترک، پسر مرحوم ملاقاسم رشتی، برادر مرحوم حاجی میرزا احمد، سیدابوطالب خراسانی،[۴] ملاآقاکوچک، هر یک روضه خوانده رفته، پیش‌خدمتان در حضور بودند. پس از مراسم عزا اندکی آسایش نموده، خوابیدم.

---

۱. اصل: علما.

۲. میرزا حسن مجتهد نیاکی: از علمای برجسته آمل، ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) بار دیگر با او دیدار داشت. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۱۰۴) دربارهٔ دیگر علمای یادشده در متن اطلاعاتی به دست نیامد.

۳. سلطان‌الذّاکرین: «حاج سیدحسن شیرازی‌الاصل طهرانی المسکن، رئیس سلسله سادات شیرازی که اولاد و نژاد حاج سیداسماعیل شیرازی مشهور و همه از صغیر و کبیر روضة الشهدا خوان و نوحه‌گر و مرثیه‌سرا می‌باشند.» (اعتمادالسلطنه، *المآثر والآثار*، ج ۱، ص ۲۸۹)

۴. سیدابوطالب خراسانی: «اصلاً خراسانی، فعلاً طهرانی. از ذلاقت لسان او شگفتی می‌باید گرفت. قدرتی عظیم در ترقیق قلوب و اجراء دموع دارد. شعر هم می‌گوید و از علم عدد ... و ادعیه نیز استحضار یافته است و در بسیاری از مطالب شرکت و دخالت می‌نماید و از جانب دولت علیه به لقب صدرالذاکرین مباهات به‌هم رسانیده است.» (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۲۸۹)

[اوجی آباد]

سه ساعت به غروب مانده، سوار شده به اوجی آباد[1] رفتیم.

اعتضادالدوله، یحیی‌خان، علی‌رضاخان، آقاعلی، ادیب‌الممالک، حاجی میرزا علی، سلیمان‌خان، محمدرحیم‌خان، عملهٔ خلوت و بعضی نوکرها در رکاب بودند. در اوجی آباد اول وارد دیوان‌خانهٔ خوبی شدیم. تالار و حوض باشکوهی داشت. مرحوم عباس‌قلی‌خان لاریجانی ساخته بود. بعد وارد باغ کوچک [با] دیوار کوتاه باروح و صفایی شدیم. خیلی خوش‌وضع درخت‌های مرکبات قدیم را بریده، پیوند نموده بودند. باغ جدیدالبناء بود از آن‌جا به خلوتی کوچک رفتیم. همه گل سرخ بود. درحقیقت گلستانی خوب‌منظر خوش‌اسلوبی بود. آیینه‌خانه[ای] داشت. اگرچه کم آیینه بود اما بدوضع نبود.

این خلوت و باغ کوچک از بناهای این عباس‌قلی‌خان[2] پسر مرحوم عباس‌قلی‌خان قدیم است. عصرانه آوردند. اندکی خوردیم. درخت پرتغال[3] خوبی ملاحظه شد. خیلی باطراوت و شکوه، بعد سوار شده به‌جانب منزل عزیمت نمودیم.

اسباب شکار خوک و شکارچی همه موجود بود ولی محض احترام

---

۱. اوجی‌آباد: یکی از هفت قریه‌ای است که آغامحمدخان قاجار آن را به محمدخان سردار لاریجانی بخشید که مرکز زمستانی وی به‌عنوان حاکم آمل و لاریجان بود. (محمود غفاری، ص ۳۰۴)

۲. پدر محمدخان امیرمکرم لاریجانی است. (رجوع شود به پاورقی بخش [علی‌آباد] کتاب)

۳. اصل: پورتغال.

محرّم که ماه حزن و ماتم است رغبت به شکار نمی‌نمودیم.

اعتضادالدوله از دنبال آمده، خوکی شکار نموده بود. پس از ورود به منزل به حمام رفته در حمام نماز نموده، مقارن غروب از حمام بیرون آمدیم. پس از شام قرق شد.

ظهیرالدوله، میرزا هدایت مستوفی، وکیل لشکر، اعتضادالدوله، حاجب‌الدوله، احضار شدند. مقرر شد که اردو را نصف کنند. این اشخاص و بعضی غلامان و سوارها با اعتضادالدوله از علی‌آباد مرخّص شده از راه نهر کجور رودبار[1] به طهران بروند. بعد از این قرارداد میل به آسایش نموده، خوابیدم.[2]

[محمودآباد]

روز پنج‌شنبه دیّم محرم‌الحرام امروز باید محمودآباد[3] رفت. می‌گفتند یک فرسنگ مسافت دارد. در آخر معلوم شد پنج فرسنگ نیز

---

۱. راه نهر کجور رودبار: راهی قدیمی مالرو بود که از صلاح‌الدین‌کلا (سرین‌کلا) به کجور و پس از نهر کجور رودبار به یالو وسپس به لار و افجه و تهران ادامه داشت. (منوچهر ستوده، **همان**، ج ۳، ص ۲۳۶)

۲. *ایران*، یکشنبه، هفتم شعبان سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۸، ص ۱ و ۲.

۳. محمودآباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۸ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۶ دقیقه و ارتفاع ۲۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۲۱) شهری ساحلی که محل آمد و شد بازرگانان در روزگاران گذشته بود. براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۹۰۰۵۴ نفر می‌باشد.

بیشتر است گویا مازندرانی‌ها معنی فرسنگ را نمی‌دانند.

هوای امروز با آن‌که بی‌ابر و صاف بود، گرم بود. سوار شده به‌جانب منزل...[1] داده شد. حرارت و غلظت هوا موجب کسالت گشت. با این حال راندیم تا به جنگلی که طولش به‌حسب تخمین هزار قدم بود، میان جنگل به ناهار پیاده شدیم. در سر ناهار حاجب‌الدوله روزنامهٔ ***سرایدارباشی*** را می‌خواند. بعد محقق حالات و صادرات زمان آقامحمدشاه مرحوم را از ***تاریخ سپهر*** خواند. موچول‌خان آمد که درخت بزرگ در جنگل آتش گرفته، می‌سوزد، خالی از تماشا نیست. رفتیم نزدیک فرش انداخته، نشستیم. پیش‌خدمتان سنگ و چوب به درخت می‌زدند تا چوب‌های سوخته آن بیفتد. خالی از تماشا نبود. قریب نصف درخت سوخت و افتاد در میان درخت سوخته، مار بسیار با بعضی جانوران ملاحظه شد که سوخته بودند. گرمی هوا و حرارت آتش اذیّت نمود. سوار شده راندیم به تلیکه‌سر[2] ملکی آقاشفیع، پسر مرحوم آقاسعید تلیکه‌سری. از آن‌جا به محمودآباد که آن‌هم متعلق به آقاشفیع مزبور است، پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. کرجی[3] و لوتکای بسیاری از بادکوبه‌ای‌ها و اغور جلی‌ها در دریا و رودخانه[ای] که آبش به دریا اتّصال داشت ملاحظه شد. سراپرده را بر ساحل نزدیک به دریا زده بودند. دریا اینجا عمق کنار ساحلش از همه جا بیشتر است. چنان‌که از فرط عمق موج آواز نداشت. امروز در کنار دریا و

---

۱. یک سطر در اثر چین‌خوردگی صفحه گراور شدهٔ روزنامه ناخوانا است.

۲. تلیکه‌سر: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۶ دقیقه و ارتفاع ۱۶ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۴۸)

۳. کرجی: karaji، قایق، بلم، کشتی کوچک. (محمد معین، ج ۳، ص ۲۹۳۶)

ساحل ریگ و سنگ ملاحظه شد تا حال ریگ و سنگ در کنار دریا ندیده بودیم. قدری در چادر آسایش نمودم. دو ساعت به غروب مانده برخاسته نماز گزارده، روضه‌خوان‌ها آمدند. روضهٔ مطوّلی خواندند. گریه و رقّت شد. اندرون حرم نیز روضه‌خوانی نمودند. بعد از روضه، همین روزنامه را نوشتم.

ده و قرایی که امروز در یمین و یسار راه بود از این قرار است:

کلاک‌سر[۱] سه دانگ آن متعلق به اهالی آمل [و] سه دانگ دیگر ملک میرزا فضل‌الله نوایی. بعد از آن چند قریهٔ دیگر متعلق به طایفهٔ مشایی سکنهٔ آمل، قجر محله،[۲] توکران،[۳] شاه محله،[۴] هلی کوتی،[۵] آغوز کوتی،[۶]

---

۱. کلاک‌سر: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۰ دقیقه و ارتفاع ۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۵۴)

۲. قجرمحله: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۹ دقیقه و ارتفاع ۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۹۷)

۳. توکران: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۵۲)

۴. شاه محله: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۰ دقیقه و ارتفاع ۴۷ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۳۸)

۵. هلی کوتی: به «هلی کتی» نیز نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۹ دقیقه و ارتفاع ۴۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۸۴)

۶. آغوزکوتی: به «آغوز کِتی» نیز نامدار است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه و ارتفاع ۴۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۰)

قریهٔ داراب‌کلا[۱] ملکی میرزا فضل‌الله‌خان نوایی[۲] ده معتبر معموری است.

قریهٔ کلیر[۳] و طلارم[۴] اربابی سادات شاهان‌دشت[۵] لاریجانی، دهات بلوک احمرستاقی[۶] که اول آن قریهٔ کلانی[۷] است خالصه تیول میرزا

۱. داراب‌کلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه و ارتفاع ۲۸ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۳۳)

۲. میرزا فضل‌الله نوایی: از درباریان روزگار ناصری که مدتی سمت نایب ایشیک آقاسی‌باشی داشت. ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) پسرش مهدی‌قلی‌خان را مالک المده معرفی می‌کند. (***ناصرالدین شاه***، ایرج افشار، ص ۱۱۶)

۳. کلیر: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) آن‌را «کلبرد» ضبط کرده است که به شکل‌های «گلیر» و «گیله ورد» هم آمده است. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۱۰۵)

۴. طلارم: صورت امروزی آن «تلارم» است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۲ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۶ دقیقه و ارتفاع ۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۴۶) از توابع دهستان اهلم رستاق جنوبی که براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۴۶۷ نفر می‌باشد.

۵. شاهان‌دشت: از توابع دهستان بالا لاریجان، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۴ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۵ دقیقه و ارتفاع ۱۵۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۳۶) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۱ نفر می‌باشد.

۶. احمرستاق: صورت درست آن «اَهْلِم رستاق» است نام یکی از دهستان‌های بخش مرکزی شهرستان آمل این دهستان در شمال غربی آمل و در طرفین جادهٔ آمل به محمودآباد بین دهستان‌های هرازپی و ناتل کنار، در پایین خیابان واقع است. (***فرهنگ جغرافیایی ایران***، ج ۳، ص ۲۹؛ نیز ***سفرنامه*** میرزا ابراهیم، ص ۲۳۷)

در ***سفرنامه*** میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۶ ق) آمده است: «اهلم رستاق قشلاق است مال آقامیرزا محمد کج‌دماغ.» (میرزا ابراهیم، ص ۱۳۳) در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۳ دقیقه و ارتفاع ۲۲ متر از سطح دریا واقع است. ←

علی‌محمد مستوفی، قریهٔ خرتون‌کلا[1]ی احمرستاق خالصه که بنان خانه محمدابراهیم‌بیک یاور لاریجانی داده شده است. چند قریه از احمرستاق اربابی آقا شفیع ورثهٔ میرزا سعید تلیکه‌سری،[2] سیار[3] جلگه تلیکه‌سر محمودآباد محل اردو.[4]

[اهلم]

روز جمعه، سیّم محرّم‌الحرام، صبح سوار کالسکه شدیم. اعتضادالدوله، میرزا مسیح، عباس‌قلی‌خان لاریجانی در رکاب بودند. فرمایش‌های متعلّقه به آن حدود و دستورالعمل آنها داده شد. سرکردگان

← (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۷۵)

۷. کلانی: گویا صورت درست آن «کلاک» باشد. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۲۰ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۴۵۴)

۱. خرتون‌کلا: گویا منظور روستای «خردون‌کلا» از توابع دهستان اهلم رستاق. (منوچهر ستوده و خورشید مؤمنی، *نامنامهٔ ایلات و عشایر و طوایف*، ص ۲۰۴)

۲. در گذشته یکی از ورودی‌های شهر آمل «دروازهٔ تلیک‌سر» بود. ملکونوف «تلیک‌سر» را یکی از دهات آمل معرفی می‌کند. (ملکونوف، ص ۵ – ۱۶۴) و میرزا ابراهیم، «میرزا سعید تلیک‌سری» را کدخدای بزرگ آمل می‌شناساند. (میرزا ابراهیم، ص ۱۳۳)

۳. سیار: صورت درست آن «سیارکلا» است از توابع آمل، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۶ دقیقه و ارتفاع ۱۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۳۲۶)

۴. *ایران*، جمعه، دوازدهم شعبان سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۴۹.

کرد و ترک به‌حضور آمده، مرخّص نمودیم رفتند. تا به رودخانه رسیدیم که به دریا می‌ریخت از کالسکه به اسب سوار شدم. این رودخانه موسوم به اهلم[1] است. متعلق به میرزا علی‌محمد مستوفی نوری است. اهلم بلوک معتبری است که آن هم متعلق به میرزا علی‌محمد است آب رودخانه بسیار و باصفا بود. از آن‌جا گذشته باز سوار کالسکه شدیم. امروز زمین شن‌زار و رمل[2] بود. چنانچه اسب تا زانو فرومی‌رفت و کالسکه‌رانی صعوبت داشت. متّصل گاهی به کالسکه سوار می‌شدیم تا به ناهارگاه پیاده شدیم.

[آبادی‌های کرانهٔ غربی دریای مازندران]

حکیم طولوزون در سر ناهار روزنامه خواند. یحیی‌خان ترجمه نمود. همه جا پشته جنگلی مشاهده می‌شد. به‌فاصلهٔ دویست، سیصد قدم به دریا مانده، آن سمت پشته‌ها جنگل بود و صحرا کمتر دیده می‌شد. طرف پشته و جنگل بسیار گرم و بدهوا بود. به‌خلاف کنار دریا که هوا خنک و

---

۱. رودخانهٔ اهلم: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲) می‌نویسد: «به رودخانهٔ اهلم رود رسیدیم، آب زیادی داشت. (*ناصرالدین شاه*، هارون وهومن، ص ۵۷)
میرزا ابراهیم دربارهٔ آن می‌نویسد: «از رودخانه گذشته که رودخانهٔ شلیت است می‌رسد به رودخانهٔ اهلمه که اولِ خاک آمل باشد و محله‌اش مسافت نیم‌فرسخ به کنار دریا است. (میرزا ابراهیم، ص ۱۳۳) همو دربارهٔ مسیر هراز به سولده می‌نویسد: «از رودخانهٔ محمودآباد با لاکمه رد شده می‌رسد به رودخانهٔ اهلم رود که حد سد آمل و نور می‌باشد و به محلهٔ [اهلم] نیم فرسخ و به سلده سه فرسخ است.» (همان، ص ۱۳۵)

۲. رمل: ریگ نرم، شن. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۶۷۵)

پیوسته نسیم می‌وزید. پس از ناهار سوار گشته، راندیم تا ایزده[۱] میرزا عبدالله غلام بچه، رودخانه نزدیک ایزده به دریا ملحق می‌شود. حبیب‌الله تنکابنی،[۲] میرزا ولی تفنگدار،[۳] جوادخان[۴] آمدند. بعد به رستم‌رود[۵]

۱. ایزده: رویان کنونی. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۶ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۸ دقیقه و ارتفاع ۲۳ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۷۵) ایزده از آبادی‌های بخش مرکزی دهستان ناتل کنار سفلای شهرستان نور است و از شرق به سوته کلا و اوجارود و از غرب به روستای رستم‌رود و شمال به دریا و جنوب به جنگل پیوند می‌خورد. ایزده در عصر ناصری تیول میرزا عبدالله یوشی (برادر خانم شاه) بود که مردم ایزده او را «عبدالله‌خان کلّه‌کن» می‌گفتند. میرزا آقاخان نوری دو حمام در بازار و سراج محله ایزده بنا نهاد که حدود سی سال پیش تخریب شد. (اباصلت بینایی، *ایزده*، ص ۱۷ و ۲۵ و ۳۰) میرزا عبدالله در روزگار ناصری مدتی حکمران مازندران بود.

۲. حبیب‌الله تنکابنی: ملقب به ساعدالدوله پسر ولی‌خان سرتیپ تنکابنی و پدر محمدولی‌خان تنکابنی. او و پدرش، هر دو در اردوی هرات همراه محمدشاه بودند. پدر کشته شد و لقب و منصبش به پسر رسید و حکومت تنکابن، کجور و کلارستاق در ۱۲۸۶ق به او رسید. در ۱۲۹۸ به حکومت استرآباد رسید ولی به‌خاطر شورش گروهی در ۱۲۹۹ از آن مقام برکنار شد و در ۱۳۰۳ ظاهراً به‌دلیل تمایل به روس معزول گردید. در ۱۳۰۹ به‌خاطر دفع شورش سیدمحمد کلاردشتی تقرّب یافت. در ۱۳۱۰ به حکومت عراق رسید و تا یک سال در آن مقام بود. در ۱۳۲۶ق درگذشت. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، توضیحات ص ۶۰۹؛ اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۱۰۸۶)

۳. میرزا ولی تفنگدار: اهل کجور و بلد راه بود. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۲۶)

۴. جوادخان: از اعیان غرب مازندران، ناصرالدین شاه در یادداشت پنج‌شنبه بیست و پنجم شوال ۱۳۰۳ ق خبر از مرگ فرزندش می‌دهد. «[در جاده درازان کجور] ابراهیم‌بیگ پسر جوادخان دیده شد، خیلی شبیه است به برادرش احمدخان که یک وقتی قورچی بود و حالا مرده است.» (ناصرالدین شاه، *یادداشت‌های روزانه*، پرویز بدیعی، ص ۴۰۸)

۵. رستم‌رود: از توابع نور، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۶ دقیقه و ارتفاع ۲۲ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ←

رسیدیم که ملکی وکیل‌الملک[1] است. رودخانه که آب اندکی داشت اینجا به دریا می‌ریزد. حاجی میرزا یحیی‌خان، میرزا هاشم[2] برادر میرزا ربیع، خویش‌های وکیل‌الملک به‌حضور آمدند. به هریک بعضی فرمایش شد تا آن‌که وارد سول‌ده[3] شدیم. رودخانه[ای] از سولده به دریا ملحق می‌شود. آب زیاد نبود. با اسب می‌توان عبور کرد. از رودخانه‌های امروز همه جا با اسب می‌شد گذشت. شش ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. اندکی در چادر خوابیدم.

← ص ۲۷۹) ناصرالدین شاه در ۱۲۹۲ ق نیز از آن‌جا گذر کرد: «رسیدیم به ده رستم‌رود. دهی بزرگ از [آن] وکیل‌الملک است.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۵۵)

۱. وکیل‌الملک: محمداسماعیل اسفندیاری (ــ ۱۲۸۴ق) فرزند فتحعلی‌خان کوه نور، از ۱۲۷۵ تا مرگ نایب‌الحکومه و سپس حاکم کرمان شد. وی لقب وکیل‌الملک را در ۱۲۷۶ دریافت کرد و در ۱۲۸۲ به لقب سرداری نیز رسید. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۳، توضیحات ص ۵۸۴؛ ابوالفضل قاسمی، *الیگارشی یا خاندان‌های حکومت‌گر ایران (۲) خاندان اسفندیاری*، ص ۲۶)

۲. میرزا هاشم: از طایفه ملا و از اعیان منطقه بلده بود. ناصرالدین شاه در ۱۳۰۳ ق از پسر او یاد می‌کند: «موسی‌خان پسر میرزا هاشم برادر میرزا ربیع سر راه ایستاده بودند دیده شد.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۴ - ۴۰۳)

۳. سول‌ده: در ضبط نام این آبادی «لولده» درج شده که گویا اشتباه کاتب روزنامه باشد. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۳۲۴) بهلر (در عصر ناصری) می‌نویسد: «این قریه نزدیک به لب دریا و از محال نور است و حاجی میرزا یحیی‌خان برادرزاده میرزا آقاخان در آن‌جا حاکم است و در آن قریه تخمیناً چهارصد خانوار می‌باشد... در سوله‌ده میرزا آقاخان، تازه عمارتی احداث کرده و ساخته است ولی ناتمام می‌باشد و خیلی حیف است که چنین عمارتی ناتمام بماند و خراب شود و در حوالی آن حمام بسیار خوبی ساخته‌اند. (بهلر، ص ۳۸) اعتمادالسلطنه نامش را «صولی‌ده» درج کرد. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۳۲)

محقق و حسین‌خان به‌اشتراک *تاریخ سپهر* می‌خواندند. پس از خواب و بعد از نماز سه ساعت به غروب مانده، روضه‌خوان‌ها آمده، روضه خواندند. در روضهٔ سیدمحلاتی بسیار گریستم. بعد از روضه‌خوانی دو عرّاده توپ قپز آوردند. میان سراپرده گلوله و ساچمه[1] پر نموده، بسیار تماشا داشت. سرخی شفق و ضیاء کواکب عالمی داشت. تا مقدار سیصد، چهارصد قدم از دو جانب سراپرده و اردو گردش کرده به چادر معاودت نمودیم. شب در حرم روضه‌خوانی شد. پس از انجام مجلس چون پس فردا اعتضادالدوله از راه کجور[2] و رودبار عازم طهران بود چند دستخط به سپهسالار و مستوفی‌الممالک نوشتیم.

آدم معیّرالممالک عریضه[ای] از معیّرالممالک و دوست‌محمدخان آورد، جواب داده شد. بعد اندرون شام خورده استراحت نمودم.[3]

---

۱. اصل: ساجمه.

۲. کجور: اکنون از توابع نوشهر است، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۵ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۴۳۳)
بلوک کجور از طرف مغرب محدود است به چالوس که آن‌را از کلارستاق جدا می‌سازد از مشرق به سولده در نور و از جنوب به بلوک نور و از شمال به دریا متصل است. سکنهٔ آن خواجه‌وند و گلیک‌اند. (علی‌اصغر جهانگیری، ص ۲۸؛ رابینو، ص ۶۲)
اعتمادالسلطنه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «صبح با حکیم طولوزان به تماشای شهر کجور رفتیم. چون شهر می‌گویند من هم می‌نویسم والا ده بسیار خرابی است. اگر به همه جهت پانصد نفر داشته باشد. خیلی از ده پول... بی‌صفاتر است. از آثار قدیم چند خرابه ملاحظه شد. یکی تلّی که در وسط شهر قدیم واقع بود.» (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۲۹)

۳. *ایران*، چهارشنبه، هفدهم شعبان سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۰، ص ۱ و ۲.

روز شنبه چهارم محرم‌الحرام آمدم بیرون میرزا مسیح، عباس‌قلی خان به‌حضور آمده، مرخّص شدند. سوار اسب شده، راندیم. بعد به کالسکه نشستیم. کالسکه به ریگ فرومی‌رفت. باز سوار اسب شدیم. اعتضادالدوله آمد که قره‌غازی روی دریا نشسته از کالسکه فرود آمده، دو سه تیر گلوله با کمال دقّت [انداختیم] احتمال کلّی این‌که خورده بود. پس از آن باز سوار کالسکه شده، راندیم. چادرهای اردو و سراپرده نمایان شد. منزل امروز صلاح‌الدین‌کلا[1] است. از سولده تا این جا سه فرسخ راه است. ناهار گفتم به منزل ببرند.

حبیب‌الله‌خان در اوّل خاک کجور پیاده ایستاده بود، عرض کرد [آب]

---

۱. صلاح‌الدین‌کلا: از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۵۰ دقیقه و ارتفاع ۳ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۵۸)

رابینو نام این ده را «صرین‌کلا» و بهلر «سردین‌کلا» می‌نویسد. (رابینو، ص ۶۳؛ بهلر، ص ۳۹)

ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: در صلاح‌الدین‌کلا اتراق شد. شب، هیزمی که از جنگل به‌جهت سوزانیدن بریده [و] آورده بودند، مغز یکی از آن کنده‌ها، مثل روشنایی مهتاب روشن بود. غلامعلی‌خان ابتدائاً دیده به امین‌السلطان نموده بود، بعد، به‌توسط امین‌السلطان به‌حضور آوردند. پوست این چوب را که می‌کنند در تاریکی مثل مهتاب روشن است به‌طوری که یک کنده از آن درخت را در آلاچیق گذاشته، چراغ‌ها را که برداشتند فقط به روشنی نورِ آن چوب، می‌شد خواند و نوشت بلکه روشنایی آن به‌طوری بود که در وقت خوابیدن چشم را می‌زد. لابد چوب را از آلاچیق بیرون آوردند و این چوب را وقتی که ریز ریز کرده، به زمین می‌ریزند، تمام زمین نورانی می‌شود و از اهل ولایت هیچ‌کس این درخت را به این خاصیت نمی‌دانست.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۳ - ۵۲) اعتمادالسلطنه نیز در *خاطرات* خود از آن چوب یاد می‌کند. (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۳۲)

بسیاری امروز کوه و جنگل به دریا می‌ریخت. تقریباً بیست رودخانه بود. سه رودخانهٔ بزرگ و مابقی کوچک. رودهای کوچک از دو سه سنگ آب الی ده سنگ بود و سه رودخانهٔ بزرگ که یکی از همه بزرگ‌تر کچه‌رود[1] است، آب بسیار داشت. با اسب و قاطر می‌شد به آب زد و این رودخانه از کچه‌رستاق[2] می‌آید، به دریا می‌ریزد. بعد از آن اعلم‌رود[3] است. پس از آن رودخانه صلاح‌الدین کلا[4] است. کوه‌های کجور امروز بسیار نزدیک به دریا بود. در قلّهٔ آنها برف نمودار می‌شد. هوای امروز خیلی خوب و باصفا بود. محل اردو در ساحل دریا و چادرها را رو به دریا زده بودند. چهار از دسته گذشته وارد منزل شدیم. دهاتی که در چپ و راست راه بود. بدین موجب است:

اعلم‌ده[5] ملکی حبیب‌الله‌خان، عالم‌کلا،[6] حسن‌آباد،[7] سیاه‌رود،[8]

---

۱. کچه‌رود: بهلر می‌نویسد که در سه فرسخ و سه ربعی چلندر واقع است. (بهلر، ص ۳۸)

۲. کچه رستاق: رابینو آن را جزء بلوک کجور می‌داند. (رابینو، ص ۶۲) میرزا ابراهیم به شکل «کچلرستاق» ضبط کرده است. (میرزا ابراهیم، ص ۱۴۰) که باید نادرست باشد.

۳. اعلم‌رود: رابینو می‌نویسد: «بلوک نور از المرود شروع می‌شود. این رودخانه ساحلی پرشیب دارد» (رابینو، ص ۶۳) بهلر نامش را «المده‌رود» درج می‌کند. «به‌فاصلهٔ چهار فرسخی و یک ربع چلندر می‌باشد». (بهلر، ص ۳۸)

۴. رودخانه صلاح‌الدین کلا: بهلر می‌نویسد: «سرادین‌رود به‌فاصلهٔ دو فرسخ و نیم به چلندر واقع است.» (بهلر، ص ۳۸) اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «رودخانهٔ صلاح‌الدین کلا از آب‌های دشت کجور است که از تنگهٔ شهر رودبار وارد دریا می‌شود.» (اعتمادالسلطنه، *خاطرات*، ص ۳۱)

۵. اعلم‌ده: صورت درست آن «المده» است. از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۹ دقیقه و طول ۵۶ درجه و ۵۸ دقیقه و ارتفاع ۱۷ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۷۴) ناصرالدین شاه: «[اعلم‌ده] آخر خاک ←

نارنجک‌بن،[1] دفوش،[2] صلاح‌الدین‌کلا که محل اردو است. پس از ورود به چادر و رفع کسالت ناهار خواستیم. پس از ناهار جواب عریضهٔ معیّرالممالک را نوشتیم. یحیی‌خان کتابچهٔ دیوان‌خانهٔ عدلیه را خواند و جواب عرایض داده شد. قدری آسایش نموده، محمدتقی‌خان افشار و محقق کتاب روزنامه قدیم را مقابله می‌کردند. سه ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم. اندرون رفته، بیرون آمدم. روضه‌خوان‌ها آمده، روضه

← قشلاقی کجور است.» (ناصرالدین شاه: هارون وهومن، ص ۵۴) نام این شهر را پس از توسعه به «رویان» تغییر دادند.

۶. عالم‌کلا: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «از اینجا که عالم‌کلا و فراش‌کلا باشد مابین جنگل و دریا، زمین تپه است، مرتفع و بلند شده است که صحرا و جنگل پیدا نیست مگر از روی تپه.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۵۳) نیز در جایی دیگر می‌نویسد: «قشلاق اهل فیروزکلای کجور، [ده] عالم‌کلا است.» (**همان**، ص ۵۴)

۷. حسن‌آباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و طول ۵۲ درجه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۰۰) جزو دهستان پنجک رستاق کجور بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۱۳۷ نفر می‌باشد.

۸. سیاه‌رود: از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۵۶ دقیقه و ارتفاع ۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۲۷) جزو دهستان پنجک رستاق کجور بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۳۷ نفر می‌باشد.

۱. نارنجک‌بن: از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۵۲ دقیقه و ارتفاع ۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۵۷)

۲. دفوش: نام درست آن ونوش یا ونوش‌کلا است که رابینو آن‌را از دهات کلورودپی کجور می‌داند. (رابینو، ص ۱۶۹) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «اول از ده ونوش گذشته رسیدیم به نارنجک‌بن.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۵۳) جزو دهستان کالج نوشهر بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۲۴۸۳ نفر می‌باشد.

خواندند. پس از روضه‌خوانی، پیرمرد کدیر[1]ی که حالاتش در روزنامهٔ سابق نوشته‌ایم به حضور آمد. پلنگی شکار کرده بود، آورد. انعامش داده، مرخّص شد. رفتیم اندرون کنار دریا در مهتاب فرش گسترده بودند. قدری نشسته، تماشای عکس مهتاب و موج می‌کردم. خیلی تماشا داشت. کرجی را خواستم، آوردند، نشستیم. ادیب‌الممالک، یحیی‌خان، آقاعلی حاضر خدمت بودند. آن قایق بادی را نیز گشوده، طنابش را به کرجی بسته، راندیم میان دریا. آب دریا نهایت سکون و آرامی را داشت. تا مهتاب بود در میان دریا به فراز و نشیب اردو می‌راندیم. عکس چراغ‌های اردو و چادرها و ماهتاب و ستاره در آب دریا عالم دیگر داشت.[2]

روز یک‌شنبه، پنجم ماه محرّم‌الحرام امروز از صلاح‌الدین‌کلا به خیررود[3] باید رفت. صبح از منزل به کالسکه نشسته راندیم. امروز

---

۱. کُدیر: از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۷ دقیقه و ارتفاع ۱۶۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۴۳۴) از آبادی‌های رستمدار باستانی و کجور کنونی است. از مجموعه روستاهای کوهستانی دهستان کلرودپی نوشهر و ۲۱ متری جنوب صلاح‌الدین‌کلا می‌باشد. (علی‌اصغر یوسفی‌نیا و ابوالحسن واعظی تنکابنی، ص ۳۷۱)

۲. *ایران*، چهارشنبه، بیست و چهارم شعبان المعظّم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۱، ص ۲ و ۳.

۳. خیررود: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۳۷ دقیقه و ارتفاع ۲۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۲۳۲) نام دهکده‌ای در کجور است. منوچهر ستوده می‌نویسد: «ناحیهٔ خیره‌رود کنار که از رودخانهٔ خیره‌رود شروع می‌شود و به رودخانهٔ کوچکی که میان چلک غربی و شرقی است ختم می‌شود.» همو می‌نویسد که نام این رودخانه در *تاریخ طبرستان* نوشته ظهیرالدین مرعشی «خیره‌رود» به‌معنی رودخانهٔ سرکش و دریده است. امروز به‌غلط «خیررود» ←

اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه، میرزا هدایت مستوفی، وکیل لشکر، نصرالله‌خان یوزباشی مرخّص شده از راه کجور و رودبار به طهران رفتند.

با کالسکه از دو سه رودخانهٔ کوچک که هر یک دو، سه سنگ آب داشت گذشته، از سه رودخانهٔ دیگر گذشتیم که هر یک ده، دوازده سنگ آب داشت؛ اول رودخانهٔ علی‌آباد،[1] دوم دزک‌رود،[2] سوّم خیررود. حبیب‌الله‌خان عرض نمود که منبع و سرچشمهٔ خیررود دریاچه‌ای است واقع بر سر کوهی مشهور به چشمهٔ خضر، علیه‌السلام، عوام آن‌جا می‌گویند مقام دیوسفید[3] نیز همان‌جا بوده، محال چالندر[4] و بندپی و

← می‌گویند. (منوچهر ستوده، ج ۳، پاورقی ص ۳۲ - ۲۲۷)

۱. رود علی‌آباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۵ دقیقه و ارتفاع ۱۶۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۷۷) علی‌آباد از آبادی‌های دشت نائیج است و رود علی‌آباد از گزناسرا و رودبارک سرچشمه می‌گیرد و در ایزده به دریا می‌ریزد. (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۳۲۷)

۲. دزک‌رود: دزدک در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۰ دقیقه و ارتفاع ۱۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۴۶) منوچهر ستوده می‌نویسد: «رودخانهٔ کوچکی به‌نام دزک‌رود که آب چشمه‌های اطراف قلعهٔ دزدبن است از نزدیکی دهکدهٔ دزدک می‌گذرد و به دریا می‌ریزد.» (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۲۳۵)

۳. دیوسفید: در جنوب آبادی‌های چلک و چلندر، رشته کوه آهکی است که غارهای کوچک و بزرگی دارد. یکی از آن‌ها به غار دیوسفید شهرت دارد. (منوچهر ستوده، **همان**، ص ۲۳۲)

ناصرالدین شاه در ۱۲۹۲ ق از آن چنین یاد می‌کند: «مغاره‌ای در دامنهٔ کوه چلندر معروف است که مغارهٔ دیوسفید است که تفصیل آن [در] **شاهنامه** فردوسی ضبط است. مغارهٔ بسیار بزرگ عمیقی است. رفتن به آن‌جا خالی از اشکال نیست.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۵۱) ←

فرودکنار[1] امروز در دست چپِ راه بود.

از اوّل منزل ظهیرالدوله و حاجب‌الدوله در کشتی نشسته می‌راندند و می‌آمدند. چاپار طهران امروز رسید. میان منزل در کنار دریا به ناهار پیاده شدیم. پس از ناهار سوار کالسکه شدیم راه کالسکه سنگستان بود. سوار اسب شدیم، راندیم. شش ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. اندکی خوابیده، یک و نیم به غروب مانده به‌دستور سایر منزل روضه‌خوانی شد.

میرزا مهدی‌خان[2] حاکم رانکو[3] پسر منجم‌باشی[4] امروز وارد اردو شد.

← اعتمادالسلطنه هم از آن یاد می‌کند: «به غار دیوسفید مشهور است و حال مغاری پیداست. خیلی وسیع و رسیدن به آن مغار خیلی مشکل است چرا که راهش صعب است.» (اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات***، ص ۳۱)

۴. چالندر: صورت درست آن چلندر است. بهلر (***عصر ناصری***) می‌نویسد: «این قریه در ربع فرسخی دریاست و حاکم آن‌جا نیز حبیب‌الله‌خان [تنکابنی] است و اطراف آن آب و جزء محال کجور است و به‌جهت منزل کردن بسیار صعوبت دارد.» (بهلر، ص ۳۶)

۱. ضبط نام آن نادرست می‌باشد و صحیح‌اش «خیررودکنار» است. از بلوک دوازه‌گانه کجور (میرزا ابراهیم، ص ۱۴۰ و رابینو، ص ۶۹ و ملکونف، ص ۱۶۵) ناصرالدین‌شاه (در ۱۲۹۲ق) می‌نویسد: «باید برویم به خیررودکنار ملکی ساعدالدوله». (ناصرالدین‌شاه، هارون‌وهومن، ص ۴۹) خیررودکنار در مسیر راه شاه‌عباسی قرار داشت. (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۱۰۹)

۲. میرزا مهدی‌خان (حاکم رانکوه): فرزند میرزا عبدالباقی منجم رشتی، مادرش شاه‌جهان، دختر فتحعلی شاه بود. میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۷ ق) او را حاکم لنگرود و رانکوه می‌داند. (میرزا ابراهیم، ص ۱۶۰)

۳. رانکوه: بخش رانکوه، آخرین بخش شرقی گیلان است. از شمال به دریای خزر از شرق به تنکابن مازندران از جنوب به رودبار الموت و رودبار حسینقلی خانی یا رودبار محمدزمان خانی و از غرب به دیلمان و لاهیجان محدود می‌شود. حداصلی رانکوه در مشرق دریاسر بوده است اما درحدود صد سال است که لنگرود و دهکده‌های اطراف ←

به‌حضور آمد. والی گیلان بعضی عرایض ارسال حضور داشت، ملاحظه شد.

پس از شام قرق شد. حکیم طولوزان روزنامهٔ مسکو می‌خواند. یحیی‌خان ترجمه می‌کرد.[1]

روز دوشنبه، ششم محرّم‌الحرام منزل امروز چالوس[2] است. آدم میرشکار که رفته بود راه چالوس را ملاحظه کند، آمد می‌گفت خوب است، عیبی ندارد.

صبح از منزل به کالسکه نشسته راندیم. رمل و شن مانع حرکت بود. از کنار دریا راندیم. ناهار را گفتیم به‌جهت نزدیکی، منزل ببرند. منزل دو سه

← آن از لاهیجان جدا شده و به رانکوه ملحق شده است. (منوچهر ستوده، **همان**، ج ۲، ص ۲۱۵)

۴. منجم‌باشی: میرزا عبدالباقی [رشتی] منجم‌باشی داماد فتحعلی شاه بود. پس از مرگ پدر (حاجی‌آقا بزرگ) در حوالی ۱۲۵۲ ق به‌فرمان محمدشاه رشتی عناوین پدر را صاحب شد و در دربار قاجاریان جایگاهی ویژه داشت. ناصرالدین شاه در حاشیه فرمانی با تاریخ ۱۲۶۶ ق می‌نویسد: «میرزا عبدالباقی منجم‌باشی از نوکران خوب ماست.» (منوچهر ستوده، **همان**، ص ۷ - ۲۵۰؛ نیز، ***احمدمیرزا عضدالدوله***، نوایی، ص ۲۷۵)

۱. ***ایران***، دوشنبه، بیست و نهم شعبان المعظم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۲، ص ۱.

۲. چالوس: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۹ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ارتفاع ۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۷۳)

این شهر از جنوب به کوه چالوس، از شرق به پالوزده، از مغرب به دوراهی دوستگر و الف‌کلا و از شمال چالوس محله، رزگاه، و گورستان یوسف‌رضا ختم می‌شد. اکنون این شهر با نوشهر پیوند خورده است. (جواد نوشین، **چالوس**، ص ۱۲ - ۱۱)

نهر کوچک داخل دریا می‌شد تا چالوس دو رودخانهٔ بزرگ نیز داخل دریا می‌شد یکی رودخانهٔ شهرپشت که از قریهٔ حبیب‌آباد[1] به دریا می‌ریخت. دیگری رودخانهٔ کرکودسر[2] از این رودخانه گذشته رسیدیم به رودخانهٔ چالوس.[3] بالای رودخانهٔ میان جنگل محض عبور مردم پل بسته‌اند ما از آب زده گذشتیم. خان نایب چادرپوش قلندری را کنار رودخانه زده بود. سراپرده و چادرهای حرم بالاتر بود. در چادر پیاده شده، ناهار آوردند.

ده دوازده ماهی آزاد خوب آوردند به اعیان و ارکان اردو قسمت شد. یحیی‌خان و محقق عرایض و مرقومات سپهسالار و وزیر امور خارجه را خواندند جواب آنها را نوشتیم. کاغذهایی که باید به طهران فرستاد

---

۱. حبیب‌آباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۴ دقیقه و طول ۵۰ درجه و ۵۸ دقیقه و ارتفاع ۳ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۹۹) چون این آبادی را حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله خلعتبری (پدر سپهدار تنکابنی) بنیان نهاده بود به‌نام خود او شهرت یافت.

۲. رودخانه کرکودسر: از نهرهای قدیمی کجور که از چشمه گردو جدا می‌شود و مزارع آبادی‌ای به همین نام را مشروب می‌سازد. (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۲۳۰) صورت امروزی آن «کرک رودسر» است که دارای دو محل است: «بالا کرکرودسر» در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۹ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۸ دقیقه و ارتفاع ۵ متر از سطح دریا و دیگری «پایین کرکرودسر» با همان مختصات ولی با ارتفاع ۱۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۳۷)

۳. رودخانهٔ چالوس: این رودخانه از ارتفاعات دلیر و قسمت‌های شمالی کوه کندوان سرچشمه می‌گیرد و پس از پیمودن ارتفاعات دلیر، ایلیت، اسپی‌سر، دزبن، مرزن‌آباد، پل ذغال، ازارک و شاه چشمه از وسط شهر چالوس عبور می‌کند و در چهار کیلومتری شمال شرقی بین دو روستای مجیدآباد و فرج‌آباد به دریای خزر می‌ریزد.
این رودخانه ۸۵ کیلومتر درازا دارد و در ۲۴ کیلومتری جنوب چالوس با رود زانوس نور اتصال می‌یابد. (جواد نوشین، **چالوس**، ص ۲۳)

نوشتیم. خیلی طول کشید. هوا گاهی گرم بود گاهی سرد. رودخانه آبش طغیانی داشت. گل‌آلود بود. مسافت بعیدی را از دریا گل‌آلود و کدر ساخته بود. از نوشتن جواب عرایض کسالت عارض شد. میل آسایش نموده، خوابیدم. دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاسته، بنای مجلس روضه شد، رفتیم. چادر دیوان‌خانه روضه‌خوان‌ها آمدند. بعد از اتمام روضه‌خوانی رفتیم کنار دریا، میرزا باقرخان تفنگدار که به طهران فرستاده بودیم. نوشته‌جات و عرایض صندوق را بیاورد آمد. حاجب‌الدوله نوشته‌جات را به‌حضور آورد. عرایض و نوشته‌جات سپهسالار را نیز آورده بود، ملاحظه شد. قدری صحبت داشتیم. رفتم اندرون شام خورده، خوابیدم. باد شدید سختی برخاست. از چادرپوش به آلاچیق رفته، خوابیدم.[۱]

[حصن کیف]

روز سه‌شنبه، هفتم محرم‌الحرام امروز دریا طوفان و طغیان داشت. تلاطم امواج خالی از تماشا نبود. باید امروز دریا را وداع نمود. آمدیم بیرون قدری از راه در کنار دریا بود. دریا را وداع نمودیم. از محاذی اورنگ[۲]

---

۱. *ایران*، چهارشنبه، هشتم رمضان‌المبارک سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۳، ص ۳.

۲. اورنگ: ناصرالدین شاه (۱۲۹۲) می‌نویسد: «در میان شلتوک‌زارهای دارماش‌کلا و اورنگ و چالوس قدری تفرج کردم.» نام این روستا بعدها به آبرنگ تغییر کرد اما با توسعه چالوس به شهر الحاق یافت. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۴۷) میرزا ابراهیم (در ۱۲۷۷ ق) می‌نویسد: «از چلندر به اورنگ چهار فرسخ است.» و نیز می‌نویسد: «از صحرایی و مزرعه[ای] گذشته داخل اورنگ می‌شود که به کنار دریا ←

راه می‌پیمودیم.

به حبیب‌الله‌خان، رحمت‌الله‌خان قدری فرمایش شد. منزل نزدیک بود. زود رسیدیم. محلّ اردو بالای حصن‌کیف[1] است. در دهنهٔ درّه که رودخانه از آن جریان داردخان نایب، سراپردهٔ حرم و دیوان‌خانه را [جای] بسیار باصفایی معین نموده، نهری به اندازه پنج شش سنگ آب از رودخانهٔ بزرگ جدا نموده به سراپرده آورده، آبی در نهایت سردی و گوارایی کمال صفا و طراوت داشت. عجب منزلی است در سرناهار حکیم‌طولوزان روزنامه می‌خواند. در بین روزنامه یحیی‌خان آمد ترجمه نمود. هوا مه داشت. بعضی جاها صاف، خیلی با حالت، قدری خوابیدم. از خواب برخاستم وضع هوا بهتر از پیشتر شد. هوای جلگه و کوه مه رقیق خوش‌وضعی داشت. بسیار خوب به‌نظر می‌آمد. ماهی قزل‌آلا در این رودخانه بسیار است با قزل‌آلای رودخانه‌ها تفاوتی دارد. ماهی‌های اینجا سیاه‌تراند و خال‌های سرخ بزرگ دارند، خیلی خوش‌رنگ. ماهیگیری که همیشه در شهرستانک[2] و لار ماهی می‌گرفت و به‌حضور می‌آورد، اینجا

← ربع فرسخ [است] به‌قرار چهل خانه‌وارند که از پیش روی خانه‌ها آب روان می‌باشد [و] داخل کلارستاق است. (میرزا ابرهیم، ص ۱۴۲) این آبادی در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۶ دقیقه و ارتفاع ۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۳)

۱. حصن‌کیف: صورت درست آن «حسن کیف» و مرکز منطقهٔ کلاردشت است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۹ دقیقه و ارتفاع ۱۱۷۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۰۳)

۲. شهرستانک: از توابع کرج، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۷ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۰ دقیقه و ارتفاع ۲۱۹۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۴۹)

نیز تور[1] انداخت، شکار نموده به‌حضور آورد. پس از نماز، روضه‌خوان‌ها آمدند. روضه‌خوانی طولانی شد. خوب خواندند امروز در اثنای راه علی‌رضا خان پسر مرحوم هادی‌خان از طهران رسید. از راه هزارچم[2] آمده بود. شب را در آبدارخانه روضه‌خوانی بسیار خوبی می‌کردند. صدای گریه به سراپرده می‌آمد. اندرون حرم نیز روضه‌خوانی می‌کردند.[3]

روز هشتم و نهم محرم‌الحرام، امری که اتفاق افتاد طی مسافت و ملاحظهٔ بعضی عرایض و صدور احکام بود.

روز جمعه، عاشورا، در منزل اطراق شد. هوا صاف، کوه‌های پربرف نمایان. پس از ناهار، روضه‌خوان‌ها آمدند. گریه و رقّت بسیار شد. در گریه بی‌اختیار بودم. خطیب خطبه[ای] خواند. در اثنای خطبه بقیّه را فراموش نمود و از اول شروع نمود. دستهٔ سینه‌زن و یدک با لوازم عزاداری به‌حضور آمدند. بسیار گریستم. دعای روز عاشورا را خواندیم تا غروب مشغول تعزیه‌داری بودیم. امشب هوا سرد و مهتاب خوشی داشت.[4]

---

۱. اصل: طور.

۲. هزارچم: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۴ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۴ دقیقه و ارتفاع ۹۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۸۳) منوچهر ستوده می‌نویسد: «هزارچم شامل فیل‌چم و چم دوازده تایی، پای هزارچم که بر دو آب دره و آب چالوس بوده است. برای قسمت اعظم این راه که از مناطق کوهستانی عبور می‌کند، ابتدا سنگ‌ها را با قلم‌های کلفت و بلند سوراخ کرده و سپس با کمک باروت سنگ‌ها را منفجر کرده‌اند.» (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۱۵۵)

۳. *ایران*، سه‌شنبه، چهاردهم رمضان‌المبارک سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۴، ص ۱ و ۲.

۴. *ایران*، جمعه، هفدهم رمضان‌المبارک سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۵، ص ۱.

شنبه، یازدهم محرم‌الحرام، صبح را به حمّام رفته، بیرون آمده، سوار اسب میمون شدیم راندیم. برای سرآب رودبار[1] که واقع است در زیر کوه برفی با تیمور میرزا حسام‌الدوله و حبیب‌الله‌خان بعضی فرمایش‌ها شد. از ولوال[2] و مکاء[3] گذشتیم. طرف دست راست مزرعه[ای] بالای کوه بود. پسر جعفرقلی‌خان در جلو بود عرض نمود این مزرعه ارُو[4] است، آشیان قوش دارد.

حبیب‌الله‌خان عرض نمود، چند سال است آشیانش مفقود است. کسی نیافته، مسافت می‌پیمودیم تا به ده رودبارک[5] رسیدیم. پلی چوبی داشت ما به آب زدیم. همه جا از کنار رودخانه آمدیم. معبر داشت. باصفا بود در

---

۱. سرآب رودبار: صورت درست آن «سردآب رودبار» است در کنار رودی به‌همین نام در کلاردشت واقع است. منوچهر ستوده می‌نویسد که نهر قدیمی ملک جوب آب سرداب رود را به بیرون بشم می‌برده، سربند آن دهکدهٔ رودبارک است. (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۱۳۴)

۲. ولوال: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۹ دقیقه و ارتفاع ۱۲۳۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۷۷)

۳. مکاء: از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۸ دقیقه و ارتفاع ۱۲۶۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۳۸)

۴. ارو: صورت دیگر آن «آرود» است. این آبادی بر بلندی‌های شرقی دهستان سه‌هزار در همسایگی کلاردشت واقع می‌باشد. این روستا به‌سبب عبور رودخانه‌ای که از کنار امامزاده سرچشمه گرفته و «آقارو» نام دارد شهرت یافته است. بنیان‌گذار این آبادی، شیخ احمد غازی محله‌ای بود. (بیژن ابوالقاسمی، ص ۳۵)

۵. رودبارک: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۷ دقیقه و ارتفاع ۱۳۹۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۸۳) در پاورقی مربوط به «سرآب رودبار» بدان اشاره شد.

جنگل گل‌های مختلف الوان فراوان بود. درخت چیت[۱] که از چوبش قنداق تفنگ و طپانچه می‌سازندوفوری داشت. افرا تازه گل نموده بود. حالت و طراوتی داشت. شکوفه تازه درآمده بود. درختان مختلف جنگلی خیلی بود و این جنگل در کنار رودخانه و راه واقع است. بعضی جاها زیاد بود اما نه چنان‌که مانع عبور شود و موجب گرفتگی و خفگی هوا گردد. مـانند بـاغ باروح خوش‌وضعی می‌نمود و سه جـا بـه آب زدیـم. راه بـعضی مـواضـع سنگستان بود. چند جا جهت صـعوبت مـعبر پـیاده شـدیم. پس از سـه فرسنگ طی مسافت به ناهار پیاده شدیم. یحیی‌خان، حاجی میرزاعلی، آقاعلی آشتیانی، میرزا علی‌خان، حکیم طـولوزان در سـرناهار در حـضور بودند. حکیم روزنامه خواند. بعد سوار شدیم خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به ونداربن[۲] اینجا رودخانه دو شعبه می‌شود. یک شـعبهٔ آن از دره بـه‌سمت راست جریان یافته، به دوهزار و سه‌هزار بـلوکات تـنکابن[۳] رفـته آنـها را مشروب می‌سازد و شعبه بزرگ آن که آب بسیار دارد به راه سمت طالقان[۴]

---

۱. چیت: نام‌های دیگر آن أُلِس، فَق، شرم. درختی از تیرهٔ غان‌ها که دو گونه از آن بـه‌نام مَمْرِز و لور در جنگل‌های شمالی ایران موجود است. (محمد معین، ج ۱، ص ۴۰۵)

۲. ونداربن: از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۰ درجه و ۵۸ دقیقه و ارتفاع ۲۲۶۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۷۸)

۳ دوهزار، سه‌هزار: از مناطق کوهستانی جنوب شهرستان تنکابن است. دهستان دوهزار در غرب و دهستان سه‌هزار در شرق قرار دارد. (رک. ابوالقاسمی، ***سه‌هزار تنکابن***)

۴. طالقان: بخشی از شهرستان تهران که در قسمت شمال غربی‌اش واقع است. قسـمت مهم آن در دره شاهرود و اغلب ده‌های آن در کنار شعب همین رود قرار دارند. (محمد معین، ج ۵، ص ۱۰۶۷) ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۲ ق) می‌نویسد: «دهات و طالقان توی دره و بالای تپه واقع است. عمله‌های طالقانی گله به گـله ایسـتاده بـودند و کـار ←

می‌رود. کوه‌های برفی اینجاوفوری دارد. مرتع وندار بن که مرتع مووشی و گلهٔ خواجه‌وند[1]ها است اینجا است. گل و گیاه و ریاحین طیّبه وفوری دارد. بسیار خوش هوا و باصفا است. چمنش اندک است. گنجایش چرای دوهزار گوسفند بیشتر ندارد. قاطرهای دیوانی را از رودبارک تا اینجا دسته آورده، می‌چرانند. کوه‌های جنگلی بهمن [و] برف که از کوه سرازیر گشته بود از بالا تا کنار رودخانه درختان را افکنده، راه را تراشیده، صاف و هموار ساخته، بسیار تماشا داشت. بعضی مواضع کنار رودخانه خاکش برّاق و شفّاف بود.

تیمور میرزا و حسام‌الدوله عرض نمود: این خاک طلا دارد. این حالت [که] خاک را باشد، ما در رودخانه‌های همدان ملاحظه نموده بودیم. آن‌جا طلق[2] بود اینجا نیز معلوم نیست طلا باشد.

خلاصه، کنار رودخانه آفتاب‌گردانی افراشتند پیاده شدیم. دوربین انداخته، به سنگ‌های جانب چندین دسته بز تکّه[3] دیده شد. میرشکار را مأمور نمودیم برود به مارق شکار تا او رفت آنها نیز رفتند به‌جای سختی.

← می‌کردند. بسیار عملجات و مردم فقیری دارد.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۶۲)

۱. خواجه‌وند: از طوایف کرد ساکن در کلاردشت و کجور مازندران که آغامحمدخان قاجار ایشان را به چند دهکده از آبادی‌های کجور و کلاردشت کوچاند. (در استانک رود، کینج، پول، خوشل و ساس زانوس، اُجابیت، پی‌کلا و عثمان‌کلای کلاردشت.) (منوچهر ستوده، *نامنامه ایلات*، ص ۲ - ۲۱۱)

۲. طلق: talq، سنگی است معدنی که از گروه مجاور میکا و از عناصر سنگ‌های آذرین و آن یک سیلیکات آبدار منیزی است و اسیدها را بر آن اثری نیست. (محمد معین، ج ۲، ص ۳ - ۲۲۳۲)

۳. بز تکّه: بز نری که پیشاپیش گله حرکت می‌کند.

جای جرگه خوبی بود. ساری آصلان می‌خواست جرگه کند امّا راه دور و بد و سنگلاخ نمی‌توان رفت آن‌جا، آمد. گیاه افسنتین در راه وفور داشت. هوا و فضا را معطّر ساخته بود. گیاه دیگر بود بسیار شبیه به افسنتین اما بوی آن به رایحهٔ افسنتین نمی‌ماند. ممش‌خان خواجه‌وند شکارچی را با دو سوار دیگر، رحمت‌الله‌خان از پیش فرستاده بود آن‌جا باشند شاید بنای شکار باشد. چون جرگه نمی‌شد آنها را برگردانیدیم.

خلاصه، نماز گزارده، چای خورده، چهار ساعت به غروب مانده، سوار شدیم راندیم. به‌جانب اردو مقارن غروب رسیدیم. بسیار خسته شدیم. شب رعد و برق شدیدی شد که سبب خوف اکثر مردم گشت و باران بسیاری آمد. زود هوا صاف شد.[1]

[کجور و کلارستاق]

روز یکشنبه، دوازدهم محرم‌الحرام ناهار منزل صرف شد. چاپار طهران رسید. رحمت‌الله‌خان، سلیمان‌خان، حبیب‌الله‌خان، حاجب‌الدوله احضار شدند. در باب ایل و گیل احکام صادر شد. توضیح آن‌که اهالی کجور و کلارستاق[2] مرکب از ایل[3] و گیل[4] می‌باشند. می‌گویند که در زمان

---

۱. *ایران*، شنبه، بیست و پنجم رمضان‌المبارک سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۶، ص ۱ و ۲.

۲. کلارستاق: این منطقه شامل دشت و کوهستان است. دشت آن‌را قشلاق کلارستاق گفته از طرف غرب رودخانهٔ نمک‌آبرود خم می‌شده و حد شرقی آن به رودخانهٔ چالوس می‌رسیده است.

←

آقامحمدشاه مرحوم به حکم آن پادشاه، ایل آنها را از گرّوس[1] کوچ داده در کجور مسکن دادند اما گیل سکنهٔ قدیم آنجاهاست. خلاصه، بعد از ظهر نماز خوانده سوار شدیم. به‌جانب خانهٔ ملابیگلر که یکی از کدخدایان معتبر کجور است در خارج آبادی و اطرافش جنگل است که همیشه قرقاول دارد و جای باصفایی است رفتیم. قرقاول نری پرید به قیقاج زدم. بسیار خوب زدم. تیمور میرزا حسام‌الدوله، حبیب‌الله‌خان، میرشکار در رکاب بودند. پس راندیم تا قریهٔ پی قلعه،[2] هوا گرم بود. در سایهٔ درخت‌های جنگلی پیاده شدیم. یحیی‌خان، علی‌رضاخان، محقق حاضر بودند. پسر تیمور میرزا با تپچهٔ[3] سراردکی که عبارت از اسبابی است که شکارچیان اختراع کرده‌اند و

← نواحی کوهستانی به بیرون بشم، کلاردشت و کوهستان کلارستاق تقسیم می‌شود. مرکز ناحیهٔ بیرون بشم مرزن‌آباد بوده، مرکز کلاردشت حسن کیف و کوهستان کلارستاق به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شود. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۳، ص ۱۰۱)

۳. ایل: کردهای خواجه‌وند که در کلاردشت سکونت داشته و با گیل‌ها رقابت داشتند. این گروه در جریان شورش سیدمحمد مشعشعی کلاردشتی جانب او را گرفتند و پس از درگیری‌هایی سرانجام شدیداً سرکوب شدند. (علی‌اصغر یوسفی‌نیا، ص ۳۵۷ تا ۳۶۴)

۴. گیل: از خاندان‌های ساکن در زانوس کجور در محل می‌گفتند که از فومن به اینجا آمده‌اند خاندان پاشا مختاری آنان را در خود حل کرده‌اند و از خاندان‌های ساکن در گیل‌کلا از دهکده‌های میخساز کجور می‌باشند. (منوچهر ستوده، *نامنامه ایلات*، ص ۴۳۷) به بومیان کلاردشت در اصطلاح عامه نیز گیل گفته می‌شود.

۱. گرّوس: از طوایف کرد. (منوچهر ستوده، *همان*، ص ۴۲۷)

۲. پی قلعه: از توابع نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۳ دقیقه و ارتفاع ۱۱۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۱۳۴)

۳. تپچه: توپ کوچک.

صدای ماده بلدرچین کرده، نر به هوای صدای ماده نزدیک می‌آید تا نزدیک تور شده، گرفتار می‌شود و [با] تور دو بلدرچین صید کرد به‌حضور آورد. صید آنها خیلی تماشا داشت. بعد از غروب وارد اردو شدیم. شب، مهتاب خوبی بود پس از شام قرق شد. علی‌رضاخان، حاجب‌الدوله، بعضی پیش‌خدمت‌ها بودند قدری کتاب خواندند.

روز دوشنبه، سیزدهم [**محرم‌الحرام**] صبح برخاسته، هوای ملایمی بود مِه خوش‌وضعی، صبح خبر کرده بودیم سواری است. محض جواب عرایض سپهسالار و نوشته‌جات طهران سواری موقوف گشت. ناهار در منزل خوردیم. پس از آن مشغول جواب و عرایض و احکام آنها شدیم. نوشته‌جات خراسان ملاحظه گشت، جواب آنها مرقوم گشت تا سه ساعت به غروب مانده در کار بودیم. پس از آن سوار شده از رودخانه عبور نموده، بالای حسن کیف نزدیک زراعت‌های قریهٔ تودرّه[1] و کُردآباد[2] که طایفهٔ دلفان[3] می‌نشینند، ماده قرقاولی از پیش روی اسب ما پرید، زدم، افتاد. یکی دیگر پرید تیر انداختم زخمی شد رفت. آخر قوش سلیمان‌خان گرفت. قرقاول نری هم قوش سلیمان‌خان شکار کرد.

---

۱. تودرّه: رابینو آن‌را از توابع کلاردشت دانسته به‌صورت «توی درّه» نوشته است. (رابینو، ص ۱۶۷)

۲. کُردآباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۷ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۳۵)

۳. دلفان: اصل ایشان از لرستان، از طوایف کرد و از شعبه لک است و از تیره‌های اهل حق‌اند که گروهی از ایشان در کلاردشت کلارستاق سکونت دارند. (منوچهر ستوده، **همان**، ص ۲۲۷)

هوا ابر و مه خوب باحالتی داشت. پیش‌خدمت‌ها به‌جز ادیب‌الملک، همه حاضر خدمت بودند. برفراز کوهی سبز و خرّم پیاده شده، نماز گزاردیم.

غروب معاودت به منزل شد. ترشّح و رطوبتِ مِه هنگام سواری لباس‌ها را تر نموده بود. عجب هوایی بود.

شب پس از شام قرق شد. یحیی‌خان با حکیم طولوزان آمدند. حکیم روزنامهٔ مصوّر فرانسه آورد خواند. یحیی خان ترجمه نمود.[1]

روز سه‌شنبه، چهاردهم محرم‌الحرام دو ساعت از دسته گذشته از درب خواجه‌ها بیرون آمده، سوار اسب میمون شدیم. از رودخانه و محاذی قریهٔ تودرّه گذشتیم. راندیم تا بالای پشته[ای] که مشرف است به قریهٔ وا[2] به ناهار پیاده شدیم.

پیره‌زنی سیّده بمانی نام با زنی دیگر و پسری کوچک، بسیار جسور حرّاف بود به همه یکان یکان انعام دادم. پس از آن سوار شده، راندیم. برای تاب‌کلا[3] پیش امیر ولی‌آباد.[4] بازار دهات و قرئ خوب آباد بودند در دامنهٔ کوه واقع شده‌اند. هوا مانند هوای بهشت باصفا، فضای صحرا سبز و

---

۱. *ایران*، جمعه، دوم شوّال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۷، ص ۱.

۲. قریهٔ وا: دربارهٔ این آبادی آگاهی به‌دست نیامد جز این‌که رابینو از روستایی به‌نام «واجی» در کلاردشت یاد می‌کند. (رابینو، ص ۱۶۷)

۳. تاب‌کلا: رابینو نام آن‌را «تب‌کلا» ضبط کرده است. که جزء دشت کلارستاق است. (رابینو، ص ۱۶۷)

۴. ولی‌آباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۴ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۸ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۷۸) جزء دشت کلارستاق. (رابینو، ص ۱۶۷)

خرّم. تیمور میرزا حسام‌الدوله، محمدرحیم‌خان در رکاب بودند. کرکسی در هوا می‌پرید پیاده شده با تفنگ بلندگلوله‌زنی میرشکار تیری انداختم. دُم و بعضی شاه‌پرهایش راگلوله بُرد. صدای غریبی کرد. همه شنیدند. بعد راندیم بالای پشته که چمن بود. چشم‌اندازش به صحرا و رودخانه خیلی خوب و تماشاگاه بود. آفتاب‌گردان زدند. اندکی خوابیدم. مه گرفت. هوا تاریک شد از خواب برخاسته، پیش خدمت‌ها حاضر بودند صحبت کردند. بسیار پیاده گردش نمودیم.

آواز بلبل و هزار دستان و انواع مرغان دیگر آدمی را به‌حالت می‌آورد. نماز گزارده، عصرانه خوردیم. سوار شده از کنار رودخانه و صحرا راندیم. غروب به منزل رسیدیم. امروز بسیار خوش گذشت. امروز حاجب‌الدوله، سلیمان‌خان و حبیب‌الله‌خان و رحمت‌الله‌خان را حسب‌الامر نشانده، دربارهٔ ایل [و] گیل قراری بدهند. مراتب و تفصیل مجلس را معروض داشتند. در این منزل به همهٔ نوکرهای رکابی آنهاکه منصبی یا نوکرجمعی داشتند کلیجهٔ خز[۱] و سرداری ترمه خلعت داده شد.[۲]

[به‌سوی مرزن‌آباد]

[روز] چهارشنبه، پانزدهم محرم‌الحرام امروز ازکلاردشت[۳] باید به

---

۱. کلیجهٔ خز: kolijexaz، جامهٔ ابریشمین که نیم‌تنه بلندی داشته و دامن آن روی ران می‌افتد و کمرش کم و بیش چسبان است (محمد معین، ج ۱، ص ۱۴۱۷؛ و ج ۲، ص ۳۰۴۸)

۲. *ایران*، چهارشنبه، هفتم شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۸، ص ۱ و ۲)

۳. کلاردشت: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۹ دقیقه و ←

مرزن‌آباد[1] رفت. صبح، یک‌ساعت و نیم به دسته مانده، بیدار شدیم به حمّام رفتیم. بعد سوار شده، راندیم. هوا باز مِه بود. صفایی داشت. طرف جنگلِ ملا بگلر رفتیم. ماده قرقاولی پرید. شاهزاده تیمور میرزا قوش انداخت برد بنه [؟] به‌دست نیامد. بعد سوارها و اردو را از راه لاهو[2] فرستادیم. خود با معدودی از عملهٔ شکار و پیش‌خدمت‌ها به‌طرف صحرا رفتیم و همهٔ صحرا حاصل و گل‌های رنگارنگ با نضرت[3] و نضرت[4] بود. آقاابراهیم آبدار را پیاده نموده، گل بسیار چید به پشتهٔ کوچکی رسیدیم. یک‌سر سبز و خرّم. اقسام گل‌های دشتی را داشت. به شمارهٔ سی نوع گل

← ارتفاع ۱۲۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۵۳) منوچهر ستوده می‌نویسد: «خاک کلاردشت، دشت وسیعی است که میان رشته‌های کوه قرار دارد و رودخانهٔ سرداب‌رود که از دریاچه‌های کوچک دامنهٔ شمالی تخت سلیمان سرچشمه می‌گیرد از آن میان می‌گذرد... این ناحیه از قدیم‌ترین ایام آبادان بوده، تمدن‌های مختلف به خود دیده است.» (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۷ – ۱۲۶)

۱. مرزن‌آباد: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۹ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۲۵) مرکز ناحیهٔ بیرون بشم کلارستاق. براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۵۰۷۸ نفر می‌باشد.

۲. لاهو: از توابع نشتارود، رابینو نام آن‌را به‌نادرست «لاهور» ضبط می‌کند. (رابینو، ص ۱۶۷) در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۱ دقیقه و ارتفاع ۱۱۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۰۶) اعتمادالسلطنه از آثار تاریخی لاهو یاد می‌کند: «در بعضی بیوتات لاهو از مصالحی که در این قلعه به‌کار رفته، از قبیل آجر و در و پنجره هنوز موجود است.» (نقل از منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۱۳۰)

۳. نضرت: سبزه، رنگ سبز. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۴۲۷)

۴. نضرت: تازگی، شادابی، خرمی. (محمد معین، ج ۴، ص ۴۷۴۴)

در آن پشته به‌نظر آمد. از آن‌جا به پشتهٔ بزرگی رسیدیم که اول کلار[1] است. پشته‌ای است بسیار بزرگ سراسر سبز و خرّم. انواع گل‌ها درهم رسته، گیاه افسنتین و ریاحین معطّر خوش‌منظر داشت. رایحهٔ آن‌جا هوا و فضا را پر کرده بود.

خلاصه، از محاذی واحه[2] ودرزی‌کلا[3] و شکرکوه[4] وکردی‌چال[5] گذشته به راه قریهٔ کَلَهٔ[6] خواجه‌وندنشین افتادیم راندیم به کَلَه‌نو[7] رسیدیم. اندک

۱. کلار: مرکز کلارستاق قدیم، منوچهر ستوده می‌نویسد که اگر خاک کلاردشت همان خاک کلار قدیم باشد از قدیم حدّفاصل میان دیلمان و رویان و زمانی جزو خاک رویان یا رستمدار بوده است. (منوچهر ستوده، *از آستارا تا استارباد*، ج ۳، ص ۱۲۶)

۲. واحه: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۲ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۰ دقیقه و ارتفاع ۱۰۷۸ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۷۳) رابینو نام آن‌را «واحد» ضبط کرده است. (رابینو، ص ۱۶۷) و جزء دشت کلارستاق می‌باشد.

۳. درزی‌کلا: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۷ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۳۲ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۳۹) نام دیگر این آبادی «اسب‌سم‌ده» است. از دهستان خیرودکنار نوشهر، رودخانهٔ «ماشلک» از میان آبادی می‌گذرد. در دشتی معتدل و مرطوب واقع است. (***فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور***، ص ۱۳۰)

۴. شکرکوه: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۲ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۴ دقیقه و ارتفاع ۱۳۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۴۲) جزء بخش مرکزی کلاردشت، هفت کیلومتری شمال شرقی حسن کیف و سه کیلومتری غرب جادهٔ حسن کیف به مرزن آباد. (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۱۳۲ پاورقی)

۵. کردی‌چال: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۳ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۳۶) طایفهٔ فقیه در این آبادی باشنده‌اند. میرزا طاهر تنکابنی (فیلسوف و عالم) از اهالی این روستا است. (منوچهر ستوده، ج ۳، ص ۱۲۷)

۶. قریهٔ کله: صورت دیگر آن «کلمه» (kalome) است. رابینو آن‌را جزء دشت دهستان و قشلاق کلارستاق می‌داند. (رابینو، ص ۱۶۷)

←

کسالتی داشتیم به ناهار پیاده شدیم. پس از ناهار سوار شده از بنفشه‌ده[۱] گذشتیم برای شکار قرقاول، دستِ بالای راه را گرفته، راندیم. از ده خشک‌درّه[۲] ملکی آقااسدالله گذشتیم به سارکاه[۳] و کوتپّه[۴] رسیدیم. یک قرقاول نر قوش سلیمان‌خان گرفت. ماده قرقاولی روی هوا زدیم. ماده قوش شاهزاده تیمور میرزا صید نمود. باقر نیز یک قرقاول نر زد آورد. شنیدم وصّاف یا یک‌نفر دیگر قرقاولی زده‌اند. موسی‌خان وصّاف یعنی موسی‌خان قاجار از طایفهٔ بیانلو چون مغلق مخلوط به عربی و فرس قدیم تکلّم می‌کند به‌طوری که گاهی نمی‌شود فهمید که چه می‌گوید و ***تاریخ وصّاف***[۵] هم بسیار مغلق است و مشکل فهمیدنش، از آن جهت ملقّب به وصّاف شده، خلاصه، پرسیدم وصاف! شکار کرده‌ای؟ عرض نمود بلی امّا شخصی که یابو از تاپو تمییز[۶] نمی‌دهد و یاقوت از ماهوت نمی‌شناسد با من مدعی است. گفتیم حال صید کجاست؟ عرض کرد که نه من گرفتم نه مدّعی من. معلوم شد، این قرقاول، آهوی

← ۷. کله‌نو: رابینو این آبادی را جزء دشت کلارستاق معرفی می‌کند. (رابینو، ص ۱۶۷)

۱. بنفشه‌ده: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۵ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***همان***، ص ۱۰۷) جزو دهستان بیرون‌بشم کلاردشت بوده و براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۴۷۸ نفر می‌باشد.

۲. خشک‌درّه: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۶ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***همان***، ص ۲۲۴)

۳. سارکاه: از توابع بیرون بشم کلارستاق، رابینو آن‌را «سیرگاه» ضبط کرده است. (***همان***)

۴. کوتپّه: از توابع بیرون بشم کلارستاق، رابینو آن‌را «کویتا» ضبط کرده است. (***همان***)

۵. تاریخ وصّاف، کتاب ***تجزیة‌الامصار و تزجیة‌الاعصار*** معروف به ***تاریخ وصّاف*** نوشتهٔ شرف‌الدین عبدالله شیرازی (قرن هشتم) که ذیلی است بر جهانگشای جوینی. (محمد معین، ج ۶، ص ۲۲۱۳)

۶. اصل: تمیز.

ناگرفته بود. عجب تر این‌که مطالبهٔ انعام می‌کرد بسیار خندیدم. امروز کوه چیلک[1] سرخ پیدا نمودیم. خلاصه، از مرزن آباد گذشته، وارد منزل شدیم.

امروز در کوه اسب پیش‌کشی تیمور میرزایی سوار بودم. سستی نمود. سوار اسب کهر خانه‌زاد شدیم. اردو و چادرهای سراپرده را کنار رودخانهٔ چالوس[2] زده بودند. آبی گل‌آلود داشت. طغیان کرده بود. پیاده بلکه سواره هم به‌صعوبت عبور می‌کرد. قراول سرباز نتوانست عبور کند؟ آخر چند نفر سواره نظام از یک فرسنگی فرستادیم، رفتند قراول را از پل گذرانیدند. اندکی خوابیدم پس از بیداری، قدری کنار رودخانه گشتیم.

غلام بچه‌ها[3] در سراپرده تور به رودخانه انداختند اما نتوانستند ماهی صید کنند. آقاسلیمان بچّه مرالی آورد، گفت قاطرچی‌ها در کوه گرفته‌اند. او را به آقادایی سپردم. پس از شام قرق شد. پیش‌خدمت‌ها آمدند. محقق، آقاعلی به‌اشتراک قدری ***تاریخ سپهر*** خواندند.[4]

روز پنج‌شنبه، شانزدهم محرم‌الحرام در مرزن آباد توقف شد. بعد از ناهار سلیمان‌خان، حبیب‌الله‌خان، رحمت‌الله‌خان، حاجب‌الدوله، حسین‌قلی‌خان سرکردهٔ خواجه‌وند، ریش سفیدان اهل ولایت احضار شدند.

در باب آب و ملک گفتگوی بسیاری شد. احکامی که لازم بود صادر

---

۱. چیلک: چیالک، ciyālak، گیاهی است از تیرهٔ گل‌سرخیان که جزو گیاهان پایا است و دارای ساقهٔ خزنده‌ای می‌باشد که جابه‌جا از آن ریشه بیرون می‌زند و ضمناً از همان نقطه ساقهٔ هوایی نیز خارج می‌گردد، توت فرنگی، چلم. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۳۲۶)

۲. اصل: جالوس.

۳. اصل: غلامبچّها.

۴. *ایران*، جمعه، نهم شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۵۹، ص ۱ و ۲.

شد. پس از آن به چادری که کنار رودخانه زده بودند رفته، مرقومات و عرایض صندوق عدالت را ملاحظه نموده، یحیی‌خان، محمدتقی‌خان شمرانی، علی‌رضاخان، آقاعلی حاضر خدمت بودند. کشیک‌چی‌باشی، ایشیک آقاسی‌باشی، رحمت‌الله‌خان احضار شدند. دویست سوار گفتیم مرخّص شده به طهران بروند. بعد نماز گزارده، قرق شد این منزل گل تِلو[1] بسیار است. خیلی خوشگل و خوب‌منظر است. شب بسیار گرم بود.[2]

[راه هزار چم]

روز جمعه، هفدهم ماه محرم‌الحرام یک‌ساعت و نیم از دسته گذشته، آمدم بیرون سوار اسب پیش‌کشی یمین‌الدوله شدیم. راندیم همه جا را خوب وسیع ساخته بودند،[3] پنج ذرع بلکه بیشتر مهندس راه

---

۱. گل تلو: گیاهی از تیرهٔ مرکبان، نام دیگر آن وَریکه است. (احمد ماهوان، ص ۴۷۶)

۲. *ایران*، دوشنبه، دوازدهم شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۶۰، ص ۱.

۳. صنیع‌الملک در گزارش این سفر (در صفر ۱۲۸۳) می‌نویسد: «راه چالوس و هزارچم از راه‌های سخت کجور بود. به‌حدی که اهالی مازندران که بلد آن راه بودند سواره یا پیاده نمی‌توانستند از آن راه عبور و مرور کنند... [شاه] محض آسودگی مردم و تسهیل عبور و مرور و نزدیکی آن راه به دارالخلافه و کنار دریا در سال قبل قستقر مهندس نمساوی را با اسباب و لوازم تعمیرات راه مأمور فرموده بودند از تأکیدات خاطر خطیر مبارک و صرف همّت ملوکانه، مهندس نمساوی دو ثلث آن راه را که همه جا از میان جنگل و بالای کوه‌های مرتفع و راه‌های پر پیچ و خم پرتگاه می‌گذرد طوری ساخته بود که همه جا ملتزمین رکاب مبارک و بُنه‌ها با کمال سهولت و آسانی از آن راه گذشته اگر سابقاً یک نفر سواره نمی‌توانست از آن راه بگذرد حال که آن راه ساخته شده است پنج‌شش نفر ←

کندی‌لکان[1] را تعمیر کرده آمده بود، در جلو سوار می‌رفت. دست راست راه، رودخانه‌ای است از قله کوه و دامنهٔ کمرها [که] چشمهٔ بسیار و آبشارهای فراوان به راه می‌ریزد رد می‌شود. اکثر آنها را مهندس، پل کوچک بسته،

← سوار پهلوی یکدیگر از آن راه عبور می‌کردند. بهتر از خیابانی بود که سلاطین سلف در راه مازندران ساخته‌اند. اهالی آن صفحات از ساختن آن راه اظهار کمال تشکر و دعاگویی وجود مسعود مبارک را می‌نمودند که یک نوع آسایش کاملی برای عابرین در عبور و مرور از آن راه حاصل شده است. و سه روزه از آن راه به دارالخلافه می‌توانند بیایند و خیلی اسباب آبادی مازندران و رفاهیت اهالی آن‌جا خواهد شد... اهالی مازندران می‌توانند من‌بعد متاع خود را از برنج و مرکّبات و غیره از هر مقوله از آن راه سه روزه به دارالخلافه برسانند.... اگر در ایام بارندگی زمستان خرابی از آن راه به‌هم رسد فوراً درصدد رفع خرابی و تعمیر آن برآید. در چند جا مهندس نمساوی در امکنهٔ مناسبهٔ با روح و صفا نزهتگاه و خوب موسوم به راحتگاه و نهارگاه و نظرانداز همایون و چشمه ناصریه و تختگاه و پل‌های محکم مضبوط از سنگ و آهک و چوب‌های سرد که بقاء و دوام آن از سایر چوب‌ها بیشتر است و سالیان دراز دوام خواهد داشت ساخته بود و در هر یک از نزهتگاه علامتی به‌نام نامی همایون نصب کرده بود. پاکیزگی و خوبی آن نزهتگاه‌ها و ساختن آن پل‌ها و تعمیرات آن راه زیاده از اندازه در نظر انور مبارک مستحصن و مطبوع افتاد. مهندس نمساوی را مورد کمال نوازش و مرحمت ملوکانه فرمودند و در اتمام بقیهٔ راه و تهیهٔ اسباب آن کمال تأکید از جانب سنّی‌الجوانب همایون معمول افتاد.» (صنیع‌الملک، *روزنامهٔ دولت علّیه ایران*، دوره، ج ۲، تهران، کتابخانهٔ ملی، ۱۳۷۰، ش ۵۹۰، صفر ۱۲۸۳، ص ۹۱۸)

۱. کندی‌لکان: همو در جایی دیگر دربارهٔ کندلیکان می‌نویسد که در مسیر راه قدیم قرار داشت که از هزارچم و پس از آن ولی‌آباد به آن‌جا می‌رسید. ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۳ ق) می‌نویسد: «آمدیم به کندلیکان و اینجا اول جایی است که در پرتگاه‌های راه نرده گذاشته‌اند و هر چند قدم فاصله سکویی از سنگ و آهک بالا آورده وسط آن‌را چوب کشیده‌اند.» و در جایی دیگر می‌نویسد: «بالای کندلیکان کلاه‌فرنگی کوچکی ساخته‌اند. اسمش نظرانداز شاه است.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۴۱ و ۴۵۲)

آب از زیر پل رد می‌شود. بعضی که آبش بسیار کم است از میان راه می‌گذرد. قدغن[1] نمودیم همه را پل ساخته، آب رو قرار دهد. یک فرسنگ راه پیمودیم به قریهٔ میچکار[2] می‌رسد که در بالای کوه واقع است در سمت راست از آن‌جا گذشته به قریهٔ طوِیر[3] می‌رود. آن نیز طرف راست راه است. طرف چپ راه رودخانه جریان دارد. مزرعه و چند خانه است. مسمّی به پنجیک[4] از محال پنج‌رستاق[5] است و خود پنج رستاق آن‌جانب رودخانه است. این‌طرف کلارستاق است. رودخانهٔ چالوس الی دریا حدّفاصل و ثغور[6] این دو بلوک است، دیگر تا منزل آبادی نیست از طویر به آن‌طرف کوه‌های دوجانب تنگ گشته شکلِ درّه می‌شود امّا بحمدالله راه ساخته و عبور به‌آسانی می‌شود از طویر به بالا قدری حاصل بود. به‌هوای شکار به آن‌جانب رفته بود[یم]. حبیب‌الله‌خان، میرشکار، محمدرحیم‌خان و بعضی

---

۱. قدغن: (= غدقن) تأکید کردن، نهی کردن. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۳۹۱)

۲. اصل: میچکا، این روستا در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۶ دقیقه و ارتفاع ۹۲۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۵۱)

۳. طویر: صورت نگارش امروزی آن «تویر» است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۵ دقیقه و ارتفاع ۱۰۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۵۴)

۴. پنجیک: صورت امروزی آن «پنجک» است. در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۸ دقیقه و ارتفاع ۱۳۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۳۰)

۵. پنج‌رستاق: رابینو «پنج‌رستاق یا پنجک رستاق» را جزء بلوک کجور می‌داند. (رابینو، ص ۶۲) و آبادی‌های بسطام، باندر، چتن، دشت‌نظیر، فیروزآباد، حسن‌آباد، کیکو، منجیر، نیرس و سماء را جزء آن می‌نویسد. (رابینو، ص ۱۷۰)

۶. ثغور: سرحدها، مرزها. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۱۹۰)

عملهٔ شکار همراه بودند. گشتیم. چیزی پیدا نشد. سوار کالسکه شدیم. قدری از طویر گذشته، ملک‌منصور میرزا را دیدم. پیاده در سر راه ایستاده، در دو طرف عملهٔ بسیاری پشته را می‌کنند. پرسیدم اینجا چه می‌کنی؟ گفت گنج درمی‌آوریم.

توضیح این مقال آن‌که ده روز قبل حبیب‌الله‌خان سرتیپ عرض نمود که کهنه کتابی دارم موسوم به *گنج‌نامه*، در دو جای راه هزارچم نشان گنج می‌دهد. می‌ترسم کنجکاوی نمایم. خندیدیم گفتیم نترس برو گنج پیدا کن. حال عمله انداخته، کار می‌کنند.

ملک‌منصور میرزا نیز با آنها شریک شده، خیلی به‌خیال بی‌معنی آنها خندیدم زمینی را به‌شکل صلیب حفر نموده بودند.

در طویر قبرستان کهنهٔ بزرگی بود. مهندس می‌گفت در قدیم‌الایام اینجا شهری بزرگ بوده، خیلی بالاتر از طویر در کنار رودخانه به ناهار پیاده شدیم. پیش از ناهار صدای مهیبی برخاسته، معلوم شد تفنگ یکی از خواجه‌وندها افتاده و ترکیده اما بحمدالله به خودش و کسی آسیب نرساند. شاطرباشی را فرستادیم او را تأدیب و تنبیه نماید تا پس از این احتیاط یراق و اسلحهٔ خود را بنماید.

خلاصه، راندیم تا به منزل سراپرده نزدیک رودخانه بود. آغاعلی خواجه عرض نمود یک قاطرچی را حالا آب برده، خفه بیرون آوردند. آمدیم بیرون تحقیق نمودند پسر قاطرچی ظهیرالدوله بود. قاطر به آب خوردن رفته بود. آب او را پیچانید. قاطرچی می‌رود بگیرد او را هم آب می‌غلطاند. بیچاره سفاهت نمود. قاطر در میان درخت‌ها بند شده، بیرون آمد. قاطرچی در آب غرق شد.

صبح در منزل نیز عرض نمودند، قاطرچی سپهسالار که با قاطرها بنهٔ دیوانی را حمل می‌کرد به آب زده، آب او را با دو قاطر برده، خلاصه، شب شد هوا بسیار گرم بود. پیوسته صدای رودخانه و غلطیدن آب به‌روی سنگ‌های عظیم می‌آمد. شب را از فرط حرارت هوا نخوابیدیم. اسم منزل، مکارو[1] است آشان نیز می‌گویند.[2]

روز شنبه، هجدهم ماه محرم‌الحرام امروز باید به ولی‌آباد و الار[3] رفت مرتع و چمن خوبی است. از هزار چم باید گذشت سوار اسب کهر خانه‌زاد شده راندیم. ایشیک آقاسی‌باشی، حاجب‌الدوله در رکاب بودند. فرمایش‌ها شده، بعضی قرارها داده شد. کوه‌های بلند ملاحظه شد. سنگ‌های عظیم که در زلزله‌ها از کوه جدا شده، در راه افتاده، دیدیم. بسیار مهیب و عظیم‌الجثه، خیلی تماشا داشت.

مهندس پیشاپیش می‌رفت تا به‌جایی رسیدیم که رودخانه دو شعبه می‌شود. از دست راست آب از بارو[4] و طالقان می‌آید. شعبهٔ دیگر از

---

۱. مکارو: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۰ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۳۸) ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۳ ق) می‌نویسد: «سوار شده، راندیم رسیدیم به اردو. این‌جاها مکارود است. اما ده چیزی ندارد. دو سه تا خانهٔ کثیف توی ده ساخته‌اند. قشلاق هریجانی است. (***ناصرالدین شاه***، پرویز بدیعی، ص ۴۵۰)

۲. ***ایران***، پنج‌شنبه، پانزدهم شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۶۱، ص ۱ و ۲.

۳. الار: گویا از توابع کوهستان غربی کلارستاق است.

۴. بارو: رودی که از کنار دهکدهٔ قدیمی باروی کلارستاق گذشته و پس از داخل شدن به آب انگران در پولادکوه به چالوس‌رود می‌پیوندد. (منوچهر ستوده، **همان**، ص ۱۴۹)

دونا[1] آن‌جا را دوزبان[2] می‌گویند. در روی شعبهٔ دونایی، مهندس پلی بسیار خوب و محکم بسته، اسم پل نیز دوزبان است. آن‌طرف پل، تختی ساخته پلّه دارد در روی چوبی نوشته، «راحت‌گاه قبلهٔ عالم» آن‌جا پیاده شده، قهوه خوردیم. بعد سوار شده، راندیم تا پل دیگر که هزارچم بود یک میدان به هزارچم مانده بنه و بار بسیار در راه گیر کرده، راه را مسدود ساخته بود. معلوم شد کالسکه‌چی‌ها کالسکه می‌کشند. حاجب‌الدوله و میرشکار را فرستادیم، رفتند. کالسکه را رد کرده، راه باز شد. بنه گذشت الحمدالله هوا باز شد اما زمین از باران دیشب و صبح گل بود. لابداً تا راه باز شود و بنه بگذرد به ناهار پیاده شدیم.

کاغذ مفصّلی به امیرآخور یحیی نوشته بود در سر ناهار خوانده شد. عریضه[ای] هم به ما نوشته بود. ملاحظه گشت. بعد سوار گشته به پل

---

۱. دونا: دارای دو محله است یکی «بالا دونا» در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۲ دقیقه و ارتفاع ۲۴۹۰ متر واقع است و دیگری «پایین دونا» در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۱ دقیقه و ارتفاع ۲۴۷۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۷ـ۲۵۶) رودخانهٔ دونا از جنوب دهکده می‌گذرد. اعتمادالسلطنه (در ۱۲۹۹ ق) در ***جغرافیای نور*** می‌نویسد: «اصل دونا، دینا می‌باشد، چنان‌که در بعضی نوشته‌جات و سنگ‌های قبور "دینا" و "دینایی" دیده می‌شود.» (محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، ***جغرافیای ولایت نور***، ص ۹۶) براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت بالادونا ۲۹۰ نفر و جمعیت پایین‌دونا ۵۰۲ نفر می‌باشد.

۲. دوزبان: ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۲) آن‌را میان مکارود و ولی‌آباد یاد می‌کند: «راندیم آمدیم به جاده و از پل دوزبان گذشتیم. ناهارگاه حرم را در ولی‌آباد زده‌اند.» اما در همان منبع در یادداشت بعدی نام پل را «دوزمان» می‌نگارد که باید «دوزبان» درست باشد. (پرویز بدیعی، ***همان***، ص ۴۱ و۴۵۳)

دیگر رسیدیم. رودخانهٔ صاف ملایمی می‌گذشت. این پل را نیز مهندس ساخته بود. اینجا زیر هزارچم است که باید به‌صعوبت بالا رفت و این رودخانه را رود مِصَر می‌گویند. ابتدای آن از مصر است که ییلاق است اما درحقیقت نسبت به ییلاقات عراق[1] قشلاق است. آب بسیار خوبی داشت. بنه و احمال و اثقال اردو در راه بسیار بود. لابد پیاده شده، پهلوی پل نشستیم. بعد از مدتی راه باز شده، سوار شدیم اما چه سربالایی چه راهی! باوجود این‌که مهندس ساخته بود، باز مهیب و هولناک بود از بالا که ملاحظه می‌شد بار و آدمی به کوچکی موری از دور به‌نظر می‌آمد. راه همه جا چهار پنج ذرع بلکه بیشتر عرض دارد بسیار خوب و محکم ساخته شده است.

خلاصه، راندیم پرتگاه‌های سخت داشت که نگاه کردن به پایین امکان نداشت باید یال اسب و راه را ملاحظه نمود و راه رفت.

مهندس همه جا در جلو اسب گاهی سواره، گاهی پیاده [می‌آمد.] به‌جایی رسیدیم که از طرف دست چپ رگ معدنی بوده مانند طلا می‌درخشید. مهندس را گفتم فردا بیاید قدری از این سنگ با باروت[2] جدا کرده ،بیاورد معدن‌چی‌ها ملاحظه نمایند چه فلزّ است. راندیم تا به رستم‌واز[3] رسیدیم. جایی بسیار صعب بوده، مهندس آن‌جا را سنگی بزرگ

---

۱. عراق: ناحیه‌ای است در مرکز ایران شامل ولایات مرکزی واقع بین اصفهان، همدان و تهران، مشتمل بر شهرهای کرمانشاهان، همدان، ملایر، اراک، گلپایگان و اصفهان که تامشروطه به عراق عجم نامدار بود ولی پس از تقسیم کشور به استان‌های مختلف، این اصطلاح متروک شد. (محمد معین، ج ۵، ص ۱۱۶۷)

۲. اصل: باروط.

۳. رستم‌واز: یکی از مواضع معبر کجور بود. ناصرالدین شاه (در یادداشت‌های ۱۳۰۳ ق) ←

با باروت پرانده، سوراخ نموده، راه عبوری ساخته، تاریخ ساختن راه را به‌نام ما بر پارهٔ سنگی نقش نموده بود. سنگ‌تراش دونایی که چوب‌بستی ساخته و سنگ را نقاری نموده بود، بالای چوب‌بست ایستاده، یعنی این تاریخ را من نقش نموده، حجّاری کرده‌ام. آن‌جا مهندس ناهارگاهی ساخته، تخت با پلّه[ای] مرتّب نموده، پیاده شدیم. قدری نشسته قهوه خوردیم. از آن‌جا سوار شده به باریک‌آب رسیدیم که مهندس راه را تا آن‌جا تمام ساخته از باریک آب تا گردنهٔ دونا ان‌شاءالله باید بعد از این ساخته شود. این راه الیٰ شهرستانک[1] ساخته شده، آن‌جا چون آب باریکی از کوه می‌آید باریک‌آب می‌گویند. آن‌جا نیز بنه و بار کالسکه شتر قاطر راه را سدّ نموده بودند. بسیار ایستادیم تا راه باز شود. آخرالامر رفتیم بالای تپّه زیر درخت جنگلی نشسته آسایش نموده، قهوه و عصرانه خوردیم. پس از باز شدن راه سوار گشته، راندیم. کالسکه ملاحظه شد که از هم باز نموده، بارکرده، می‌آوردند که امکان به‌هم پیوستگی و عبور از راه غیرمقدور بود به اندک مسافتی باز راه از بار و بنه بسته گشت به‌سبب آن‌که هنوز آن‌جاها ساخته و پرداخته نشده، باید بعد ساخته شود. اگرچه اندک مرمّت و اصلاح مختصری مهندس نموده بود. ناچار باز پیاده شدیم. با ایشیک آقاسی‌باشی و حاجب‌الدوله و محقق و دهباشی و آقاکشی‌خان و بعضی ملتزمین رکاب مقرر شد که بروند آنچه بنه و بار در دنبال است نگاه دارند و

→ پس از عبور از هزارچم و پل دلیر و بالا زبردرّه از آن یاد می‌کند: «همین‌طور راندیم تا رسیدیم به رستم‌واز، [در] رستم‌واز هم تاریخی به سنگ کنده‌اند.» (پرویز بدیعی، **همان**، ص ۴۵۱)

۱. شهرستانک: رجوع شود به بخش [شهرستانک].

راه را مفتوح سازند تا حرم بگذرند. حال درست چهار ساعت به غروب مانده، اگرچه از مکارو که منزل بود تا ولی‌آباد که موقف اردو است، سه فرسنگ مسافت است ولی بنه و سرباز پیاده سبب بستگی و انسداد معبر می‌شد تا سه ساعت به غروب مانده، اضطراراً که مبادا شب شود و در جنگل بمانیم سوار شده همه جا از پهلوی بنه راندیم. در هر سه قطار قاطری یک سرباز گذاشته که تا حرم نگذرد بند را رها نکنند.

خلاصه به‌سرعت و تعجیل رانده تا به گردنهٔ سنگی و معبر پیچاپیچ کندیلکان رسیدیم. الحق مهندس با عمله در پنج روز چنان ساخته بود که به کلّی عبور از آن محل خطر و ضرر نبود اما مهندس عرض نمود که بعد از این راه را در زیر دست قرار خواهیم داد و از کندیلکان بالمرّه صرف‌نظر خواهیم نمود.

خلاصه، از کندیلکان گذشته آسوده گشتیم. همه جا از بغل کوه طی مسافت می‌نمودیم تا رسیدیم به ولی‌آباد مهندس وزنبورک‌چیان[1] با عمله و اسباب راه‌سازی اینجا ایستاده‌اند. تماشای آنها نموده گذشتیم. بر سر رودخانهٔ چالوس، مهندس پلی خوش‌وضع محکم بنا نهاده، از آن‌جا گذشته به دریاچهٔ کوچک الار انقوطی[2] آن‌جا میان آب تخم گذاشته بود. پیاده شده با دوربین تماشای وضع آنها نموده، قراول گذارده تا کسی اذیت و آزار به آنها نرساند. قریب به غروب وارد سراپرده شده، چاپار وزیر امور

۱. زنبورک‌چیان: سربازانی که در استفاده از توپ زنبورک که بر پشت شتر می‌بستند مهارت داشتند. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۷۵۰)

۲. انقوط: اعتمادالسلطنه در حاشیهٔ صفحهٔ این سفرنامه می‌نویسد: «انقوط اسم مرغی است.»

خارجه و معیّرالممالک نیز با عرایض آنها رسید. نماز گزارده، عرایض آنها هم مطالعه شد. پیش‌خدمت‌ها آمدند. هر یک از صعوبت و سختی راه سخنی می‌گفتند. محمدتقی‌خان افشار می‌گفت امروز صبح در نماز بودم آب رودخانه مرده[ای]می‌آورد. شلوار کبود در پا داشت. هر چند تحقیق شد معلوم نگشت کیست.

حرم به سلامت و دقت وارد شدند اما بار و بنه اکثری نیمه‌شب و بعضی صبح روز دیگر رسید. چند مال و بنه پرت شد. باز بحمدالله به خیر گذشت. هوای شب خوش بود. راحت خوابیدیم.[۱]

[شکار در مسیر راه]

روز یک‌شنبه، نوزدهم ماه محرم‌الحرام پس از ناهار، رحمت‌الله خان عرض کرد میرشکار خبر کرد که خرسی دیده شده است به شکار بیایید. سوار اسب کبود خانه‌زاد شده، راندیم. ملتزمین رکاب به این موجب است؛ تیمورمیرزای حسام‌الدوله، یحیی‌خان، رحمت‌الله‌خان، علی‌رضا خان، آقاعلی آشتیانی، محمدعلی‌خان، محقق، کلب‌حسین‌خان در راه اسب‌سواری، بنای بازی نهاد، عوض نمودیم. گردنهٔ سخت صعبی بود چند چادر معلوم شد. چادرهای میرشکار و محمدرحیم‌خان و وصّاف است. گفتم وصّاف را با آنها به هر حالت باشند بیاورند آوردند. به وضع آنها خندیدیم. بالای گردنه که رسیدیم شش ساعت به غروب مانده بود.

---

۱. *ایران*، سه‌شنبه، بیستم شوال‌المکرم سنه ۱۲۸۸، ش ۶۲، ص ۱ و ۲.

مراجعت اشکالی داشت. فردا را نیز باید از اینجا عبور نمود. گفتیم چه ضرور شاطرباشی کوچک، محمدعلی‌خان را مأمور نمودیم بروند اردو را بکوچانند. پیش خانه[ای] که باید کچه‌سر[1] برود، تفنگداری فرستادیم، برود برگرداند، بیاورد اینجا زیر گردنهٔ دونا. خود گردش نموده، قطعه زمینی مسطّح طرف چپ رودخانه معیّن نموده، آقاعلی آشتیانی را مقرّر نمودیم آن‌جا سراپرده بزند او رفت. علی‌رضاخان و بعضی را بر سر کوه گذارده با سایر ملتزمین رکاب و اصحاب شکار راندیم به‌جانب قله، راه بسیار صعب و دشوار بود تا رسیدیم به میرشکار و آدم‌های او. میرشکار بالاتر بود و پیوسته اشاره می‌نمود. آخر ملاحسن آمد گفت خرس‌ها جای سخت صعب‌العبوری رفته‌اند. شکار آنها دشوار است اما این زیر کل بز[2] هست. در این بین موسی شکارچی پیدا شد. میرشکار نیز آمد عرض نمود، خرس‌ها رفته‌اند اما کل بز هست. پایین رفته، پیاده شدیم. رحمت‌الله شکارچی گفت شکارها جای خود نیستند، رفته‌اند. قدری با دوربین دهی که در برابر می‌نمود تماشا نمودیم،

---

۱. کچه‌سر: نام امروزی آن گچ‌سر است. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۲۴۰) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «۴ ساعت به غروب مانده، وارد گچه‌سر شدیم چادر را [در] جای همیشه که اینجا می‌آمدیم، زده‌اند و بسیار باصفاست.» (**همان**، ص ۲۵) همچنین اعتمادالسلطنه در ***خاطرات*** خود در همان تاریخ می‌نویسد: «گچه‌سر بهترین ییلاقات بلوک نور است. دو رودخانه دارد. یکی از ده گچه‌سر می‌آید. موسوم به رودخانهٔ گچه‌سر است. یکی، از آزادبر می‌آید به همین ده که حالا اردو افتاده است به هم وصل می‌شود و به اسم رودخانهٔ گچه‌سر موسوم می‌شود... معدنی در سمت شمال گچسر در سر راه آزادبر است و خیلی تماشایی است. (اعتمادالسلطنه، ***خاطرات***، ص ۲۵)

۲. کل بز: kal bez، بز کوهی نر. (واژهٔ طبری)

ال امل[1] است. آخر خاک کلارستاق است ولی حال، هیچ‌کس در آن‌جا نیست خالی است. الحق عجب ییلاق خوبی است. سبز و خرّم، باوسعت، آبشارهای متعدّد و برف بسیار داشت. پس از آن سوار شده به‌طرف قله که برف داشت راندیم.

محمدرحیم‌خان آن‌جا رسید پیاده شد، نشستیم. اسب‌ها را چراندند و آلِک[2] بسیار چیدند. پایین آمده، تیمور میرحسام‌الدوله و محمدرحیم‌خان از سختی راه هزارچم می‌گفتند. پیاده شده، با دوربین تماشا می‌کردیم. هنوز چادر سراپرده نزده بودند. اردو نرسیده بود. علی‌رضاخان، آقاعلی آشتیانی، محقق‌خان نایب حیران و سرگردان در آن‌جا ایستاده‌اند. سوار شده با معدودی رفتیم آن‌جا. حال سه ساعت چیزی کمتر به غروب مانده، سراپرده بسیار قلیلی زده‌اند و مشغول زدن باقی چادرها هستند. پیش خانه از کچه‌سر هنوز برنگشته، پس خانهٔ آن منزل نیامده، بعضی برمی‌گردند. بعضی به کچه‌سر می‌روند. بنه نیز کم کم سرش پیدا شده، هیچ نیست. گفتیم فرش گستردند آقا ابراهیم آبدارباشی با محمدعلی‌خان رسیدند. محمدعلی‌خان می‌لنگید. پرسیدم گفت به زمین افتادم. چای و عصرانه آوردند. میرزا علی‌نقی و عکاس‌باشی آمدند. حرم نیز متدرجاً رسیدند. نزدیک غروب بود. نماز گزارده به حرم رفتیم. چادر ناتمام بود. بسیار معطّل شدیم تا نوعی شد که توان نشست. شب را باد تندی وزید. نزدیک بود چادرهای به آن زحمت را بیندازد.

---

۱. ال امل: صورت امروزی آن «الامل» است که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۲ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۶ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۶۴)

۲. الک: آلِرک، ساقهٔ جوان و نورس گیاه گلپر (کولک) که مازندرانی‌ها در بهار آن‌را پس از کندن پوستش، می‌خورند.

خلاصه، بد گذشت. محقق، حسین‌خان، اکثری از اهل اردو به کچه‌سر رفتند.[۱]

روز دوشنبه، بیستم ماه محرم‌الحرام صبح حرم را روانه نموده، بعد رفتیم. بر سر تپه که دیروز چای و عصرانه خوردیم.

یحیی‌خان، حاجی میرزا علی، علی‌رضاخان، آقاعلی آشتیانی، ادیب‌الملک، محمدتقی‌خان افشار، حاجی میرزا علی دیروز در الار مانده بودند. امروز آمدند. ادیب‌الملک می‌گفت قاطر یخدان من که رُخُوت[۲] و اسباب طلا و نقره‌آلات بار داشت پرت شد و یخدان را آب برد. از قرار تقریر او، هفتصد، هشت‌صد تومان خسارت بر او وارد آمده بود. موسی با یک نفر دیگر از کوه آمدند و گفتند دو خرس در کدی[۳] خوابیده‌اند. ما جهت صدمهٔ دیروز و نوشتن جواب عرایض سپهسالار و وزیر امور خارجه و معیّرالممالک نرفتیم. فرمودیم میرشکار برود و خرس‌ها را بزند. رفتیم به میان آفتاب‌گردان و مشغول نوشتن جواب عرایض شدیم. میرشکار و سوارهایش در قله نمایان بودند. با دوربین ملاحظه نمودیم. پیدا بودند که به آن سمت کوه جهت شکار رفته‌اند. پس از اندک زمانی باز با دوربین ملاحظه نمودیم که میرشکار تنها از قله سرازیر گشته، می‌آید. هر دو

---

۱. *ایران*، یکشنبه، بیست و پنجم شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۶۳، ص ۱ و ۲.

۲. رخوت: جمع «رخت»، لباس‌ها.

۳. کدی: گویا مقصود «کدیر» باشد. از توابع کلرودپی بخش مرکزی نوشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۷ دقیقه و ارتفاع ۱۶۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۴۳۴)

خرس را زده بودند. نر را میرشکار، ماده را رحمت‌الله با شکارچی دیگر زده بودند. چهل تومان انعام دادیم. افسوس خوردیم که چرا نرفتیم. سر خرس‌ها را بریدند. سر را حمل نموده، لاشهٔ آنها را انداختند. پس از آن باز کاغذ خواندیم و نوشتیم تا پنج و نیم ساعت به غروب مانده، رفتیم بیرون.

[کچه‌سر]

حبیب‌الله‌خان، کدخدایان کجور و کلارستاق خلعت پوشیده به حضور آورد. مرخّص شدند. ما راندیم با سلیمان‌خان و رحمت‌الله‌خان فرمایش می‌شد تا از گردنهٔ دونا[1] گذشته، داخل خاک کچه‌سر شدیم. باد می‌آمد صبح.

در سر ناهار حاجب‌الدوله سنگ‌هایی را که به مهندس گفته‌بودیم از کوه جدا نماید آورد. معلوم شد رگ معدن مس است. در منزل یحیی‌خان یک کیسه از آن سنگ‌ها آورد.

تیمور میرزا حسام‌الدوله و حکیم طولوزان آمدند دیدند گفتند احتمال می‌رود طلا باشد پس از شام یحیی‌خان و مهندس با سایر پیش‌خدمت‌ها آمدند با مهندس در باب راه و معدن صحبت شد. قدری از آن سنگ‌ها را

---

۱. گردنهٔ دونا: اعتمادالسلطنه در *جغرافیای ولایت نور* دربارهٔ گردنهٔ دونا می‌نویسد: «از ماهور که راه خود را امتداد دهند، بعد از گذشتن از گدوک‌ها و گردنه‌ها به سر گردنهٔ دونا می‌رسند. از گردنه که سرازیر شدند و مبلغلی راه سخت صعب پیمودند وارد درّهٔ دونا می‌شوند.» (محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، *جغرافیای ولایت نور*، ص ۹۵)

در هاون صلایه[۱] نموده، میرزا علی‌نقی و عکاس‌باشی نیز آب آورده، امتحان جزیی شد. باز تردید می‌رود. در این بین رعد و برق شدیدی شد. تگرگ سختی بارید.[۲]

سه‌شنبه، بیست و یکم ماه محرم‌الحرام در کچه‌سر توقف شد. صبح را به حمام رفته، پس از حمام قدری، روزنامهٔ دیروز را نوشتم. هوا سرد شد. رفتم آلاچیق اندرون بقیهٔ روزنامه را تمام کرده، میرزا علی‌نقی، عکاس‌باشی، محقق به یورت[۳] شهرستانک رفته، اسکندرمیرزا پیش‌خدمت که از ساری خلعت والی گیلان را برده بود، امروز آمد. از گیلان تعریف زیاد می‌نمود با کشتی آتشی رفته بود. عرض نمود، سه روز کشتی طوفانی شد. من از وحشت در این سه روز آسوده نبودم. عکس بعضی مواضع و عمارات گیلان را آورد، تماشا نمودیم.

گچه‌سر عقرب زیادی داشت. در این منزل قوچ اوتی[۴] و آویشن[۵] و ریاحین معطّروفور داشت. قوچاوتی علفی است معطّر به لفظ ترک به این نام موسوم، در کوه‌های ییلاق خوش‌هوا پیدا می‌شود. در سایر کوه‌های دیگر نیست و بسیار نادرالوجود است. خلاصه، لالهٔ زرد[۶] از کوه روییده بود.

---

۱. صلایه: سنگی که به دست گرفته دارو سایند و سنگ پهن که بر آن دارو سایند. (*دهخدا*، ج ۳۲،ص ۳۰۳)

۲. *ایران*، چهارشنبه، بیست و هشتم شوال‌المکرم سنه ۱۲۸۸، ش ۶۴، ص ۱ و ۲.

۳. یورت: در اصطلاح بنایی «اطاق» است و در معنی عام‌تر یعنی «قسمت». (محمد معین، ج ۴، ص ۵۲۷۲)

۴. قوچ اوتی: نوعی علف صحرایی است.

۵. آویشن: نوعی گیاه از تیره نعناعیان با گل‌های سفید، پودینه صحرایی. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۰۳)

۶. لالهٔ زرد: گیاهی از خانوادهٔ سوسنی‌ها که گل آن زرد رنگ است و به‌عنوان زینت در ←

تفنگداری فرستادم طهران برود، میرزا کاظم،[1] معلم شیمی را بیاورد امتحان سنگ معدن کند.

هزار تومان به ادیب‌الممالک انعام داده شد. نشان سرتیپی اول با حمایل، به محمدرحیم‌خان و حبیب‌الله‌خان داده شد.

چهارشنبه، بیست و دوم ماه محرم‌الحرام از گچه‌سر به شهرستانک باید رفت. سوار اسب پیش‌کشی اعتضادالدوله گشته، راندیم. باقی‌ماندهٔ اعیان و اشراف مازندرانی‌ها و سرکردگان ایل خواجه‌وند و حبیب‌الله‌خان و حسین‌قلی‌خان و مهندس خلعت پوشیده، مرخّص و مأمور مازندران گشتند.

اندک مسافتی به قهقریٰ[2] به‌سمت ده گچه‌سر رانده از پل جدیدالبنا که مهندس ساخته گذشتیم. به آب کثیر[3] که دهی است در نور نرسیده، در کنار

← گلدان کاشته می‌شود. (محمد معین، ج ۳، ص ۳۵۳۸)

۱. میرزا کاظم: (ـ ۱۳۱۳ ق) پسر میرزا احمد محلاتی، دانش آموختهٔ دارالفنون و مدرسه روآن فرانسه بود. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، توضیحات ص ۷ - ۷۳۶) از معلمان برجسته دارالفنون که به تدریس شیمی و فیزیک (طبیعی) اشتغال داشت. او در ۱۲۹۷ ق نشان شیر و خورشید از درجهٔ سیّم و شصت تومان اضافه مواجب و بیست و پنج تومان انعام گرفت. از آثار او: ***شیمی مصور، جنگ مشرق زمین***، (ترجمه) با همکاری میرزا علی‌اکبرخان نقاش‌باشی (اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۲، ص ۱۱۹۹ و نیز ج ۳، ص ۲۰۰۶)

۲. قهقریٰ: به‌عقب برگشتن. (محمد معین، ج ۲، ص ۲۷۵۶)

۳. آب کثیر: موضعی نزدیک گچه‌سر، ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۳ ق) در یادداشتی می‌نویسد: «راندیم برای گچه‌سر، اول رسیدیم به آب کثیر پلی که مهندس روی آب کثیر ساخته بود پارسال آب برده است. باید حکم شود ان‌شاءالله بسازند.» (*ناصرالدین شاه*، ←

رودخانه، یکی از پیش‌خدمت‌ها ایستاده، سبب توقف را پرسیدم عـرض نمود یکی از اسب‌های دیوانی را آب آورده، اینجا در پناه درختی مانده، نظر نمودیم، اسب کهری بود تا شکم در آب از ترس و بیم حرکت نـمی‌نماید بلکه نفس نمی‌زند. ابراهیم‌بیک خواست او را نهیب داده، تازیانه زند تا در آب شنا کرده، بیرون آید. مانع شدیم. گفتیم از پل آن‌طرف رفته، اسب را خلاص نمایند.

[شهرستانک]

خلاصه، از آن‌جا راندیم از هر درّه دامنهٔ نهری یا چشمه جاری بود از سرک[1] گذشته، رودخانهٔ شهرستانک[2] پهلوی قطعه‌برفی به نـاهار پـیاده

← *یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۸ - ۳۷)

۱. سرک: گویا صورت درست آن «سرکا» باشد که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۵ دقیقه و ارتفاع ۱۵۱۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۳۱۰) نـاصرالدیـن شـاه (در ۱۳۰۲ ق) مـی‌نویسد: «پس از شهرستانک، رسیدیم به ده سرک، باز شعبان‌علی جلودار پسر حسین‌قلی جلودار آمد جلو، بره آورد.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۳۷)

۲. رودخانه شهرستانک: رودخانه‌ای کـه از شـهرستانک کـرج مـی‌گذرد. اعـتمادالسـلطنه می‌نویسد: «در میان اشجار کنار رودخانه، بـالاتر از دوآب مـحلی است کـه رودخـانهٔ شهرستانک از سمت جـنوب بـه شـمال جـاری است.» (اعـتمادالسـلطنه، *خـاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۲۵) ده شهرستانک جزو دهستان لورا و شهرستانک در بخش کرج است و در ۶۳کیلومتری شمال غربی کرج و ۱۰کیلومتری پل دوآب، سـر راه کـرج - چالوس در کوهستان واقع است.

شدیم. در عرض راه، چاپار وزیر امور خارجه پاکتی به حضور آورد. پس از ناهار جواب مفصّلی به وزیر مرقوم شده، فرستادیم. پس از آن سوار شده راندیم تا آن‌که به مبارکی و سلامت وارد شهرستانک شدیم. سراپرده و محل اردو در همان جلگه و یورت قدیم بود. آب آن سامان طغیان وفوری داشت. هیچ سال کثرت آب به این منوال نبود. اندکی در چادر آسایش نموده، محقق از **تاریخ سپهر**، وقایع و صادرات زمان خاقان مغفور را می‌خواند.

باد تندی برخاست. چای خورده، نماز گزارده، در این بین رحمت‌الله شکارچی ارغالی[1] تغلی از کوه آورد بسیار کوچک و لاغر بود. آقاعلی مرخّص شد که فردا به طهران برود. بعضی یادداشت‌ها و فرمایش‌ها جهت نظم ورود به سلطنت‌آباد[2] دادیم که در شهر مجریٰ دارد و در بیست و هشتم محرم‌الحرام که روز ورود به سلطنت‌آباد است وزراء حاضر باشند و سایر لوازم ورود را مهیا دارند.

تورچی‌های ماهی‌گیر یک ماهی سفید بزرگ و یکی کوچک صید نموده به‌حضور آوردند. عرض نمودند کثرت آب مانع صید است.

میرزا مهدی خویی[3] امروز اینجا رسید. سید موسی ریواس[4] و الک از

---

۱. ارغالی: arqāli، واژهٔ مغولی از «ارگا» به‌معنی قله کوه و نامی است که مغولان به قوچ وحشی که در کوهستان‌های جنوب سیبری یافت می‌شود، می‌گفتند. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۲۱)

۲. سلطنت‌آباد: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۶ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۹ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۱۶)

۳. میرزا مهدی خویی: از پیش‌خدمتان دربار که مدتی نایب حکومت کاشان بود. (اعتمادالسلطنه، ***المآثر و الآثار***، ج ۱، ص ۵۷)

←

کوه چیده آورد. میرشکار جهت نظم شکار فردا احضار شد. میرزا علی‌نقی، عکاس‌باشی که دیروز پیش آمده بودند به حضور آمده به امتحان سنگ معدن در تیزاب[۱] مشغول شدند. اسکندرمیرزا و محمدرحیم‌خان مرخّص شدند که با آقاعلی به طهران بروند. هوای شهرستانک خیلی سرد است. گل زرد تازه غنچه نمود.[۲]

پنج‌شنبه، بیست و سیّم محرم، صبح را حمام رفته، دو ساعت از دسته گذشته، بیرون آمدیم. ابری سخت نمایان و رعد و برقی مقدمه باران شد. تردیدی در سواری و توقف منزل روی نمود. آخرالامر عزیمت سواری بر توقّف منزل رجحان[۳] یافت سوار شدیم. اکثر پیش‌خدمت‌ها و آقاابراهیم آبدارباشی در رکاب بودند. ابراهیم‌بیک نایب در جلو، از راه چشمه به جانب بالا رفتیم درّه‌های چشمه پر از برف بود و از درّه لوارک،[۴] نهرهای عظیم

← ۴. ریواس: rivās، گیاهی از تیرهٔ ترشک‌ها که گونهٔ خوراکی ریوند چینی است. ساقه‌های هوایی و دم‌برگ‌های آن محتوی مواد ذخیره‌ای و اسیدی است. بدین جهت مورد استفادهٔ خوراکی قرار می‌گیرد. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۷۰۷)

۱. تیزاب: مایعی است بی‌رنگ و تندبو که غالب فلزات را حل می‌کند، اسید ازتیک، جوهر شوره. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۱۷۹)

۲. اصل: نموده.

۳. رجحان: برتری، زیادتی. (محمد معین، ج ۲، ص ۱۶۳۹)

۴. لوارک: صورت دیگر آن «لارک» است و نام‌های دیگر آن ارفعیه و رضاآباد می‌باشد. پیشتر دهی کوچک بود در شش کیلومتری شرق امام‌زاده صالح و اراضی آن از غرب متّصل به اراضی حضارملا (اقدسیه) است. پس از این‌که تیمسار ارفع لارک را خرید و مرکز گاوداری کرد، آن‌را ارفعیه خواند. (منوچهر ستوده، ***جغرافیای تاریخی شمیران***، ج ۱، ص ۹ - ۸)

جریان داشت. از ابتدای چشمه آب اندک بود. متدرجاً زیاد می‌شد. برف‌ها اصلاً آب نشده به‌حالت اصلیّه اولیّه باقی و برقرار بودند. به چشمه نرسیده، بهمن برفی ملاحظه شد. ابراهیم‌بیک نایب اسب بالای برف رانده به‌سبب تنگی و نازکی طبقهٔ برف فرو رفت. ابراهیم‌بیک نایب از اسب به روی سنگ‌ها به‌زمین افتاد. آسیبی و صدمهٔ قابلی بر وی نداد. از اسب فرود آمده تا سرچشمه پیاده رفتیم از آن‌جا سوار شده، راندیم.

موسی شکارچی آمده، عرض نمود در کوک‌داغ[1] میش و برّه موجود است به آن‌جانب راندیم. در آخر صحرای گله کیله[2] به ناهار پیاده شدیم. سایه‌بان را در پهلوی قطعه[ای] برفی افراشته بودند.

محقق، محمدعلی‌خان در سر ناهار حاضر بودند. محقق از ***تاریخ سپهر*** شرح احوال اولاد و احفاد خاقان مغفور را می‌خواند که چند نفر بوده‌اند و چند تن باقی می‌باشند. به‌سبب خواندن کتاب و مشغولی به آن ناهار به‌طول انجامید. پس از ناهار سوار شده، راندیم. محقق و محمدعلی‌خان و آقاابراهیم آبدار با بعضی تفنگداران در رکاب بودند. باقی نوکر هم آن‌جا ماندند. از راه دهباشی بالا رفتیم. قلهٔ البرز و درّه‌ها[ی] گله کیله مملوّ برف

---

۱. کوک‌داغ: نام قله‌ای در ارتفاعات حوالی شهرستانک. «کوک‌داغ» واژه‌ای مرکب ترکی به‌معنای آبی، نیلگون، چاق و تندرست و داغ به‌معنای کوه است. البته «کوک» در گویش طبری به کبک گفته می‌شود. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۲۲)
ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «۶۰ عدد بره و میش از طرف کوک‌داغ آمد.» (***همان***، ص ۲۲)

۲. گله کیله: ناحیه‌ای بر سر راه ناصرالدین شاهی چالوس به شمیرانات. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۳، ص ۱۵۴) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «رفتیم به سرچشمهٔ گله کیله، چادر زده، هندوانه و عصرانه صرف شد... قره کبک و تیهو در گله کیله به‌قدری بود که حساب نداشت.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۲۳)

بود. میرشکار و اتباعش از دور ملاحظه شد. پیش راندیم. اسب‌های شکارچی‌ها که در کوه به چرا رها کرده بودند به‌هوای اسب‌های ما دیوانه شده به کوه تاختند. شکارها رمیدند آن‌جا قدری پیاده شده، نشستیم. میرشکار دنبال شکارها رفته، نیافته، هوا مجدداً از ابر تیره و تار گشت و رعد غرّیدن گرفت. دیدم مقدّمهٔ باران شدید است سوار اسب شده تاختیم از راهی که آمده بودیم، معاودت نمودیم تا آن‌جا که آفتاب‌گردان زده بودند و پیش‌خدمت‌ها سواره ایستاده، آن‌جا نیز مکث و تأمل ننموده، از راه بغلهٔ گله کیله همه جا به تاخت و شتاب وارد سراپرده شدیم. کسانی که در متعاقب در رکاب بود[ند] ادیب‌الملک، حسین‌خان، آقاابراهیم آبدار در جلو نیز همان ابراهیم‌بیگ. پس از نماز جلیل‌بیک تفنگدار که مأمور[1] آوردن میرزا کاظم بود. میرزا کاظم را آورد. عصر را باران سختی بارید. پس از شام پیش‌خدمتان احضار شده، بقیهٔ عرایض صندوق ملاحظه و جواب آنها مرقوم شد. شب هوا سرد شد.

جمعه، بیست و چهارم محرم پس از ناهار میرزا کاظم معلم شیمی به‌حضور آمد. سنگ‌ها را دادیم دید. اسب خبر نمودیم سوار شویم. بیرون آمدیم. باز هوا ابر شد. رعد غرّید برق درخشید. به‌گمان آن‌که مانند دیروز شود و باران شدید آید. فسخ عزیمت نمودیم.

خلاصه، تا آن‌که شب گشت پس از شام قرق شد. یحیی‌خان، حکیم طولوزان به‌حضور آمدند. کتاب لغات فرانسه خواندیم تا کسل گشته، مایل آسایش و خواب شدیم.[2]

---

۱. اصل: نامور.

۲. *ایران*، یکشنبه، سیّم ذی‌القعده‌الحرام سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۶۵، ص ۲ و ۳.

شنبه، بیست و پنجم ماه محرم‌الحرام امروز هوا ابر و مستعدّ باران بود. اخبار سور کرده بودیم. به اندیشهٔ باران موقوف شد. حمام رفته بیرون آمدیم. پس از ناهار میرزا کاظم سنگ معدن را مشخص نموده، آورده، عرض کرد معدن مس بسیار خوب اعلایی است. یحیی‌خان و حکیم طولوزان به‌حضور آمده، روزنامه فرنگستان خواندند. هوا از تیرگی و کدورت صفایی پیدا کرده، اگر چه ابر باقی بود اما گمان باران نمی‌رفت. اسب خواسته، سوار شدیم. هوا آغاز برودت نمود اندک مسافتی نموده، اسب بنای بدسری و بازی گذارد. سوار اسب میمون[1] شدیم. سرما مانند زمستان‌های سخت بود. به هزار زحمت و صعوبت به‌جانب جادّهٔ آهار[2] راندیم. پسر امیرآخور، میرشکار، قهرمان‌خان تفنگدار، آقاکشی‌خان تفنگدار، سایر پیش‌خدمتان در رکاب بودند.

پنج ساعت به غروب مانده وارد اردو شده، در آلاچیق رفتیم. محقق، میرزا علی‌نقی *تاریخ سپهر* خواندند.

[شکرآب]

یک‌شنبه، بیست و ششم [محرم‌الحرام] صبح به اسب پیش‌کشی

---

۱. میمون: خجسته، نامی برای اسب‌ها بود.

۲. آهار: از توابع تهران، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۶ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع ۲۱۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۴۴)

اعتضادالدوله سوار شده، غلامان را مرخص نموده از بغله به جانب گله کیله راندیم. از آن‌جا، از راه پیچاپیچ دهباشی بالا رفته، آدم میرشکار آمد که در صحرای شکرآب[1] شکار هست. راندیم تا آن‌جا یک دسته قوچ و میش بودند. سه چهار نفر سرباز از بالا آمده، رم کرده، رفتند. به‌جانب دیگر دوربین انداختیم ملاحظه شد. میرشکار می‌خواست بفرستد سر بزنند دیر می‌شد. نگذاشتیم آمدیم لمن،[2] برای شکرآب بعضی را فرستادیم بالا که به برّه‌های آرغالی[3] تازی بکشند. پایین که آمدیم میرشکار دستهٔ میش و بره دید.

پیاده شدیم. ما با دوربین بالای سر میرشکار دایاغ[4] نموده، ملاحظه نمودیم. یک دسته میش و بره یک دسته کهنه قوچ ملاحظه شد. تقریباً چهل عدد می‌شد. از بالا صدای دو تیر تفنگ برخاسته، چیزی نزدند تازی نیز کشیدند شکاری نشد.

کسانی که بودند: پسر میرآخور، رحمت‌الله‌خان، کلب‌حسین‌خان،

---

۱. شکرآب: از توابع تهران، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۵ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ارتفاع ۲۴۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۴۲) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «ممکن نشد به شهرستانک برویم لابد از راه شکرآب راندیم. در بلندی بالای شکرآب پیاده شده، به البرز دوربین انداختم.» (ناصرالدین شاه، **هارون و هومن**، ص ۲۲)

۲. لمن: گویا منظور «لومان» باشد که در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۱۱ دقیقه و ارتفاع ۱۸۹۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۱۰)

۳. برّه‌های آرغالی: نوعی قوچ وحشی.

۴. دایاغ: واژه‌ای ترکی، درست آن «دایاق» است به‌معنی حالت قائمه و راست و معنی مطلق آن تکیه است که معمولاً به چوبی که در کنار درخت یا گلی می‌کارند تا از باد یا بسیاری بار نشکنند. (*دهخدا*، ج ۲۲، ص ۲۳۷)

حکیم طولوزان، علی‌رضاخان، محمدعلی‌خان، محقق، محمدتقی‌خان شمرانی، ادیب‌الممالک، محمدتقی‌خان افشار.

خلاصه به ناهار پیاده شدیم. حکیم طولوزان روزنامه خواند. پس از آن سوار شده، پایین آمدیم جای چادرهای سابق در شکرآب از بالای ده آهار به راه راست راندیم. از آهار و ایگک[۱] گذشته وارد اوشان[۲] شدیم.

سراپرده را در محلّ معیّن همه ساله زده بودند. رعد و برق شد. قدری باران آمد. رفتیم سراپرده بعد قرق شد. عکاس‌باشی **تاریخ سپهر** خواند. حکیم عصری آمد. قدری لغت فرانسه خواندیم. شب را عکاس‌باشی کتاب عکس ***سفر مازندران*** را آورد، ملاحظه شد. بسیار خوب بود.

دوشنبه، بیست و هفتم [محرم‌الحرام] صبح برخاسته سوار شدیم. شاهزاده محمدامین میرزا[۳] در سراپرده ایستاده بود. احوال پرسیدم. عرض نمود در گیلکان بودم. خلاصه، راندیم از اردو دور شده به سر گردنهٔ گیلکان رسیدیم. باقر آن‌جا خبر شکار داد. راندیم پایین از پل گیلکان عبور نموده، سربالا شدیم. راهش بسیار بد بود اما گُل و گیاه باصفا داشت. گل سرخ،

---

۱. ایگک: گویا منظور «ایگل» باشد که در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۹ دقیقه و ارتفاع ۲۰۰۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۷۷)

۲. اوشان: از توابع تهران، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۴ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۳۱ دقیقه و ارتفاع ۱۸۷۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۷۴)

۳. شاهزاده محمدامین میرزا: (ـ ۱۳۰۴ ق) صاحب ده بادامک کرج و از مقرّبان دربار ناصری بود. (***ناصرالدین شاه، یادداشت‌های روزانه***، پرویز بدیعی، ص ۵۴۰ – ۵۴۳)

گلاب، گل سرخ جنگلی، گل زرد، لاله، گل سنجد هوا و فضا را خوشبو نموده برابر روذک[۱] به ناهار افتادیم. آقامحمدتقی با اسب پرت شدند. اسب به درخت بند شد. هیچ‌کدام را آسیبی و صدمه[ای] نرسید. کسانی که در حضور بودند:

یحیی‌خان، محقق، محمدعلی‌خان، حسین‌خان، آقاکشی‌خان، قهرمان‌خان، بعضی پیش‌خدمتان.

خلاصه، پس از ناهار سوار شده، رفتیم بالای کوه. رحمت‌الله [و] ولی پیدا شدند. خبر شکار آوردند.

میرشکار هم دوان دوان از بالا آمد اشاره می‌نمود بیایید. سوارها را آن‌جا گذاشته، راندیم. پیاده شدیم که در مارق برویم. راه بسیاری نیز رفته بودیم. میرشکار نشست. معلوم شد شکار به چرا آمده، از درّه بالا آمدند. سی، چهل میش بود بعد دویده سوار شدیم. شکارها را تعاقب نمودیم رفتند میان درّه. ما نشستیم دوربین به طهران و دوشان‌تپّه انداختیم در این بین شکارها را میرشکار گریزانید. خودش عقب شکارها رفت ما نشسته، محقق کتاب ***تاریخ سپهر*** را خواند. میرشکار از بالا اشاره نمود. بیایید سوار شده، راندیم. سه چهار قوچ جه دویدند. میرشکار تصور نمود قوچ‌جه، قوچ‌ها را رم داده‌اند. مضطرب گشته، اسب تاخت. ما را نیز اشاره می‌نمود بیایید. راه بسیار صعب بود. بغله و پرتگاه داشت. قوچ‌جه‌ها در جای خود بعضی ایستاده، بعضی خوابیده، اصلاً رم نمی‌کردند. اگر قدری از بالا می‌رفتیم یقیناً سه چهار تا شکار می‌نمودیم. بسیار دور بودند. تفنگی

---

۱. روذک: از توابع تهران، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۰ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۳۲ دقیقه و ارتفاع ۱۸۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***همان***، ص ۲۸۳)

انداختیم نخورد گریختند. به پایین، بعد چهارپاره و گلوله انداختیم. یک‌بار، ولی گفت یک شکار آن پایین افتاده، دست و پا می‌زند. میرشکار نیز گفت راست می‌گوید. پایین که رفتیم معلوم شد سنگ زرد رنگ را تصوّر شکار نموده‌اند.

خلاصه، مأیوس، شکار نکرده، مراجعت نمودیم. مقارن غروب به منزل رسیدیم.

[سلطنت آباد و پایان سفر]

روز سه‌شنبه، بیست و هشتم [محرم‌الحرام] امروز به خواست خداوند به مبارکی و سعادت در ضمان سلامت به سلطنت‌آباد[1] باید رفت و ختم ***روزنامهٔ مازندران*** به فرخندگی و اقبال امروز خواهد شد. صبح، نیم ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم سوار اسب کهر خانه‌زاد گشته از راه گردنهٔ تلهرز[2] راندیم. بسیار راه صعب و دشواری بود. اگرچه موسی

---

۱. سلطنت‌آباد: در جنوب شرقی اختیاریه و رستم‌آباد و از باغ‌های دیوانی است که در دوران ناصری بر سر راه عشرت‌آباد به صاحب‌قرانیه طرف دست راست جاده، بنیاد شده است. (منوچهر ستوده، *جغرافیای تاریخی شمیران*، ج ۱، ص ۴۸۶)

۲. تلهرز: صورت امروزی نگارش آن «تله هرز» است که از توابع تهران بوده، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۹ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۳۱ دقیقه و ارتفاع ۱۹۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۱۴۸)

کوه تلِ هرز در شرق دارآباد، در میان درهٔ ازگل و سوهانک است و جزو کوه‌های توچال به‌شمار می‌آید. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، پاورقی ص ۲۱)

شکارچی مرمّت و اصلاح نموده بود اما چندان فایده نکرده بود. اغلب جاها پیاده شدیم. بالای گردنه که جلگهٔ طهران نمایان بود به ناهار پیاده شدیم. بادی تند برخاست. پیش‌خدمتان همه بودند. هوا سرد شد. کلیجهٔ خز[۱] پوشیدیم. سوار اسب کهر احمدخانی شده، راندیم بالای گردنه، معیرالممالک به استقبال حاضر رکاب شد. مورد التفات گشت. پایین‌تر کیقباد میرزا،[۲] لطف‌الله میرزا،[۳] برادر میرآخور و پسر ملک قاسم میرزا آمدند. رفتیم زیر درخت بزرگی پیاده شدیم. قهوه صرف شد. قلیان کشیدیم. پس از آن سوار اسب جهان‌پیما شده با معیّرالممالک فرمایش می‌شد و گزارش[۴] شهر می‌پرسیدم. نصرةالدوله، شعاع‌السلطنه، اعتضادالدوله پیدا شدند. آمدیم تا به سعادت و اقبال وارد سلطنت‌آباد شدیم.

نایب‌السلطنه، سپهسالار همه آمدند. جمعیت بسیار شد. چون خستگی و کسالت داشتم نزدیک حوض فوّاره نماز گزارده، مقارن غروب

---

۱. «گلیجه خز» هم درج شده است.

۲. کیقباد میرزا: پسر فتحعلی‌شاه و متولد ۱۲۲۱ ق (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۶۲۳)

۳. لطف‌الله میرزا: (ـ ۱۲۹۹ ق) پسر عباس میرزا ملقب به شعاع‌الدوله، در ۱۲۷۲ ق به حکومت مازندران رسید و یک ثوب جبهٔ ترمهٔ دور زنجیره مفتخر شد. (اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۷۸۳) و ابنیه فرح‌آباد را تعمیر کرده، در آن‌جا استحکامات ساخت (*همان*، ص ۱۷۸۴) او تا ۱۲۷۵ ق حکمران مازندران بود و پس از آن حکومت سبزوار گرفت. او در سرکوبی ترکمانان استرآباد تلاش بسیار داشت. (جمشید قائمی، *فرمانروای مازندران*، ص ۱۲۶ - ۱۱۸)

۴. اصل: گذارش.

اندرون رفتم. الحمدلله الهی، حرم و مهدعلیا همه صحیح و سالم بـودند. الحمدلله علی ای حال[۱] که به سعادت و اقبال و تن‌درستی سفر مازندران به‌پایان آمد. شکر خداوند را باز الحمدلله.[۲]

---

۱. اصل: علی لّ حال.

۲. *ایران*، جمعه، هشتم ذی‌القعدةالحرام سنهٔ ۱۲۸۸، ش ۶۶، ص ۱ و ۲.

بخش دوم

موکب همایونی

(گزارش سفر ناصرالدین شاه به مازندران در ۱۲۸۹ هجری)

به‌قلم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

[ییلاقات لار]

سرکار اعلی‌حضرت قدر قدرت شاهنشاهی، خلّدالله ملکه، تا روز غرّهٔ جمادی‌الاولی، در ییلاق اقدسیّه[1] تشریف‌فرما بودند.

جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم[2] در این مدت معظّمات امور

---

۱. اقدسیه: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۸ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۳۹ دقیقه و ارتفاع ۱۶۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۶۲)

۲. صدراعظم: میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (۱۲۴۱ - ۱۲۹۸ ق) فرزند نبی‌خان قزوینی، نخست از طرف پدر حاکم طالقان شد. در ۱۲۶۷ کارپرداز ایران در بمبئی شد. در ←

مملکت و کلیّات مهمّات دولت را روز به روز به عرض حضور ساطع‌النّور اقدس می‌رساندند و خاطر مهر مظاهر ملوکانه از حُسن مراقبات کافیه و توجهات وافیهٔ ایشان قرین رضامندی و خشنودی می‌گشت.

چون در این اواخر قدری هوای شمرانات[۱] گرم شده و از درجهٔ اعتدال دور افتاده بود، روز غرّهٔ ماه مزبور به‌طرف ییلاقات لار[۲] عزیمت فرموده، موکب اعلیٰ کوکب همایون بدان جهت حرکت فرمود.[۳]

***

بندگان اقدس همایون شاهنشاهی، خلّدالله ملکه و سلطانه، چنان‌که در روزنامهٔ سابق ذکر شد، در ییلاقات لار تشریف فرما می‌باشند.[۴]

***

← ۱۲۷۵ وزیر مختار ایران در اسلامبول شد. در ۱۲۸۲ ملقب به مشیرالدوله شد و وزیر عدلیه همراه وزارت وظایف و اوقاف گردید. در ۱۲۸۸ به‌صدارت انتخاب گردید. در ۱۲۹۰ به تحریک، روس‌ها معزول و در ۱۲۹۸ حاکم خراسان شد که در همان سال درگذشت. از آثار او مدرسه و مسجد سپهسالار و عمارت بهارستان است. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، ص ۱ - ۴۶۰؛ نیز: محمد معین، ج ۵، ص ۲ - ۷۳۱)

۱. شمرانات: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۷ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۶ دقیقه و ارتفاع ۱۵۴۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۳۴۴)

۲. لار: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۵ دقیقه و طول ۵۲ درجه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۵۰۴) اعتمادالسلطنه در ۱۲۹۸ ق به‌هنگام سفر ناصرالدین شاه به آن‌جا رساله‌ای زیر عنوان «جغرافیا و تاریخ درّهٔ لار» نوشته، تقدیم می‌کند که میرهاشم محدث در مجموعه مقالات در *قلمرو مازندران*، ج ۳، آن‌را به‌چاپ رساند.

۳. *ایران*، پنج‌شنبه، چهارم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۰۸، ص ۱.

۴. *ایران*، چهارشنبه، دهم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۰، ص ۱.

تشریف‌فرمایی موکب مسعود اعلی را به ییلاقات لار در روزنامه‌جات سابقه نگاشته بودیم لکن چون وضع منازل و مراحل ایّام نیکو معلوم نبود در عهدهٔ تعویق ماند. اینک اخبار موکب مسعود همایون شرف‌ورود ارزانی داشته به عینها در این روزنامه نگاشته می‌شود.

موکب مسعود همایون که روز دوشنبه غرّه جمادی‌الاولی از اقدسیه به‌واسطهٔ گرمی هوا به ییلاقات لار تشریف‌فرما شده بودند. منزل او در قریهٔ اوشان[1] بود. دو شب آن‌جا توقف فرموده از اوشان به زایگان[2] که از ییلاقات خوش هوا و باصفای رودبار[3] محسوب است تشریف برده، دو شب هم محض آسایش مردم و الحاق عقب‌ماندهٔ اردو توقف شد.

[بستک لار]

جمعه به‌مبارکی و میمنت سرچشمه بستک لار[4] موقف خیام ظفر آثار

---

۱. اوشان: ناحیه‌ای میان تله هرز و شهرستانک تهران.

۲. زایگان: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۸ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۳۵ دقیقه و ارتفاع ۲۲۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۸۸)

۳. رودبار: از توابع لار، در عرض جغرافیایی ۲۷ درجه و ۲۹ دقیقه و طول ۵۵ درجه و ۳۱ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۲۸۳)

۴. بستک لار: اعتمادالسلطنه در رسالهٔ «جغرافیا و تاریخ لار» (تألیف ۱۲۹۸ ق) می‌نویسد: «در طرف راست رودخانه کوه مرتفعی است که موسوم به کوه ملک چشمه می‌باشد و با کوه طرف مقابل که قلعه نو نام دارد یک درّه تنگی تشکیل می‌دهد که آن‌را بسته یا بستک می‌نامند». (اعتمادالسلطنه، «جغرافیا و تاریخ درّهٔ لار»، در ***قلمرو مازندران***، ج ۳، ص ۱۴۷)

همایون شد. در این یورت[۱] لار یک‌هفته توقف است. از آن‌جا به چهل چشمه[۲] تشریف خواهند برد. از رجال دولت که شرف التزام رکاب مبارک را دارند:

عضدالملک‌خان سالار و حکمران مازندران،[۳] علاءالدوله کشیک‌چی باشی،[۴] امین حضور خازن صرف،[۵] حبیب همایون، حاجب‌الدوله

۱. یورت: واژه‌ای ترکی به‌معنای محل خیمه، خرگاه، مجموع چادرهای قبیله، مکانی که صحنش وسیع و فراخ باشد، مسکن و منزل. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، پاورقی، ص ۲۲)

۲. چهل چشمه: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۰ دقیقه و طول ۵۲ درجه و ۳۱ دقیقه و ارتفاع ۲۰۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۱۹۲)

۳. عضدالملک: (۱۲۳۸ – ۱۳۲۸ ق) علی‌رضاخان قاجار که بعدها ریاست ایل قاجار را داشت، در عصر ناصری چند سالی حکمران مازندران بود. (رجوع شود به بخش [ملتزمین رکاب]) او در عهد احمدشاه (خردسال) نایب‌السلطنه‌اش بود.

۴. علاءالدوله کشیک‌چی‌باشی: محمدرحیم‌خان دولّو (ـ ۱۲۹۹ ق) در ۱۲۶۷ به حکومت خوی رسید و در ۱۲۷۲ ملقب به علاءالدوله شد. از ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۳ به ترتیب حاکم زنجان، بیگلربیگی طهران و رئیس قورخانه گردید. در ۱۲۸۸ حاجب‌الدوله و عضو دارالشورا شد و در ۱۲۹۰ به وزارت دربار رسید. سال بعد وزیر جنگ شد. در ۱۲۹۴ به امور خوزستان و لرستان و گیلان پرداخت و در ۱۲۹۸ لقب امیرنظام گرفت و پیشکار ولیعهد شد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، توضیحات ص ۴۶۹)

۵. امین‌حضور خازن صرف: آقاعلی آشتیانی، از پیش‌خدمت‌های شاه که در ۱۲۸۴ به این لقب رسید و در ۱۲۸۶ امور احتساب طهران به او محول و در ۱۲۸۸ خازن صرف شاه شد. در ۱۲۹۳ افزون بر مشاغل، او حاکم کاشان گشت. در ۱۲۹۸ تا یک‌سال مورد غضب قرار گرفت. سپس وزیر بقایا گردید در ۱۳۰۳ ق معزول و به عراق تبعید شد. در جریان رژی مأمور اسکات مردم تبریز شد ولی دست از پا درازتر بازگشت. می‌گویند از عمّال انگلیس بود. (اعتمادالسلطنه، *همان*، ص ۵۱۴ توضیحات)

فراش‌باشی،[1] و غیره معتمدالملک[2] وزیر مخصوص هنوز به اردوی همایون نرسیده‌اند. ظاهراً ذهم شهر حال[3] وارد اردوی مبارک و به شرف التزام حضور همایونی نایل گردند.

عرایض و مطالب دولتی را هر دو روز یک‌مرتبه جناب مستطاب اشرف امجد به حضور همایونی ارسال می‌دارند.

قیمت مأکولات در اردوی همایون بسیار به‌قاعده و سبب رفاهیّت اهالی اردو است. نان یک من چهار عباسی است، جو ششش تومان.[4]

* * *

[شاه یوردی]

موکب همایون جمعهٔ دوازدهم از یورد و بستک لار حرکت فرموده، به

---

۱. حاجب‌الدوله فراش‌باشی: محمدتقی‌خان افشار (ــ ۱۲۹۸ ق) از پیش‌خدمت‌های شاه، که او را به افشاربیک خطاب کرد. در ۱۲۸۴ افزون بر مقام مذکور رئیس اصطبل‌خانه بود و در ۱۲۸۹ فراش‌باشی‌گری و حاجب‌الدولگی به او داده شد و سال بعد معزول گردید. او شوهر عندلیب‌الدوله از زن‌های خوش آواز مقرب شاه بود. (**همان**، ص ۵۰۰)

۲. معتمدالملک، وزیر مخصوص: یحیی‌خان (۱۲۴۷ - ۱۳۰۹ ق) پسر میرزا نبی‌خان قزوینی و برادر سپهسالار، مدتی در اروپا به تحصیل پرداخت. در ۱۲۷۲ مترجم وزارت خارجه و مدتی کوتاه نایب سفارت روسیه شد. در ۱۲۷۳ آجودان و مترجم میرزا آقاخان نوری و پس از عزل او، آجودان و مترجم شاه گردید. در ۱۲۸۴ ملقب به معتمدالملک شده، از ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۴ به حکومت عراق و کمره و سپس لرستان و خوزستان، گیلان، فارس و مازندران رسید. در ۱۲۹۷ وزیر بنایی شد. در ۱۳۰۳ وزیر خارجه و در ۱۳۰۶ وزیر عدلیه گردید. در ۱۳۰۷ امتیاز چراغ برق و راه کالسکه‌رو از طهران به اهواز را گرفت. (**همان**، ص ۲ - ۴۸۱)

۳. منظور ماه جمادی‌الاولی است.

۴. *ایران*، شنبه، سیزدهم شهر جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۱، ص ۱.

یورد موسوم به شاه یوردی نزول اجلال فرمودند.

توقّف اردوی همایون در این مکان متجاوز از ده روز خواهد بود.

معتمدالملک، وزیر مخصوص امروز از شهر به آستان قدس تشرّف جست.

جناب مستطاب اشرف امجد، بیستم این ماه به‌جهت عرض مطالب دولتی و زیارت، حضور مبارک به لار خواهند آمد.[۱]

[چهل چشمه]

موکب مسعود همایون اعلی‌حضرت شاهنشاهی روز بیست و یکم از شاه یوردی به جانب چهل چشمه که یورت دیگر چمن لار است. نهضت خواهند فرمود و جناب مستطاب اشرف امجد در این روز به آستان همایون شرفیاب خواهند شد. ساعدالدوله،[۲] حبیب‌الله‌خان سرتیپ اول تنکابنی که از حُسن خدمت خود خاطر مبارک را خشنود نموده بود، محض مرحمت یک قطعه گل کمر مکلّل[۳] به الماس در حق او مرحمت شد.

حکیم‌الممالک[۴] که در غیاب حکیم‌باشی دکتر طولوزان به خدمات

---

۱. *ایران*، چهارشنبه، هفدهم شهر جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۲، ص ۱.

۲. ساعدالدوله: حبیب‌الله‌خان تنکابنی، پدر محمدولی‌خان سپهدار تنکابنی و از اعیان طراز اول محال ثلاث مازندران در عهد ناصری بود.

۳. مکلّل: mokallal، زیور داده شده. (محمد معین، ج ۴، ص ۴۳۲۰)

۴. حکیم‌الممالک: میرزا علی‌نقی (ـ ۱۳۲۱ ق) فرزند آقااسمعیل جدیدالاسلام بود. او در جوانی اندکی طبابت آموخت و در ۱۲۷۲ ق همراه امین‌الملک به اروپا رفت و رشتهٔ طب را فراگرفت. در ۱۲۷۸ به ایران آمد از ندمای شاه شده، در ۱۲۸۴ به حکیم‌الممالک ←

طبّی خدّام آستان جلالت مأمور است خدمات او در نظر مبارک مستحسن آمده به اعطای خلعت مبارک مباهات حاصل کرد. معتمدالملک وزیر مخصوص در این یورت به شرف آستان‌بوسی رسید.

عباس‌قلی‌خان[1] سردار لاریجانی با گستگرخان مهندس نمساوی[2] که مأمور ساختن راه آمل و این راه از ابنیه و آثار عظیمهٔ این عهد است و قریب یک‌سال است به این‌کار مشغولند و عنقریب به‌اتمام می‌رسد، برای دستورالعمل شفاهی همایونی شرفیاب شدند و در اردوی همایون اقامت دارند تا با حضور جناب مستطاب صدراعظم قرار بقیّه امور راه مزبور داده شده به سر خدمت مرجوعه بروند.

چون صحرا و چمن شاه یورتی وسیع و خوش‌هوا است. همه روز هنگام عصر غلامان کشیک‌خانه جمعی علاءالدوله کشیک‌چی‌باشی در میدان قریب به اردو مشغول مشق و تیراندازی و تاختن اسب و تعلیم آداب سواری هستند و علاءالدوله در تعلیمات لازمهٔ آنها کمال مواظبت دارد و

← ملقب گردید. در ۱۲۹۳ به‌جای پدر پیش‌خدمت‌باشی سلام گردیده در ۱۲۹۹ به وزارت معادن و عضویت دارالشورای کبرای دولتی تعیین شد. حکومت برخی ولایات را نیز به‌عهده داشت. او در شعر و نثر توانا بود. (اعتمادالسلطنه، **همان**، توضیحات ص ۸ - ۵۰۷)

۱. عباس‌قلی‌خان سردار لاریجانی: رجوع شود به بخش [علی‌آباد].

۲. گستگرخان مهندس نمساوی: کسی که تخصص راه‌سازی در دربار ناصرالدین شاه داشت، شخصی اطریشی به‌نام «مسیو گاستگر، مهندس نمساوی» بود. ایرانیان، اطریش را نمسه می‌گفتند. شاه او را مأمور راه‌سازی کرد و او دو سه ماهی صرف نقشه‌برداری کرد. پس از تنظیم نقشه، مشغول کار شد.(منوچهر ستوده، «از صاحبقرانیه تا کلاردشت، *اباختر*، ش ۷ و ۸، ص ۸۵)

غلامان مزبور در کمال شکوه با ملبوس بسیار خوب و تفنگ‌های دولولهٔ انگلیسی حاضر رکاب و مشغول مشق‌اند و از لوازم مشق نظام و حرکات عسکریّه خودداری نداند.[۱]

روز شنبه، بیستم [جمادی‌الاولی]، ذات ملوکانه از منزل شاه یورتی به یورت فرّخ‌بلاغ لار یعنی چهل چشمه که فی‌الواقع چهل چشمه وارد و محض تسمیه بلاوقوع نیست، نهضت اجلال فرمودند.

عصر آن‌روز جناب مستطاب اشرف امجد به آستان‌بوسی همایونی به این منزل وارد شدند. از شاهزادگان عظام کسانی که با جناب مستطاب اشرف امجد همراه بودند: اعتضادالسلطنه[۲] و عمادالدوله[۳] می‌باشند و از اعیان و اشراف: ناظم‌الملک، میرزا ملکم‌خان[۴] و نصیرالدوله[۵] و

۱. *ایران*، دوشنبه، بیست و دیّم شهر جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۳، ص ۱.

۲. اعتضادالسلطنه: علی‌نقی میرزا (۱۲۳۴ - ۱۲۹۸ ق) فرزند فتحعلی شاه، در ۱۲۷۴ رئیس دارالفنون و در ۱۲۷۵ اولین وزیر علوم ایران شد. در ۱۲۸۸ عضو دارالکبری و از مقربان درگاه شاه بود. در ۱۲۹۵ امور بنایی دولتی به او واگذار کردند. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، ج ۲، توضیحات، ص ۹ - ۴۷۸)

۳. عمادالدوله: امامقلی میرزا (۱۲۳۰ - پس از ۱۲۹۱) پسر محمدعلی میرزای دولتشاه و پدرزن اعتمادالسلطنه، در ۱۲۶۸ حکومت کرمان‌شاه گرفت و در ۱۲۶۹ ملقب به عمادالدوله شد. در ۱۲۹۱ در رکاب شاه به اروپا رفت. پس از بازگشت وزیر عدلیه شد و در ۱۲۹۱ حاکم کرمانشاه و کردستان گردید. او مردی متمول بود. (*همان*، توضیحات، ص ۴۷۶)

۴. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الملک: (۱۲۴۹ - ۱۳۲۶ ق) پسر میرزا یعقوب ارمنی، به پاریس فرستاده شد و پس از آموختن علوم طبیعی و مهندسی در ۱۲۶۷ به ایران آمد مدتی معلم دارالفنون بود. پس از مدتی مترجم وزارت‌خارجه شد. در ۱۲۷۳ مأمور سفارت ←

معاون‌الملک[۱] و میرزا داودخان[۲] و میرزا قهرمان امین‌لشکر،[۳] میرزا عباس‌قلی.

← ایران در اسلامبول شد و چون بازگشت در تهران فراموشخانه دایر کرد. ولی در ۱۲۷۹ آن‌را بستند. در زمان صدارت سپهسالار ترقی کرد و در ۱۲۸۹ ملقب به ناظم‌الملک شد. در ۱۳۰۷ سفیر و وزیرمختار ایران در انگلیس شد و استفاده‌های زیادی از دلالی امتیازها گرفت. در ۱۳۰۷ از سفارت عزل شد و روزنامه *قانون* را منتشر کرد. ملکم در ۱۳۱۷ در پاریس به ملاقات مظفرالدین شاه رفت و از طرف او وزیرمختار ایران در ایتالیا گردید. (محمد معین، ج ۶، ص ۲۰۱۹)

۵. نصیرالدوله: میرزا عبدالوهاب‌خان پسر محمدجعفرخان شیرازی، متولد ۱۲۴۲ ق، به‌سفارش قاآنی به اعتضادالسلطنه معرفی شد. سپس به عضویت وزارت خارجه درآمد. در ۱۲۷۴ به نیابت آن انتخاب گردید. در ۱۲۸۸ به نصیرالدوله ملقب شد و در ۱۲۹۰ وزیر تجارت و به عضویت دارالشورای کبری درآمد. در ۱۳۰۱ آصف‌الدوله لقب یافت و بـه حکومت خراسان رسید. دورهٔ این مأموریت به آشوب گذشت و شاه او را احضار کرد. مدتی خانه‌نشین شد تا این‌که در ۱۳۰۴ درگذشت. (اعتمادالسلطنه، *همان*، توضیحات، ص ۵۰۵)

۱. معاون‌الملک: دو نفر به این لقب بودند یکی میرزا عباس قوام‌الدوله که از نزدیکان میرزا آقاخان نوری بود و در ۱۲۷۵ به معاون‌الملک ملقب گردید (بـه‌خاطر گرفتن سمت معاونت وزارت خارجه) و دیگری میرزا محمدعلی معاون‌الملک که در زمان صدارت امین‌السلطان (در ۱۳۰۳ ق) سمت‌هایی داشت. به‌نظر می‌رسد فرد نخست بـه‌خاطر تقدم سنواتی، مقصود متن باشد. میرزا عباس معاون‌الملک در ۱۲۸۸ عضو دارالشورای کبرا شد و در ۱۳۰۱ به‌نیابت صدراعظم و وزارت رسائل رسید. او در ۱۳۰۵ وزیر خارجه شد و در ۱۳۱۴ ق درگذشت. (*همان*، توضیحات، ص ۵۰۳؛ و نیز ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۷۹)

۲. میرزا داودخان: گویا مقصود میرزا داودخان (۱۲۵۸ – ۱۲۹۴ ق) فرزند میرزا آقاخان نوری باشد. او در زمان صدارت پدر در حالی‌که ۱۵ سال داشت وزیر لشکر شد و با عزل پدر به‌همراه خانواده به یزد تبعید گردید. در ۱۲۸۸ که سپهسالار روی کار آمد برادرش، میرزا کاظم وزیر مالیه شد و او میرزا داود را معاون خود کرد که تا ۱۲۹۰ در این سمت بود. (اعتمادالسلطنه، *همان*، ج ۲، توضیحات ص ۴ – ۴۹۳)

۳. میرزا قهرمان امین لشکر: (۱۲۴۴ – ۱۳۱۰ ق) در ۱۲۷۴ به دستگاه عزیزخان سردار ←

روز یکشنبه، بیست و یکم [جمادی‌الاولی] با حضور جناب مستطاب اشرف امجد کسانی که با ایشان به اردو آمده بودند به آستان‌بوسی دربار اقدس مشرّف شده، مورد مراحم ملوکانه گردیدند.

[به‌سمت نور و کجور]

توقف اردوی همایون در این یورت یک‌هفته خواهد بود. از اینجا به‌سمت ییلاق نور و کجور تصمیم عزم فرموده‌اند. جناب مستطاب اشرف امجد هم بعد از عرض مطالب لازم از این منزل معاودت به نیاوران[۱] می‌کنند.[۲]

* * *

از قراری که در روزنامهٔ اردوی همایون نوشته‌اند همه روزه جناب

← وارد گردید. در ۱۲۸۴ ملقب به امین لشکر شد و نشان سرتیپی گرفت. مدتی پیشکار ولیعهد بود و در ۱۲۹۷ وزیر گمرکات و در ۱۲۹۹ وزیر فواید عامه گردید و در ۱۳۰۱ به‌عضویت دارالشورای کبرا درآمد و رسیدن به وزارت خالصجات تهران، سال بعد از آن معزول شد و تا ۱۳۰۷ منزوی گردید. در این سال همراه شاه به فرنگ رفته بود. (*میرزا قهرمان امین لشکر*، ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت، ص ۱۲ - ۹)

۱. نیاوران: در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۹ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۸ دقیقه و ارتفاع ۱۷۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۵۷۱)

۲. *ایران*، یکشنبه، بیست و هشتم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۵، ص ۱.

مستطاب صدراعظم شرفیاب حضور شده، در مهام لازمه عرض و استیفای احکام خفیّه می‌کردند و آمدن جناب معظم‌له برای تمشیت امور و قطع و فصل کارهای لازم، بسیار مفید بود و کارهای مهمّه زیاد در این چند روزهٔ توقف اردو و ملازمت رکاب مبارک فیصل یافت.

نظر به حسن خدمات امین حضور خازن صرف، حبیب همایون یک قطعه گل کمر مکلّل به الماس از طرف قرین‌الشرف خسروانه به معزّی‌الیه مرحمت شد.

امین‌الدوله وزیر حضور مبارک دوشنبه بیست و دوم به رکاب مبارک تشرف جسته [است].[1]

جناب مستطاب اشرف امجد بعد از مرخّصی از حضور همایون از سمت لواسان به نیاوران آمده، در آن‌جا کمافی‌السابق به نظم ادارات و نسق وزارات پرداخته و می‌پردازند و بحمدالله تعالی از فرّ اقبال بی‌زوال اقدس همایون شاهنشاهی، ادام‌الله تعالی ایّام سلطنت، امور ایالات و ولایات مملکت ایران عموماً و مهام ایالت دارالخلافه طهران خصوصاً روز به روز در ترقّی و توفیر است. وفور نعماء الهی کامل و وفور مراحم شاهنشاهی شامل است.[2]

***

دارالخلافة الباهره جناب مستطاب اشرف امجد از روزی که مراجعت از

---

۱. *ایران*، چهارشنبه، نهم جمادی‌الثانیه سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۶، ص ۱.

۲. *ایران*، شنبه، دوازدهم جمادی‌الاخره سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۷، ص ۱.

اردوی همایون نموده‌اند تاکنون در نیاوران به نظم ادارات دولتی و نسق وزارات درباری می پردازند.[۱]

***

[کالیجه رود]

موکب مسعود همایون، سیزدهم جمادی‌الاخره از صالحان به کالیچه‌رود[۲] تحویل فرمود. این محل درّه‌ای است که به پنج فرسخ مسافت به ساحل دریای خزر می‌رسد.

ارادهٔ علیّهٔ همایونی اقتضا فرمود که چندشبه سواحل دریا را سیاحت فرمایند. لهذا بعد از چهار شب توقف در منزل کالیچه‌رود، مقرر شد که معدودی قلیل از خواص چاکران درباری با بنه و آغروق[۳] بسیار مختصر به سمت کنار دریا کوچ کرده، بقیهٔ اردو را به علاءالدوله کشیک‌چی‌باشی، حاکم اردو سپرده در همان منزل حکم توقّف داده شد که منتظر اخبار مجدد شوند.

---

۱. *ایران*، دوشنبه، چهاردهم جمادی‌الصانیه سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۱۸، ص ۱.

۲. کالیچه‌رود: ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) دربارهٔ سرچشمهٔ آن می‌نویسد: «دره‌ای بالای نارنجک‌بن [کجور] است [و] رودخانه‌ای از آن جاری است که همه جا می‌رود تا داخل نهر رودبار شده به کالیچه‌رود کجور منتهی و متصل می‌شود.» (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۵۳)

۳. آغروق: بار و بنه. (محمد معین، ج ۱، ص ۶۷)

صبح هفدهم موکب مسعود از راه معروف به نهر رودبار[۱] عازم کنار دریای خزر شدند. از این راه به کنار دریا عبور و مرور کمتر می‌شود. لهذا چندان اهتمامی در تعمیر آن نشده، به‌همان حالت طبیعی و اصلی خود باقی است. اگرچه در این چند روز توقف، کالیچه‌رود حسب‌المقرر جزیی تعمیری نمودند که اسباب خطر نباشد لیکن بسیار انبوه بایست عبور نمود.

هر طور بود از آن‌جا گذشته عصر روز مزبور در حوالی قریهٔ صلاح‌الدین کلا که مخیم[۲] خیام با احتشام بود، نزول اجلال فرمودند.

همان روز به‌واسطهٔ بدی راه نهر رودبار مقرّر شد که امین‌السّلطان به اردوی بزرگ رفته، علاءالدوله را اخبار دهد که بنهٔ اشخاصی را که در آن‌جا توقّف نموده بودند، حرکت داده به‌سمت کلاردشت برد که موکب همایون از راه چالوس که از طرق ساخته شدهٔ این عصر همان است[۳] به آن‌جا نزول خواهند فرمود. یک روز هم در صلاح‌الدین‌کلا توقف شده، در این روز از شاهزادگان و اعیان مازندران و سرکردگان سوار و کرد و ترک که چهارصد نفر سوار بسیار خوب ممتاز بودند با کمال آراستگی به اتفاق علی‌خان نایب‌الکومهٔ مازندران[۴] در منزل صالحان[۵] به خاک پای

---

۱. نهر رودبار: از پایین ده‌کجور جاری است. (ناصرالدین شاه، هارون وهومن، ص ۵۳)

۲. مخیم: moxayyam، جایی که در آن خیمه زنند. (محمد معین، ج ۳، ص ۳۹۵۵)

۳. در *المآثر و الآثار* آمده است: «شروع به ساختن راه مازندران از البرز الی کجور و کلاردشت الی کرانهٔ خزر که سی و دو فرسنگ مسافت می‌باشد به مباشرت مسیو کاستگرخان مهندس نمساوی هم در سال هفدهم از جلوس همایون [۱۲۸۳ ق، انجام شد]» (*المآثر و الآثار*، اعتمادالسلطنه، ج ۱، ص ۱۰۱)

۴. علی‌خان نایب‌الحکومه: (ـ ۱۲۷۲ ش) از طایفهٔ نایبج (اسفندیاری) نور و از کارگزاران بنام عصر ناصری در مازندران بود. اعتمادالسلطنه در روزنامه *ایران* (ش ۶۰، روز دوشنبه دوازده شوال ۱۲۸۸ ق، ص ۱ و ۲) می‌نویسد: «از قراری که در روزنامه آن‌جا ←

اقــــدس هــمایون شــرفیابی حــاصل نــموده، بــرحسب اســتدعای عضدالملک‌خان سالار و مهردار و حکمران مـازندران کـلٌّ عـلیٰ حسـبه مخلّع شده به‌حضور همایون شـرفیابی حـاصل نـموده، مـرخّـص شـده، مراجعت به مازندران کردند.

[چالوس]

نوزدهم هم از راه کنار دریا به قـریهٔ خـیررودکنار و از آن‌جـا در جـنب

→ نگاشته‌اند از حسن توجه اولیای دولت قاهره و اهتمام تمام علی‌خان نایب‌الحکومه امور آن‌جا منتظم و سرحد و ثغور در کمال امنیت است. مأکولات و حبوبات نیز بالنسبه به سابق فراوان و ارزان است.

ابنیه و عمارات دیوانی که سابقاً از جانب سنّی‌الجوانب همایونی امر به تعمیر و مرمّت آنها شده بود، بعضی تمام و بعضی قریب‌الاتمام است. جهت بنای قلعهٔ میان کاله نیز به‌اهتمام علی‌خان نایب‌الحکومه مصالح لازمهٔ آن را از آجر و غیره در ناصرآباد فراهم آورده و مشغول بنّایی هستند که ان‌شاءالله عنقریب به‌اتمام خواهد رسید.» علی‌خان پدربزرگ نیما یوشیج بود.

همو درباره‌اش می‌نویسد: «نایب‌الایاله علی‌خان یوشیج متجاوز از ۲۵ سـال نـیابت حکومت مازندران را داشت و پس از آن حاکم شد. تا دو سال قبل از تولد من [تولد نیما ۱۲۷۴ ش بود.] زندگی می‌کرد. پدرم حکایت می‌کرد او دو کیسه داشت: پول حرام و پول حلال.

پول حلال از زراعت بود که خودش در آن کار می‌کرد و زارع را مستثنی می‌داشت و بیش از مخارجش بود. پول حرام: پول حکومت [بود].» (نیمایوشیج، ***دوسفرنامه نیمایوشیج***، ص ۱۲۴)

۵. صالحان: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۹ دقیقه و طـول ۵۱ درجـه و ۴۶ دقـیقه و ارتفاع ۱۶۸۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، ***همان***، ص ۳۵۷)

رودخانهٔ چالوس منزل شد.

بیست و دوم از راه ساخته که بر حسب امر همایون، هشت سال قبل کاستکرخان مهندس نمساوی ساخته و پرداخته است. این راه به‌جهت دهات کنار دریا و حمل بعضی اجناس از کناره به بلوک داخله، بلکه به دارالخلافه محسوس است به منزل پل کرات[1] تشریف ورود ارزانی داشته، از آن‌جا به منزل بنفشه‌ده[2] که یک منزلی کلاردشت است. علاءالدوله و امین‌السلطان با اردوی بزرگ ملحق به اردوی همایون شد[ند].[3]

موکب همایون بعد از چندی توقف و تفرّج ییلاق لار به ساحات نور و کجور عزیمت فرمودند. اول منزل که مضرب خیام اردوی همایون شد سفیداب[4] لار بود. نظام‌الدوله،[5] وزیر مالیه، تا این منزل شرف التزام داشت

---

۱. پل کرات: معروف به پل ذغال، در پانصد متری دوآب کجور که از آن جادهٔ ناصرالدین شاهی که مسیو گاستکر احداث کرده بود می‌گذرد. (منوچهر ستوده، ***از آستارا تا استارباد***، ج ۳، ص ۱۶۷)

۲. بنفشه‌ده: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۵ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۰۷)

۳. ***ایران***، پنج‌شنبه، بیست و چهار جمادی‌الاخر سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۲۰، ص ۱.

۴. سفیداب لار: رابینو می‌نویسد که «سفیداب بدون تردید همان است که ظهیرالدین [مرعشی] اسپی‌او گفته است.» (رابینو، ص ۲۳۸) سفیدآب یکی از مراتع لار است که در آن کاروان‌سرایی میان راه تهران و نور از طریق لشکرک قرار داشت. (منوچهر ستوده، **همان**، ص ۳۷۸) از سفیدآب رودی جاری است که به رودخانه لار می‌پیوندد.

۵. نظام‌الدوله: دوستعلی‌خان (ـ ۱۲۹۰ ق) فرزند حسینعلی‌خان معیّرالممالک، شغل نخستین او حکومت یزد بود. سپس در ۱۲۷۴ ق. پس از پدر مناصبش را به‌دست آورد و خزانه‌دار و رئیس بیوتات سلطنتی شد و از ۱۲۸۳ سمت‌های مختلف مالی و دیوانی ←

و یک روز هم که آن‌جا اتراق فرمودند. معزّی‌الیه برای اصغا[1]ی متممّ اوامر علّیه حاضر بود.

[کوشکک]

روز دیگر که از سفیداب به منزل کوشکک[2] عزیمت می‌شد معزّی الیه از آستان اعلی رخصت یافته به دارالخلافه باهره[3] معاودت نمود.

کوشکک اولِ خاک نور و از ییلاقاتی است که غالباً در فصل تابستان و شدت گرما، آب یخ‌کرده و به آتش و لباس زمستانی حاجت می‌افتد.

قریب به یورت اردو، آبشاری است که سابقاً در عبور موکب همایون از همین راه به حسب اتفاق ملحوظ نظر مبارک شده بود و تا آن وقت اهالی آن نواحی خود به این مکان راه نبرده بودند.

آبشار مزبور تخمیناً پنجاه، شصت ذرع ارتفاع دارد. انحدار[4] و جریان

← داشت. افزون بر آن حکومت یزد و گیلان نیز با او بود. در ۱۲۸۸ عضو دارالشورای کبری شد و به‌مدت اندکی وزیر مالیه گردید. (اعتمادالسلطنه، **همان**، ج ۲، توضیحات ص ۴۸۹)

۱. اصغا: شنیدن. (محمد معین، ج ۱، ص ۲۹۲)

۲. کوشکک: رابینو این آبادی را جزء ناحیهٔ کوهپر کجور یاد می‌کند. (رابینو، ص ۱۶۹) ناصرالدین شاه (در ۱۲۹۲ ق) می‌نویسد: «در بلندی کوه دِه کوشکک بود و ده چورون. خانه‌های این دو ده الی کجور بام‌هایشان به‌سبک عراق است چوبی و سفالی نیست. این بلوک را کوپر می‌گویند.» (*ناصرالدین شاه*، هارون وهومن، ص ۳۵)

۳. باهره: مؤنث «باه» به‌معنای درخشان و روشن. (محمد معین، ج ۱، ص ۴۷۰)

۴. انحدار: enhedār، به نشیب آمدن، پایین آمدن. (محمد معین، ج ۱، ص ۳۷۰)

آب سنگ کوه را که صاف و راست بریده، مرتب و منظم جاری است، حیرت‌انگیز و فرح‌افزا است. باز هم بندگان اقدس شاهنشاهی در قرب همین آبشار صرف ناهار کردند.

از جناب مستطاب صدراعظم بعضی عرایض و نوشته‌جات رسیده بود. از عرض لحاظ همایون گذشته، جواباً احکام علّیه صدور یافت.

در سر گردنه که فاصل لار و این منزل و ابتدای خاک مازندران است. حاجی میرزا یحیی‌خان سرتیپ[1] و بعضی اعیان نور شرف‌اندوز همایون شدند.

روز دیگر به ناحیهٔ کمررود[2] که یک فرسخی بلدهٔ نور و موقف اردوی مبارک بود، عزّ ورود دادند. شش روز در این محل توقف شد. اوقات پهمایونی بعد از فراغ از ملاحظهٔ نوشته‌جات و صدور احکام به متنزّهات هوا و صفای این یورت مصروف بود.

---

۱. میرزا یحیی‌خان سرتیپ: (ـ ۱۲۹۰ ق) از خانوادهٔ خواجه‌نوری و از معاریف نور. در آغاز، نایب‌الحکومهٔ نور و کجور بود. سپس به‌هنگام حکومت اعتضادالدوله شیرخان، نیابت او را برعهده داشت و پس از مرگ او در ۱۲۸۵ ق هم در آن سمت باقی بود تا این‌که به‌دست یکی از نوکرهایش کشته شد. او شخصی متمول بود و بخش اعظم املاک خود را در زمان حیات وقف کرد. (اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، توضیحات، ص ۵۹۴؛ نیز: مهدی بامداد، *رجال ایران*، ج ۵، ص ۳۳۲)

۲. ناحیه کمررود: ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۳ ق) آن‌را «کمرو» نیز درج می‌کند و می‌نویسد: «امروز که در ماهورهای اسطلک دوربین می‌انداختیم کوهی دیدیم که طرف کمرو است و آن کوه خراب شده بود. خیلی چیز عجیبی بود به‌قدر یک محوطهٔ بسیار بزرگی کوه خراب شده به زمین فرورفته است. که به‌قدر ده ذرع گود شده است... چرتی را هم امروز فرستادیم کمرو که از آن کوهی که خراب شده سنگ بیاورد.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۲۷۸)

دو روز سوار شده، یک روز سمت بلده[1] و روز دیگر سمت یوش[2] و آذررود[3] که هم از توابع نور است به قدوم مسعود مبارک تشریف یافت. از آن‌جا دوشنبه غرّهٔ جمادی‌الاخره به راه گردنه که فاصل خاک نور و کجور است و راه آن از مستحدثات این عهد همایون می‌باشد به صالحان کجور تشریف‌فرما شدند.

[کجور]

کجور از نواحی معروف و مستقل مازندران است و در تاریخ

---

۱. بلده: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۳ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۴۳ دقیقه و ارتفاع ۱۴۸۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۱۰۲) اعتمادالسلطنه (در ۱۲۹۹ ق) می‌نویسد: «حاکم‌نشین و قاعدهٔ ولایت نور قصبهٔ بلده است و این قصبه را با قرای توابع بلوک بلده گویند. قصبهٔ نور یعنی بلده و واقع است در طرف غربی رودخانه[ای] که تقریباً در ماه اسد ۲۰۰ سنگ آب دارد.» (اعتمادالسلطنه، ***جغرافیای ولایت نور***، ص ۲۵)

۲. یوش: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و طول ۵۹ درجه و ۶ دقیقه و ارتفاع ۲۲۳۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۹۴) از آبادی‌های دهستان اوزرود نور است. منطقه‌ای کوهستانی و سردسیر بوده و زمستان اکثر سکنه جهت تأمین معاش کارگری حدود قشلاقی نور و تهران می‌روند. یوش هفت کیلومتری باختر بلده و ۴۲ کیلومتری شرق جادهٔ کندوان قرار دارد. این آبادی زادگاه نیمایوشیج است. (سیروس طاهباز، **یوش**، ص ۹)

۳. آذررود: رابینو آن‌را «اوزرود» درج کرده و از دهات نور می‌داند. (رابینو، ص ۱۷۲) این دهستان در قسمت علیای درّه بلده واقع، هوای آن نسبت به سایر دهستان‌های ییلاقی بخش نور سردتر و مرتفع‌تر است. این دهستان از ۱۹ آبادی تشکیل شده است که قراء مهم آن یوش، ناحیه، اوز، نیکنام ده، اوزکلا، نسن و پل است. (سیروس طاهباز، **همان**، ص ۹ و ۱۰)

طبرستان[1] این ناحیه را از اصول مراکز مازندران شمرده‌اند. حالا قصبهٔ آن چندان عمارت ندارد یعنی از صورت شهری عاری است. لکن قراء و بلوک آن همه آباد و مسکون است و ایل خواجه‌وند در این محل یورت و مسکن دارند. کوه‌های مشرف به این جلگه همه جنگل طبیعی است و همهٔ اراضی آن همه قسم استعداد زراعت دارد. لکن رعایای آن‌جا جز به زراعت گندم و جو که عادی و محتاج‌الیه آنها است اقدام ندارند و با این‌که طبعاً اراضی و هوای آن‌جا تربیت درخت می‌کند در دهات این جلگه باغ خوب و مشجر نیست و میوهٔ خوب ندارند. از طرف قرین‌الشّرف ملوکانه به عضدالملک، حکمران مازندران حکم رفت که قدغن کند پیش از شروع به سایر مزروعات مفیده، اشجار خوب میوه‌دار غرس کرده، باغ‌های مرتّب آباد نمایند.

روز دیگر که جنگل که مشرف به اردو که در پایان شکارگاه موسوم به پرت آسمان[2] است، ترتیب جرگه کردند. از جنگل ماده مرالی بیرون آمد. در مسافت خیلی دور از جرگه، خارج شد و راه فرار در پیش داشت. ذات

---

۱. *تاریخ طبرستان*: نوشتهٔ محمدبن حسن بن اسفندیار آملی (قرن هفتم) که از ابتدای بنیاد طبرستان تا استیلای آل زیار نگارش شد.

۲. پرت آسمان: منطقه‌ای جنگلی در کجور که ناصرالدین شاه (در یادداشت‌های ۱۳۰۳ ق) به کرّات نام آن‌را «پرتاسبان» آورده است و پس از شرح عبور از یوش می‌نویسد: «از کوه رفتیم بالا برای پرتاسبان، راه سربالا، خیلی تیز و بز[رو] بود. سنگ هم داشت به‌سختی بالا رفتیم... خلاصه ناهار خوردیم. بعد از ناهار سوار شده، راندیم برای پرتاسبان... بعد راندیم برای چمن پرتاسبان از سره به سره راه نبود به چمن پرتاسبان برویم.» (*ناصرالدین شاه*، پرویز بدیعی، ص ۱۱ - ۴۱۰)

پرتاس (pertās) در گویش طبری به جنگل گفته می‌شود.

همایون شاهنشاهی از محلی که احتمال رسیدن گلوله نبود، تفنگی انداختند راست به نشانه آمد و مرال بی‌حرکت بجای ماند. از دست مبارک بارها تیراندازی و شکارافکنی به درجهٔ بلند و ممتاز دیده شده بود لکن نه به این درجه که از کمال غرابت ساعتی خلق را واله و مبهوت کرده، در این مسافت هیچ مترقّب و مظنون نبود، گلوله برسد چه رسد که به نشانه بیاید. بالجمله در یورت صالحان غالباً اوقات همایون به صید و تفرّج مصروف بود.

امین حضور، خازن وجوه جیب مبارک برای رسیدگی و تنظیم خدمات محوّله به خود رخصت یافته به دارالخلافه رفت که بعد از چند روز به اردو معاودت کند. صالحان یکی از قراء معتبرهٔ ناحیه کجور است و از این‌که به بلدهٔ کجور نزدیک است در عهود سابقه خیلی معمور و دایر بوده است. آثار بنای کهنه و عمارات قدیم آن باقی است. از جمله بقعهٔ امام‌زاده‌ای است[۱] که بنای عالی و متین دارد. گویا حادثه[ای] مثل زلزله بقعهٔ آن‌را شکسته، به عضدالملک حکم شد بسازند.

---

۱. امام‌زاده صالحان: مرقد سیدمحمد کیا دبیر صالحانی که مردم آن‌جا او را «سلطان کیمدور» می‌نامند، در دهکدهٔ صالحان (شش کیلومتری جنوب شرقی کجور) واقع است. این بقعه را سیدظهیرالدین مرعشی (در ۸۷۱ ق) زیارت کرد. اعتمادالسلطنه (در ۱۳۰۳) در یادداشتی برای ناصرالدین شاه می‌نویسد: «به قریهٔ صالحان از توابع کجور که خاک رویان می‌باشد درآمدم و در بقعهٔ مبارکه رفتم. این بقعه در زلزلهٔ معروف که بیش از ۹۰ سال یا صد سال در تمامی ممالک محروسه ایران به‌وقوع آمد، منهدم و خراب شده و جز چهار دیوار مخروبه اثری باقی نمانده و در تپه‌ای در جنب جنوب غربی صالحان واقع است.» پس از دوره ناصری گنبد را تعمیر سرسری کرده‌اند. (منوچهر ستوده، **همان**، ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۷)

[دیوارنوشته‌های امامزاده صالحان]

منشی حضور[1] که به ملاحظهٔ این بقعه و اطراف آن رفته بود از جمله چیزها که مشاهده و ثبت نموده بود، بعضی یادگارها است که سیصد سال بیشتر در دیوار و در بقعه نوشته بودند. چون حکایت از عقاید و طبایع و اسامی و مذاق مردم آن عصر می‌کند خالی از تازگی نیست که در این روزنامه ثبت شود. غالب اسامی دهات و بلوک که نویسندگان یادگار از اهالی آن‌جاها بوده‌اند به همان اسم‌الحال باقی می‌باشند. مگر قصران[2] که عطاءالله قصرانی و عبدالعلی قصرانی بدان محل منسوب‌اند. در این عصر اسم و رسمی از آن نیست.

در سوابق ایام بلوک رودبار و لورا[3] به این اسم مرسوم بوده است.

---

۱. منشی حضور: میرزا علی‌خان امین‌الدوله (۱۲۶۰ - ۱۳۲۲ ق) فرزند میرزا محمدخان مجدالملک، در جوانی در دفتر مخصوص شاه راه یافت. در ۱۲۷۵ همراه پدر به عراق رفت و تحصیلات را ادامه داد. در ۱۲۷۸ شاه دستور التزام رکاب به او داد و در ۱۲۸۳ ملقب به منشی حضور شد. در ۱۲۹۰ ملقب به امین‌الملک گردید. در ۱۲۹۳ مدیر شورای دولتی و در سال بعد رئیس ضرابخانه شد. در ۱۲۹۹ به امین‌الدوله ملقب گردید و مناصب دیوانی خوبی به‌دست آورد. در ۱۳۱۴ وزیر اعظم و در سال بعد صدراعظم شد. که تا دو سال ادامه داشت. (اعتمادالسلطنه، **همان**، ص ۹ - ۴۸۷)

۲. قصران: شامل دهکده‌هایی که کنار شعبهٔ اصلی هراز بوده است با مراتع میان کوه‌های خرسنگ و خاتون بارگاه تا دهنهٔ زیر پلور. (اولیاء آملی و منوچهر ستوده، ***تاریخ رویان***، مقدمه ص سیزده)

۳. لورا: صورت امروزی آن «لوران» است، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۴ دقیقه و ←

صورت یادگاری‌ها که در بقعهٔ صالحان نوشته‌اند

یاعلی کلب آستان توام خاک نعلین دوستان توام

العبد محمدشریف بن ملاشاهی هزارجریبی ساکن آبلو،[1] عریض‌نویس نواب میرزا صادق وزیر مازندران، به‌تاریخ سلخ شهر شعبان‌المعظم سنه ۲۲[۹]

***

چون رسیدم این نوشتم در زمان

ای رسیده چون رسی این را بخوان

کتبه‌العبد الجانی عبدالحمید بن عبدالعزیز نسایی[2] در تاریخ سنه ۹۰۵.

***

در چهاردهم آبان ماه قدیم سنهٔ سبع و تسع مأه در خدمت یاران جانی،

← طول ۵۱ درجه و ۵۲ دقیقه و ارتفاع ۱۷۳۵ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۰۹)

۱. آبلو: از توابع بهشهر، در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۳۸ دقیقه و طول ۵۳ درجه و ۱۹ دقیقه و ارتفاع ۶۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۵)

۲. نساء: در حوالی گچه‌سر واقع است. ناصرالدین شاه (در ۱۳۰۲ ق) می‌نویسد: «... از ملک‌والی به نسا، از نسا به گچه‌سر، سه به غروب مانده بود که وارد منزل شدیم... قدری پایین‌تر کنار رودخانه [عالی‌زن] دهی است مشهور به نسا... باید برویم اردوی نسا که از راه هزارچم، از کلاردشت آمده‌اند.» (***ناصرالدین شاه***، پرویز بدیعی، ص ۳۸، ۷۱، ۷۸)

مولانا شاه محمود و خواجه آقا کمال و خواجه عبدالحق و آقا جمال‌الدین طرشتی[۱] و آقا مهراب فراش و فقیرالحقیر خواجه یوسف صالحانی در فصل گل و چهچهه بلبل در صالحان به عتبه‌بوس آستان ملک آشیان که ملجأ اصل صادقان است یعنی امامزاده متبرّکه منوّره آمده‌ایم. این چند کلمه را نوشته تا به‌رسم یادگاری باقی باشد چرا که دنیا را بقایی نیست. سنهٔ ۹۰۷.

* * *

من صادقی خستهٔ سرگردانم — پیوسته به کار خویشتن حیرانم
دارم طمع بهشت و آب کوثر — زآن رو که به صدق چاکر سلطانم

به‌نام قادر دانا خدای سبحانی
به‌حق جملهٔ کرّوبیان روحانی
که دشمنان علی را نماز نیست درست
اگرچه سینه بر آتش نهند پیشانی

الحقیر الفقیر محمدبن ابوالحسن جیلارودی سنهٔ ۹۰۸.

* * *

چون رسیدم بدین مقام بهشت
دعایی بر آن‌کس که این گِل سرشت

---

۱. طرشت: از توابع تهران، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۲ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۲۰ دقیقه و ارتفاع ۱۲۲۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۶۴)

تو نیز ای برادر چو اینجا رسی
دعا کن بر آن‌کس که این خط نوشت

العبدالفقیر سته‌الله قزوینی در سنهٔ ۹۰۸.

* * *

شفاعت تو بود لذّتی که می‌ترسم
فرشته‌ام به امیدی کند گنهکاری

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی‌کند
سلطان مرگ هیچ محابا نمی‌کند

سگ روسیاه آستان علی و اولاد علی، عبدالله بن علی‌شاه اصفهانی فی تاریخ دوشنبه ۲۶ رمضان نوشته شد.

* * *

این گناهان که یاد خواهم کرد / یارب از ما به فضل درگذران
زدن چشم و زشتی گفتار / راندن شهوت و خطای زبان

حسب‌الفرمودهٔ استاد اسفندیار آهی[۱] نوشته شد، سنهٔ ۹۱۶[۹].

* * *

در خواب به من دوش خردمندی گفت
کز خواب کسی را گل شادی نشکفت
برخیز و نماز کن تو شب‌های دراز
کاندر لحد تنگ بسی خواهی خفت

الحقیرالفقیر عبدالعلی قصرانی، تحریراً فی ربیع‌الاخر سنهٔ ۹۲۲.

* * *

۱. اصل: اسفندر اهی. (آه: از آبادی‌های لاریجان.)

در آن‌ساعت که درمانند خـلق مشـرق و مـغرب

بـود دسـتم بـه دامـان عـلی بـن ابـی‌طالب

کتبه العبد محمدصالح الحسینی در تاریخ ۲۲ صفر سنهٔ ۹۲۳.

کس را پس پـردهٔ قـضا راه نشـد وز سرّ قـدر هـیچ‌کس آگـاه نشـد

هر کس به قیاس عقل چیزی گفتند مـعلوم نگشت و قـصّه کـوتاه نشـد

***

دست بر دامن حـیدر زن و انـدیشه مکـن

هر که با نوح نشیند چـه غـم از طـوفانش

العبد الجانی سیدمرتضی بن سید عبدالله مازندرانی در تـاریخ سـنهٔ خمسه و عشرین و تسع مأه، [۹۲۵].

***

دوران بـقا چـو بـاد صحرا بگـذشت

تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت

پنداشت ستمگر که ستم بـر مـا کـرد

بـر گـردن او بـماند و از مـا بگـذشت

کتبه الحقیر الفقیر رستم بن محیی‌الدین ابوجعفر آملی، سنهٔ ۹۲۴.

***

منادی شد به عالم هـر کـه بـد کـرده با جان کسان بـا جـان خـود کـرد

بـــترس از خـــدا و مـــیازار کس زهی رستگاری همین است و بس

کتبه الحقیر جمال‌الدین بن درویش اسمعیل خطیب دماوندی در تاریخ سنهٔ ۹۲۴.

* * *

در کوی خرابات کسی پیر نشد　　از مردن آدمی زمین سیر نشد
گویی تو که چون پیر شوم توبه کنم　　بسیار جوان بمرد و چون پیر نشد

الحقیر عماد نطنزی.

* * *

ز مشرق تا به مغرب کرامات　　علی و آل او ما را تمام است

سنهٔ ۹۲۷.

* * *

ز قبری ز اهل دردم این ندا در گوش جان آمد
که ای مستغرق غفلت کرا خط امان آمد
صلایی می‌زنم گر بشنوی رسمی است یاران را
که محنت خانه[ای] داریم آن‌جا می‌توان آمد

العبد الحقیر عبدالوهّاب بن خواجه علاءالدین المعروف به رستمدار[1] در تاریخ سنهٔ ۹۲۸.

* * *

---

۱. رستمدار: منطقه‌ای میان مازندران و محال ثلاث که همان رویان است و حد آن از چالوس شروع و به نور ختم می‌شود.

احمد رازی در **هفت اقلیم** می‌نویسد که رستمدار [قرب] صد پاره ده دارد. ولایتش به مازندران و گیلان و دریای خزر و کهستانات ری متصل [است و] حاصلش بیشتر برنج و آهن [است و] قلاع معتبر زیاد دارد.» (نقل از اردشیر برزگر، **تاریخ تبرستان**، ج ۲، ص ۲۴)

ما به درگاه تو شاها به نیاز آمده‌ایم
بندگانیم و سوی بنده‌نواز آمده‌ایم
ناامید از در خود بازنگردان ما را
که به امید، رهی دور و دراز آمده‌ایم

این عمارت تا ابد معمور باد
صاحبش را بر دو عالم نور باد
دوستانش شاد و دشمن سرنگون
هر که این دولت نخواهد کور باد

العبد مسعودبن خواجه علی صالحانی، سنهٔ ۹۲۸.

* * *

غریب و خسته دل اینجا رسیده   فراق دوستان بسیار دیده
دو حرفی اندرین غربت نوشتم   یکی از خون یکی از آب دیده

در خدمت مخدومان خواجه روح‌الله و جمال‌الدین طرشتی و عزیزالله رئیس و خواجه وجیه‌الدین در این مکان مشرّف شدیم. اهل طالب‌العلمان،[1] حاجی اسمعیل بن حاجی جمال‌الدین رودباری، سنهٔ ۹۳۰.

* * *

هر که او از جان محبّ حیدر کرّار نیست
معجرش بر سر فکن کو لایق دستار نیست
هر کس که در این منزل پرنور آید
دل‌شاد شود اگرچه رنجور آید

---

۱. اصل: العلخان.

کاتب‌العبد قوام‌الدین بن قاضی در روز پنج‌شنبه هشتم شعبان‌المعظم، ششم مهرماه قدیم سنهٔ ثلث و ثلثین و تسع مأه. [۹۳۳].

* * *

شب هجران، مرا هر که به‌یاد از وصل یار آید
هزاران ناله و افغان من بی‌اختیار آید

العبد فخرالدین بن عزیزالله طهرانی، سنهٔ ۹۴۲.

* * *

جهان ای برادر نماند به کس
دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

در آن حالت که خواهند این و آن مرد
نخواهند از جهان بیش از کفن برد
چو رخت از مملکت بربست خواهی
گدایی خوش‌تر است از پادشاهی

العبد عبدالله نوری در سنهٔ ۹۴۷.

* * *

ملک سلیمان مطلب کان هباست
ملک همان است، سلیمان کجاست
خوش است قصر حیات و نگارخانه عمر
ولی چه سود که مرگش خراب خواهد کرد

الدّاعی المحتاج الی رحمةالله المتعال، شاه حسین بن خواجه اسکندر

حولی المعروف به صالحانی به تاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۹۴۸.

***

مجو حشمت که استغنای فقر از هر چه خواهی به
پلاس بی‌نوایی از لباس پادشاهی به

ای تو مطلوب هر طلبکاری ای خطاپوش هر گنه کاری

اگر درد دلم قسمت نمایند دلی بی‌درد در عالم نماند

در این خانه هر کس که پا می‌نهد قدم بر سر چشم ما می‌نهد
الحقیر حاجی محمد بن علی حسن دماوندی سنهٔ ستین و تسع مأه، ۹۶۰.

***

محمد عربی آبِ روی هر دو سرای
که هر که خاک درش نیست خاک بر سر او
شنیده‌ام که تکلّم نمود همچو مسیح
بدین حدیث لب لعل روح پرور او
که من مدینهٔ علمم علی در است مرا
عجب خجسته حدیثی است، من سگ در او
الفقیر الحقیر خواجه ناصرالدین رویانی،[1] سنهٔ ۹۶۰.

---

۱. رویان: در کتاب *حدودالعالم* (در ۳۷۲ ق) نام آن «رودان» آمده است. (ـ، *حدودالعالم*، ص ۱۴۶) رویان شامل کوه و دشت در مغرب طبرستان شامل شهرستان‌های ناتل، چالوس، کلار، سعیدآباد، کجه (حاکم‌نشین کجور) می‌باشد. حد شمالی آن دریا و حد ←

***

ای دل به علی اگر تولّا نکنی   در دیدهٔ صاحب‌نظران جا نکنی
مردانه به اولاد علی بیعت کن   تا در صف حشر وای و ویلا نکنی

تراب اقدم الفقرا حسن در سنه ۹۶۸.

***

روزی که هیچ‌کس نبود دادرس مرا   یا مرتضی علی تو به فریاد رس مرا

تراب اقدم الفقراء والمساکین عطاءالله بن رحمت‌الله قصرانی، سنهٔ ۹۷۷.

***

نادعلی ورد زبان من است   نام علی مونس جان من است
من ز ازل آمده‌ام حیدری   سلسلهٔ حیدر از آن من است

هر دم هزار لعنت حق بر یزید باد   بر اصل و فرع آن سگ شوم پلید باد

ابن محمدعلی دماوندی در ذیحجه ثمانین و تسع ماه، ۹۸۰.

***

الا انّما الدّنیا کمنزل راکب   اناخ عشیّاً و هو بالصبح راحل

← جنوبی آن کوه‌های ری و سامان غربی آن چالوس و کلار و سامان شرقی آن دهکدهٔ ناتل رستاق است.

از اوایل قرن هفتم هجری در منابع به‌جای رویان از کلمهٔ رستمدار استفاده شده است. (اولیاءالله آملی، تصحیح منوچهر ستوده، *تاریخ رویان*، مقدمه مصحح، ص نه تا شانزده.)

اولیاءالله آملی در کتابی زیرعنوان *تاریخ رویان*، به این منطقه تا قرن هشتم پرداخته است.

کتبه العبد الحقیر الفقیر الضعیف عبد المؤمن بن نصرالله رویانی، تحریراً فی سنهٔ ثمان و ثمانین و تسع مأه (۹۸۸).

* * *

بـــار خــدایــا ز ره داوری   عاقبت بنده به خیر آوری

بندهٔ درگاه، آقاعلی جلارودی در تاریخ اوایل ذیحجةالحرام، یـوم جـمعهٔ سنهٔ تسع و ثمانین و تسع مأه، ۹۸۹.

* * *

منصور و انا الحق زدن و دار و دگر هیچ
مابیم لبالب شـده بـا یـار و دگـر هـیچ
بـر لوح مـزارم بـنویسند پس از مـرگ
افسوس ز محرومی دیدار و دگـر هـیچ

در ۲۶ مهر ماه قدیم در روز سه‌شنبه سنهٔ ۱۰۰۹.

* * *

از سجود خاک این در دید انور شـد مـرا
شکرها کردم که این دولت میسّر شد مرا

سوختهٔ فراق فقیر حقیر مراد ساوجی، سنه ۱۰۴۰.

* * *

دل به علی بسته‌ام و یاد او   دست من و دامن اولاد او

الحقیر حاجی ابراهیم بن حاجی بابویه رویانی سنهٔ ۹۹۸.[۱]

* * *

۱. *ایران*، دوشنبه، بیست و ششم ماه جمادی‌الاخره سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۲۱، ص ۱ – ۴.

[کلاردشت]

روز بیست و چهارم جمادی‌الاخره موکب همایون اعلی وارد جلگهٔ کلاردشت شدند. وجه تسمیهٔ کلاردشت این است که در وسط این جلگه، تپهٔ بسیار بزرگی است که آثار عمارات قدیم نیز در روی آن هست. در زبان مازندرانی، کلار به معنی تپه است. لهذا این دشت موسوم به کلاردشت شده یعنی دشت تپه و این کلاردشت جلگه‌ای است مسطّح که دور او تپه‌ها و کوه‌های مشحون به درخت و جنگل است. در وسط این جلگه دهات خواجه‌وند که از طوایف گروسی می‌باشند و در زمان خاقان شهید آقامحمدشاه، طاب ثراه، به‌حکم دیوان این طایفه را کوچانیده به این مکان نزول داده‌اند.

دور جلگهٔ کلاردشت تقریباً پنج فرسخ است و از جمله قطعات مازندران است که به حاصل‌خیزی معروف است.

رودخانه[ای] از کوه‌های طالقان واقعه در سمت جنوب این جلگه جاری است موسوم به سردابه رود و ماهی قزل‌آلای خوب دارد و از سمت شمال به بحر خزر داخل می‌شود. آثار قلعه و عمارات محکمی از قدیم‌الایام در وسط این دشت واقع است. در جنگل‌های اطراف اقسام حیوانات و طیور یافت می‌شود.

هوای آن‌جا بسیار خوش و لطیف است و شایستهٔ هرگونه آبادی است. چهار روز در این مقام توقف فرموده، دو روز آن‌را ذات ملوکانه صفات شاهانه به شکار قرقاول تشریف برده و چند قطعه[ای] از آن به‌دست مبارک شکار فرمودند.

[مرزن آباد و گردنه هزارچم]

روز دوشنبه بیست و هشتم، از کلاردشت به منزل مرزن‌آباد کـه در کنار رود چالوس واقع است، نزول اجلال فرمودند.هوای این منزل بسیار بد بود. به‌حدّی که بیشتر از اهل اردو [به] مرض نوبه مبتلا شده بودند لیکن از گردنهٔ هزارچم که صعود شد و به هوای خوش رسیدند به‌زودی رفع مرض از مزاج آنها گردید.

روز بیست و نهم به‌پای گردنهٔ هزارچم مـنزل فـرمودند و روز سـلخ جمادی‌الثانیه را از راه هزارچم که فی‌الواقع اسمی با مسمّا است و اصعب طرق بوده و حال بهترین شوارع شده و متمّم راه ساختهٔ کاستکرخان است به سیاه‌بیشه[1] تشریف آورده به گردنهٔ آن‌جا توقف شد.

حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله سرتیپ اول حاکم بلوک ثلثه[2] که خـوب از عهدهٔ خدمت رسانیدن سیورسات برآمده بود به یک ثوب[3] سرداری ترمهٔ تن‌پوش مفتخر شد.

خوانین و رؤسای سوار خواجه‌وند نیز از طرف قـرین‌الشـرف مـلکانه،

---

۱. سیاه‌بیشه: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۹ دقیقه واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۳۲۷)

۲. بلوک ثلثه: محال ثلاث، مقصود تنکابن، رامسر و آبادی‌هایی که تـا مـحدوده چـالوس وجود دارد. یوسفی‌نیا در *تاریخ تنکابن* می‌نویسد در ۱۱۹۵ ق با الحاق کلاردشت و کجور به عنوان محال ثلاث ضمیمه مازندران شده زیر لوای حکومت مهدی‌خان خلعتبری قرار گرفت. (یوسفی‌نیا، ص ۳۲۹)

۳. ثوب: جامه، لباس. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۱۹۵)

علی‌قدر مراتبهم به خلاع[1] همایونی سرافراز گردیدند.[2]

روز دویّم رجب اردوی همایون از سیاه‌بیشه به پای گردنهٔ کندوان[3] که انتهای خاک مازندران است وارد شده، دو شب آن‌جا توقف فرمودند.

صبح چهارم [رجب] به گچه‌سر که از دهات لورا و خاک طهران است نزول اجلال فرمودند.

[دادن هدایایی به صاحب‌منصبان مازندران]

علی‌خان نایب‌الحکومهٔ مازندران و حاجی میرزا یحیی‌خان سرتیپ حاکم نور از این منزل رخصت حاصل کرده به استدعای عضدالملک، یک ثوب جبّهٔ ترمه و پانصد تومان اضافه مواجب به علی‌خان نایب‌الحکومه و خلعتی به حاجی میرزا یحیی سرتیپ مرحمت گردیده، مراجعت به محلّ مأموریت خود نمودند.

از ابتدای ورود اردو مسعود همایون به خاک مازندران تا مراجعت موکب منصور که تقریباً چهل روز طول کشید. عضدالملک خوان‌سالار و حکمران

---

۱. خلاع: جامهٔ دوخته که بزرگی به کسی بخشد. (محمد معین، ج ۱، ص ۱۴۳۵)

۲. *ایران*، جمعه دوم شهر رجب‌المرجب سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۲۳، ص ۱.

۳. کندوان: در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۹ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۹ دقیقه و ارتفاع ۲۶۷۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، *همان*، ص ۴۶۳)

مازندران طوری از عهدهٔ خدمت برآمده بود که زایدالوصف پسند خاطر ملوکانه شد.

اولاً چند موضع از همه قسم تشریفات شایسته که مطبوع و پسند خاطر ملوکانه بود. به‌جهت‌ورود مسعود تقدیم نموده بود، بعدها در هر یک از منازل که تعیین شده بود، سیورسات[۱] وآذوقه،[۲] از هر قبیل زیاد و ارزان فراهم شده بود که از هیچ بابت به ملتزمین رکاب مبارک در این چهل روز سختی و صدمه وارد نیامد و همه به‌آسودگی به دعاگویی ذات ملوکانه صفات همایونی مشغول بودند.

در چند سفر سابق که موکب مسعود به این سمت‌ها تشریف می‌آوردند، ملتزمین رکاب به این آسودگی نبودند. علاوه بر این مدت یک‌سال و نیم است که حکومت مازندران سپرده به عضدالملک شده، یک‌نفر در مدت تشریف‌داشتن در خاک مازندران از جانب نایب‌الحکومه و سایر عمال و مباشرین عضدالملک عارض و شاکی نگردیدند بلکه از همهٔ رعایا و برایا[۳] آثار دعاگویی به‌وجود مبارک و رضامندی از طرز رفتار و حکومت کسان عضدالملک ظاهر بود که در حکومت و سرپرستی آنها نهایت مهربانی منظور داشته است.

عمارات سلطنتی مازندران که اغلب از بناهای سلاطین صفویّه است و از چندگاه قبل روی به انهدام داشت برحسب امر اولیاء دولت عضدالملک در کمال خوبی تعمیر کرده‌اند. همچنین قلعهٔ میان کاله که از مستحدثات

---

۱. سیورسات: توشه، زاد. ۲. اصل: آزوقه.

۳. برایا: جمع واژهٔ بریئة به‌معنی آفریدگان است. (*دهخدا*، ج ۱۰، ص ۸۲۰)

بناهای این عهد همایونی است و نیم‌تمام مانده بود در مدت حکومت عضدالملک به‌اتمام رسیده است.

این نوع لیاقت و حسن خدمت عضدالملک خوان‌سالار مشهود به‌خاطر مبارک افتاد. لهذا محض بروز مرحمت و شمول مکرمت دربارهٔ معزّی الیه یک حلقه انگشتری الماس بسیار ممتاز که در دست مبارک بود به‌دست مبارک دربارهٔ معزی‌الیه مرحمت شد که موجب افتخار و مزید بر دل‌گرمی او گردیده، بیشتر در سرپرستی رعایا و آسودگی برایا ساعی باشند.

[در مسیر بازگشت]

بالجمله اردوی همایون دو شب در گچه‌سر[۱] توقف فرموده، روز ششم ماه به منزل میدانک[۲] تحویل فرمودند. در این منزل محض شمول مرحمت و مکرمت دربارهٔ علاءالدوله کشیک‌چی‌باشی حاکم اردوی اعلیٰ که شخص کافی و عاقل و شایستهٔ هر نوع تلطّف خسروانه است و از بدایت نوکری تاکنون همیشه مصدر خدمات عالیه بوده و خاطر مبارک در رجوع هر خدمت کمال خرسندی را از تقدیم شرایط چاکری معزّی‌الیه داشت و دارد و به خلوص در این سفر میمنت اثر ملوکانه که حکومت و نظم اردوی

---

۱. گچه‌سر: صورت امروزی آن «گچسر» است، از توابع کرج.

۲. میدانک: از توابع کرج که در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۸ دقیقه و ارتفاع ۲۰۵۰ متر از سطح دریا واقع است. (محمدحسین پاپلی یزدی، **همان**، ص ۵۵۱)

همایون مخصوصاً به علاءالدوله رجوع شده بود. ابـداً بـی‌نظمی و دزدی روی نداده، مگـر دو فـقره سـرقت مـختصر، یکـی در بـنفشه‌ده از چـادر محمدباقرخان پـیش‌خدمت ولد ادیب‌المـلک و دیگـری از مـنزل مـیرزا رضای دکتر،[1] طبیب خاصه همایونی که هر دو را به‌عینه پیدا نـموده بـه صاحبان اموال مسترد ساخته و سارقین تنبیه شدند. از این حُسن خدمت زایدالوصف ذات ملوکانه صفات اقدس اعلی از علاءالدوله رضایت بـه‌هم رسانید. لهذا معزّی‌الیه را به یک ثوب سرداری ترمهٔ تن‌پوش از ملابس[2] خاصّهٔ سلطنتی که دلیل بر کمال مفاخرت است سرافراز فرمودند.[3]

***

چهارشنبه هفتم [ماه رجب] موکب فیروزی کوکب اقدس ملوکانه به شهرستانک که از ییلاقات خاصّه سلطنتی و از حیثیت آب و هوا بهترین مکان‌های حوالی طهران است وارد گردید.

***

---

۱. میرزا رضای طبیب دکتر: (ــ ۱۲۹۴ ق) پسر میرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی مازندرانی از شاگردان دکتر پولاک در دارالفنون بود. در ۱۲۷۲ ق به‌همراه امین‌الملک به اروپا رفت و چهار سالی به تحصیل طب پرداخت. در ۱۲۷۷ ق فارغ‌التحصیل از پاریس شد و پس از بازگشت طبیب مخصوص ظل‌السلطان شد. وقتی علاءالدوله در ۱۲۸۰ ق حاکم زنجان شد او حکیم‌باشی زنجان شد و پس از سه سال به تهران بازگشت و به تدریس، ترجمه و تألیف طب مشغول شد. ترجمهٔ کتاب *پاتولوژی* تألیف گویزل از آثار او است. میرزا علی‌اکبرخان نفیسی از شاگردان او است. (مهدی بامداد، ج ۵، ص ۸ – ۹۷)

۲. ملابس: جمع مکسّر ملبسه (پوشاک) است.

۳. *ایران*، چهارشنبه، چهاردهم رجب‌المرجب سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۲۳، ص ۱ و ۲.

پنج‌شنبه هشتم [ماه رجب] به‌حکم احضار، جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم به اردوی معلّی آمدند.

* * *

جمعه نهم و شنبه دهم [ماه رجب] در آن‌جا توقف نموده به اصغای فرمایشات علّیه همایونی نایل شده، روز یک‌شنبه هم معاودت به دارالخلافه نمودند.

ناظم‌الملک[1] و نصیرالملک[2] از شهر با جناب مستطاب اشرف امجد آمده بودند و باز در خدمت ایشان مراجعت کردند.[3]

* * *

پایان

---

۱. محب‌علی‌خان ناظم‌الملک: (ــ ۱۳۰۸ ق) در ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ ق مدتی مأمور سرحدّ خراسان و در هشتادان مرز افغانستان شد و در ۱۳۰۶ کارگزار خراسان شد و تا دو سال در آن سامان بود و مدتی جزو کارکنان وزارت خارجه شد تا این‌که درگذشت و منصب و لقب او را به پسرش میرزای جهانگیر سپردند. (مهدی بامداد، ج ۵، ص ۵۶)

۲. نصرالملک: نصرالله‌خان نصرالملک برادر صلبی حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار او در جمادی‌الثانیه ۱۳۰۹ ق درگذشت و لقب و منصبش با افواج قزوین به پسرش سپرده شد. (مهدی بامداد، ج ۳، ص ۴۵)

۳. *ایران*، دوشنبه، نوزدهم رجب‌المرجب سنهٔ ۱۲۸۹، ش ۱۲۴، ص ۱.

منابع

آملی، اولیاءالله، *تاریخ رویان*، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
ابن‌اسفندیار، محمدبن حسن، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، کلاله خاور، بی‌تا.
ابوالقاسمی، بیژن و شهریار ابوالقاسمی، خدایار ابوالقاسمی، عفت ابوالقاسمی، *سه‌هزار دهستانی از تنکابن*، بی‌جا، قائم نوین، ۱۳۷۶.
اسحقی، روح‌الله و محمدرضا شیدفر، *راهنمای برنامه‌ریزی سفر در مازندران*، ساری، سازمان ایرانگردی و جهانگردی مازندران، ۱۳۸۳.
اسلامی، حسین، *جغرافیای تاریخی ساری*، بی‌جا، جرس، ۱۳۷۳.
اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا، *اکسیرالتواریخ*، به‌اهتمام جمشید کیانفر، تهران، ویسمن، ۱۳۷۰.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، *تاریخ منتظم ناصری*، به‌تصحیح محمداسماعیل رضوانی، (در سه جلد)، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***جغرافیای ولایت نور***، به تصحیح شهناز بیگی بروجنی، تهران، رسانش و میرماه، ۱۳۸۷.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***التدوین فی احوال جبال شروین***، به تصحیح مصطفی احمدزاد، تهران، فکر روز، ۱۳۷۳.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، با مقدمه و فهارس ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***المآثر والآثار***، زیر نظر ایرج افشار، (سه جلد)، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***روزنامه ایران***، (جلد اول، شماره یک تا دویست و هشت)، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، کتابخانهٔ ملی، ۱۳۷۴.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، «جغرافیا و تاریخ دره لار»، در ***قلمرو مازندران***، به کوشش حسین صمدی، ج ۳، قائم‌شهر، حاجی طلایی، ۱۳۷۴.
اعتمادزاده، حسین و سیده شکوفه جمالی، «مسجد تاریخی فرح‌آباد»، ***اباختر***، ش ۱۵ و ۱۶، ۱۳۸۵.
افضل‌الملک، میرزا غلامحسین، ***سفر مازندران و وقایع مشروطه (رکن‌الاسفار)***، به کوشش حسین صمدی، قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر، ۱۳۷۳.
امین لشکر، میرزا قهرمان، ***روزنامه سفر خراسان***، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
باقرزادهٔ بابلی، عبدالرحمن، ***فرزانگان بابل (در سه قرن اخیر)***، بابل، مبعث، ۱۳۷۷.
بامداد، مهدی، ***شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری***، تهران، زوّار، ۱۳۷۱.
برزگر، اردشیر، ***تاریخ تبرستان***، تصحیح و پژوهش محمد شکری فومشی،

تهران، رسانش، ۱۳۸۰.
برزگر اسرمی، عیسی، *سرزمین من اسرم*، ساری، شلفین، ۱۳۸۳.
بهلر، *سفرنامه بهلر (جغرافیای رشت و مازندران)*، به‌کوشش علی‌اکبر خداپرست، تهران، توس، ۲۵۳۶.
بینایی، اباصلت، *ایزده (ایزدشهر) گذشته و حال...*، (جلد اول)، به‌کوشش قوام‌الدین بینایی، ساری، شلفین، ۱۳۸۲.
پاپلی یزدی، محمدحسین، *فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور*، مشهد، آستان قدس رضوی، بهار ۱۳۷۰.
ترکمان، محمد، *اسناد امیر مؤید سوادکوهی*، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸.
ترکمان، اسکندربیک، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰.
حاتمی، سارو، «پازوار (زادگاه امیرپازواری)»، *بارفروش*، ش ۵۷، ۱۳۸۴.
حکیم‌الممالک، علینقی، *روزنامه خراسان*، زیر نظر ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶.
جعفری، عباس، *کوهها و کوهنامه‌ها*، جلد اول، تهران، سازمان گیتاشناسی، ۱۳۶۸.
جهانگیری، علی‌اصغر، *کندلوس*، بی‌جا، مؤسسهٔ فرهنگی کندلوس، ۱۳۶۷.
علی‌اکبرخان محمدی، «نظری به گزارش‌های صندوق عدالت در عصر ناصری»، *فصلنامه گنجینهٔ اسناد*، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۶.
خلعتبری، امیرعبدالصمد، *یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی*، به‌اهتمام محمود تفضّلی، بی‌جا، نوین، ۱۳۶۲.
جوادی آملی، یحیی، *ضرب‌المثل‌های آملی*، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۵.
دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامهٔ دهخدا*، تهران، ۱۳۶۴.
دنبلی، عبدالرزاق، *مآثر سلطانیه*، به‌اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران، ابن سینا، ۱۳۹۲ ق.

رابینو، هـ ل، ***سفرنامه مازندران و استرآباد***، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
رازی، اسفندیار، ***تاریخ و جغرافیای شهرستان بابل***، بابل، مبعث، ۱۳۷۸.
سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ***فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور***، تهران، ۱۳۷۰.
سالار فاتح، علی‌خان، ***یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق، با مقدمه نزهت دیوسالار***، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۶.
ستوده، منوچهر، ***از آستارا تا استارباد***، (پنج جلد)، تهران، آگاه، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
ستوده، منوچهر، ***جغرافیای تاریخی شمیران***، (جلد اول)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۱.
ستوده، منوچهر، «خاندان اشرفی»، ***اباختر***، ش ۵ و ۶، ۱۳۸۲.
ستوده، منوچهر، «از صاحبقرانیه تاکلاردشت»، ***اباختر***، ش ۷ و ۸، ۱۳۸۳.
ستوده، منوچهر و محمد مهریار و احمد کبیری، ***استوناوند***، بی‌جا، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
ستوده، منوچهر و خورشید مؤمنی، ***نامنامهٔ ایلات و عشایر و طوایف (ایران تاریخی و فرهنگی)***، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، (بخش کتابخانه)، ۱۳۸۵.
سلیمی عبدالملکی، حسن، ***پیشینهٔ عبدالملکی‌ها در مازندران و کردستان***، ساری، شلفین، ۱۳۸۱.
شکری فومشی، محمد، «پیشینهٔ آموزشی بابل»، ***بابل شهر بهار نارنج***، گروه مؤلفان، تهران، چشمه، ۱۳۷۹.
شکری فومشی، محمد، یوسف الهی و شهرام قلی پورگودرزی، ***عکس‌های تاریخی بابل***، تهران، رسانش، ۱۳۸۵.
صدرایی خویی، علی و محمود طیار مراغی و ابوالفضل حافظیان بابلی، ***فهرست نسخه‌های خطی مدرسه خاتم‌الانبیا (صدر) بابل***، تهران،

میراث مکتوب، ۱۳۷۶.
صنیع‌الملک، میرزا ابوالحسن‌خان، *روزنامهٔ دولت علّیهٔ ایران*، ش ۵۹۰، صفر ۱۲۸۳ ق.
طاهباز، سیروس، *یوش*، تهران، معاصر، ۱۳۶۲.
طاهری شهاب، سیدمحمد، *تاریخ ادبیات مازندران*، به‌تصحیح و پژوهش زین‌العابدین درگاهی، تهران، رسانش، ۱۳۸۱.
طاهری شهاب، سیدمحمد، «رضوان ساروی»، *ارمغان*، دورهٔ سی و چهار، ۱۳۴۴.
طهرانی، آقابزرگ، *الکرام البرره*، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴ ق.
طهرانی، آقابزرگ، *نقباءالبشر*، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴ ق.
ظل‌السلطان، مسعود میرزا، *سرگذشت مسعودی*، به‌کوشش حسین خدیو جم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸.
علامه، صمصام‌الدین، *یادگار فرهنگ آمل*، آمل، تابان، ۱۳۲۸.
علی اشرفی، رسول و دیگران، *سیمای طبیعی محیط زیست مازندران*، ساری، اداره کل حفاظت محیط زیست استان مازندران، ۱۳۸۵.
غفاری، محمود، *بزرگان و اندیشمندان آمل*، تهران، رسانش، ۱۳۸۶.
فراگنر، برت ف، *خاطرات‌نویسی ایرانیان*، مترجم مجید جلیلوند رضایی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
فریزر، جیمز، *سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، توس، ۱۳۶۴.
قاجار، احمدمیرزا، *تاریخ عضدی، با توضیحات و اضافات عبدالحسین نوایی*، تهران، نشر علم، ۱۳۷۶.
قاجار، ناصرالدین شاه، *سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران*، به‌تصحیح هارون‌وهومن، تهران، پانیذ، ۱۳۸۳.
قاجار، ناصرالدین شاه، *روزنامه سفر مازندران*، به‌اهتمام ایرج افشار،

تهران، فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶.
قاجار، ناصرالدین شاه، ***روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر اول فرنگستان***، به‌کوشش فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷.
قاجار، ناصرالدین شاه، ***شهریار جاده‌ها، سفر ناصرالدین شاه به عتبات***، به‌کوشش محمد بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲.
قاجار، ناصرالدین شاه، ***یادداشت‌های روزانه ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ق***، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸.
قاجار، ناصرالدین شاه، ***سفرنامه خراسان***، زیر نظر ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۴.
قاسمی، ابوالفضل، ***الیگارشی یا خانه‌های حکومتگر ایران (۲) خاندان اسفندیاری***، بی‌جا، دانش و آرمان، ۱۳۵۴.
قلعه‌بندی، حسن، ***تاریخ و جغرافیای شهرستان بهشهر***، ساری، اثر، ۱۳۴۶.
قلی‌پورگودرزی، شهرام، «حکام قاجار در مازندران»، ***بارفروش***، ش ۳۷، ۱۳۸۱.
قلی‌پورگودرزی، شهرام و یوسف الهی، ***جمال محمد(ص)***، قم، نوید اسلام، ۱۳۸۵.
قلی‌پورگودرزی، شهرام و حافظ ذبیح‌اللهی، «آثار و بناهای تایخی»، ***بابل شهر بهار نارنج***، گروه مؤلفان، تهران، چشمه، ۱۳۷۹.
قمی، عباس، ***مفاتیح الجنان***، ترجمه موسوی دامغانی، تهران، قدیانی، ۱۳۸۱.
کارلاسرنا، ***مردم و دیدنی‌های ایران***، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.
گیلانی، شیخعلی، ***تاریخ مازندران***، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده،

تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
ماه‌وان، احمد، ***فرهنگ گیاهان ایران***، مشهد، ماهوان، ۱۳۸۰.
مرعشی، میر تیمور، ***تاریخ خاندان مرعشی مازندران***، به‌تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶.
مرعشی، میرظهیرالدین، ***تاریخ رویان و طبرستان و مازندران***، به‌تصحیح محمدحسین تسبیحی، تهران، شرق، ۱۳۶۱.
مستوفی، میرزا زکی، ***تاریخ عثمانی***، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، (براساس کتاب هامرز پورگشتال)، جلد یکم، تهران، زرین، ۱۳۶۷.
معصوم‌علیشاه شیرازی، محمد، ***طرائق الحقایق***، به‌تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، کتابفروشی بارانی، ۱۳۴۵.
مکنزی، چارلز فرانسیس، ***سفرنامه شمال***، ترجمه منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی)، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۹.
ملکشاهی، غلامرضا، «جغرافیای طبیعی و انسانی»، ***بابل شهر بهار نارنج***، گروه مؤلفان، تهران، چشمه، ۱۳۷۹.
ملکونوف، عزالدوله، ***سفرنامه ایران و روسیه***، به‌کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
موریه، جیمز، ***سفرنامهٔ جیمز موریه (سفر دوم)***، ترجمه: دکتر ابوالقاسم سرّی، تهران، توس، ۱۳۸۵.
مهجوری، اسمعیل، ***تاریخ مازندران***، ساری، اثر، ۱۳۴۵.
مهدوی، سیروس، «نگاهی کوتاه به لارجان و تاریخ آن»، ***در قلمرو مازندران***، به‌کوشش حسین صمدی، ج ۲، قائم‌شهر، بی‌نا، ۱۳۷۲.
میرانصاری، علی، ***دو سفرنامه از نیمایوشیج***، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹.
میرزا ابراهیم، ***سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و...***، به‌کوشش

مسعود گلزاری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.
نوشین، جواد، ***چالوس***، تهران، طهوری، ۱۳۵۴.
نیاکی، جعفر با همکاری پوراندخت حسین‌زاده، ***بابل شهر زیبای مازندران***، تهران، سالمی، ۱۳۸۳.
ریشارد، جان، ***بیست سال در ایران***، ترجمه: علی پیرنیا، تهران، نوین، ۱۳۶۳.
هدایت، رضاقلی‌خان، ***سفارت‌نامه خوارزم***، به کوشش علی حصوری، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.
یزدان‌پناه، اسماعیل، ***کولی‌ها***، (جلد اول)، قائم‌شهر، امیر مازندرانی، ۱۳۸۳.
یوسفی‌نیا، علی‌اصغر، ***تاریخ تنکابن***، تهران، قطره، ۱۳۷۰.
...، ***حدودالعالم***، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
یوسفی‌نیا، علی‌اصغر و ابوالحسن واعظی تنکابنی، ***فرهنگ نامه‌ها و نام‌آوران مازندران غربی***، تنکابن، نشر تنکابن، ۱۳۸۰.

۴

داخله

خارجه

اعلان

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه در سفرها که با قطار ملک محروسه سیاحت میفرمایند روزنامه ایام سفر ملوکانه را مشحون بملاحظات جغرافی و هیأت و طبیعت ارضی و متضمن فواید سایره بدستخط مبارک مرقوم میدارند که برای خوانندگان علاوه بر اطلاعات مفیده نتایج علمیه نیز خواهد برد (روزنامه ایران انشاءالله در نمرهای آینده مکرر فصلی از روزنامه سفر مازندران که بخط همایون شاهنشاهی نوشته شده و تشرف خواسته در هر روزنامه فصلی نگاشته میشود برای روزنامه ایران این امتیاز نشان افتخاری خواهد شد که صاحبان خاطر وقاد و عارفین را اطراف اخبار روپیرایه سبک خود نموده و بر خوانندگان منت میگذارد)

اخبار ممالک خارجه

اعلان روزنامه ایران درباره درج روزنامه سفر مازندران ناصرالدین‌شاه

تاریخ	سه‌شنبه بیست و پنجم صفر [illegible]			نمره	سیزدهم
قیمت	سالیانه	سه تومان و شش هزار		تقسیم روزنامه	هفته سه روز
قیمت اعلان	سطری	یکصد دینار		[illegible]	[illegible]
دار الطباعه	در جنب مدرسه دار الفنون			[illegible]	[illegible]

ایران

اخبار رسمیه

[illegible] حکومت [illegible] بعهده کفایت شاهزاده مؤید الدوله مفوض و موکول گردید

بعد از فوت امین الدوله مرحوم لقب امین الدوله با مین خلوت مرحمت شد میرزا محمد خان تفنگدار باشی ولد امین خلوت ملقب بامین خلوت گردید

وزارت علوم و تجارت چون نظام امور تجارت که سپرده بمعتمد السلطنه وزیر علوم و صنایع و تجار و غیره است زیاده از حد منظور نظر آفتاب اثر ملوکانه است و قطع و فصل امور تجار و سرپرستی عمل تجارت کلیتاً بعهده معزی الیه مفوض است ملفوفه فرمان قضا جریان بحکام ولایات ممالک محروسه ایران شرف صدور یافت که قطع و فصل عمل تجارت ولایات ممالک محروسه بعهده کفایت معزی الیه محول است احدی از حکام و یا مباشرین حکام نباید مداخله در امور تجارتی متعلقه بمعزی الیه بنمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

این دفعه میخواهیم روزنامه را مختصر بنویسیم تا مطول نشد

روز چهارشنبه هفدهم شهر ذی القعده الحرام [illegible] پانزدهم بارس ئیل [illegible] از نوروز گذشته است بعزم حرکت بطرف مازندران و ساری و اشرف و غیره از طهران صبح از خواب برخاستیم توپ سواری انداختند رفتیم حمام رخت پوشیدیم رفتیم دیوانخانه ملک منصور میرزا که از آذربایجان احضار شده بود تازه رسیده درب باغ ایستاده بود صحبت شد هوا قدری ابر بود سوار شدیم سپهسالار و [illegible] امرا و اعیان بودند صحبت کنان [illegible]

[illegible] که احمد خان [illegible] باشریفات [illegible] آخر کوچه نگارستان [illegible] افواج ایستاده بودند [illegible] ملاحظه کرده گذشتیم در آخر فوج [illegible] بسیار خوب فوجی بود [illegible] هیچ جا دیده نشده بود [illegible]

[illegible] سپهسالار [illegible] باغ [illegible] سپهسالار [illegible] عمارات بالا و غیره را تماشا کردند [illegible] آمده بودند [illegible] سوار شده راندیم [illegible] میرزا [illegible] تفنگدار [illegible] میرآخور [illegible] سوار [illegible] میرشکار [illegible] بالای تپه [illegible] میرشکار [illegible] آمده [illegible] خیلی [illegible] میرشکار [illegible] ناهار [illegible] محمد [illegible] سوار شده [illegible] منزل [illegible] بسیار بسیار خوب [illegible] بعد از شام [illegible] صحبت کرده رفتیم اندرون خوابیدیم [illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] بسمت قطب شمالی [illegible] ترجمه شده در [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] قطب شمال [illegible] محیط شمالی [illegible]

[illegible]

پارهٔ نخست روزنامه سفر مازندران به قلم ناصرالدین‌شاه

[illegible]

اعلان

[illegible]

اخبار خارجه غیر رسمی

[illegible]

پارهٔ پایانی روزنامهٔ سفر مازندران به قلم ناصرالدین‌شاه



اخبار ممالک محروسه
دفتر همایون

کار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی خلدالله ملکه تا روز غرهٔ جمادی الاولی
ییلاق قدسیه تشریف فرما بودند جناب مستطاب اشرف امجد صدر اعظم
بندت معظمات امور مملکت و کلیات مهمات دولت را روز بروز بعرض
نور ساطع تنویر اقدس میرسانند و خاطر مهر مظاهر ملوکانه از حسن اتفاق شکافیه
جهات واقعیه ایشان قرین رضامندی و خشنودی میگشت چون در
ن اواخر قدری هوای شمرانات گرم شده و از درجهٔ اعتدال و رافع
روز غرهٔ ماه مزبور بطرف ییلاقات لار عزیمت فرموده موکب
لی کوکب همایون بدانجهت حرکت فرمود

ارد جلیله عسکریه و سایر ادارات معظم که در ییلاق دران مقرر و معمول است
کمال نظم و نهایت استحکام دایر است

ن الملک وزیر عدلیه در شهر دارالخلافه طهران بعرض عارضین
حقاق حق مظلومین رسیده حسن کفایت و عدل و درایت خود را
روز بروز مزید ظهور و بروز میدهد و مظلومین بحقوق خود رسیده
بوده خاطر میشوند
یر امور دارالخلافه الباهره نیز در کمال رونق و آراستگی است
چگونه نقص و فتوری در امور مقرره حاصل نیست
خ اجناس دائماً در تنزل و نان اعلی یکمن چهار عباسی فروخته است
الحمد لله تعالی

بقیهٔ روزنامهٔ سفر گیلان
که بطور اختصار
نوشته شده

روز دوشنبه یازدهم شهر ذی الحجه منزل قشلاق و مسافت پنج فرسنگ است
دیر سوار شدیم پنج و نیم از دسته گذشته بباغ پیاده گشته بعد از نهار سوار
شدیم هوا بواسطهٔ ابر گرفته و گرم بود دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد
منزل گردیدیم در آنطرف ده اردو را انداخته و زمین کثیفی را محل منزل
ساخته بودند جائی بد بود و جانوران مختلفه از قبیل کیک و پشه و ملخ و غیره
زیاد داشت خوب بسر نشد
روز سه شنبه دوازدهم شهر ذی الحجه باید امروز بسنقرآباد رفت شش فرسنگ
مسافت خیلی دور بود در رفتن بگیلان از راه دهات و ابقو بلاغ
رفتیم ولی این بار از راه بالا که حرکت کالسکه را شایسته تر بود رفتیم سنگ
انبار در عرض راه واقع بود خلاصه صبح سواره راندیم از کنار راه
با اعتمادالسلطنه مجدالدوله ایشیک آقاسی باشی امین خلوت صحبت
کنان رفتیم چون بگردنهٔ سنگ راه در اراضی زنبوران رسیدیم برای صرف
نهار پیاده شدیم سام میرزا بقزوین آمده و قصیده که برای عید اضحی
انشاد نموده بود برسر اسب انشا نموده بعد از نهار سوار کالسکه شده
راندیم نزدیک کاروانسرای سنگ سردار کل امیر آخور حاجی خسرو خان گرجی
چکیز میرزا که چند شبی بود در عقب ده امیر آخور بودند پیدا شدند قدری
صحبت شد باز راندیم نزدیک سنگ انبار میرالملک آمد باز صحبت شد
ده ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم بحمام رفتیم امروز هوا گرفته و گرم بود
روز چهارشنبه سیزدهم شهر ذی الحجه امروز باید بکرج رفت صبح برخاسته بحمام رفتیم

بقیهٔ تفصیل مسافرت کاپیتان الطراس بسمت قطب شمالی ۱۸۶۰ عیسوی ترجمهٔ میرزا محمد حسن

که در نمرهٔ قبل ذکر شد رزولسون گفت حیوانیکه دیوار را سوراخ میکند زیاده از شش پا با ما فاصله ندارد و عنقریب داخل خواهد شد الآموقع
ت راست ولی بقدری وقت داریم که تدارک پذیرائی در ورود او بپردازیم مسافرین هریک بدستی کارد و دستی تبر اطراف محلی را که صدا
آمد گرفته منتظر دخول خرس ایستادند که بلا تأمل تنش را چاک چاک کرده او را هلاک سازند رزولسون احتیاطاً تفنگ خود را هم پر کرده حاضر
دکه هنگام لزوم استعمال کند خلاصه صدا قدر قدر زیادتر شد تا اینکه عاقبت بتدریج برزرگی از دیوار افتاده چیز سیاهی از آنجا داخل اطاق شد که

پاره دیگر از گزارش اردوی همایون به قلم اعتمادالسلطنه

ایران

اخبار رسمیه
دربار همایون

موکب مسعود همایون پانزدهم رجب از رجب سلطنت آباد نزول اجلال فرمودند جناب مستطاب اشرف امجد که بحکم احضار در سلطنت آباد بحاضر حضور شده بودند مقرر شد در همان سلطنت آباد منزل کنند که مادام توقف موکب منصور در اینجا کل اجزای دربار ملوکانه بسلطنت آباد جمع باشند

این حضور خازن صرف جیب همایون که باغات ییلاقات و عمارات دیوانی دار الخلافه سپرده با ایشانست چنانچه در نمره سابق ذکر شد قبل از ورود اردوی پادشاهی بسلطنت آباد آمده بوده که آنجا را بجهة ورود آراسته نماید طوری از عهده تعمیر عمارات و تنقیه قنوات بر آمده بود که زاید الوصف پسند خاطر ملوکانه شده هیچوقت عمارات دیوانی باین رونق و تمیزی نبوده از وقتیکه باین حضور خازن صرف جیب همایون این شغل موکول شده طوری ساعی و دقیق است که مافوق آن متصور نیست و همیشه خاطر مبارک همایون را از حسن خدمات خود راضی داشته و دارد محض شمول مرحمت حفاظت راه از گردنه لمرز بلار و از حصارک شمیران الی قلهک گردنه کند و ان مازندران که از طرق مستحدثه این عهد همایونست بموجب دستخط بعهده مشار الیه مفوض شده و یکطوب سرداری ترمه اعلی از ملابس خاصه سلطنتی بمعزی الیه مرحمت و عنایت شد که موجب مزید افتخار و دلگرمی او باشد

سواد دستخط همایون

این حضور امسال که موکب همایون بسمت ییلاقات لار حرکت کرد و از سمت کلاردشت بازگشت فرمودیم وضع نگاهداری راهها که از کتل لمرز به پلنگ لار و از ساحل دریای لار تا منظریه شمیران شده است در نظر مبارک پسندیده و بنا بر مضمون این بود که اگر این روش قلیل و مدارا شود عنقریب تمام این راه کان لمرکین خراب و ویران شود و مصارفی که از جانب دولت در آن شده است یکباره بهدر رود آنچه از راه هزار جریب تنگابن تا کنار دریا و خاک مازندران واقع بود صیانت و نگاهداری آنرا بعهده عضد الملک محول فرمودیم از اینطرف که متعلق بنواحی دار الخلافه است یعنی از سر کتل کندوان الی منظریه شمیران و نیاوران تا بالای سولقان شمیران و ابتدای کتل لمرز الی پلنگ لار از این تاریخ باینحضور سپرده میشود که سولقان انیکلم مطیع قرار نظم و حفظ این دو راه و مسئولیت عدم انتظام آن بر عهده ایشان است

دکتر دکسون طبیب انگلیسی که مدت بیست و پنج سال است در مملکت ایران مشغول طبابت و معالجات بسیار عمده و مفیده نموده و جمع کثیری از ملت ایران را معالجه نموده است در این اواخر هم که بجهة معالجه خدام آستان همایون احضار شده بود و خوب از عهده بر آمده لهذا از طرف قرین الشرف خسروانه دستخط مرحمت نمط همایونی با امتیاز دکتر مشار الیه عز صدور ارزانی داشت بعلاوه یکحلقه انگشتری الماس بر لیان بوی مرحمت شد سواد دستخط همایون

دکتر دکسون انگلیسی حالا مدت بیست و پنج سال است که در دار الخلافه طبابت و در اینمدت با کمال ...

بقیه تفصیل مسافرت کابیتان اطراس بسمت قطب شمالی در سنه ۱۸۶۰ عیسوی ترجمه میرزا کاظم محمد حسن

خانکه در نمره قبل ذکر شد دکتر تحقیق در باب حرکت و سکون ارض میکرد و میخواست مطلب را بر ژونسون واضح و مبرهن سازد گفت که ارض را حرکت دورانی است که در ظرف بیست و چهار ساعت یک دور میگردد و تصور نمایید که این حرکت را بر دور محور خود مینماید که یکسر آن در قطب شمالی و سر دیگرش در قطب جنوب است و چون الحال ما در راس شمالی آن واقعیم و بدلی مرکنیم پل گفت بنابراین الحال ما که بسرعت میگردیم در اینجا آسوده نشسته ایم دکتر گفت بلی ولی چون هنوز باصل نقطه قطب نرسیده و مرکز حقیقی را حاصل نکرده ایم یک جزئی حرکتی داریم اطراس گفت حق با شماست هنوز چهل و پنج ثانیه بقطب مسافت داریم التامون گفت چون این مسافت بسیار جزئی است میتوانیم بگوییم که بلی حرکت هستیم دکتر گفت راستست چرا که اشخاصی که در خط استوا واقعند در هر ساعتی سیصد و نود و شش فرسخ راه طی میکنند چون کار را از ایضاح مطلب بمزاح کشیده بود پل گفت غرابت در اینست که با اینکه اینهمه راه طی میکنند ایشان از آسوده ترند ما از آنها آسوده تریم ژونسون گفت گویا زمین را سوای این حرکت دورانی حرکت دیگری نیز هست که بر دور شمس سیر میکند دکتر گفت بلی در این سیر او مدت یکسال طی مینماید پل گفت کدام یک از این دو حرکت سریعتر است دکتر گفت حرکت خاک بر دور شمس مراتب سریعتر از حرکتی است که بر دور خود میکند و اینکه گفتم الحال که ما در قطب شمالیم ساکن و غیر متحرکیم نه چنانست که مطلقاً حرکت نداشته باشیم

پاره نخست گزارش اردوی همایون به قلم اعتمادالسلطنه



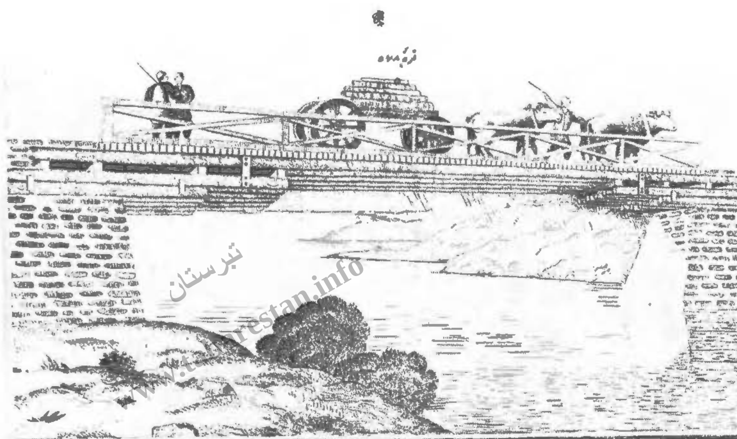
ناصرالدین شاه قاجار در اوایل سلطنت



«شبیه عکس مضرب خیام ملتزمین رکاب مبارکه در شکارگاه جاجرود» (روزنامهٔ دولت علیه ایران، صنیع‌الملک، ۱۲۸۳ق)

نمای ساختمان مدرسه صدر بابل که توسط میرزا محمدشفیع بندپئی، صدراعظم فتحعلی‌شاه بنا شده بود. (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۲۸)

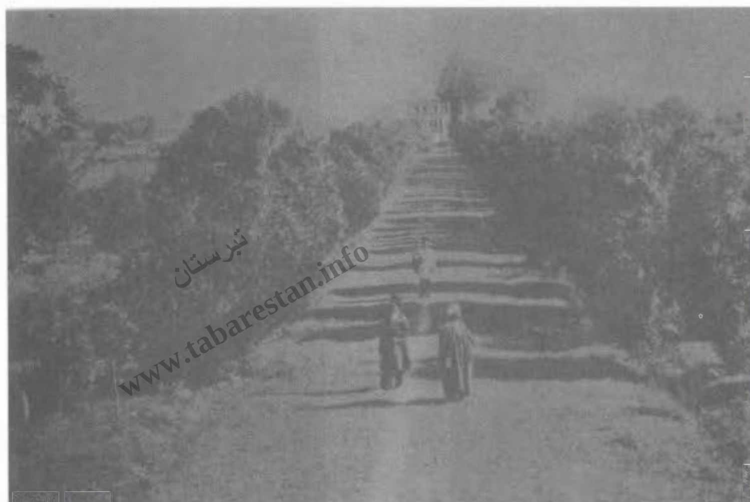




نگاره‌ی یکی از پل‌های ساخته شده توسط مهندس کاستگر نمساوی در مسیر هزارچم.
(روزنامهٔ دولت علیه ایران، صنیع‌الملک، ۱۲۸۳ق)

حاجی‌ملامحمد اشرفی و علمای بارفروش، عکس را در سفر یادشده در کتاب گرفتند.
(عکس‌های تاریخی بابل، ص ۹۱)





باغ شاه ساری در روزگار قاجار (از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۱۱۰۰)

پل چوبی بحر ارم بارفروش (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۹)

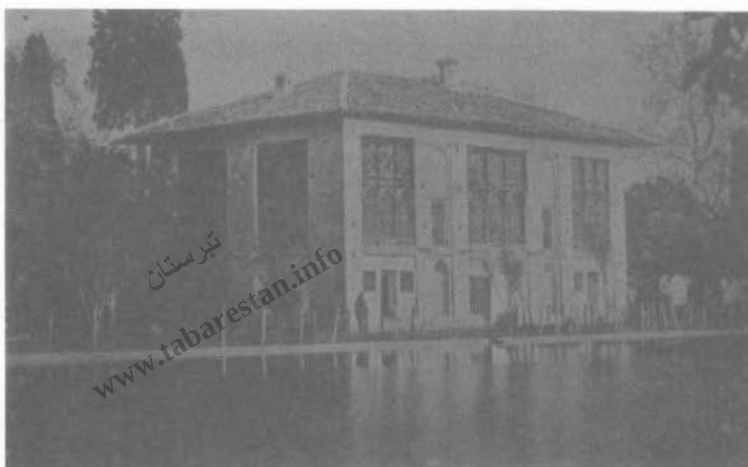




عمارت چوبی در وسط باغشاه ساری در روزگار ناصری (از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۱۱۰۱)

سبزه‌میدان بارفروش و اردوگاه ناصرالدین‌شاه در کنار پل چوبی بحرارم (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۲۰)





عمارت دو رویهٔ باغ‌شاه ساری در روزگار ناصری (از آستارا تا استارباد، ج ۴، ص ۱۱۰۴)

عکس لارنس لاکهارت از پنج‌شنبه بازار بارفروش (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۰۶)





دور نمای تالار و اتاق‌های عمارت چهل‌ستون اشرف در روزگار ناصری (از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۱۱۶۵)

تصویر علمای بارفروش که در سفر یادشده گرفته شد. (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۹۲)

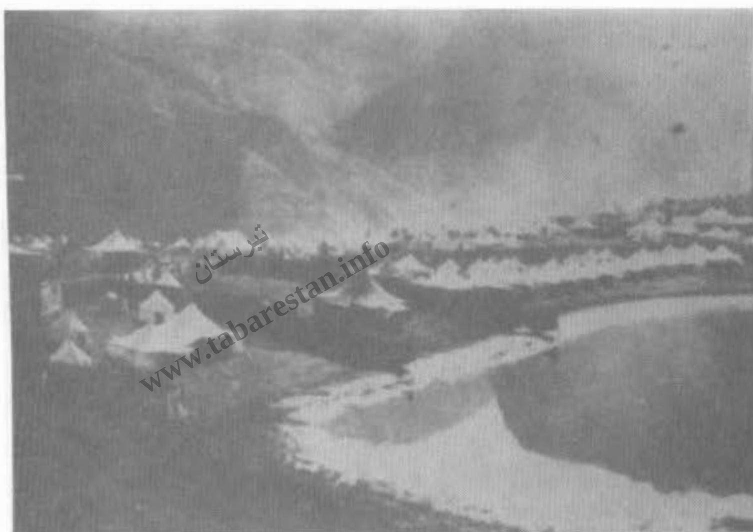




طرحی از رودخانه تجن (شیلات فرح‌آباد) با تاریخ ۱۲۹۲ق (جغرافیای تاریخی ساری، ص ۳۳۰)

دورنمای شهر بارفروش از طرف غربی، تاریخ عکس ۱۲۸۲ق (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۷)

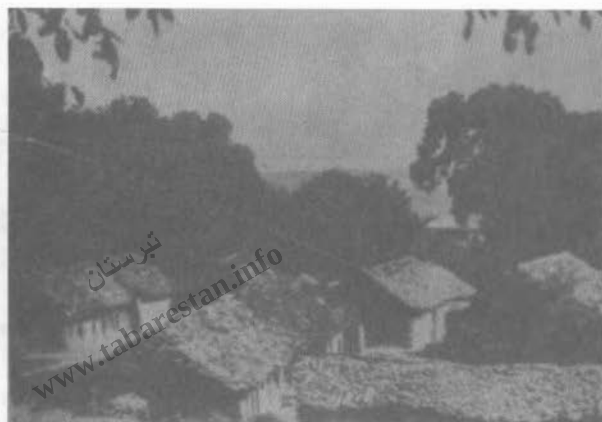




اردوی سلطنتی در کنار دریاچهٔ سیاه‌بیشه مازندران (عکس‌های قدیمی ایران، ص ۳۸۸)

دورنمای شهر بارفروش از طرف جنوب شرقی که بقعه امام‌زاده قاسم در آن دیده می‌شود. تاریخ عکس ۱۲۸۲ق (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۶)





خانه‌های رعیتی در قریه کلاردشت در روزگار ناصری (عکس‌های قدیمی ایران، ص ۴۰۱)

ناصرالدین‌شاه و اعتمادالسلطنه (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه)





نمایی از دهکدهٔ صالحان کجور در ۱۲۸۶ق (از آستارا تا استارباد، ج ۳، شماره عکس ۶۳)

عکسی که عکاس مخصوص ناصرالدین‌شاه در سفرش از نمای شرقی بقعه میربزرگ آمل گرفته است. (از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۹۴۰)





گروهی از ملتزمین رکاب ناصرالدین‌شاه (عکس‌های قدیمی ایران، ص ۲۳۹)

عکسی از عمارت لب استخر باغ‌شاه ساری که در سفر ناصرالدین‌شاه گرفته شده است.
(از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۱۱۰۸)





خیمه‌های اردوی ناصرالدین‌شاه در سبزه‌میدان بارفروش، ۱۲۸۲ق (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۲۱)

سردر ناصری باغ شاه ساری و نقاره‌خانه (از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۱۱۰۸)





ویرانه‌های عمارت شاه‌عباسی در بحرارم بارفروش در روزگار ناصری (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۸)

ناصرالدین‌شاه در کنار رودخانه لار یورت خانلرخانی در ۱۳۰۷ق (عکس‌های قدیمی ایران، ص ۲۴۷)





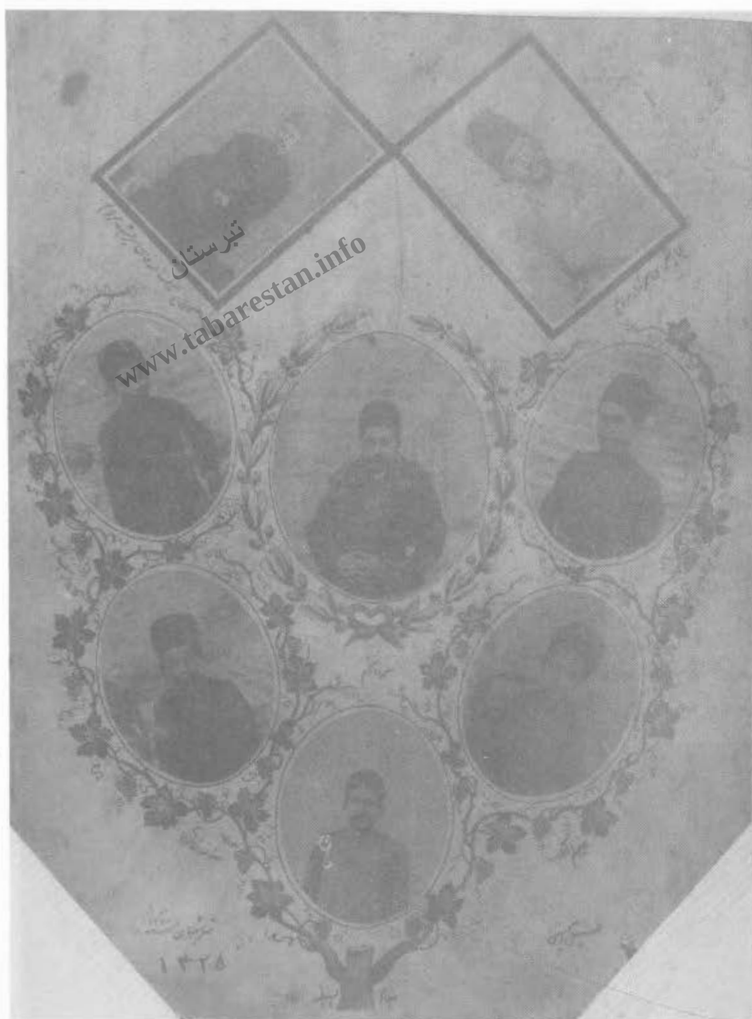
مسجد جامع بارفروش در روزگار ناصری (عکس‌های تاریخی بابل، ص ۲۶)

عکس ناصرالدین‌شاه در آخرین سفرش به مازندران (۱۳۱۳ق)، در روز حرکت از کالیجه‌رود، لب دریا گرفته شده است. (عکس‌های قدیمی ایران، ص ۳۷۷)

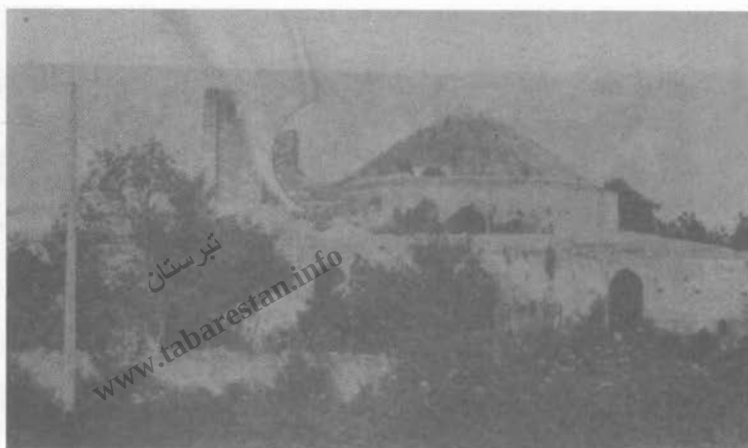




میرزا محمدشفیع مازندرانی (بندپئی) صدراعظم فتحعلی‌شاه قاجار
(عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۲۵)



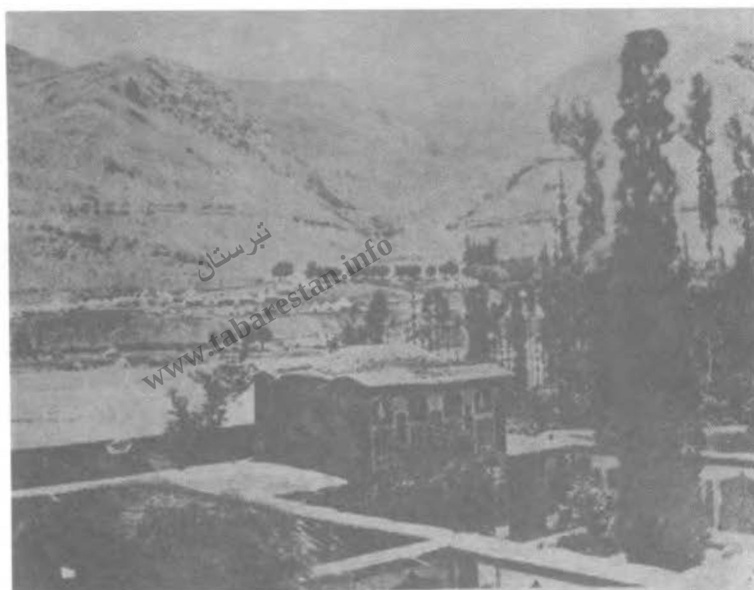
تصویر عباسقلی‌خان سردار لاریجانی و فرزندانش (خاندان امیرمختاری)
(عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۴۰)



گنبد اصلی مسجد فرح‌آباد ساری (از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۱۱۴۲)

ایوان اصلی مسجد فرح‌آباد ساری (از آستارا تا استارباد، ج ۵، ص ۱۱۴۲)





بنای حکومتی بلده و قسمتی از اردوی ناصرالدین شاه (عکس از آلبوم ناصرالدین‌شاه به شماره ۱۲۷۵۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

عکس برج و یک طرف از عمارت آقامحمدخانی مشرف به میدان ساری (عکس از آلبوم ناصرالدین‌شاه به شماره ۷۶۵۹)

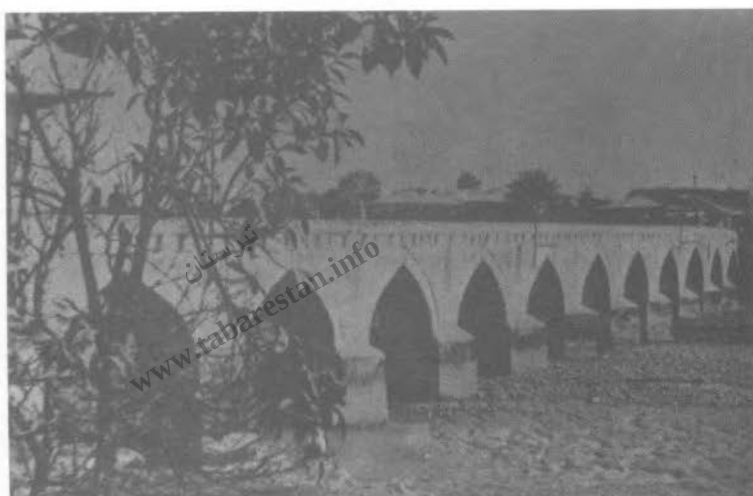




سبزه میدان، ساختمان حکومتی، استانداری و تلگرافخانه (عکس از آلبوم ناصرالدین‌شاه)

نمایی از دهکده اوزکلا و بنای امامزاده سید زکریا (عکس از آلبوم ناصرالدین‌شاه)





جبهه شمالی پل هراز معروف به پل امام حسن عسگری در شهر آمل

نمای جنوبی سردرخانه عباسقلی‌خان سرتیپ لاریجانی در اوجی‌آباد



نمایه

کتاب‌ها و جراید

طوایف و گروه‌ها

القاب و مقام‌ها

کسان

جای‌ها